# پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام

## مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی گلپایگانی، لطف الله، 1298 -

عنوان و نام پدیدآور : پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام [کتاب]/ لطف الله صافی گلپایگانی.

وضعیت ویراست : ویراست 3.

مشخصات نشر : قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1395.

مشخصات ظاهری : 441 ص.

شابک : 220000 ریال 978-600-7854-23-5 :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتاب حاضر نخستین بار تحت عنوان '' پرتوی از عظمت حسین علیه السلام '' توسط انتشارات صدر در سال 1353 منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه: ص. [427] - 441؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : پرتوی از عظمت حسین علیه السلام.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق.

موضوع : Hosayn ibn 'Ali, Imam III , 625-680

شناسه افزوده : دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

رده بندی کنگره : BP41/4/ص2پ4 1395

رده بندی دیویی : 297/953

شماره کتابشناسی ملی : 4337148

ص: 1

## اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام

حضرت آیت الله العضمی صافی گلپایگانی مد ضله الشریف

ص: 2

## فهرست مطالب

مقدمه ناشر. 9

مقدّمه مؤلّف... 11

پیشگفتار. 13

روز حسین(علیه السلام).. 13

علّت توجّه نویسندگان و گویندگان.. 16

نوع کتاب هایی که در این موضوع تألیف شده 19

بخش نخست

شخصیّت و فضایل امام حسین(علیه السلام)

شخصیّت امام حسین(علیه السلام).. 25

سیمای درخشان امام حسین(علیه السلام) در کتاب خدا 26

1. آیه مودّت... 26

2. آیه تطهیر. 28

3. آیه مباهله.. 32

سیمای امام حسین(علیه السلام) در احادیث پیغمبر(صلی الله علیه وآله) 34

1. حسین(علیه السلام)، سیّد جوانان اهل بهشت... 34

ص: 3

2. حسین(علیه السلام)، محبوب پیغمبر(صلی الله علیه وآله). 35

3. حسین(علیه السلام)، ریحانه پیغمبر(صلی الله علیه وآله). 41

4. حسین(علیه السلام) شبیهترین اهل بیت(علیهم السلام) به پیغمبر(صلی الله علیه وآله). 43

5. پیامبر(صلی الله علیه وآله) حسین(علیه السلام) را میبوسید.. 43

6. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حسین(علیه السلام) را به دوش میگرفت... 48

7. دوستی حسین(علیه السلام) واجب است... 50

8. فضیلت دوستی حسین(علیه السلام) و نکوهش دشمنی با آن حضرت... 51

9. نظر نمودن به آقای جوانان اهل بهشت... 53

10. دوستان حسین(علیه السلام) اهل بهشتند.. 53

11. درجه وسیله.. 54

12. حسین(علیه السلام) با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در یک مکان.. 54

13. یاری حسین(علیه السلام) از واجبات است... 55

14. اوّلین کسی که وارد بهشت میشود. 58

15. حضرت قائم آل محمّد از فرزندان حسین(علیه السلام) است... 58

16. حضرت قائم(علیه السلام) نهمین فرزند حسین(علیه السلام) است... 59

17. شاخه و میوه درخت نبوّت... 59

18. ودیعه پیغمبر(صلی الله علیه وآله). 61

19. دعای پیغمبر(صلی الله علیه وآله). 61

20. اشتقاق نام حسین(علیه السلام) از نام خدای تعالی... 62

21. ارث حسنین(علیهما السلام) از پیغمبر(صلی الله علیه وآله). 63

پیشگویی از شهادت امام حسین(علیه السلام).. 67

ص: 4

معجزات حضرت سیّدالشّهدا(علیه السلام).. 86

خضوع اهل باطل در برابر عظمت اهل حقّ 109

انعکاس شهادت سیدالشهدا(علیه السلام).. 121

تعظیم صحابه و تابعین از مقام امام حسین(علیه السلام) 132

شخصیت اخلاقی امام حسین(علیه السلام).. 139

مکارم اخلاق سیّدالشهدا(علیه السلام).. 144

1. علم امام­ حسین(علیه السلام).. 148

2. عبادت امام حسین(علیه السلام).. 157

3. سخاوت امام حسین(علیه السلام).. 160

4. ادب و عاطفه امام حسین(علیه السلام).. 163

5. عدالت خواهی امام حسین(علیه السلام).. 165

6. زهد امام حسین(علیه السلام).. 167

7. تواضع و فروتنی امام حسین(علیه السلام).. 170

8. ایمان خالص و استوار امام حسین(علیه السلام).. 172

9. شجاعت امام حسین(علیه السلام).. 179

10. عظمت های امام حسین(علیه السلام).. 190

الف. عظمت در تصمیم: 190

ب. عظمت در مردانگی: 195

11. صبر و شکیبایی امام حسین(علیه السلام).. 197

الف. صبر در جهاد: 199

ب. صبر در مصیبت جوانان و برادران و اصحاب: 201

ج. صبر در غضب و خشم: 202

ص: 5

د. صبر در تشنگی: 205

ه-. صبر در اطاعت فرمان خدا: 206

بخش دوم

بنی هاشم و بنی امیه

بنی هاشم.. 209

بنیامیّه. 218

بنیامیّه در میزان اخلاق.. 218

نسب بنیامیّه.. 218

بنیامیّه در قرآن و حدیث... 220

بنی الحکم.. 221

خاندان ابی سفیان.. 226

هند زن ابی سفیان و مادربزرگ یزید.. 230

معاویه بن ابی سفیان (پدر یزید). 231

نسب نامه معاویه. 232

معاویه در حدیث و سنّت... 234

میگساری معاویه. 236

نفاق معاویه. 237

ننگ بزرگ تاریخی.. 240

مستشاران مسیحی.. 242

تجاهر معاویه به ارتکاب گناه (و اخلاق خصوصی او) 244

هدف های معاویه. 246

یزید کیست؟. 249

تربیت خانوادگی یزید. 249

مادر یزید. 250

تربیت یزید. 251

ص: 6

اخلاق و روش یزید. 253

جنایت های بزرگ یزید. 255

کفر یزید. 260

اوضاع اجتماعی در عصر یزید.. 263

بخش سوم

علل قیام امام حسین(علیه السلام)

علل قیام امام حسین(علیه السلام).. 271

1. اطاعت فرمان خدا و ادای تکلیف... 271

الف. پیش بینی شهادت.. 279

ب. خبر امام حسین(علیه السلام) از شهادت خود. 284

ج. هجرت از مکّه معظّمه. 287

د. حلّ بیعت... 291

2. امر به معروف و نهی از منکر. 295

3. علل قیام از زبان خود امام(علیه السلام).. 311

4. فساد دستگاه خلافت... 319

5. خطر ارتجاع.. 336

6. نداشتن تأمین جانی... 341

حکومت اسلامی و سیاست... 349

دفع اشتباه کاری.. 357

پناه بر خدا 359

القای نفس در تهلکه. 366

چرا امام حسن(علیه السلام) قیام نکرد؟. 372

ص: 7

بخش چهارم

نتایج و فواید قیام امام حسین(علیه السلام)

نتایج قیام امام حسین(علیه السلام).. 385

1. تقرب و ارتقای درجه.. 389

2. نجات اسلام.. 390

3. بیداری شعور دینی... 398

4. محبوبیّت اهل بیت(علیهم السلام) و عزّت بازماندگان.. 400

5. تأسیس مکتب عالی و همگانی تعلیم وتربیت... 404

6. محکومیت بنی امیه در افکار مسلمین و سایر ملل.. 412

7. گرفتاری بنی امیه به شورش و انقلاب... 414

8. تحوّل فکری... 417

9. عکس العمل جاودان و پایدار. 421

شب عاشورا 425

نور چشمان زهرا 426

کتاب نامه. 427

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه 443

ص: 8

## مقدمه ناشر

بسم الله الرّحمن الرّحیم

وجود نازنین خامس آل عبا، حضرت امام حسین(علیه السلام) مظهر کامل همه زیبایی ها و دلربایی هاست.

آن حضرت حقیقتی بزرگ است که مردمان گیتی در برابر عظمت روح و علوّ همّت او سر تسلیم فرود آورده و خضوع کرده اند.

بی تردید در انقلاب حسینی کمال عبودیت، سلم محض، و اطاعت بی چون و چرا از احکام اهل بیت(علیهم السلام) و اوج اتّصاف به مکارم اخلاق و فضایل انسانی را می توان یافت.

عاشورا مدرسه عشق، ایثار و جان فشانی در راه حفظ دین و ادای تکلیف شرعی، و کربلا کعبه آمال عشق و مجمع اسوه های کمال برای اقشار مختلف جامعه اسلامی است.

امام حسین(علیه السلام) شخصیتی فرامکتبی است و در میان شیفتگان عظمت امام حسین(علیه السلام) از پیروان ادیان مختلف و ملیّت های گوناگون می توان دریافت که هرکدام جذب جلوه هایی از مکارم بی نظیر شخصیت ممتاز آن حضرت شده اند.

ص: 9

اینک توفیق یافتیم تا در راستای احیای تراث اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) به ویژه حضرت خامس آل عبا، سیّدالشّهدا، ابی عبدالله الحسین(علیه السلام) کتاب شریف پرتوی از عظمت امام حسین(علیه السلام) را که با شیوه ای جذاّب، محققانه، تحلیلی و با استفاده از منابع اهل سنّت، توسّط مرجع عظیم الشأن، حضرت آیهالله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی به رشته تحریر در آمده است و در سال های گذشته توسط ناشرین متعدّد به چاپ رسیده است را به زیور طبع بیاراییم.

امید آنکه نشر این اثر، در آشنایی نسل جوان با آن شهید آگاه و معلّم ایثار و شهادت، مؤثّر واقع شده و مورد قبول آستان ملائک پاسبان ابی عبدالله الحسین(علیه السلام) قرار گیرد.

ص: 10

## مقدّمه مؤلّف

بسم الله الرّحمن الرّحیم

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ \* فَرِحِینَ بِمَا آتَیهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ\* یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنینَ﴾؛[(1)](#content_note_11_1)

«البتّه نپندار که کشتهشدگان راه خدا مردگانند، بلکه زندهاند و در نزد پروردگار خود روزی داده میشوند. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده شادمانند و به کسانی که هنوز به آنها نپیوستهاند مژده دهند که هیچ نترسند و غم مخورند و آنها را به نعمت و فضل خداوند بشارت دهند و اینکه خداوند اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نمیکند».

عَنْ عَلِیٍّ(علیه السلام) قَالَ:

«زَارَنَا رَسُولُ اللهِ(صلی الله علیه وآله) فَعَمِلْنَا لَهُ خَزِیرَهً وَأَهْدَتْ لَنَا اُمُّ أَیْمَنَ قَعْباً مِنْ لَبَنٍ، وَصَحْفَهً مِنْ تَمْرٍ فَأَکَلَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَأَکَلْنَا مَعَهُ ثُمَّ وَضَّأْتُ رَسُولَ اللهِ -صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَجَبْهَتَهُ بِیَدِهِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ فَدَعَا بِمَا شَاءَ ثُمَّ أَکَبَّ إِلَی الْأَرْضِ بِدُمُوعٍ غَزیرَهٍ یَفْعَلُ ذَلِکَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. فَتَهَیَّبْنَا ر

ص: 11

1- . آل عمران، 169 - 171.

َسُولَ الله - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَنْ نَسْأَلَهُ فَوَثَبَ الْحُسَیْنُ عَلَی ظَهْرِ رَسُولِ اللهِ - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - وَبَکَی فَقَالَ لَهُ: بِأَبی وَاُمِّی مَا یُبْکِیکَ؟ قالَ: یَا أَبَتِ رَأَیْتُکَ تَصْنَعُ شَیْئاً مَا رَأَیْتُ تَصْنَعُ مِثْلَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - یا بُنَیَّ سُرِرْتُ بِکُمُ الْیَوْمَ سُرُوراً لَمْ أَسِرَّ بِکُمْ مِثْلَهُ قَطُّ وَإِنَّ حَبِیبِی جِبْرَئِیلَ -عَلَیْهِ السَّلَامُ - أَتَانی وَأَخْبَرَنِی أَنَّکُمْ قَتْلَی، وَأَنَّ مَصَارِعَکُمْ شَتَّی فَأَحْزَنَنِی ذَلِکَ، وَدَعَوْتُ اللهَ تَعَالَی لَکُمْ بِالْخِیَرَهِ».[(1)](#content_note_12_1)

از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«روزی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به دیدن ما آمد، پس طعامی (به نام خزیره) تهیه کردیم و امّ ایمن قدحی شیر و ظرفی خرما آورد (آن را نزد حضرت گذاشتیم) پس رسول خدا از آن میل نمود و ما نیز با آن حضرت خوردیم (چون فارغ شدیم) من بر دستش آب ریختم (چون دست مبارکش را شست) دست بر سر و پیشانیش کشید، سپس رو به طرف قبله کرد و آن قدر که میخواست دعا کرد، آنگاه به سجده افتاد و بسیار گریست و این کار را سه بار انجام داد، هیبت و ابهّت آن حضرت(صلی الله علیه وآله) مانع شد که ما علّت این کار را از ایشان بپرسیم، سپس حسین(علیه السلام) خود را بر پشت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) انداخت و بگریست. رسول خدافرمود: پدر و مادرم فدایت باد! چرا گریه میکنی؟ حسین عرض کرد: ای پدر! دیدم شما کاری کردید که مثل آن را از شما ندیده بودم. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای فرزند! امروز (از دیدن شما) چنان مسرور شدم که هرگز بدین گونه شادمان نشده بودم! دوستم جبرئیل به نزد من آمد و به من خبر داد که شما کشته میشوید و محلّ کشته شدن شما از هم دور است، پس این خبر مرا محزون نمود و من از خدا برای شما طلب خیر کردم».

ص: 12

1- . سمهودی، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی، ج2، ص59.

## پیشگفتار

### روز حسین(علیه السلام)

در میان حوادث و پیشامدهای بزرگ و دلخراش تاریخ، هیچ واقعهای نیست که مانند حادثه جانسوز کربلا همه ساله مراسم سالگرد آن با شکوه و عظمت فراوان و شرکت تمام طبقات از زن و مرد، پیر و جوان برگزار و مجالس یادبود و تذکار آن همواره در منازل، مساجد، مدارس، تکایا، و حسینیهها، بازار، خیابان و بنگاه ها تشکیل گردد، و خطبا در پیرامون آن سخنرانی، و نویسندگان کتاب ها و مقالات بنویسند و مرور زمان و تکرار این مراسم آن را کهنه نسازد، و از اعتبار و اهمیّت آن نه تنها چیزی کاسته نگردد بلکه عظمتش روزافزون و در هر عصری برای فلسفه آن معنایی عالی و هدف هایی ارزنده درک و استنباط شود.

روز حسین(علیه السلام)، روزی شد که هرگز گذشت ازمنه و اعصار، آن را از یاد نخواهد برد.

حادثه عاشورا واقعهای است که دل های ارباب ایمان و عشّاق فضیلت و حقیقت در برابر آن به خاک تعظیم افتاد، و مشعل نورپاشی شد که در قرون و ادوار روزگار، چراغ هدایت مردان بزرگ و رهبران مصلح گردید، و آنها را از ظلمات تحیّر و سرگردانی نجات داد. کاری که حسین(علیه السلام) کرد یک کار عادی که مانند آن را تاریخ نشان دهد نبود بلکه یک کار و قیام بیسابقه بود.

یک کار و عمل خدایی بود که جوامع عالم جبروت، و سکّان صوامع ملکوت و ملأ اعلی آن را بزرگ ترین تجلّی کمال مقام انسانی دانستند، و قهرمانان فضیلت

ص: 13

بشری و صاحبان عقول کامله، و واصلان حقایق عالیه، پیغمبران اولواالعزم، اولیایعالی قدر و شهدای راه اصلاح و هدایت، آن را نمونه ممتاز و منحصربه فرد نمایش قدرت اراده، قوّت عزم و ثبات، کمال ایمان، صبر و فداکاری و شجاعت شمردند.

ایمان خالص، مردانگی، صراحت، وفا و علّو همّت، شکیبایی و استقامت، مقاومت در برابر تجاوز و ستم، از سرتاسر این حادثه تاریخی و اَلَمزا نمایان و هویداست.

عظمت مقصد، اِبای نفس و بیاعتنایی به زخارف دنیا و مادیّات، و مرگ باعزّت و شرافت را بر زندگی با ننگ و ذلّت برگزیدن از جریان آن ظاهر و پیداست.

شرح این داستان، شرح کمال روح انسان، و تحقیر تمام مظاهر مادّی و لذائذ دنیوی و محکوم ساختن شرک و کفر و ستم و بیدادگری است. تاریخ این فاجعه جانکاه، تاریخ فداکاری بیمانند در راه مبدأ و عقیده، و احترام از شرف و کرامت حقّ، و کوشش برای آزادی و نجات جوامع محروم است، پس شگفتانگیز نیست اگر صدایش در جهان پیچید، و بانگش در گوش ها مانند بانگ اذان برجا و پایدار مانده، و باآنکه بیش از هزاروسیصد سال است که گویندگان و نویسندگان از آن سخن میگویند، اهمیّت آن همچنان در دل ها باقی است، و بر آن رادمردان باایمانی که در راه ایمان به خدا، و اجرای احکام خدا استقامت ورزیده و شربت شهادت نوشیدند، درود میفرستند.

آنان جوانمردانی بودند که دوستی دنیا و قیافه مهیب مرگ در زیر شمشیر و نیزه، آنها را در برابر طغیان اهل باطل، سست و خاضع و حقیر نساخت، و آنچه را باعث ضعف اراده و کوتاهی همّت میشود از جاه و مقام، زر و زیور، همسر و فرزند پشت سر گذاشته و آخرین مرتبه آزادگی روح را مالک شدند.

در برابر آنها، گروهی پست و نفوسی پلید قرار گرفتند که روح و دلشان هرگز از کمند بندگی منصب و درجه و لذائذ مادّی آزاد نگشته و از حرّیت ضمیر و

ص: 14

بیداری وجدان بیبهره بودند و از کشتن اخیار و بندگان خدا و اطفال و شیرخواران باک نداشتند.

در حساب مردم مادّی، در این پیکار بُرد با دسته اشرار و دشمنان دین بود، و ایمان و عقیدهای که حسین(علیه السلام) و اصحابش را مظهر آن استقامت و فداکاری بینظیر قرار داد، ارزش نداشت، و پایان آن حادثه، پایانِ روز عاشورا بود. اما در حساب واقع و تاریخ فضیلت و بلندپروازی های روح انسان و در حساب موازین قرآن و اسلام، پیروزی جاوید نصیب حسین(علیه السلام) و یارانش شد.

در میزان اصحاب فضیلت، قیمت و بهای انسان، این منافع فانیه و لذائذ زودگذر نیست و حساب سود و زیان و شکست و پیروزی مردان بزرگ با این ترازوها صحیح نیست.

در میزان حقیقت، قیمت و ارزش اشخاص به مقدار قوّت ایمان و اراده آنهاست، و پیروزی واقعی، پیروزی باطن بر ظاهر، روح بر جسم، و حقیقت بر مجاز است؛ پیروزی، پایداری در راه مقصد و هدف و تسلّط بر عوامل ضعف روح و تباهی ایمان است.

آری، مردم همه میمیرند، و بسا کسانی که در راه عقیده و ایمان به حقّ جان سپردند ولی مانند شهیدان کربلا نامدار و جاوید نماندند و آن آزادگی و استقامتی که آنها نشان دادند در سایر میدان های مواجهه حقّ و باطل آشکار نشد.

آنان دلیران شیردلی بودند، باآنکه میتوانستند با کناررفتن از آن ایستگاه خطرناک جان خود را حفظ کنند، با پای خویش به استقبال مرگ و شهادت رفتند و راستی اگر آنها آن روز در آن میدان عقبنشینی کرده و دوستی جان و مال و مقام، و بیم از شمشیر و مرگ آنها را شکست میداد زیان و ضرری که به انسانیت و موازین عالیه اسلامی وارد میشد بیش از اندازه تصوّر بود.

ص: 15

میدان کربلا میدان نبردی بود که صحنه جهاد و جنگ همان زمین کربلا نبود و نبرد، نبرد آن اشخاصی که در آنجا با هم روبه رو شدند نبود، بلکه نبرد، نبرد حقّ و باطل و اسلام و کفر بود و اگر اهل حقّ عقب نشینی میکردند، عقب نشینی آنها در همان جا و در آن روز به پایان نمیرسید و برای آیندگان و نسل های آتیه آثار خطرناک و مأیوس کننده داشت؛ زیرا تماشاکنندگان آن صحنه خونین، تنها مردم دنیای معاصر آنها و مسلمان های آن زمان نبودند، بلکه تماشاگران آن صحنه، تمام ملل اسلام و تودههای مظلوم و محروم در مرور اعصار بوده و هستند، لذا حسین(علیه السلام) و یارانش آن استقامت عجیب و حیرتافزا را در آن میدان بلا نشان دادند و دشمن بدن های پاک آنها را پارهپاره ساخت ولی بر روح و اراده و نیّت و هدف آنها دست نیافت.

قَدْ غَیَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُم کُلَّ جَارِحَهٍ \*\*\* إِلَّا المَکَارِمَ فِی أَمْنٍ مِنَ الْغِیَرِ[(1)](#content_note_16_1)

نیزه (سلاح) تمام اعضای بدن آنان را تغییر داد (پارهپاره

کرد) مگر بزرگواری های آنان را که از دگرگونی در امان است.

### علّت توجّه نویسندگان و گویندگان

آنچه بیشتر سبب توجّه گویندگان و نویسندگان به شرح واقعه کربلا شده است، نخست اهمیّت دینی و مذهبی، و دیگر ارزش معنوی و واقعی آن برای انسان ها و جامعه بشری است.

درس هایی که این واقعه به انسان ها میدهد همه عالی و آموزنده و سودمند بوده، و مکتب آن یک مکتب عمومی و همگانی است که کلاس ها و شعب آن در تمام نقاط و سرزمین های آدم نشین، شهری و روستایی، چادرنشین و آسمان خراش گزین را به فضایل انسانی، هدایت میکند. بدیهی است که چنین

ص: 16

1- . ازری، دیوان، ص301.

موضوعی هیچگاه کهنه نمیشود، همیشه نو و تازه بوده و مورد علاقه و توجّه همگان است. از جنبه ثواب اخروی نیز برطبق احادیث صحیح و معتبر، سخنرانی و نویسندگی پیرامون آن، اجر بسیار داشته، موجب علوّ درجه و تقرّب به خدا و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است.

علاوه بر اینها، سرگذشت حقیقی کربلا، چون سرگذشت یک نبرد واقعی حقّ با باطل و پیکار با بیدادگری، و مبارزه فضیلت با رذیلت است، طبعاً و به خودی خود مورد توجّه هر باوجدان و هر شخص عدالت پژوه و آزادی خواه است و احساسات پاک انسانی و بیداری ضمیر و شعور باطنی، هرکسی را شیفته و دلباخته قهرمانان حق پرست این حادثه میسازد.

با این ملاحظات است که هزاران کتاب و صدها هزار شعر، در این موضوع گفته شده و نویسندگان و شعرا حتّی در دوران های اختناق شدید افکار و تحت فشار سخت عمّال حکومت های بنیامیّه و بنیعبّاس، و دوران سلطنت «متوکّل ها»، و خطر قتل و بر باد رفتن آبرو و عزّت و مصادره اموال و قطع مستمرّی و حقوق و... امام حسین(علیه السلام) را فراموش نکرده و بعد از این هم تا دنیا، دنیاست این روش ادامه یافته و او را فراموش نخواهند کرد.

موجبات بقا و پایداری این حادثه دلسوز همواره آن را نگاه داری نموده و تا انسانیّت باقی است و بشر، عدالت خواه و فضیلت دوست و دشمن ظلم و ستم و زور و حکومت خودکامگی است، این واقعه زنده است و او را به سوی زندگی هرچه آزادتر راهنما خواهد بود.

آری! هیچگاه بشر از شنیدن سرگذشت مردان حقپرستی که در کربلا در راه دفاع از حقّ و مبارزه با باطل فداکارانهترین جهاد را نمودند، سیر نمیشود[(1)](#content_note_17_1) و

ص: 17

1- . مگر کسانی که از آغاز و انجام این واقعه بیاطّلاع باشند و یا خوی تجاوز به حقوق انسان ها و بیدادگری، حجاب وجدان و فطرت آنها شده باشد.

داستان فداکاری های آن مردان نخبه جهان آفرینش و شهیدان حقیقت و فضیلت، زینت بخش جاودان اوراق تاریخ است، و گوش ها از شنیدن و چشم ها و زبان ها از مطالعه و خواندن آن ملول و خسته نخواهد شد.

نویسندگان آن را از برگزیدهترین موضوع مقالات و کتاب ها شناخته و همه با عشق و شور فراوان، دوست میدارند هم ردیف کسانی باشند که در این موضوع از آنها اثری به یادگار مانده است.

شعرای عرب و عجم اندیشههای تابناک خود را در لباس اشعار نغز و شیوا، و قصاید بلیغ و غرّا درآورده و با حرارت و ذوق سرشار، هرکدام به لحنی و زبانی از گوشهای از این صحنه تاریخی و پیکار شگفتانگیز مردان خدا و حقیقت با اهل باطل و ضلالت، سخن گفتهاند.

هرکس به زبانی سخن از مدح تو گوید \*\*\* بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

و بااین همه کتاب ها و اشعار و نثر و نظمی که در این موضوع نوشته و سروده شده باز هم کتاب هایی که از نو تألیف میشود برای عشّاق فضیلت و حقیقت تازگی دارد و مطالعه آنها با حسن استقبال عموم روبه رو میشود و چون موضوع به مناسبت مقصد و هدفی که از آن منظور بوده بسیار وسیع و پهناور است، و هر نویسنده نمیتواند تمام این وسعت را دیدگاه بصیرت خود نماید، بیشتر کتاب هایی که در این موضوع نگاشته میشود خالی از فوائد تازه و نکات ارزنده و افکار بکر نیست، و بجا است اگر بگوییم از ناحیه آن حضرت، از هریک از نویسندگان دستگیری هایی شده که از این خرمن پرفیض محروم نمانده و از این دریای بیکران حقیقت جرعهای بچشند.

باتوجّه به این ملاحظات، نویسندگان، علما و متفکّرین بزرگ، هزاران مقاله و کتاب در این موضوع نوشته و هر نویسندهای که اندک آشنایی با هدف حسین(علیه السلام) یافته، مایل است ریزه خوار این سفره پهناور و خوان نعمت حسینی شده، اثری به یادگار گذارده و خود را در شمار شیفتگان حقیقت، و خریداران لطف و عنایت آن یوسف ملک شهادت در آورد.

ص: 18

### نوع کتاب هایی که در این موضوع تألیف شده

در تمام کتاب هایی که در تاریخ اسلام و فضایل اهل بیت(علیهم السلام) و احوال صحابه تألیف گردیده، از این واقعه جانسوز یاد شده است و تعداد کتاب هایی که به طور مستقلّ در این موضوع نگارش یافته بیشمار است، که بیشتر این کتاب ها به متن حادثه و نقل صورت وقایع پرداختهاند اما راجع به فلسفه آن به طور مستقیم وارد نشدهاند.

در زمان ما بیشتر افکار روی تحلیل حوادث و علل و نتایج وقایع حساب مینمایند، و عظمت حوادث تاریخی را از این راه اندازهگیری میکنند و کتاب هایی که موضوع آن تحلیل حوادث تاریخی باشد برایشان جالبتر و بیشتر مورد توجّه خوانندگان و نسل جوان و روشنفکران واقع میشود.

راجع به شهادت حضرت سیّدالشّهدا(علیه السلام) هم، کتاب هایی که از فلسفه و اسرار شهادت و علل و عوامل این قیام و تأثیر آن در جوامع اسلامی و تحوّل فکری مسلمین، بحث مینمایند، خواننده بسیار دارند.

زیرا میخواهند بدانند:

چرا امام حسین(علیه السلام) قیام کرد؟

چرا با یزید از در سازش و آشتی بیرون نیامد؟

چرا از مدینه به مکّه و از مکّه به عراق هجرت نمود؟

این نهضت برای چه مقصود بود، و چه نتایجی داد؟

و اکنون سودی که ملّت اسلام عموماً و شیعه خصوصاً از برگزاری مراسم سوگواری و یادبود عاشورای حسینی میبرد چیست؟

و ده ها و صدها پرسش دیگر که شیفتگان آستان امامت و ولایت در پی آن هستند.

لذا در قرن معاصر، نویسندگان به نوشتن کتاب ها و مقالاتی که پاسخگوی این پرسشها باشد توجّه بیشتری کرده و سعی نمودهاند در این قسمت ها هم وارد

ص: 19

تحقیق شده و مردم را به فلسفه این نهضت و شرایط و اوضاع و احوال محیطی که در آن این قیام و فداکاری بزرگ انجام یافت آگاه سازند.

البتّه این طور هم نبوده که قدما و پیشینیان به کلّی از این موضوع چشم پوشیده و در فلسفه و اسرار شهادت چیزی ننوشته باشند، زیرا نخستین کسی که مردم را متوجّه به این اسرار و هدف های عالی نمود شخص سیدالشهدا(علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت و بلکه پیش از ایشان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و سپس ائمه طاهرین(علیهم السلام) بودند که در احادیث و روایات، و حتی درضمن عبارات زیارت ها کاملاً این موضوع را تشریح و توضیح دادند، بعداً هم علما و متفکرین شیعه و اهل سنّت، و شعرای بزرگ درضمن اشعار خود مردم را به حقایق آشنا ساختند ولی نوشتن کتاب مستقلّ در این موضوعات آن طور که امروزه مرسوم است، سابق بر این رایج نبوده است.

ازاین جهت، کتاب هایی که راجع به تحلیل تاریخی حوادث کربلا نوشته شده، نسبت به کتاب هایی که اصل تاریخ آن را نگه داری نمودهاند بسیار کم است درعین حال، اهمیت کتاب هایی که متن حوادث را نگه داشتهاند در نزد ما محفوظ است. زیرا آن کتاب ها، هم مبدأ و اساس تحقیق و فحص متفکرین و محققین است و هم نقل صورت و ظواهر حوادث کربلا، هرچند در نهایت اختصار و فشرده باشد حاکی از حقیقت مظلومیت امام حسین(علیه السلام) و نموداری از اسرار و فلسفه شهادت است، و هم برای مؤمنین و کسانی که می خواهند از ذکر مصیبات و گریه و سوگواری برای آن حضرت به اجر و ثواب و قرب خداوند متعال برسند، همیشه مورد انتفاع و استفاده میباشد. خداوند تبارک و تعالی همه نویسندگان و گویندگان و کسانی را که به هر نحوی در راه اعلای نام نامی سیدالشهدا(علیه السلام) در گذشته و آینده توفیق انجام خدمتی یافتهاند، به نیکوترین وجه پاداش عطا فرماید.

ص: 20

این کتاب که ازنظر خوانندگان ارجمند میگذرد و متضمّن مختصری از فضایل حضرت سیّدالشّهدا(علیه السلام) و پارهای از علل و نتایج واقعه کربلاست، بضاعت مزجات و ران ملخی است، که این بنده روسیاه با کمال شرمساری هدیه درگاه سیده نساء العالمین فاطمه زهرا(علیها السلام) و پیشگاه دین پناه نهمین فرزند حسین(علیه السلام) بقیه الله فی الارضین حضرت قائم آل محمّد(علیه السلام) نموده، و از کرم عمیم آن مادر و این فرزند عزیز انتظار دارم آن را قبول فرمایند.

امید است که از برکت توسّل به آستان خاندان عصمت و رسالت در دنیا و آخرت رستگار، و در زمره دوستانشان محسوب باشم.

بِحقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ صَلَوَاتُ اللهِ تَعَالَی عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ

کمترین بنده درگاه دوستان اهل بیت نبوّت(صلی الله علیه وآله)

لطف الله صافی گلپایگانی

ص: 21

ص: 22

## بخش نخست: شخصیّت و فضایل امام حسین(علیه السلام)

### اشاره

ص: 23

ص: 24

### شخصیّت امام حسین(علیه السلام)

بدیهی است که هنگامی میتوان به طور تحقیق در اطراف ارزش و هدف و علل قیام و نهضتی اظهار نظر کرد که شخصیّت رهبر آن قیام را شناخته و از اخلاق و فضایل و علم و معارف و محیط و سوابق زندگی او آگاه باشیم، و اگر پیرامون یک نهضت، پیش از شناختن شخصیّت صاحب آن، نظری بدهیم قابل اعتماد نخواهد بود.

مثلاً در شناختن حقیقت دعوت اسلام، علاوه بر قرآن مجید و تعالیم و برنامههای اسلام، باید سوابق زندگی حضرت پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) و خاندان گرامی، و اخلاق و سلوک و معاشرت و روش آن حضرت را در جنگ ها و غزوات و حالات دیگر، راهنمای معرفت و تحقیق قرار داد.

برای شناختن ارزش و حقیقت، و علل و نتایج قیام امام حسین(علیه السلام) نیز ناگزیریم فضایل و احادیث مناقب و معجزات و کرامات و مکارم اخلاق و محامد اوصاف و محبوبیّت و نفوذ اجتماعی و اعتراف دشمنان به شخصیّت بینظیر آن حضرت را هرچند به طور نمونه و خلاصه باشد از نظر بگذرانیم تا هم به ثواب ذکر فضایل آن حضرت نایل شویم، و هم به حق آن پیشوای بزرگ آزادمردان، به قدر استعداد و بینش خود معرفت پیدا کنیم.

ص: 25

### سیمای درخشان امام حسین(علیه السلام) در کتاب خدا

#### اشاره

سیمای درخشان امام حسین(علیه السلام) در کتاب خدا[(1)](#content_note_26_1)

#### 1- آیه مودّت

﴿ قُلْ لَا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی ﴾؛[(2)](#content_note_26_2)

«بگو من از شما اجر رسالت نمیخواهم، جز مودّت و دوستی خویشاوندانم».

یکی از آیات قرآن مجید که از آن عظمت مقام امام حسین(علیه السلام) استفاده میشود این آیه کریمه است.

احمد بن حنبل در مسند،[(3)](#content_note_26_3) و ابونعیم حافظ،[(4)](#content_note_26_4) ثعلبی،[(5)](#content_note_26_5) طبرانی،[(6)](#content_note_26_6) حاکم نیشابوری،[(7)](#content_note_26_7)

ص: 26

1- . پوشیده نماند که آیات نازله در شأن اهل بیت(علیهم السلام) که ازجمله ایشان امام حسین(علیه السلام) میباشد و آیاتی که به شخص آن حضرت تفسیر شده بسیار است که ما با رعایت اختصار چند آیه از این آیات را ذکر می کنیم، و کسانی که بخواهند از سایر آیات مطّلع شوند به کتاب های تفسیر و حدیث مراجعه فرمایند، و ازجمله این آیات است: آیه 35 و 37 سوره بقره و آیه 22 سوره الرّحمن و آیه 27 سوره فجر و سوره هل اتی (انسان) و آیات دیگر.

2- . شوری، 23.

3- . احمد بن حنبل، مسند، ج1، ص229، 286؛ ر.ک: ابن بطریق، خصائص الوحی المبین، ص109.

4- . ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج3، ص201.

5- . ثعلبی، تفسیر، ج8، ص310.

6- . طبرانی، المعجم الکبیر، ج3، ص47؛ ج11، ص351.

7- . حاکم نیشابوری، المستدرک، ج2، ص444.

فخر رازی،[(1)](#content_note_27_1) شبراوی،[(2)](#content_note_27_2) ابن حجر هیتمی،[(3)](#content_note_27_3) زمخشری،[(4)](#content_note_27_4) ابن منذر،[(5)](#content_note_27_5) ابن ابی حاتم،[(6)](#content_note_27_6)ابن مردویه،[(7)](#content_note_27_7) سیوطی[(8)](#content_note_27_8) و گروهی دیگر از علمای اهل سنّت از ابن عبّاس روایت کرده اند: آنگاه که آیه ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُکُمْ …﴾[(9)](#content_note_27_9) نازل شد، گفتند: ای پیامبر خدا کیستند این خویشاوندان تو، که واجب گردیده بر ما مودّت و دوستی آنان؟

فرمود: «علی و فاطمه و دو پسر آنها».[(10)](#content_note_27_10)

و این معنا را شیخ شمس الدّین ابن العربی به نظم در آورده است:

رَأَیْتُ وِلائی آلَ طه فَرِیضَهً \*\*\* عَلَی رَغْمِ أَهْلِ الْبُعْدِ یُورِثُنِی القُرْبا

فَمَا طَلَبَ المَبْعُوثُ أَجْراً عَلَی الْهُدَی \*\*\* بِتَبْلِیغِهِ إِلا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی[(11)](#content_note_27_11)

محبّت خود را نسبت به آل طه (اهل بیت پیغمبر) فریضه و واجب می دانم برخلاف کسانی که از اهل بیت دورند، این عمل مرا به خدا نزدیک میکند؛ پس آن پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرستاده شده برای هدایت مردم، جهت تبلیغ خود اجری نخواست جز دوستی خاندانش.

ص: 27

1- . فخررازی، التّفسیرالکبیر، ج27، ص166.

2- .[9] شبراوی، الاتحاف، ص43.

3- . ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص170.

4- . زمخشری، الکشّاف، ج3، ص467.

5- .[12] ر.ک: امینی، الغدیر، ج2، ص307.

6- .[13] ابن ابی حاتم، تفسیر، ج10، ص3276.

7- .[1] ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ص316.

8- . سیوطی، احیاء المیّت بفضائل اهل البیت، ص20، ح2؛ همو، الدرالمنثور، ج6، ص7.

9- . شوری، 23.

10- . ابن بطریق، خصائص الوحی المبین، ص109 - 111؛ همو، عمده عیون صحاح الاخبار، ص47 - 50؛ سیوطی، الأکلیل، ص191؛ امینی، الغدیر، ج2، ص307.

11- . ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص170؛ صبان، اسعاف الرّاغبین، ص106.

و شافعی هم گفته است:

یَا أَهْلَ بَیْتِ رَسُولِ اللهِ حُبُّکُمُ \* فَرْضٌ مِنَ الله فِی الْقُرْآنِ أَنْزَلَه

کَفَاکُمُ مِنْ عَظِیمِ الْقَدْرِ أَنَّکُمُ \* مَنْ لَم یُصَلِّ عَلَیْکُمْ لا صَلاهَ لَهُ[(1)](#content_note_28_1)

ای خاندان پیامبر! محبّت شما فریضهای است که خداوند در قرآن آن را نازل کرده است، همین قدر در عظمت مقام و ارزش شما بس که اگر کسی (در نماز) بر شما صلوات نفرستد، نمازش باطل است.

#### 2- آیه تطهیر

﴿إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾؛[(2)](#content_note_28_2)

«همانا خدا چنین میخواهد که هر رجس و ناپاکی را از شما خانواده نبوّت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند».

برحسب احادیث متواتر و مشهور بین شیعه و سنّی آیه تطهیر در مورد اجتماع آن پنج شخصیّت ممتاز عالم آفرینش در زیر کساء، و دعا و صلوات پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بر آنها که دفعات متعدّد در منزل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و در خانه فاطمه زهرا(علیها السلام) و در حجره امّسلمه، و بعضی اماکن دیگر اتّفاق افتاد، نازل شد، و آیه شریفه و احادیثی که در تفسیر آن وارد شده دلالت بر عصمت و جلالت شأن حضرت سیّدالشّهدا(علیه السلام) دارند.

راجع به این آیه و احادیث کساء و اسناد و متون آن کتاب های مفصّل نگاشته شده، و بعضی راویان مثل صبیح[(3)](#content_note_28_3)به مناسباتی فقط قسمتی از آن را نقل کرده اند.

ص: 28

1- . زرندی، نظم دررالسّمطین، ص18؛ ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص228؛ شبراوی، الاتحاف، ص83؛ صبّان، اسعاف الراغبین، ص108.

2- . احزاب، 33.

3- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج3، ص11؛ ابن حجرعسقلانی، الاصابه، ج3، ص327.

ازجمله: مسلم، بغوی، واحدی، اوزاعی، محبّ طبری، ترمذی، ابن اثیر، ابن عبدالبر،احمد، حموینی، زینی دحلان، بیهقی و دیگران از عایشه، امّ سلمه، انس، واثله، صبیح، عمر بن ابی سلمه، معقل بن یسار، ابی الحمراء، عطیه، ابی سعید، و امّ سلیم[(1)](#content_note_29_1) روایات متعدّدی در این واقعه جلیله و منقبت عظیمه نقل کرده اند.

عایشه میگوید: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بامدادی درحالی که یک نوع از بُردهای یمنی (که از موی سیاه بافته میشد) در بر داشت، بیرون آمد، سپس حسن(علیه السلام) آمد، پیغمبر او را داخل بُرد نمود، بعد از او حسین(علیه السلام) آمد و داخل بُرد شد، آنگاه فاطمه(علیها السلام) آمد و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او را داخل بُرد کرد و بالأخره علی(علیه السلام) آمد او را داخل بُرد کرده و فرمود:

﴿إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[(2)](#content_note_29_2)

«اوزاعی» از شدّاد بن عبدالله روایت کرده که وقتی سر حسین(علیه السلام) آورده شد، مردی شامی به آن حضرت و پدرش جسارت کرد، واثله بن اسقع برخاست و گفت: سوگند به خدا من همواره علی، حسن، حسین و فاطمه را دوست میدارم، بعد از آنکه شنیدم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در حقّ آنها فرمود آنچه را که فرمود؛ یک روز در خانه امّ سلمه در خدمت پیغمبر مشرَّف بودم که حسن آمد، پیغمبر او را بر ران راستش نشانید و بوسید، سپس حسین آمد و او را بر ران چپش نشانید و بوسید، سپس فاطمه آمد و او را پیش روی خود نشانید، آنگاه علی را طلب کرد و گفت:

﴿إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[(3)](#content_note_29_3)

ص: 29

1- . مسلم نیشابوری، صحیح، ج7، ص130؛ ترمذی، سنن، ج5، ص30 - 31،238؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج3، ص1100؛ بیهقی، المحاسن و المساوی، ج 1، ص 325؛ واحدی، اسباب النزول، ص239 - 240؛ بغوی، مصابیح السنه، ج2، ص454؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص12، 20؛ ج5، ص521، 589؛ طبری، ذخائرالعقبی ص21 - 24؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج4، ص467؛ ج8، ص265.

2- . مسلم نیشابوری، صحیح، ج7، ص130؛ بغوی، مصابیح السنه، ج2، ص454؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص24.

3- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص20.

«دولابی»در الذّریّهالطاهره از امّ سلمه روایت کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به فاطمه فرمود: شوهر و پسرانت را نزد من بیاور! فاطمه آنها را خدمت رسول خدا حاضر نمود، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) کسایی فدکی را بر ایشان پوشاند و دستش را بر ایشان گذارده و فرمود:

«أَللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِکَ وَبَرَکَاتِکَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ»؛

«خدایا اینها خاندان محمّد هستند، پس درود و رحمت و برکات خود را بر آل محمّد قرار بده، به درستی که تو پسندیده و بزرگی!».

و امّ سلمه گفت: من کساء را بلند کردم که بر آنها داخل شوم پیغمبر آن را نگه داشت و فرمود:

«إِنَّکِ عَلَی خَیْرٍ»؛[(1)](#content_note_30_1)

«تو بر خیر و سعادت هستی».

و نظیر این روایت را حموینی از واثله روایت کرده است.[(2)](#content_note_30_2)

واحدی در اسباب النّزول،[(3)](#content_note_30_3) احمد در مناقب و طبرانی[(4)](#content_note_30_4) از ابی سعید خدری نقل کرده اند که آیه: ﴿إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ ﴾ در حقّ پنج نفر نازل شد: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام).[(5)](#content_note_30_5)

و نیز احمد از ام ّسلمه روایت کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در خانه او بود. فاطمه(علیها السلام) با دیگ سنگی که در آن خزیره بود[(6)](#content_note_30_6) بر آن حضرت وارد شد، پیغمبر درحالی که

ص: 30

1- . دولابی، الذّریّهالطّاهره، ص150.

2- . حموینی، فرائدالسّمطین، ج1، ص33 - 34.

3- . واحدی، اسباب النّزول، ص239.

4- .[4] طبرانی، المعجم الاوسط، ج3، ص380؛ همو، المعجم الصغیر، ج1، ص135.

5- . طبری، ذخائرالعقبی، ص21 - 24.

6- . «خزیره» عبارت است از: تکّههای گوشت که همراه آب زیاد در دیگ ریخته، روی آتش بگذارند، وقتی که پخته شد آرد در آن ریخته و فرود آورند. صفی پور، منتهی الارب، ص314.

روی کسایی نشسته بود فرمود: «شوهر و پسرانت را بخوان»، سپس علی و حسن و حسین(علیهم السلام) آمدند و نشستند و باهم از آن طعام خوردند. امّ سلمه گفت: من در حجره نماز میخواندم خدا این آیه را نازل کرد:

﴿إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[(1)](#content_note_31_1)

پس پیغمبر زیادتی کساء را گرفت و آنها را با آن پوشانید. سپس دستش را بیرون آورد و اشاره به آسمان کرد و گفت:

«اَللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی، وَخَاصَّتِی فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً»؛

«خدایا اینان اهل بیت و نزدیکان منند، پس از ایشان هر ناپاکی و آلودگی را دور گردان، و ایشان را کاملاً پاکیزه کن».

امّ سلمه گفت: من سر خود را از خانه داخل نموده و گفتم: من با شمایم یا رسول الله؟ فرمود:

«إِنَّکِ إِلَی خَیْرٍ إِنَّکِ إِلَی خَیْرٍ»؛[(2)](#content_note_31_2)

«تو رو به خیر هستی، تو رو به خیر هستی».

و نظیر این حدیث را واحدی نیز به سند خود از امّ سلیم روایت کرده است.[(3)](#content_note_31_3)

این احادیث کثیر، بر عصمت حضرت سیّدالشّهدا(علیه السلام) دلالت دارند و اینکه هر عمل و اقدام و نهضتی که بنماید مطابق صواب و حقیقت است. سیوطی در اکلیلبه این آیه استدلال نموده و گفته است که همه اجماع اهل بیت(علیهم السلام) را حجت میدانند؛ زیرا خطا رجس است و رجس و پلیدی نیز از ایشان نفی شده است.[(4)](#content_note_31_4)

ص: 31

1- .[1] احزاب، 33.

2- . احمد بن حنبل، مسند، ج6، ص292.

3- . واحدی، اسباب النّزول، ص239.

4- . سیوطی، الاکلیل، ص178. مخفی نماند که در کتب شیعه اسناد این حدیث در نهایت کثرت و متن بعضی از این احادیث به طور تفصیل روایت شده که ازجمله آنها «حدیث کساء» است.

#### 3- آیه مباهله

﴿فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ﴾.[(1)](#content_note_32_1)

ازجمله آیاتی که بر فضیلت و بلندی رتبه و مقام سیدالشهدا(علیه السلام) به اتّفاق مسلمانان گویا و ناطق است آیه مباهله است.

از مظاهر و دلائل قوّت ایمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به رسالتش داستان مباهله است، زیرا پیشنهاد مباهله ازطرف آن حضرت اگر مؤمن به دعوت خود نبود، یک انتحار واقعی و دادن سند بطلان دعوت به دست دشمن بود چون حال از دو قسم بیرون نبود، یا نفرین نصارای نجران در حقّ آن جناب مستجاب میشد، و یا آنکه نه نفرین نصاری و نه نفرین پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به آنها مستجاب میگشت؛ که در هر دو صورت بطلان ادّعای آن حضرت آشکار میگشت، و هیچ خردمندی که مدّعی نبوّت باشد، چنین پیشنهادی نداده و سند بطلان دعوای خود را به دست مردم نخواهد داد مگر آنکه صددرصد اطمینان به استجابت دعای خود و هلاکت دشمن داشته باشد، و پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) چون یقین جزمی به صحّت رسالت واستجابت دعای خود و نابودی دشمن در صورت مباهله داشت با کمال شجاعت و صراحت پیشنهاد مباهله داد.

شرکت دادن علی و حسن و حسین و فاطمه زهرا(علیهم السلام) در مباهله که به تعیین و امر خداوند بود نیز، دلیل بر این است که این چهار نور مقدّس که با پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

ص: 32

1- . آل عمران، 61. «پس هرکس با تو درباره عیسی در مقام محاجّه (و مجادله) برآید، بعد از آنکه (به وحی خدا به احوال او) آگاهی یافتی، به او بگو: بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود به مباهله برخیزیم و در دعا و التجا به درگاه خدا اصرار کنیم تا دروغ گویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم».

در مباهله حاضر شدند، شایستهترین و گرامیترین خلق در نزد خدا، و عزیزترین همه در نزد پیغمبر خدا بودهاند.

آیه مباهله اعلان جلالت مقام، و تقرّب خاصّ آنها به خداوند متعال است. پس این فضیلت برای امام حسین(علیه السلام) از فضایل بسیار بزرگی است که در چنین مراسم بااهمیت و تاریخی، همکار و همراه پیغمبر شود، و از میان تمام امّت از صغیر و کبیر و زن و مرد، او و پدر و مادر و برادرش را خدا انتخاب نماید.

جریان مباهله را مفسّرین بزرگ و محدّثین و مورّخین در کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ نقل کرده اند، و از اینکه مصادر و مدارک آن را نشان بدهیم بینیازیم. اما درعین حال چندین کتاب را نام میبریم تا هرکس خواست مراجعه نماید:

تفسیر طبری؛ تفسیر بیضاوی؛ تفسیر نیشابوری؛ الکشّاف زمخشری؛ الدّرالمنثور سیوطی؛ اسباب النزول واحدی؛ الاکلیل سیوطی؛ مصابیح السنّه بغوی؛ سنن ترمذی و کتب دیگر.

ص: 33

### سیمای امام حسین(علیه السلام) در احادیث پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

#### 1- حسین(علیه السلام)، سیّد جوانان اهل بهشت

احمد بن حنبل در مسند، بیهقی در السّنن الکبری، طبرانی در المعجم الاوسط و المعجم الکبیر، ابن ماجه در سنن، سیوطی در الجامع الصّغیر و الحاوی و الخصائص الکبری، ترمذی در سنن، حاکم نیشابوری در المستدرک، ابن حجرهیتمی در الصّواعق المحرقه، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ابن عبدالبر در الاستیعاب، بغوی در مصابیح السنه، ابن اثیر در اسدالغابه، حموینی شافعی در فرائدالسمطین، ابوسعید در شرف النّبوه، محبّ طبری در ذخائرالعقبی، ابن سمّان در الموافقه، نسائی در خصائص امیرالمؤمنین، ابونعیم در حلیهالاولیاء، خوارزمی در مقتل الحسین(علیه السلام)، ابن عدی در الکامل، مناوی در کنوزالحقائق، و دیگران از پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) در احادیثی روایت کرده اند که فرمود:

«حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند».

این احادیث به سندهای متعدّد از جمعی از صحابه مثل امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)، ابن مسعود، حذیفه، جابر، ابوبکر، عمر، عبداللّه بن عمر، قرّه، مالک بن حویرث، بریده، ابو سعید خدری، ابوهریره، اسامه، براء و اَنَس روایت شده و از مجموع آنها استفاده میشود که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) مکرّر حسن و حسین را به این صفت معرّفی فرموده، و صدور این لفظ که:

«اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ»؛[(1)](#content_note_34_1)

ص: 34

1- . «حسن و حسین هر دو آقای جوانان اهل بهشتند».

از آن حضرت متواتر و مسلّم و در میان مسلمانان معروف و مشهور بوده است.

متن اکثر احادیث این است که «اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ» و ترجمه متن بعضی دیگر این است که فرمود: «فرشتهای از آسمان که مرا زیارت نکرده بود از خدا برای زیارت من اذن خواست، پس به من خبر داد و مژده داد که دخترم فاطمه، سیّده زنان امّت من است و اینکه حسن و حسین هر دو آقای جوانان اهل بهشتند»:

«وَ إِنَّ حَسَناً وَحُسَیْناً سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ».

و در بعضی روایات این جمله نیز مذکور است:

«وَأَبُو هُمَا خَیْرٌ مِنْهُمَا»؛[(1)](#content_note_35_1)

«و پدرشان از آنها بهتر است».

و در بعضی طرق آن فضایل دیگری نیز از اهل بیت(علیهم السلام) بیان شده است.[(2)](#content_note_35_2)

#### 2- حسین(علیه السلام)، محبوب پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

«حُسَیْنٌ مِنِّی وَأَنَا مِنْ حُسَیْنٍ».[(3)](#content_note_35_3)

ص: 35

1- .[1] ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص191.

2- . ابن ماجه قزوینی، سنن، ج1، ص44؛ ترمذی، سنن، ج5، ص321، 326؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ص117 - 118، 123 - 124؛ ابونعیم اصفهانی، حلیهالاولیاء، ج5، ص71؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج1، ص391؛ خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص92، فصل 6؛ بغوی، مصابیح السنه، ج2، ص459؛ ابن طلحه شافعی، مطالب السّؤول، ص335، 376 - 378؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص129؛ ابو الفداء، المختصر، ج 1، ص284؛ حموینی، فرائدالسّمطین، ج1، ص35؛ زرندی، نظم دررالسّمطین، ص205؛ سیوطی، الجامع الصّغیر، ج1، ص20؛ همو، الخصائص الکبری، ج 2، ص395؛ همو، الحاوی، ج2، ص253؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج6، ص252؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص137، 187، 191.

3- .[3] احمد بن حنبل، مسند، ج4، ص172؛ ابن ماجه قزوینی، سنن، ج1، ص51؛ ترمذی، سنن، ج5، ص324؛ مفید، الارشاد، ج2، ص127؛ ابن بطریق، عمده عیون صحاح الاخبار، ص406؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص133. «حسین از من و من از حسینم».

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حسن و حسین(علیهما السلام) را بسیار دوست میداشت، و نسبت به آنها فوق العاده اظهار علاقه و عطوفت میکرد.

روایات و تواریخ بر این اتّفاق دارند که آن حضرت، علی و فاطمه و حسنین(علیهم السلام) را از تمام مردم و کسان و نزدیکان خود بیشتر دوست میداشت و دوستی آنها یک دوستی ساده پدر نسبت به فرزند نبود؛ بلکه ریشه آن بر علائق و مبانی عمیق و یگانگی روحی استوار، و رمز یک اتحاد و اتّصال ناگسستنی معنوی و توافق کامل فکری بود که تعبیر:

«إِنَّهُمْ مِنِّی وَأَنَا مِنْهُمْ»؛[(1)](#content_note_36_1)

«ایشان از من هستند، و من از ایشان هستم».

یا چنانچه در حدیث زید بن اَرْقَمْ است:

«أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ»؛[(2)](#content_note_36_2)

«من با هرکس که با شما در صلح و سازش باشد در صلح و سازشم، و با هرکس که با شما در جنگ و نبرد باشد در جنگ و نبردم».

و تعبیرات دیگر در ترجمه و تفسیر این رابطه و محبّت گزاف و مبالغه نیست؛ و عین واقع و حقیقت است.

یک اتّصال واقعی روحی، و همفکری تمام عیار و یگانگی خالص لازم است تا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) آن را این گونه شرح دهد جمله «أَنا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمْتُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ» صریح است در اینکه طرز تفکّر و سلوک و روش آنها با وضع سلوک و روش

ص: 36

1- . خوارزمی، المناقب، ص63؛ رزندی، نظم دررالسّمطین، ص100؛ متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص101؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج1، ص322؛ ج2، ص334، 443.

2- . ابن ماجه قزوینی، سنن، ج1، ص52؛ ترمذی، سنن، ج5، ص360 (باب ما جاء فی فضل فاطمه).

پیغمبر(صلی الله علیه وآله)یکی است، و هیچ گونه فرق و تفاوتی ندارد، کردار و رفتار و جنگ و صلح آنها دقیقاً همان کردار و رفتار و جنگ و صلح رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است.

ما وقتی این اخبار را مطالعه میکنیم، و از شدّت علاقه و دوستی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به امام حسین(علیه السلام) آگاه میشویم، نباید فراموش کنیم که گوینده این کلمات و الفاظ، پیغمبر خداست، و او کسی است که در دوره زندگانی با گزاف گویی و سخنان دور از حقیقت و مدح بیجا مبارزه داشت؛ سخنان و کارهایش برای بشر حجّت و قانون و شریعت بوده و آنچه فرموده ترجمان حقیقت است.

پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) غیر از فاطمه(علیها السلام) دختران دیگر، و غیر از علی(علیه السلام) نیز عموزادهها و خویشاوندان بسیاری داشت، پس چرا این همه اظهار علاقه و محبّت، مخصوص به فاطمه و علی و فرزندان آنها شد؟ و چرا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از همه کسان و اصحاب خود، آنها را برگزید؟

برای اینکه این چهار تن نماینده صفات، روحیات، اخلاق و کمالات او بودند.

برای یک نفر مسلمان مؤمن بهترین معرّف عظمت امام حسین(علیه السلام) همین سخنان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) است.

ازجمله احادیثی که از این دوستی و علاقه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حکایت میکند. حدیث «یعلی بن مرّه»[(1)](#content_note_37_1) است که در خدمت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به مجلس میهمانی که به آن دعوت شده بودند میرفتند، ناگاه به حسین(علیه السلام) برخورد کردند که در کوچه بازی میکرد.پیغمبر(صلی الله علیه وآله) جلو همراهان رفت، و دست های خود را گشود (بغل باز کرد) کودک از این سوی به آن سوی میگریخت، و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او را میخندانید تا وی را گرفت، پس یک دستش را زیر چانه حسین و دست دیگرش را پشت سر او گذارد، و او را بوسید و فرمود:

ص: 37

1- . ابن ماجه قزوینی، سنن، ج1، ص51؛ ترمذی، سنن، ج5، ص324؛ بغوی، مصابیح السنه، ج2، ص459؛ ابن طلحه شافعی، مطالب السّؤول، ص377؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص19؛ ج5، ص130.

«حُسَیْنٌ مِنِّی وَأَنَا مِنْ حُسَیْنٍ أَحَبَّ اللهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَیْناً، حُسَیْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ»؛

«حسین از من است، و من از حسینم؛ هرکس حسین را دوست بدارد خدا او را دوست می دارد؛ حسین نواده ای از نوادگان است».

و نیز همین حدیث را بخاری،[(1)](#content_note_38_1) ترمذی،[(2)](#content_note_38_2) ابن ماجه[(3)](#content_note_38_3) و حاکم[(4)](#content_note_38_4) به این لفظ روایت کرده اند:

«حُسَیْنٌ مِنِّی وَأَنَا مِنْهُ أَحَبَّ اللهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَیْناً، اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْباطِ».

«شرباصی» بعد از اینکه از قاموس نقل کرده که:

«حُسَیْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ: اُمَّهٌ مِنَ الْاُمَمِ».

میگوید: معنای «سبط»، جماعت و قبیله است، و شاید معنای حدیث این باشد که حسین در رفعت و بلندی مقام، مرتبه یک امّت را دارد؛ یا اینکه اجر و ثواب او مثل اجر یک امّت است برای عظمت فضیلت و عظمت کاری که از او صادر شد.[(5)](#content_note_38_5)مسلم و ابن عبدالبرّ و شبلنجی از ابوهریره روایت میکنند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در حقّ حسن و حسین(علیهما السلام) فرمود:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی اُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَأَحِبَّ مَنْ یُحِبُّهُمَا»؛[(6)](#content_note_38_6)

ص: 38

1- .[1] بخاری، الادب المفرد، ص85؛ همو، التاریخ الکبیر، ج8، ص414 - 415.

2- . ترمذی، سنن، ج5، ص324.

3- . ابن ماجه قزوینی، سنن، ج1، ص 51.

4- . حاکم نیشابوری، المستدرک، ج3، ص177.

5- . شرباصی، حفیدهالرسول، ص40.

6- . مسلم نیشابوری، صحیح، ج7، ص129؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج1، ص391؛ شبلنجی، نورالابصار، ص268.

«خدایا من آن دو را دوست میدارم پس (تو نیز) آنها را دوست بدار، و هرکس که آنها را دوست بدارد دوست بدار».

بغوی، ترمذی،[(1)](#content_note_39_1) ابن اثیر،[(2)](#content_note_39_2) نسائی،[(3)](#content_note_39_3) ابن حجر عسقلانی،[(4)](#content_note_39_4) و سید احمد زینی[(5)](#content_note_39_5) از اُسامه روایت کرده اند که گفت: یک شب در خانه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) برای عرض حاجتی رفتم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بیرون آمد درحالی که چیزی را در عبای خود پیچیده بود که من ندانستم چیست، چون حاجتم را به عرض رساندم پرسیدم این چیست که عبا بر آن پیچیدهای؟ عبا را به یک سو کرد، حسن و حسین را دیدم؛ فرمود:

«هَذَانِ ابْنَایَ وَاِبْنَا ابْنَتِی اَللَّهُمَّ إِنِّی اُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَأَحِبَّ مَنْ یُحِبُّهُمَا»؛

«این دو، پسران من و پسرهای دخترم هستند. خدایا! من آنها را دوست میدارم پس آنها را، دوست بدار و هرکس که آنها را دوست بدارد دوست بدار».

و ترمذی از براء نقل کرده که، فرمود:«اَللَّهُمَّ إِنِّی اُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا».[(6)](#content_note_39_6)

ترمذی[(7)](#content_note_39_7) و بغوی[(8)](#content_note_39_8) از انس روایت کرده اند که از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) سؤال شد کدام یک از اهل بیت را بیشتر دوست میداری؟

ص: 39

1- . ترمذی، سنن، ج5، ص322.

2- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص11.

3- . نسائی، خصائص امیرالمؤمنین(علیه السلام)، ص123.

4- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص61.

5- . زینی دحلان، السیره النبویه، ج3، ص313.

6- . ترمذی، سنن، ج5، ص322.

7- .[2] ترمذی، سنن، ج5، ص323.

8- . بغوی، مصابیح السنه، ج2، ص459.

فرمود: «حسن و حسین را».

و سیوطی و مناوی نقل کرده اند که، میفرمود:

«أَحَبُّ أَهْلِ بَیْتی إِلَیَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ».[(1)](#content_note_40_1)

و نیز ترمذی و بغوی از انس حدیث کرده اند، که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام) میفرمود:

«اُدْعِی لِی إِبْنَیَّ فَیَشُمُّهُمَا وَیَضُمُّهُمَا إِلَیْهِ»؛[(2)](#content_note_40_2)

«پسرهایم را صدایشان کن تا پیش من بیایند، پس آن دو را میبویید و به سینه خود میچسبانید».

احمد بن حنبل روایت کرده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی أُحِبُّ حُسَیْناً فَأَحِبَّهُ، وَأَحِبَّ مَنْ یُحِبُّهُ»؛[(3)](#content_note_40_3)

«خدایا من حسین را دوست میدارم، پس هرکس او را دوست بدارد او را دوست بدار».

ابن ابی شیبه نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

«اَللَّهُمَّ إِنّی اُحِبُّهُما فَأَحِبَّهُما وَأَبْغِضْ مَنْ یُبْغِضُهُما»؛[(4)](#content_note_40_4)«خدایا! من حسن و حسین را دوست میدارم، پس دوست بدار آنها را، و دشمن بدار هرکسی را که آنها را دشمن بدارد».

صبّان از ابوهریره روایت کرده که، گفت:

ص: 40

1- . سیوطی، الجامع الصّغیر، ج1، ص37. «محبوب ترین خاندانم نزد من حسن و حسین هستند».

2- . ترمذی، سنن، ج5، ص323.

3- . مناوی، کنوزالحقائق، ج1، ص44.

4- . ابن ابی شیبه کوفی، المصّنف، ج7، ص511 - 513؛ مناوی، کنوزالحقائق، ج1، ص44؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج2، ص71.

رَأَیْتُ رَسُولَ اللهِ یَمْتَصُّ لُعَابَ الْحُسَیْنِ کَمَا یَمْتَصُّ الرَّجُلُ التَّمْرَهَ؛[(1)](#content_note_41_1)

دیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را که آب دهان حسین را میمکید همان گونه که کسی خرما را میمکد.

محبّ الدین طبری از ابن بنت منیع و او نیز از یزید بن ابی زیاد حدیث کرده که گفت: پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

از خانه عایشه بیرون آمد، پس بر خانه فاطمه(علیها السلام) عبور فرمود، صدای گریه حسین(علیه السلام) را شنید فرمود:

«أَلَمْ تَعْلَمِی أَنَّ بُکَاءَهُ یُؤذِینِی»؛[(2)](#content_note_41_2)

«آیا نمیدانی که گریه او مرا اذیّت میکند».

از این گونه احادیث بسیار است که برای نمونه آنچه نقل شد کفایت میکند، و از اخبار دیگر که در فصل های بعد میآوریم نیز محبّت و شدّت علاقه و جوشش عاطفه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به حسین(علیه السلام) معلوم میشود.

#### 3- حسین(علیه السلام)، ریحانهݘ پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

گروه بسیاری از محدّثین نامدار اهل سنّت از علی(علیه السلام)، ابن عمر، ابوهریره، سعید بن راشد، و ابوبکره روایت کرده اند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «حسن و حسین(علیهما السلام) دو ریحانه من از دنیا هستند»، و از اختلاف الفاظ حدیث معلوم میشود که آن حضرت مکرّر این مضمون را به الفاظ مختلف فرمودهاند؛ زیرا لفظ حدیث در بعضی روایات:

«إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ هُمَا رَیْحَانَتَایَ مِنَ الدُّنْیَا»؛[(3)](#content_note_41_3)

ص: 41

1- . صبان، اسعاف الرّاغبین، ص155؛ نیز ر.ک: صالحی شامی، سبل الهدی و الرّشاد، ج11، ص72.

2- . طبری، ذخائرالعقبی، ص143.

3- . ترمذی، سنن، ج5، ص322؛ مناوی، کنوزالحقائق، ج1، ص63.

میباشد، و در بعضی دیگر:

«اَلْوَلَدُ رَیْحَانَهٌ وَرَیْحَانَتَیَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ».[(1)](#content_note_42_1)

است، و در حدیث دیگر فرمود:

«إِنَّ ابْنَیَّ هَذَیْنِ رَیْحَانَتَایَ مِنَ الدُّنْیَا»؛[(2)](#content_note_42_2)

«این دو پسر من دو گل خوشبوی من از دنیا هستند».

و در جای دیگر فرموده:

«هُمَا رَیْحَانَتَایَ مِنَ الدُّنْیَا».

و به الفاظ دیگر نیز این حدیث نقل شده است.[(3)](#content_note_42_3)سعید بن راشد نقل کرده که حسن و حسین(علیهما السلام) به سوی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) میدویدند، پیغمبر یکی از آنها را در یک بغل گرفت و دیگری را نیز در بغل دیگر گرفت، و فرمود:

«هَذَانِ رَیْحَانَتَایَ مِنَ الدُّنْیَا مَنْ أَحَبَّنِی فَلْیُحِبَّهُمَا»؛[(4)](#content_note_42_4)

«این دو، دو گل خوشبوی من از دنیا هستند هرکس مرا دوست دارد باید آن دو را دوست بدارد».

مناوی از دیلمی در فردوس الاخبار روایت کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود:

ص: 42

1- . متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص120؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج2، ص84؛ مناوی، کنوزالحقائق، ج2، ص151.

2- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج13، ص202؛ متّقی هندی، کنزالعمّال، ج13، ص667.

3- . بخاری، صحیح، ج4، ص217؛ ج7، ص74؛ ترمذی، سنن، ج5، ص322؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص19؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص68؛ بغوی، مصابیح السنه، ج2، ص459؛ مناوی، کنوزالحقائق، ج1، ص63؛ ج2، ص151؛ زرندی، نظم دررالسّمطین، ص211 - 212؛ ابن طلحه شافعی، مطالب السؤول، ص335، 377؛ ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص191.

4- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج13، ص212؛ ج14، ص149؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص124.

«سَلَامُ اللهِ عَلَیْکَ أَبَا الرَّیْحَانَتَیْنِ»؛[(1)](#content_note_43_1)

«سلام خدا بر تو ای پدر دو ریحانه».

علاوه بر این احادیث، روایات دیگری نیز هست مثل:

«أُوْصِیکَ بِرَیْحَانَتَیَّ خَیْراً»؛[(2)](#content_note_43_2)

«سفارش میکنم به تو که با دو ریحانه من به نیکی رفتار کنی».

که جهت رعایت اختصار به آنچه نقل شد قناعت میکنیم.

#### 4- حسین(علیه السلام) شبیهترین اهل بیت(علیهم السلام) به پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

بخاری و ابن اثیر روایت کرده اند که وقتی سر حسین(علیه السلام) را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند سر مطهّر را در طشتی قرار داد، و با شمشیر یا چوب دستی خود بر آنچشم و بینی نازنین میزد، و سخنی هم از نیکویی و زیبایی آن حضرت گفت. انس گفت: شبیهترین ایشان (یعنی اهل بیت) به پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) بود.[(3)](#content_note_43_3)

در البدء و التاریخ نقل شده که عبیدالله به روی مبارک آن حضرت میزد و میگفت رویی به این زیبایی ندیدهام. انس بن مالک گفت: آگاه باش که او شبیه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود.[(4)](#content_note_43_4)

#### 5- پیامبر(صلی الله علیه وآله) حسین(علیه السلام) را میبوسید

یکی از مظاهر محبّت و عاطفه پدر و مادر نسبت به فرزند، بوسیدن اوست. در جاهلیت، و پیش از ظهور آفتاب درخشان هدایت اسلام ارزش عاطفه و احساسات

ص: 43

1- . مناوی، کنوزالحقائق، ج 1، ص 145.

2- . زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج1، ص162؛ ابن اثیر، النهایه، ج2، ص288؛ ابن منظور، لسان العرب، ج2، ص459.

3- . بخاری، صحیح، ج4، ص216؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص20.

4- . مقدّسی، البدء و التاریخ، ج6، ص11 - 12.

پاک انسانی مخصوصاً در بین عرب ها از میان رفته بود. رَحم، مهر، رأفت، رحمت و رقَّت قلب را یک نوع ضعف نفس شمرده، و سخت دلی را افتخار میدانستند، و وحشتناکترین مظهر قساوت قلب و سقوط عواطف همان زنده به گورکردن دخترها بود که پدرها با دست خود دختران خود را زنده در گور میکردند.

بوسیدن فرزند، و اظهار عاطفه نسبت به او مخصوصاً اگر دختر بود عار و ننگ شمرده میشد و اگر کسی فرزند خود را میبوسید دیگران از آن تعجّب میکردند.

گردنکشان و متکبّران از بوسیدن طفل و به دوش سوارکردن او - که یک عمل متواضعانه و دور از ابهّت بود، و از حشمت صوری مردمانی که با ریاکاری و تشریفات، خود را در نظر مردم بزرگ نشان میدهند میکاهد - خودداری میکردند.

پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رحمت عالمیان بود، و از ریا و نفاق مبرّا، و مانند یک فرد عادی زندگی میکرد، و جزو برنامههای مهمّ دعوت او بسط رحمت، مهر، احسان، محبّت نسبت به همه مردم، بشردوستی، ایثار و هدایت عقل و احساسات بود، و در آغاز سورههای کتاب آسمانی او (غیر از سوره توبه)، خدا به رحمانیّت، و رحیمیّت یاد شده است.

و همان طور که نسبت به مردم مظهر تمام و کمال عواطف عالی انسانی بود، عاطفه پدرانهاش نسبت به فاطمه زهرا(علیها السلام) و فرزندان او نیز در حدّ کمال بود، و وجود حسن و حسین(علیهما السلام) را امتداد وجود خود، و بقا و زندگی آنها را بقای زندگی خود میدید.

دکتر بنت الشّاطی بانوی دانشمند مصری و استاد دانشگاه عین الشّمس راجع به شدّت حُبّ و عاطفه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به فرزندان دختر عزیزش زهرا(علیها السلام) فصل بلیغی نگاشته و درضمن آن میگوید:

پیغمبر(صلی الله علیه وآله)از روزی که به مصیبت مرگ خدیجه، یگانه همسر عالی قدرش مبتلا شد تا سال سوّم هجرت غیر از ابراهیم - که آن هم در دنیا چیزی زیست نکرد - صاحب فرزندی نشد، و در مدّت هفده سال بعد از خدیجه بااینکه با زنان متعدّد، ازدواج نمود، هیچ یک را از پیغمبر خدا فرزندی روزی نگشت.

ص: 44

لذا (علاوه بر وحی آسمانی) بر همه آشکار بود که باید نسل پیغمبر از فاطمه زهرا(علیها السلام) باقی بماند، پس تعجّبی ندارد، اگر دل پیغمبر از حبّ و مهر فرزندان فاطمه پر بود و به تمام قلب، آنها را دوست میداشت، دل نبی(صلی الله علیه وآله) برای دو فرزند عزیز فاطمه باز شد، و آنها را به تمام عاطفه پدرانهای که دل بزرگ و وسیع او داشت فرا گرفت، و به آنها انس یافت، و نام حسن و حسین برای او آهنگ خوش و صدای دلنوازی بود که پیغمبر از تکرار آن خسته نمیشد، آنها را پسران خود میخواند، و بااینکه شخص پیغمبر در خارج بود اما دلش در خانه زهرا بود.

خداوند زهرا را به نعمتی بسیار بزرگ برگزید که ذریّه پیغمبر خودش را منحصراً در فرزندان زهرا قرار داد، و علی را به این کرامت مخصوص گردانید که نسل خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) را در صلب او گذارد، و از این شرف، عظمت جاودانی و پایداری و عزّت همیشگی را به علی اختصاص داد.

زهرا از میان تمام دختران پیغمبر باقی ماند تا پیغمبر فرزندی داشته باشد که او را پدر صدا بزند، و فرزندان زهرا باقی ماندند تا پیغمبر از تکرار اسم شیرین و لفظ گوارای «پسرهایم» لذّت ببرد.[(1)](#content_note_45_1)

ابن عبدالبر قرطبی از ابوهریره روایت میکند که گفت: این چشم هایم دید و گوش هایم شنید که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) هر دو دست حسین را گرفته بود، و پاهای حسین بر روی پاهای پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

بود، و پیغمبر میفرمود: «تَرَقَّ عَیْنَ بَقَّهٍ»، حسین بالا رفت تا پاهایش را بر سینه پیغمبر گذارد، پس پیغمبر فرمود: دهان باز کن! پس بوسیدش، و سپس گفت: خدایا او را دوست بدار، زیرا من او را دوست میدارم.

قَالَ أَبُوهُرَیْرَهَ: أَبْصَرَتْ عَیْنَایَ هَاتَانِ، وَسَمِعَتْ أُذُنَایَ رَسُولَ اللهِ، وَهُوَ آخِذٌ بِکَفَّیْ حُسَیْنٍ وَقَدَمَاهُ عَلَی قَدَمِ رَسُولِ

ص: 45

1- . بنت الشّاطی، بنات النّبی، ص196 – 202 (ترجمه به اختصار و نقل به معنا).

اللهِ وَهُوَ یَقُولُ: «تَرَقَّ عَیْنَ بَقَّهٍ». قَالَ: فَرَقِّیَ الْغُلَامُ حَتَّی وَضَعَ قَدَمَیْهِ عَلَی صَدْرِ رَسُولِ اللهِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ الله: «اِفْتَحْ فَاکَ». ثُمَّ قَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ: «اَللَّهُمَّ أَحِبَّهُ فَإِنِّی اُحِبُّهُ».[(1)](#content_note_46_1)

علایلی این حدیث را روایت کرده و میگوید: «عَیْنَ بَقَّهٍ» کلمه ای است که در روح طفل طراوت و سبکی و ملاحت می آورد.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

حسین را به آن بوسه شیرین و لذیذ میبوسید چون جانش گنجینه معانی و حقایق بزرگ بود، و آنگاه که میفرمود:

«اَللَّهُمَّ أَحِبَّهُ فَإِنِّی اُحِبُّهُ»؛

«خدایا او را دوست بدار چون من او را دوست میدارم».

گویی درحالی که به حسین(علیه السلام) اشاره میکرد به مردم میفرمود:

«أَنَا هُنَا»؛

«من اینجا هستم».

یعنی مرا پیش حسین(علیه السلام) بجویید.

ص: 46

1- . ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، ج1، ص397 - 398؛ ر.ک: سیوطی، الجامع الصّغیر، ج1، ص573. وکیع در غرر و ابن سنی در عمل یوم و لیله روایت نموده است؛ همچنین خطیب و ابن عساکر (تاریخ مدینه دمشق، ج13، ص194) از ابوهریره به این لفظ حدیث کرده: «حُزُقَّهٌ حُزُقَّهٌ تَرَقَّ عَیْنَ بَقَّهٍ». ر.ک: متّقی هندی، کنزالعمّال، ج16، ص460. ابن منظور نیز در لسان العرب (ج10، ص24) به همین لفظ روایت کرده و از عبارت او استفاده میشود که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به حسن و حسین(علیهما السلام) همواره این گونه ملاطفت اظهار مینمودهاند. «حُزُقَّه» (به فتح حاء و ضم زاء، یا به ضم هر دو) چنانچه در قاموس گفته به کسی گویند که به واسطه ضعف یا خردی و کوچکی، قدم هایش کوتاه و به هم نزدیک باشد. «تَرَقَّ» به معنای «اصعدْ» است، یعنی بالا برو! و «عَیْنَ بَقَّهٍ» چنانچه علایلی گوید کنایه از کوچکی جسم و خردی جثّه است. این جمله را عرب هنگام اظهار ملاطفت و مزاح با طفل و به نشاط آوردن او میگوید.

سپس میگوید: فرق حبّ و عاطفه این است که عاطفه کمتر از حبّ بوده و شرایط محبّت در آن ملاحظه نمیشود اما حب وقتی پیدا میشود که محبوب برگزیده باشد، و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حسین(علیه السلام) را به حقیقت دوستی و حّب، دوست میداشت زیرا حسین برگزیده او بود، و خدا حسین(علیه السلام) را دوست میداشت زیرا که شفق آفتاب نبوّت بود.[(1)](#content_note_47_1)

ابن اثیر و سبط ابن جوزی و طبری نقل کرده اند که: وقتی سرهای شهدا را نزد ابن زیاد آوردند با شمشیر یا چوب دستی به لب های مبارک حسین میزد؛ زید بن ارقم وقتی دید (ابن زیاد) دست از این بیادبی و ستم بر نمیدارد، گفت: چوبترا برگیر! قَسَم به آن کس که غیر از او خدایی نیست، لب های پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را بر این لب ها دیدم که آنها را میبوسید. سپس گریست.

ابن زیاد گفت: خدا چشم هایت را بگریاند اگر پیری خرف نبودی، گردنت را میزدم.

زید بیرون آمد و میگفت: ای گروه عرب بعد از امروز شما مانند غلامان خواهید بود، حسین پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر خود نمودید تا نیکان شما را بکشد و بدان شما را بنده خود قرار دهد.[(2)](#content_note_47_2)

در البدء و التّاریخ نقل شده که یزید امر کرد تا پرده نشینان حرم حسینی، و بانوان آن حضرت را بر در همان مسجدی که اسیران را نگاه میداشتند نگاه بدارند تا مردم آنها را ببینند؛ و خودش سر مبارک حسین(علیه السلام) را در جلو خود گذارد و با چوب یا شمشیر به آن روی مطهّر میزد و میگفت:

ص: 47

1- . علایلی، سموّالمعنی فی سموالذات، ص76 - 77.

2- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص21؛ همو، الکامل فی التاریخ، ج4، ص81؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص267؛ نیز ر.ک: طبری، تاریخ، ج4، ص349.

لَیْتَ أَشْیَاخی بِبَدْرٍ شَهِدُوا \*\*\* جَزَعَ الْخَزْرَج مِنْ وَقْعِ الأَسَل

لأَهَلُّوا وَاسْتَهلُّوا فَرَحاً \*\*\* وَلَقالُوا یَا یَزِیدُ لا تَشَلِ[(1)](#content_note_48_1)

ابوبرزه اسلمی برخاست و گفت: به خدا قسم چوب تو به همان موضعی میخورد که مکرّر دیدم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) میبوسید.[(2)](#content_note_48_2)

ابن اثیر[(3)](#content_note_48_3) و ترمذی و طبری[(4)](#content_note_48_4) روایت کرده اند، که ابوبرزه گفت: آگاه باش ای یزید که تو روز قیامت میآیی درحالی که ابن زیاد شفیع توست، و این (حسین(علیه السلام)) میآید درحالی که محمّد(صلی الله علیه وآله) شفیع اوست. پس برخاست و بیرون رفت.

#### 6- پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حسین(علیه السلام) را به دوش میگرفت

در این موضوع هم روایات بسیار است و جمعی از اهل سنّت مانند ابن حجر عسقلانی از ابوهریره و عبدالله و بغوی از شدّاد بن هاد و ابی نعیم در حلیهالاولیاء از ابن مسعود و ابی حاتم از عبدالله و جابر و ابن ابی فراء از انس؛ این نوازش و اظهار محبّت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را به حسن و حسین(علیهما السلام) روایت کرده اند.[(5)](#content_note_48_5)

از این احادیث استفاده میشود که آن حضرت کراراً حسن و حسین را به دوش میگرفت، و آنان بر کتف آن حضرت در حال نماز و در حالات دیگر مینشستند، و پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) کمال لطف و مهربانی را نسبت به آنها ابراز میداشت، و از بعضی از این احادیث (مثل حدیث انس) شدّت محبّت

ص: 48

1- . ای کاش پدران من که در جنگ بدر کشته شدند می دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه و شمشیر برنده؛ بی گمان از شادی فریاد می زدند و می گفتند ای یزید دستت شَلْ مباد.

2- . مقدّسی، البدء و التاریخ، ج6، ص12.

3- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص85؛ همو، اسدالغابه، ج5 ص20.

4- . طبری، تاریخ، ج 4، ص 356.

5- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص62؛ ر.ک: طبری، ذخائرالعقبی، ص123، 132.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به آنها، و توبیخ سخت نسبت به کسی که قدر و منزلت آنها را نشناسد، استفاده میشود.

ابوسعید در شرف النّبوه (شرف المصطفی) روایت نموده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نشسته بود که حسن و حسین به سوی او آمدند چون پیغمبر(صلی الله علیه وآله) آنها را دید برای ایشان برخاست، و آمدنشان را دیر شمرد (یعنی فرمود دیر آمدید یا چرا دیر آمدید؟) پس از آنها استقبال کرد، و آنها را بر دوش خود گذارد و فرمود:

«نِعْمَ الْمَطِیُّ مَطِیَّتُکُمَا، وَنِعْمَ الرَّاکِبَانِ أَنْتُمَا»؛[(1)](#content_note_49_1)

«خوب مرکبی است مرکب شما، و خوب سوارهایی هستید شما».شبلنجی روایت کرده که روزی آن حضرت بر حسن و حسین گذر فرمود سپس گردن مبارک را فرود آورد، و آنها را برداشت و فرمود:

«نِعْمَ الْمَطِیَّهُ مَطِیَّتُهُمَا، وَنِعْمَ الرَاکِبَانِ هُمَا»؛[(2)](#content_note_49_2)

«خوب مرکبی است مرکب آنها و خوب سواره هایی هستند آنها».

ترمذی و جمال الدّین حنفی زرندی و ابن حجر از ابن عبّاس روایت کرده اند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حسین(علیه السلام) را بر دوش گرفته بود مردی گفت: خوب مرکبی سوار شدهای!

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«نِعْمَ الرَّاکِبُ هُوَ»؛[(3)](#content_note_49_3)

«خوب سواری است او».

ص: 49

1- . ابوسعید، شرف المصطفی، ج5، ص294؛ ر.ک: طبری، ذخائرالعقبی، ص130.

2- . شبلنجی، نورالابصار، ص279.

3- . ترمذی، سنن، ج5، ص327؛ زرندی، نظم دررالسّمطین، ص212؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص137 – 138.

و در این موضوع زرندی روایات دیگری نیز از عمر و جابر و سعد و انس روایت کرده است.[(1)](#content_note_50_1)

#### 7- دوستی حسین(علیه السلام) واجب است

احادیث در وجوب دوستی و مودّت حسین(علیه السلام) متواتر است.

ازجمله ابن حجر عسقلانی و ابوحاتم و محبّ طبری در حدیثی از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«مَنْ أَحَبَّنِی فَلْیُحِبَّ هَذَیْنِ»؛

«هرکس مرا دوست دارد باید این دو را (نیز) دوست بدارد».

ابن حجر عسقلانی گفته است: در معجم بغوی نیز حدیثی نظیر این حدیث از شدّاد بن هاد روایت شده است.[(2)](#content_note_50_2)

دولابی و احمد بن حنبل از یعلی بن مرّه روایت کرده اند که حسن و حسین(علیهما السلام) آمدند به سوی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) درحالی که از یکدیگر در تشرُّف به محضر جدّ بزرگوار خود پیشی میجستند. یکی از ایشان پیش از دیگری رسید، پیغمبر(علیه السلام) دست به گردنش انداخت و او را به سینه خویش چسبانید و بوسید، و سپس آن یکی را بوسید، آنگاه فرمود:

«إِنِّی اُحِبُّهُمَا فَأَحِبُّوهُمَا»؛[(3)](#content_note_50_3)

«من ایشان را دوست میدارم پس شما (نیز) دوست بدارید ایشان را».

ص: 50

1- . زرندی، نظم دررالسّمطین، ص211 - 212.

2- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص63؛ ر.ک: طبری، ذخائرالعقبی، ص123.

3- . ر.ک: طبری، ذخائرالعقبی، ص123.

#### 8- فضیلت دوستی حسین(علیه السلام) و نکوهش دشمنی با آن حضرت

ابن ماجه، ابن حجرعسقلانی، دیلمی، مناوی، احمد، حاکم، سیوطی، ابن حجر هیتمی و هارون الرّشید از پدرانش از ابن عبّاس، و محب الدین طبری، ابوسعید، ابن حرب طائی، سلفی، ابوطاهر بالسی، ابن سری و ابن جوزی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت کرده اند که فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ فَقَدْ أَحَبَّنی، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِی»؛«هرکس حسن و حسین را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته است و هرکس آنها را دشمن بدارد پس البتّه مرا دشمن داشته است».

این حدیث در بین محدّثین، مشهور و معروف بوده و مکرّر از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شنیده شده است، و بعضی از طرق آن که منتهی به ابوهریره میشود به این مضمون است که: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بیرون آمد درحالی که حسن و حسین با او بودند، این بر یک دوش آن حضرت و آن بر دوش دیگرش بود. یک بار حسن را میبوسید و بار دیگر حسین را تا به ما رسید و فرمود: «هرکس اینها را دوست بدارد به تحقیق مرا دوست داشته و هرکس آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است».

و بعضی راویان آن، فقط جمله اوّلی را روایت کرده اند، و بعضی دیگر این چنین نقل کرده اند که فرمود: «این دو (حسن و حسین) پسرهای من هستند، هرکس آنها را دوست بدارد پس البتّه مرا دوست داشته است»:

«هَذَانِ اِبْنَایَ مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِی».

ص: 51

و در یکی از دو حدیثی که هارون الرّشید در این موضوع روایت کرده لفظ حدیث این است:

«أَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ مَنْ أَحَبَّهُمَا فَفِی الْجَنَّهِ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَفِی النَّارِ»؛[(1)](#content_note_52_1)

«هرکس حسن و حسین را دوست بدارد در بهشت است، و هرکس آنها را دشمن بدارد در آتش است».ترمذی و احمد روایت کرده اند:

إِنَّ رَسُولَ اللهِ أَخَذَ بِیَدِ حَسَنٍ وَحُسَیْنٍ فَقَالَ: «مَنْ أَحَبَّنِی وَأَحَبَّ هَذَیْنِ وَأَبَاهُمَا وَاُمَّهُمَا کَانَ مَعِیَ فِی دَرَجَتِی یَوْمَ الْقَیَامَهِ»؛[(2)](#content_note_52_2)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دست حسن و حسین را گرفت پس فرمود: «هرکس مرا دوست دارد و این دو و پدر و مادرشان را دوست دارد، در روز قیامت با من در درجه من خواهد بود».

طبرانی از سلمان روایت دارد که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ أَحْبَبْتُهُ، وَمَنْ أَحْبَبْتُهُ أَحَبَّهُ اللهُ وَمَنْ أَحَبَّهُ اللهُ أَدْخَلَهُ جَنَّاتِ النَّعِیمِ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا أَوْ بَغَی عَلَیْهِمَا أَبْغَضْتُهُ وَمَنْ أَبْغَضْتُهُ أَبْغَضَهُ اللهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ اللهُ أَدْخَلَهُ جَهَنَّمَ وَلَهُ عَذَابٌ مُقیمٌ»؛[(3)](#content_note_52_3)

ص: 52

1- . احمد بن حنبل، مسند، ج2، ص288؛ ابن ماجه قزوینی، سنن، ج1، ص51؛ زرندی، نظم دررالسّمطین، ص209 - 210؛ ابن طلحه شافعی، مطالب السّؤول، ص377؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص123 - 124؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص192؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص62؛ سیوطی، الجامع الصّغیر، ج2، ص116، 554؛ همو، تاریخ الخلفاء، ص189.

2- . احمد بن حنبل، مسند، ج1، ص77؛ ترمذی، سنن، ج5، ص305.

3- . طبرانی، المعجم الکبیر، ج3، ص50؛ ر.ک: ابونعیم اصفهانی، ذکر اخبار اصبهان، ص56؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص156؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرّشاد، ج11، ص57؛ متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص120 – 121.

«هرکس حسن و حسین را دوست دارد من او را دوست میدارم، و هرکس را من دوست دارم خدا او را دوست می دارد، و هرکس که خدا او را دوست دارد او را داخل بهشت می کند، و هرکس آنها را دشمن بدارد یا بر آنها ستم کند من او را دشمن می دارم، و هرکس را من دشمن می دارم خدا او را دشمن می دارد و او را داخل جهنّم سازد و از برای او عذاب جاودان است».

#### 9- نظر نمودن به آقای جوانان اهل بهشت

ابن حبّان، ابویعلی، ابن عساکر، ابن سعید، محب الدین طبری، شبلنجی، و صبّان از جابر انصاری روایت کرده اند که گفت:سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ \_ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ \_ یَقُولُ: «مَنْ أَحَبَّ (أَوْ وَمَنْ سَرَّهُ) أَنْ یَنْظُرَ إِلَی سَیِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَلْیَنْظُرْ إِلَی هَذَا».

و به این لفظ هم از جابر روایت شده که، فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ» وَفِی لَفْظٍ: «إِلَی سَیِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَلْیَنْظُرْ إِلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ».[(1)](#content_note_53_1)

مضمون هر دو حدیث این است که: «هرکس دوست میدارد یا شادمان میشود که به مردی از اهل بهشت یا سیّد جوانان اهل بهشت نگاه کند به حسین(علیه السلام) نگاه کند».

#### 10- دوستان حسین(علیه السلام) اهل بهشتند

در سیره ملا[(2)](#content_note_53_2) و غیر آن، از ابن عبّاس حدیثی طولانی از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در فضایل حسنین(علیهما السلام) روایت شده که در پایان آن میفرماید: «خدایا تو می دانی که حسن و حسین و عمو و عمّه ایشان در بهشتند، هرکس آنها را دوست دارد در بهشت است، و هرکس آنها را دشمن بدارد در آتش است».

ص: 53

1- . ابویعلی موصلی، مسند، ج3، ص397؛ ابن حبّان بستی، صحیح، ج15، ص421 - 422؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج13، ص209 - 210؛ ج14، ص136 - 137؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص130؛ شبلنجی، نورالابصار، ص295؛ صبان، اسعاف الرّاغبین، ص155.

2- . ر.ک: طبری: ذخائر العقبی، ص130 – 131.

و در نظم دررالسّمطین این حدیث را از هارون الرّشید روایت کرده، و نقل نموده که هر وقت هارون این حدیث را روایت مینمود اشکش جاری و گریه راه گلویش را میگرفت.[(1)](#content_note_54_1)

و نظیر این حدیث را صاحب کتاب السنّه از حذیفه روایت کرده است.[(2)](#content_note_54_2)

#### 11- درجه وسیله

ابن مردویه از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) روایت کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«فِی الْجَنَّهِ دَرَجَهٌ تُدْعَی الْوَسیلَهَ فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللهَ فَسَلُوا إِلیَّ الْوَسِیلَهَ». قَالُوا: یَا رَسُولَ اللهِ مَنْ یَسْکُنُ مَعَکَ فِیهَا؟ قَالَ: «عَلِیٌّ وَفَاطِمَهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ»؛[(3)](#content_note_54_3)

«در بهشت درجهای است که وسیله خوانده میشود، پس هرگاه از خدا بخواهید پس درجه وسیله را برای من بخواهید». گفتند: یا رسول الله چه کسی با تو در آن درجه ساکن میگردد؟ فرمود: «علی و فاطمه و حسن و حسین».

#### 12- حسین(علیه السلام) با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در یک مکان

احمد طبرانی[(4)](#content_note_54_4) و ابن اثیر[(5)](#content_note_54_5) از علی(علیه السلام)، و حاکم در مستدرک از ابوسعید روایت کرده اند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام) فرمود:

ص: 54

1- . زرندی، نظم دررالسّمطین، ص213. این نمونهای از اعتراف اهل باطل به حقیقت اهل حقّ است.

2- . زرندی، نظم دررالسّمطین ص207، 213.

3- . ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ص188؛ ر.ک: متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص103.

4- . طبرانی، المعجم الکبیر، ج22، ص406.

5- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج5، ص269.

«یَا فَاطِمَهُ إِنِّی وَاِیَّاکِ وَهَذَا الرَّاقِدَ (یَعْنِی عَلِیّاً) وَالْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ لَفِی مَکَانٍ وَاحِدٍ»؛[(1)](#content_note_55_1)

«ای فاطمه من و تو و این که خوابیده (یعنی علی) و حسن و حسین روز قیامت در یک مکان میباشیم».طبرانی از ابوموسی روایت دارد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«أَنَا وَعَلِیٌّ وَفَاطِمَهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی قُبَّهٍ تَحْتَ الْعَرْشِ»؛[(2)](#content_note_55_2)

«من، علی، فاطمه، حسن و حسین در یک قبّه زیر عرش هستم».

عمر بن خطاب روایت کرده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«أَنَا وَعَلِیٌّ وَفَاطِمَهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ فِی حَظیرَهِ الْقُدْسِ فِی قُبَّهٍ بَیْضَاءَ وَسَقْفُهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ»؛[(3)](#content_note_55_3)

«من، علی، فاطمه، حسن و حسین در حظیره القدس زیر قبّه سفیدی که سقف آن عرش رحمان است میباشیم».

و نظیر این حدیث از ابوهریره نیز روایت شده است.

#### 13- یاری حسین(علیه السلام) از واجبات است

این مادّه از بسیاری از احادیثی که پیش از این آورده شد، و بعد از این نیز مرقوم خواهد شد استفاده میشود، و اگر سران مسلمانان که حکومت یزید را شرعی نمیدانستند، مانند

ص: 55

1- . حاکم نیشابوری، المستدرک، ج3، ص137؛ ر.ک: احمد بن حنبل، مسند، ج1، ص101؛ متّقی هندی، کنزالعمال، ج12، ص92.

2- . متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص100؛ حموینی، فرائد السّمطین، ج1، ص49، ح13.

3- . حموینی، فرائدالسّمطین، ج1، ص49، ح14.

ابن زبیر و ابن عمر و دیگران، حسین(علیه السلام) را یاری کرده بودند تاریخ اسلام غیر از این بود که اکنون هست و اعتراض بزرگی که بر آن مردم وارد است، همین است.

انس بن حارث بن نبیه که خود از کسانی است که به سعادت شهادت در رکاب حسین(علیه السلام) نایل شد، از پدرش که یکی از صحابه، و از اهل صفّه است روایت کرده که گفت: شنیدم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) درحالی که حسین(علیه السلام) در دامانش بود میفرمود:«إِنَّ ابْنِی هَذَا یُقْتَلُ فِی أَرْضٍ یُقَالُ لَهَا الْعِرَاقُ فَمَنْ أَدْرَکَهُ فَلْیَنْصُرْهُ»؛[(1)](#content_note_56_1)

«به درستی که این پسرم در زمینی که به آن عراق گفته میشود کشته خواهد شد، پس هرکس او را درک کند باید یاریش کند».

و سیوطی از بغوی، ابن سکن و باوردی، و ابن منده و ابن عساکر از انس بن حارث به این لفظ روایت کرده است:

«إِنَّ ابْنِی هَذَا یُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنْ الْعِرَاقِ یُقَالُ لَهَا کَربَلَاءُ فَمَنْ شَهِدَ ذَلِکَ مِنْهُمْ فَلْیَنْصُرْهُ».[(2)](#content_note_56_2)

خوارزمی درضمن خبری طولانی نقل کرده که حسین(علیه السلام) به ابن عبّاس فرمود: «آیا میدانی که من پسر دختر رسول خدا هستم؟».

عرض کرد: آری! غیر از تو کسی را نمیشناسم که پسر پیغمبر باشد، و یاری و نصرت تو بر این امت واجب است آن چنان که روزه و زکات واجب است که یکی از این دو بدون دیگری پذیرفته نشود.

ص: 56

1- . ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین(علیه السلام)، ص347 - 349؛ همو، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص223؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج1، ص349؛ متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص126.

2- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص224؛ ر.ک: ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج8، ص271؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج1، ص271؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرّشاد، ج11، ص75؛ متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص126.

حسین(علیه السلام) فرمود: «پس رأی تو چیست در حقّ مردمی که پسر دختر پیغمبر را از وطن و خانه و جایگاه و زادگاهش، و حرم رسول و جوار قبر پیغمبر و مسجد و محلّ هجرت آن حضرت خارج نمودند، و او را بیمناک و سرگردان گذاردند که قرارگاه ومنزل و مأوایی نداشته باشد و قصدشان از این سخت گیری ها کشتن او و ریختن خونش باشد درحالی که او شرکی به خدا نیاورده، و غیر از خدا را ولیّ امر خود قرار نداده، و از روش پیغمبر و جانشینان او تخلّف نکرده باشد؟».

ابن عبّاس گفت: نمیگویم در حقّ آنها مگر آنکه آن کسان کافر به خدا و پیغمبر شدند، و اگر نماز بخوانند از روی کسالت و ریاکاری است و بر مثل این مردم عذاب بزرگ تر خدا نازل گردد، و اما تو، اباعبداللّه پس تو سرسلسله افتخار و مباهاتی، پسر پیغمبری پسر وصیّ پیغمبر و فرزند زهرا هستی که همانند مریم بود پس گمان مبر ای پسر رسول خدا که خدا از آنچه ستمکاران میکنند غافل است، و من گواهی میدهم که هرکس از مجاورت تو و مجاورت فرزندان تو کنارهگیری کند در آخرت نصیب و بهرهای نخواهد داشت.

حسین(علیه السلام) فرمود: «خدایا گواه باش».

ابن عبّاس گفت: فدای تو شوم! گویا به من خبر از مرگ خودت میدهی و از من میخواهی تو را یاری کنم، سوگند به خدایی که غیر از او خدایی نیست، اگر در پیش روی تو شمشیر بزنم تا شمشیرم بشکند و دست هایم قطع شود اندکی از حقّ تو را ادا نکرده باشم هم اکنون من حاضر در خدمت تو هستم به هر گونه فرمان داری فرمان بده!

این خبر طولانی است و بعضی از قسمت های دیگر آن را در آینده نقل میکنیم؛ در آغاز این خبر است که عبدالله بن عمر گفت: شنیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«حُسَیْنٌ مَقْتُولٌ فَلَئِنْ خَذَلُوهُ وَلَمْ یَنْصُروهُ لَیَخْذُلَنَّهُمُ اللهُ اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ»؛[(1)](#content_note_57_1)

ص: 57

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص 191 – 192، فصل10؛ نیز ر.ک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص23 - 26.

«حسین کشته میشود پس اگر او را رها کنند، و یاریش نکنند خدا آنها را تا روز قیامت خوار و زبون خواهد کرد».

#### 14- اوّلین کسی که وارد بهشت میشود

حاکم و ابن سعد از علی(علیه السلام) روایت کرده اند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به او فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ أَنَا وَأَنْتَ وَفَاطِمَهُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ»، قَالَ عَلِیٌّ: «فَمُحِبُّونَا؟». قَالَ: «مِنْ وَرَائِکُمْ»؛[(1)](#content_note_58_1)

«اوّلین کسی که داخل بهشت میشود من، تو، فاطمه، حسن و حسین هستیم». علی عرض کرد: «پس دوستان ما (چی)؟». پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «به دنبال سر شما وارد میشوند».

طبرانی و احمد بن حنبل در مناقب نیز، این حدیث را روایت کرده اند.[(2)](#content_note_58_2)

#### 15- حضرت قائم آل محمّد از فرزندان حسین(علیه السلام) است

حذیفه از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) روایت کرده که فرمود:

«لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِکَ الْیَوْمَ حَتَّی یَبْعَثَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِی اسْمُهُ کَاسْمِی». فَقَالَ

سَلْمَانُ: مِنْ أَیِّ وُلْدِکَ یَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: «مِنْ وُلْدِی هَذَا وَضَرَبَ بِیَدِهِ عَلَی الْحُسَیْنِ»؛[(3)](#content_note_58_3)

«اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز خدا آن روز را طولانی سازد تا مردی از فرزندانم را برانگیزد که همنام من است».

ص: 58

1- . حاکم نیشابوری، المستدرک، ج3، ص151؛ ر.ک: طبری، ذخائرالعقبی، ص123؛ ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص153؛ متّقی هندی، کنزالعمال، ج12، ص98؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج2، ص448.

2- . ر.ک: ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص153؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص123؛ متّقی هندی، کنز العمّال، ج12، ص98.

3- . طبری، ذخائرالعقبی، ص136 - 137؛ اربلی، کشف الغمه، ج3، ص268 - 269؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج2، ص210؛ ج3، ص385 - 386. بیش از 180 حدیث بر این مضمون دلالت دارد. ر.ک: منتخب الأثر، تألیف نگارنده، باب8، فصل 2.

آنگاه سلمان عرض کرد: از کدام فرزندان توست یا رسول الله؟ فرمود: «از این فرزندم! و دستش را بر حسین زد».

#### 16- حضرت قائم(علیه السلام) نهمین فرزند حسین(علیه السلام) است

از سلمان روایت است که گفت: وارد شدم بر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) درحالی که حسین(علیه السلام) بر زانوی مرحمت او بود، پیغمبر به او روی میکرد و دهان او را میبوسید، و میفرمود: «تو آقا، پسر آقا و پدر آقایانی، تو امام، پسر امام، پدر امامانی، تو حجّت، پسر حجّت، پدر حجّت های نه گانهای که از صُلب تو هستند نهمین ایشان قائم آنها است».[(1)](#content_note_59_1)

حموینی در حدیثی مفصّل و طولانی از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) روایت کرده که فرمود: «حسن و حسین دو امام امّت من بعد از پدرشان میباشند، و دو آقای جوانان اهل بهشتند، و مادرشان سیّده زنان جهانیان و پدرشان سیّدالوصیین است، و از فرزندان حسین نه نفرند که نهمین آنها قائم است از فرزندان من، طاعت ایشان طاعت من و معصیت و مخالفت ایشان معصیت و مخالفت با من است، به سوی خدا شکایت میکنم از کسانی که فضیلت ایشان را انکار و احترامشان را بعد از من ضایع مینمایند، و خداوند کافی است در ولایت کارها و نصرت عترت من، و امامان امّت من، و انتقام گیرنده است از کسانی که حقّ آنها را انکار نمایند:

﴿وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ ﴾[(2)](#content_note_59_2)

#### 17- شاخه و میوه درخت نبوّت

حموینی، سمعانی، قندوزی و خوارزمی از جابر روایت کرده اند که گفت: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در عرفات بود و علی(علیه السلام) روبروی آن حضرت بود. پیامبر(صلی الله علیه وآله) اشاره فرمود به من و علی، خدمت او رفتیم پس فرمود: یا علی! نزدیک من بیا. علی نزدیک رفت. فرمود: دستت را در دست من بگذار! پس فرمود: «یا علی! من و تو از یک درختیم؛ من اصل و

ص: 59

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص 146، فصل7؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج2، ص44، 316.

2- . حموینی، فرائد السمطین، ج1، ص54 - 55، ح19. احادیث در این موضوع متواتر است رجوع شود به: منتخب الأثر، تألیف نگارنده، باب10، فصل2.

ریشه آن، وتو فرع آن، و حسن و حسین شاخههای آن، هرکس به یکی از شاخههای آن متعلّق گردد خدا او را داخل بهشت نماید؛ «یا علی! اگر امت من روزه بگیرند به قدری که مثل کمان ها خمیده شوند و نماز بخوانند به قدری که مثل میخ ها خشک و بیحرکت گردند و تو را دشمن بدارند خداوند آنها را به رو در آتش اندازد».[(1)](#content_note_60_1)

گنجی شافعی از خطیب بغدادی در تاریخ از علی(علیه السلام) روایت دارد که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «درختی است که من ریشه و اصل آن، و علی فرع آن، و حسن و حسین ثمره و میوه آن، و شیعه برگ آن هستند؛ پس آیا بیرون میشود از پاکیزه و طیّب غیر از طیّب و پاکیزه؟ یعنی: فرع و میوه و برگ درخت پاک همه پاک میباشند».[(2)](#content_note_60_2) نظیر این حدیث را نیز، از ابوامامه باهلی روایت کرده است.[(3)](#content_note_60_3)

و اخبار به این مضمون زیاده بر اینها است و شاعر عرب مضمون آنها را چنین به نظم در آورده است:

یَا حَبَّذَا دَوْحَهً فِی الْخُلْدِ نَابِتَهٌ \*\*\* مَا مِثْلُهَا نَبَتَتْ فِی الْخُلْدِ مِنْ شَجَرٍ

أَلْمُصْطَفَی أَصْلُهَا وَالْفَرْعُ فَاطِمَهُ \*\*\* ثُمَّ اللِّقَاحُ عَلِیٌّ سَیِّدُ الْبَشَرِ

وَالْهَاشِمِیَّانِ سِبْطَاهُ لَهَا ثَمَرٌ \*\*\* وَالشِّیعَهُ الْوَرَقُ الْمُلْتَفُّ بِالثَّمَرِ

أَنَا بِحُبِّهِمُ أَرْجُو النَّجَاهَ غَداً \*\*\* وَالْفَوْزَ فِی زُمْرَهٍ مِنْ أَفْضَلِ الزُّمَرِ

هَذَا هُوَ الْخَبَرُ الْمَأثُورُ جَاءَ بِه \*\*\* َهْلُ الرِّوَایَهِ فِی الْعَالِی مِنَ الأَثَرِ[(4)](#content_note_60_4)

ص: 60

1- . حموینی، فرائد السمطین، ج1، ص51، ح16؛ خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص108، فصل6؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج1، ص270.

2- . گنجی شافعی، کفایهالطالب، ص220.

3- . گنجی شافعی، کفایهالطالب، ص220.

4- . چه زیبا درخت بزرگی که در بهشت روییده است. هیچ درختی مثل آن در بهشت نروییده است. پیامبر مصطفی(صلی الله علیه وآله) ریشه آن و فاطمه شاخه آن و علی آقای انسان ها گرده بارداری آن و حسن و حسین دو فرزند هاشمی نواده پیامبر(صلی الله علیه وآله) میوه های آن و شیعه برگ های پیچیده به میوه های آن است. من امیدوارم که فردای قیامّت با دوستی آنها نجات پیدا کنم و در میان گروهی از برترین گروه ها برنده و پیروز باشم. این همان خبر رسیده از معصوم است که راویان آثار در روایت بالا و ارزشمند آن را آورده اند.

#### 18- ودیعه پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

شبراوی و سبط ابن جوزی نقل کرده اند که وقتی زید بن ارقم به ابن زیاد اعتراض کرد، و گفت: من در زمانی طولانی میدیدم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) میان این دو لب را میبوسید، زید گریست، و ابن زیاد با او درشتی کرد، و او را به کشتن تهدید نمود و گفت: اگر پیر خرفی نبودی، گردنت را میزدم.

زید از مجلس ابن زیاد برخاست، و میگفت: مردم، شما از این پس بندگانید (یعنی باید غلام و بنده بنی امیّه و کارگزاران آنها باشید) پسر فاطمه(علیها السلام) را کشتید و پسر مرجانه را زمامداری، و حکومت دادید. به خدا نیکان شما را میکشند، و بدان شما را بنده میسازند. پس دور باد از عزّت، آن کس که راضی به ذلّت و عار گردد. سپس برگشت و به ابن زیاد گفت:

حدیثی برای تو بگویم که خشم تو از آن بیشتر شود: دیدم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حسن را بر ران راستش نشانده بود، و حسین را بر ران چپ. پس دست خود را بر سر آنها گذارد، و گفت:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُهُمَا إِیَّاکَ وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِینَ»؛

«خدایا من این دو و صالح المؤمنین (علی) را به تو می سپارم».

پس ودیعه رسول خدا در نزد تو چگونه است ای پسر زیاد؟ ابن زیاد در خشم شد، و تصمیم به قتل زید گرفت.[(1)](#content_note_61_1)

و نیز سیوطی و مناوی از طبرانی این دعا را از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) روایت کرده اند.[(2)](#content_note_61_2)

#### 19- دعای پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

طبرانی از واثله روایت دارد که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) این گونه در حقّ علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) دعا کرد:

ص: 61

1- . شبراوی، الاتحاف، ص17؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص321.

2- . مناوی، کنوز الحقائق، ج1، ص43.

«اَللَّهُمَّ إِنَّکَ جَعَلْتَ صَلَوَاتِکَ، وَرَحْمَتَکَ، وَمَغْفِرَتَکَ وَرِضْوَانَکَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ وَآلِ إِبْرَاهِیمَ اَللَّهُمَّ إِنَّهُمْ مِنِّی وَأَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِکَ وَرَحْمَتَکَ وَمَغْفِرَتَکَ، وَرِضْوَانَکَ عَلَیَّ وَعَلَیْهِمْ (یَعْنِی: عَلِیّاً، وَفَاطِمَهَ، وَحَسَناً وَحُسَیْناً)»؛[(1)](#content_note_62_1)

«خدایا تو صلوات و رحمت و مغفرت، و خشنودیت را بر ابراهیم و آل ابراهیم قرار دادی. خدایا ایشان (یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام)) از منند، و من از ایشان هستم. پس صلوات و رحمت و آمرزش و خشنودیت را بر من و بر آنها قرار بده».

#### 20- اشتقاق نام حسین(علیه السلام) از نام خدای تعالی

ابوهریره از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) درضمن حدیثی روایت کرده که چون خدا آدم را آفرید، در سمت راست عرش پنج شبح در نور دید که در سجده و رکوع هستند. آدم پرسید: این پنج شبح که در هیبت و صورت من هستند کیستند؟ خطاب شد: اینان پنج تن از فرزندان تو هستند که پنج اسم برای آنها از نام های خود مشتقّ کردهام، و اگر برای ایشان نبود، بهشت و جهنم، عرش و کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان و آدمیان و جنّیان را نمیآفریدم، پس من محمودم، و این محمّد است، و من عالی هستم، و این علی است، و من فاطرم، و این فاطمه است، و من احسانم، و این حسن است، و من محسنم و این حسین است. به عزّتم سوگند یاد نمودهام که هرکس ذرّهای از کینه ایشان را در دل داشته باشد او را داخل آتش میکنم، ایشان برگزیدگان من هستند، و به ایشاننجات میدهم، و به ایشان هلاک مینمایم. هروقت حاجتی داری به این پنج تن متوسّل شو، پس پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «ماییم کشتی نجات!

ص: 62

1- . ر.ک: متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص101.

هرکس به آن متعلّق شود نجات یابد و هرکس از آن برگردد هلاک شود».[(1)](#content_note_63_1)

سلمان فارسی درضمن حدیثی روایت میکند، که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خداوند از برای ما نام هایی از نام های خودش مشتق ساخت پس خداوند عزَّوجلَّ محمود است، و من محمّدم، و خداوند اعلی است، و برادرم علی است، و خداوند فاطر است، و دخترم فاطمه است، و خداوند محسن است و دو پسرم حسن و حسین می باشند».[(2)](#content_note_63_2)

#### 21- ارث حسنین(علیهما السلام) از پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

حسن و حسین(علیهما السلام) وارث کمالات علمی، روحی، اخلاقی، و جسمی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بودند. مردم در سیما و رفتار و روش آنها پیغمبر را میدیدند، و عظمت و روحانیت او را تماشا میکردند. چنانچه مکرّر گفته شد وجود پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نسبت به حسنین(علیهما السلام) کانون مهر، اشفاق، نوازش، لطف، و رحمت پدرانه بود. آنها را دوستمیداشت و میبویید و میبوسید، و زبانشان را میمکید، بر دوش مبارک خویش سوارشان میکرد. شخصاً از آنها پرستاری میفرمود. آنها را پسر خود

ص: 63

1- . حموینی، فرائد السّمطین، ج1، ص36 – 37، ح1.

2- . حموینی، فرائدالسّمطین، ص41، ح5. این گونه احادیث ممکن است اشاره به مقام کمال پنج تن و خمسه طیّبه باشد و اینکه آنها مؤدّب به آداب الهی، و مرّبی به تربیت ربوبی هستند و به اخلاق الهی تخلّق دارند و چنان که نام، انسان را به مسمّی میرساند، آنها نیز که اسم های حقّ و مشتقّ از نام های او هستند ما را به خدا هدایت میکنند و همچنین دلالت بر ارتباط آنها با عوالم غیب دارد، و در روایات است که: «نَحْنُ وَاللهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی». عیّاشی، تفسیر، ج2، ص42؛ کلینی، الکافی، ج1، ص143 – 144؛ فیض کاشانی، تفسیر الصّافی، ج2، ص255. و اگر چه همه موجودات به این معنا اسم های حقّ هستند اما این پنج نور مقدّس، مقام شامخ دیگر دارند و دلالت آنها بر مسمّی اظهر و ابین است و اما اینکه چرا این پنج نور هرکدام مخصوص به اسمی شدهاند شرحش از حوصله این کتاب خارج است.

میخواند. از گریه آنها ناراحت میشد. آنها را روی سینه خود میخوابانید. از شنیدن اسمشان لذّت میبرد. در کوچه، در خانه، در مسجد، در حضور صحابه و مردم، در هنگام سخنرانی، خطبه و در حال نماز، حسنین(علیهما السلام) مشمول مراحم مخصوص پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بودند.

اخباری که در کتب معتبر اهل سنّت است، همه حکایتی از این عواطف پاک است. این مهربانی ها درعین حال که نمونهای از تواضع و فروتنی فوق العاده و سادگی زندگی پیغمبر بسیار باعظمت اسلام بود، تمرکز عواطف شدید پدرانه او را در حسنین، و فاطمه زهرا(علیهم السلام) نشان میداد. چون از پیغمبر خدا صادر می شد که در همه کمالات در حدّ اعتدال، و استقامت بود، و محبّت و رضا او را هیچگاه بر آن نمیداشت که از سخن راست، و حقیقت کلمهای بیشتر بگوید، دلیل کمال لیاقت، و صلاحیّت، و شایستگی حسنین(علیهما السلام) بود؛ زیرا تعبیراتی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در حقّ آنها میفرمود و اوصافی را برای آنها میگفت که تنها عواطف و احساسات پدرانه نمیتواند آن تعبیرات را تجویز نماید، و معلوم بود که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در سیمای آنها یک سّر الهی مشاهده میکرد.

برحسب احادیث شریفه ثقلین، و احادیث امامان، و احادیث سفینه، و احادیث بسیار دیگر که ما در تألیفی که در اثبات حجیّت فقه شیعه، و وجوب رجوع به احادیث امامیّه در احکام نوشتهایم آنها را ذکر کرده و صحّت اسناد و دلالت آنها را واضح و آشکار ساختهایم؛ حسن و حسین(علیهما السلام) وارث علوم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و هریک، در عصر خود رهبر حقیقی امّت اسلام و حافظ آفتاب جهان تاب شرع بودند.

امام و وصیّ و جانشین پیغمبر یکی از صفات برجستهاش همین است که میزان تعادل و اعتدال امور باشد، و درحقیقت مرکزی است که واماندگان راه حقیقت و کُندروها به آن مرکز سوق داده میشوند تا عقب نمانند و فاصله آنها با امام که

ص: 64

پیشرو قافله خداپرستان است زیاد نشود، و تندروهای افراطی به آن مرکز برگردانده میشوند تا شتاب خارج از حدّ، سبب گمراهی آنها نشود. و این است حقیقت معنای کلام پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در ذیل بعضی احادیث صحیحه ثقلین:

«فَلَا تُقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِکُوا وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِکُوا وَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُمْ»؛[(1)](#content_note_65_1)

«بر قرآن و عترت پیشی نگیرید، که هلاک میشوید، و از آنها عقب نیفتید، که هلاک میشوید، و به عترت چیزی نیاموزید زیرا آنها از شما داناترند».

پس حسین(علیه السلام) بیشبهه وارث علم و کمال پیغمبر(صلی الله علیه وآله) است و همه مردم به علم و دانش او محتاج بودند.

برحسب روایات متعدّد که در کتاب های معتبر نقل شده فاطمه زهرا(علیها السلام) در مرض موت پدرش، حسن و حسین را نزد آن حضرت آورد، و عرض کرد: «یا رسول الله این دو پسران تو هستند، آنها را به بخشش و عطایی مخصوص فرما، یا به آنها چیزی به ارث عطا کن!».

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «به حسن عظمت و بردباری میبخشم، و به حسین جود و مهربانی».[(2)](#content_note_65_2)

و در روایت دیگر است که فرمود: «به این بزرگ (یعنی حسن) مهابت و حلم بخشیدم و به آن کوچک (یعنی حسین) محبّت و رضا».[(3)](#content_note_65_3) و در حدیث دیگر استکه فرمود: «اما حسن، پس هیبت و آقایی من برای اوست، و اما حسین، پس از برای اوست جود و جرئت من».[(4)](#content_note_65_4)

ص: 65

1- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص150، 228.

2- . زرندی، نظم دررالسمطین، ص212؛ متّقی هندی، کنزالعمّال، ج13، ص670.

3- . زرندی، نظم دررالسّمطین، ص212.

4- . زرندی، نظم دررالسّمطین، ص212؛ گنجی شافعی، کفایهالطالب، ص424؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص129؛ ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص191؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج8، ص158.

این احادیث، گوشهای از کمالات و اخلاقی را که حسن و حسین از جّد خود به ارث بردهاند نشان میدهند.

و سّر این تعبیرات، اشاره به روشهای خاصّ حسن و حسین و چگونگی رهبری و برنامههای آنها و تصدیق روش هر دو است تا مردم بدانند که سرچشمه و منبع این دو روش مأموریت های دینی، و تکالیف خاصّی است، که پیغمبر با وحی الهی آنها را به آن مکلّف ساخته بود و هر دو روش از روش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و سیره او جدا نیست، وگرنه حسن و حسین(علیهما السلام) هر دو جامع تمام کمالات اخلاقی و وارث جدّ و پدر، و حافظ دین و قرآن مقدّس بودهاند.

ص: 66

### پیشگویی از شهادت امام حسین(علیه السلام)

پیشگویی از شهادت امام حسین(علیه السلام)[(1)](#content_note_67_1)

یکی از معجزات بزرگ و روشن و غیرقابل انکار پیغمبر(صلی الله علیه وآله) پیشگویی ها و خبرهایی است که آن حضرت از حوادث آینده داده است که معتبرترین اسناد و مدارک تاریخی، آن را حفظ کرده و هرکس با تاریخ اسلام آشنا شود در آن شبهه و تردید نمینماید.

در زمان ما چون افکار مادّی بر مردم مسلط شده و آشنایی با عوالم غیب کم، و باورها نسبت به حقایق، ضعیف گشته، و همّتها بیشتر متوجّه تجمّل و آرایش ظاهر و بیشتر خوردن و پوشیدن شده، کمتر در اطراف این حقایق فکر و تأمل مینمایند. آری، آنچه را این بشر گمراه مادهپرست نصب العین قرار داده، مسئله خوردن، نوشیدن، پوشیدن، و التذاذ جنسی بردن است، و همین است که برایش جنگ های عمومی و کشتارهای دسته جمعی به راه میاندازد و هزاران مظالم و جنایات وحشتناک را برای رسیدن به آن مرتکب میشود.

بشر زمان ما همه چیز را مقدّمه این سه مسئله قرار داده، و اگر به دروغ و راست دم از آزادی، سیاست، عدالت، قانون، تساوی حقوق، کشور، وطن، تعمیم

ص: 67

1- . بعد از نوشتن این فصل، مقالهای از دانشمند فیزیکدان «رابرت موریس پیچ» تحت عنوان «یک آزمون نتیجه بخش» در کتاب اثبات خدا (ص25)؛ به نظر رسید که وجود خدا را براساس پیشگویی های پیامبران اثبات نموده است. اگر این مرد دانشمند که دارای سی وهفت اختراع ثبت شده و موفّق به دریافت جایزههای باارزش علمی گردیده، از تاریخ اسلام و پیشگویی های پیغمبر و ائمه(علیهم السلام) آگاهی داشت، ایمانش به خدا استوارتر میشد.

علم و فرهنگ، تأسیس دانشکده و دانشگاه و کارخانه، صنعت، بد و خوب، ارتجاعو ترقّی میزند؛ برای همین است که در این سه مرحله کامیابتر شود؛ و به همین جهت هم کامیاب نمیشود، و هر روز نگرانی ها و نابسامانی هایش زیادتر میگردد.

خوردن و پوشیدن و لذّت جنسی بردن، قدر مشترک بین همه انسان ها و حیوان ها است ولی این یک قدر مشترک و جامعی نیست که همه انسان ها را دور خود جمع کند و از تجاوز آنها به یکدیگر مانع شود و آتش حرص و آز و زیاده خواهی و جاهطلبی بشر را فرو بنشاند، این قدر مشترک هرگز نخواهد توانست کسی را از بیشتر بهره گرفتن به وسیله دست درازی به حقوق دیگران جلوگیری کند.

ما اکنون در مقام بیان زیان تمدّن (منهای انسانیّت) مادّی امروز، و اینکه با شأن و مقام انسان مناسب نیست، و عاجز از انتظام امور بشر و حلّ مشکلات زندگی اوست، نیستیم چون این رشته سر دراز دارد.

غرض ما این است که بیان کنیم: بشر مادّی غرق در منجلاب مادّیت، و تلاش برای بهرهگیری، و تمتّع از حظوظ حیوانی است، آن چنان در تاریکی ها سرگردان شده که دیده بصیرت او انوار حقایق و خورشیدهای عوالم پشت این پرده مادّه را نمیبیند، و اگر هم بعضی نور ضعیفی ببینند آن قدر سرگرم و مستغرق امور دنیا هستند که به زودی جای نور را گم میکنند، و به سیر در تاریکی ها ادامه میدهند.

فهم و درک بشر معاصر عالی است، و لذا گاهی از همان انسان های مادّی که افکار و آرای مادّی آنها را احاطه کرده و مظاهر مادّیات، چشمشان را خیره ساخته، حقایقی بلند تراوش میکند؛ اما مادّیات و جلوات مادّه و وسایل طغیان قوای حیوانی به قدری زیاد شده که تراوش آن حقایق اثر قاطع نمیکند، و پردههای ضخیمی را که جلوی بصیرت ها کشیده شده پاره نمیسازد. اگر این پردههای ضخیم در میان نبود و اکثریت مردم امروز از ملکات عالی اخلاقی

ص: 68

بهرهمند بودند، و اگر راهنمایی های اخلاقی صحیحی به این بشر میشد حتماً باوسایل صناعی فعلی توأم با اخلاق و معنویّات خرد پسند، دنیا، در نهایت آرامی و امن و امان بود.

برای اینکه بشر راهنمایی های انبیا را باور کند دلائل اطمینان بخش معقول بسیاری است که مطالعه و دقّت در تاریخ آنها ما را به آن دلائل محکم و استوار هدایت مینماید. اگرچه جزئیّات تاریخ انبیای گذشته بلکه کلیّات حالات بسیاری از آنها مضبوط و محفوظ نمانده است و آنچه هم باقی مانده مورد اعتماد محقّقین نمیباشد، اما تاریخ حیات پیغمبر اسلام و ائمه(علیهم السلام) و اوصیای آن حضرت و تربیت شدگان مکتب قرآن از همه جهت روشن، و با مدارک معتبر، محفوظ و ثابت مانده است و دانشمندان و اهل تحقیق به سهولت و آسانی میتوانند به حقایق بزرگ و ارزنده راجع به نبوّت و وحی و هدف انبیا از روی مدارک و مآخذ اسلامی دست یابند.

حالات و اخلاق پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و چگونگی معاشرت، صلح و جنگ و سایر نواحی حیات آن حضرت، تاریخ زندگی پدر و مادر و اجداد و جدّات و خویشاوندان، قوم و قبیله و صحابه او همه محفوظ و معلوم است و قسمت هایی از آن در اعتبار، مافوق نقل یک تاریخ معتبر و مورد اعتماد است؛ زیرا یا با شواهد و قرائنی توأم است که برای انسان یقین حاصل میشود مثل کسی که آن زمان را درک کرده و در آن عصر زندگی کرده است و یا کثرت راویان و نقل کنندگان، آن را به حدّ تواتر رسانیده است، این یک موضوعی است که هرچه مطالعات تاریخی انسان بیشتر شود بیشتر صحّت آن را باور مینماید، ازجمله این قسمت ها که با موضوع بحث ما ارتباط دارد خبرهای غیبی آن حضرت است.

بدون شک، پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از حوادث آینده و امور غیبی خبر داده و همان طور هم که خبر داده واقع شده است. برای هرکس که به تاریخ اسلام رجوع کند، جای

ص: 69

تردید باقی نمیماند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) از غیب و وقایعی که در حیات خود آن حضرت و بعد ازرحلتش اتّفاق افتاد خبر داد، نه در یک مورد و دو مورد و ده مورد؛ بلکه در بیش از دهها و صدها مورد و این اخبار هم به شواهد و قرائن یقین آور، ثابت و مسلّم است، و هم به تواتر معلوم و محرز است. به طور نمونه، یکی از این خبرها که هیچ گونه احتمال اشتباه و دروغ در آن نمیرود خبر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از قتل عمّار است.

هرچه آدمی شکّاک و دیرباور باشد، خبر پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را از کشته شدن عمّار که هم به تصریح ابن حجر و غیر او متواتر[(1)](#content_note_70_1) و هم شواهد و قرائن قطع آور با آن ضمیمه است باور خواهد کرد.

کتاب های سیره و حدیث و تراجم صحابه و کتب دیگر، همه نقل کرده اند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به عمّار فرمود:

«تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ»؛

«تو را گروه ستمکار و منحرف از حقّ میکشند».

این جمله را پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

در هنگام بنای مسجد مدینه، در وقت حفر خندق که عمّار بیش از دیگران کار میکرد، و در مواقع دیگر، مکرّر فرموده است، و در بعضی طرق به این گونه روایت شده:

«تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ تَدْعُوهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ، وَتَدْعُوکَ اِلَی النَّارِ».[(2)](#content_note_70_2)

و بعضی الفاظ دیگر آن، این است که:

«تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ، وَقَاتِلُکَ فِی النَّارِ».

ص: 70

1- . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج3، ص1140؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج4، ص474.

2- .[2] «تو را گروه ستمکار و منحرف از حقّ می کشند؛ تو آنها را به سوی بهشت دعوت می کنی و آنها تو را به سوی جهنّم می خوانند».

و در بعضی طرق دیگر چنین است که:

«تَقْتُلُ عَمَّارَاً الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ».[(1)](#content_note_71_1)

این خبر میان تمام مسلمانان حتّی منافقین مشهور و معروف بود. وقتی عمّار در جنگ صفین در رکاب حضرت شاه ولایت علی(علیه السلام) به شهادت رسید، عمروعاص ناراحت و بیمناک نزد معاویه آمد و گفت: عمّار کشته شد!

معاویه گفت: عمّار کشته شده، مگر چه شده؟

عمروعاص گفت: شنیدم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) میفرمود:

«تَقْتُلُ عَمَّارَاً الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ».

معاویه که در بی آزرمی و نداشتن شرم و حیا بینظیر بود بااینکه میدانست عمروعاص جواب او را نمیپذیرد، برای اینکه لشکرش را در گمراهی نگاه دارد گفت: عمّار را کسی کشت که او را از خانهاش بیرون آورد. وقتی این پاسخ به عرض علی(علیه السلام) رسید فرمود: «پس به گفته معاویه، حمزه را رسول خدا کشته است، زیرا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او را به جهاد برد».[(2)](#content_note_71_2)

وقتی عمّار کشته شد، خزیمه بن ثابت (ذوالشّهادتین) شمشیر از غلاف کشید، و در رکاب علی(علیه السلام) جهاد کرد تا کشته شد درحالی که تا آن وقت بااینکه در

ص: 71

1- . حلبی، السیره الحلبیه، ج2، ص101؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص 114؛ ج4، ص 47؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص240؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج2، ص448؛ سیوطی، الجامع الصغیر، ج2، ص178؛ ابن ابی الحدید (شرح نهج البلاغه، ج8، ص17به بعد) از کتاب تاریخ صفین نصر بن مزاحم حکایتی نقل کرده که از آوردن آن در اینجا - چون موجب تطویل است - معذوریم ولی خواننده عزیز را به مطالعه آن توصیه مینماییم تا بدانند چگونه این حدیث، ثابت و معروف بوده و معاویه و اطرافیانش بااینکه بر خودشان ظاهر بود بر باطلند، با امام حقّ نبرد کردند.

2- . حلبی، السیرهالحلبیه، ج2، ص101.

لشکرگاه علی(علیه السلام) بود دست به استعمال اسلحه نزده بود، و از جنگ خودداری میکرد، وقتی عمّار کشته شد با کمال اطمینان خاطر و بصیرت تمام در رکاب علی(علیه السلام) شهادت را استقبال کرد، زیرا میگفت: شنیدم از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) که فرمود:

«عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ».[(1)](#content_note_72_1)

«ذوالکلاع» که یکی از فرماندهان، و امرای سپاه معاویه بود، و بر چهارهزار نفر سوار امیر بود یک روز به معاویه گفت: چگونه با علی(علیه السلام) و عمّار جنگ می کنید؟

گفت: عمّار به ما باز میگردد و با ما کشته میشود. اتّفاقاً ذوالکلاع پیش از عمّار کشته شد وقتی عمار شهید شد معاویه گفت: اگر ذوالکلاع زنده بود اکنون نیمی از سپاه ما را به سوی علی میبرد.[(2)](#content_note_72_2)

ما وقتی به کتب تاریخ و حدیث مراجعه میکنیم، همچنان که در اصل وجود عمّار و پدر و مادر او شک نمینماییم در این خبری هم که راجع به قتل عمّار است شک نمینماییم، و همان طور که یقین داریم عمّار در جنگ صفّین به دست سپاهیان معاویه کشته شد یقین هم داریم که پیغمبر از شهادت او خبر داده و معاویه و عمروعاص به آن اعتراف و اقرار داشتهاند.[(3)](#content_note_72_3)

ص: 72

1- . حلبی، السیره الحلبیه، ج2، ص101؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص114؛ ج4، ص47؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص240 و این شعر را هم از خزیمه نقل کرده: إِذَا نَحْنُ بَایَعْنَا عَلِیَاً فَحَسْبُنَا \*\*\* أَبُوحَسَنٍ مِمَّا نَخَافُ مِنَ الْفِتَنِ وَفِیهِ الَّذِی فِیهِمْ مِنَ الْخَیْرِ کُلِّهِ \*\*\* وَمَا فِیهِمْ بَعْضُ الَّذِی فِیهِ مِنْ حَسَنِ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج2، ص448.

2- . حلبی، السیره الحلبیه، ج2، ص100.

3- . ابن عبدالبر قرطبی، در الاستیعاب (ج3، ص1140) میگوید: از پیغمبر به طور متواتر نقل شده: «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ» و این از صحیحترین احادیث و از خبرهای غیبی و نشانه های پیامبری آن حضرت است.

نظیر این خبر، اخبار غیبی دیگر نیز از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) مشهور و مسلّم است، مثل خبر آن حضرت به اینکه اوّل کسی که از اهلش به او ملحق میشود فاطمه(علیها السلام) است، و مثل خبر از قیام عایشه، و نیاح سگان حوئب بر او، و خبر از جهاد علی(علیه السلام) با ناکثین و قاسطین و مارقین، و خبر از شهادت علی(علیه السلام) و خبر از ارتداد جمعی از صحابه، و خبر از فتوحات مسلمین، و اخبار دیگر که ما در اینجا به همین مقدار اکتفا میکنیم و اضافه مینماییم که این، برهان و دلیل استوار و پایداری است که یک نفر بشر که نزد کسی درس نخوانده خبرهایی از غیب بدهد که بعد از سی، چهل و شصت سال بلکه هزار سال و کمتر و بیشتر آنچه خبر داده واقع شود.

اگر کسی اهل ایمان و باور باشد، همین یک موضوع که در تاریخ حیات پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) تجلّی دارد برای او کافی است، و همین اخبار غیبی برهان نبوّت آن حضرت و سایر انبیا و تضمین کننده صحّت اساس نبوّات است.

یکی از خبرهای غیبی پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خبرهایی است که از شهادت سیدالشهدا(علیه السلام) دادهاند که علاوه بر آن همه احادیثی که از طرق متعدّد شیعه روایت شده در تواریخ و کتب حدیث و تراجم اهل سنّت نیز روایات بسیاری نقل شده که هم قرائنی یقینی بودن و صحّت آن اخبار را تأیید و ثابت میسازد، و هم به حسب معنا و مضمون در حدّ تواتر بلکه مافوق تواترند.

قسمتی از این احادیث را پیش از این در موارد دیگر یادآور شدهایم در اینجا نیز چند حدیث دیگر از مصادر بسیار معتبر اهل سنّت نقل مینماییم:

1. ابن سعد[(1)](#content_note_73_1) و طبرانی[(2)](#content_note_73_2) از عایشه روایت کرده اند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

ص: 73

1- .[1] ابن سعد، الطبقات الکبری، ج10، ص425 - 427؛ ر.ک: متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص123.

2- . طبرانی، المعجم الکبیر، ج3، ص107.

«أَخْبَرَنِی جِبْرَئِیلَ أَنَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنَ یُقْتَلُ بَعْدِی بِأَرْضِ الطَّفِّ، وَجَاءَنِی بِهَذِهِ التُرْبَهِ فَأَخْبَرِنی أَنَّ فِیهَا مَضْجَعَهُ»؛

«جبرئیل به من خبر داد که پسرم حسین بعد از من، در زمین طف، کشته می شود و این خاک را برایم آورد و خبر داد که خوابگاه او در آن خاک است».

و این حدیث را مفصّلتر از این ملّا، هم روایت کرده، و خلیلی در ارشاد هم آن را از عایشه، و امّ سلمه به این لفظ روایت کرده است:

«إِنَّ جِبْرَئِیلَ أَخْبَرَنِی أَنَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنَ یُقْتَلُ وَهَذِهِ تُرْبَهُ تِلْکَ الْأَرْضِ».[(1)](#content_note_74_1)

و در طریق دیگر از عایشه روایت است که:

«إِنَّ جِبْرَئِیلَ أَرَانِیَ التُّرْبَهَ الَّتِی یُقْتَلُ عَلَیْهَا الْحُسَیْنُ فَاشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَی مَنْ یَسْفِکُ دَمَهُ».[(2)](#content_note_74_2)

2. ابوداوود، و حاکم از امّ الفضل دختر حارث روایت کرده اند که، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«أَتَا جِبْرَئِیلُ فَأَخْبَرَنِی أَنَّ اُمَّتی سَتَقْتُلُ ابْنِی هَذَا، یَعنِی: الْحُسَیْنَ وَأَتَانِی تُرْبَهً مِنْ تُرْبَهٍ حَمْرَاءَ»؛[(3)](#content_note_74_3)«جبرئیل نزد من آمد، و به من خبر داد که امّت من پسرم (حسین) را میکشند، و خاکی از خاک سرخ برایم آورد».

ص: 74

1- . متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص126. «جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین کشته می شود و این خاک همان سرزمین است».

2- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص195؛ متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص127. «جبرئیل خاکی را که حسین(علیه السلام) بر آن کشته می شود به من نشان داد، پس غضب خدا بر کسی که خون او را خواهد ریخت زیاد شد».

3- . حاکم نیشابوری، المستدرک، ج3، ص177؛ خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص156، فصل7؛ ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص192.

3. طبرانی و ابویعلی از زینب بنت جحش از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کرده اند که، فرمود:

«إِنَّ جِبْرَئِیلَ أَتَانِی وَأَخْبَرَنِی أَنَّ ابْنِی هَذَا تَقْتُلُهُ اُمَّتی فَقُلْتُ: فَأَرِنِی تُرْبَتَهُ فَأَتَانِی بِتُرْبَهٍ حَمْرَاءَ»؛[(1)](#content_note_75_1)

«جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که این پسرم یعنی حسین را امّت من میکشند. گفتم تربت او را به من نشان ده، پس تربت سرخی برایم آورد».

4. احمد بن حنبل روایت کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«لَقَدْ دَخَلَ عَلَیَّ الْبَیْتَ مَلَکٌ لَمْ یَدْخُلْ عَلَیَّ قَبْلَهَا فَقَالَ لِی: إِنَّ ابْنَکَ هَذَا حُسَیْناً مَقْتُولٌ، وَإِنْ شِئْتَ أَرَیْتُکَ مِنْ تُربَهِ الْأَرْضِ الَّتِی یُقْتَلُ بِهَا قَالَ: فَأَخْرَجَ تُرْبَهً حَمْرَاءَ»؛[(2)](#content_note_75_2)

«فرشتهای در همین خانه بر من وارد شد که پیش از این بر من وارد نشده بود، گفت: این پسرت حسین کشته خواهد شد و اگر بخواهی تربت آن زمینی را که در آن کشته میشود به تو نشان میدهم، پس خاک سرخی را بیرون آورد».

5. ابن سعد از امّ سلمه روایت کرده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «جبرئیل به من خبر داد فرزندم حسین را در زمین عراق میکشند. گفتم خاک زمینی را که در آن کشته میشود به من نشان بده. پس آورد و گفت: و این است تربت او».[(3)](#content_note_75_3)

و ابن عساکر از امّ سلمه به این لفظ حدیث دارد:

ص: 75

1- . متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص127.

2- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص192.

3- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج10، ص423 - 424.

«إِنَّ جِبْرَئِیلَ أَخْبَرَنِی أَنَّ ابْنِی هَذَا یُقْتَلُ وَأَنَّهُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَی مَنْ یَقْتُلُهُ».[(1)](#content_note_76_1)

6. ابن سعد از شعبی روایت کرده که گفت:

آنگاه که علی(علیه السلام) به صفین میرفت گذرشان به کربلا افتاد، و به محاذی نینوا - که دهی در کنار فرات است - رسید، ایستاد و از نام آن زمین پرسید گفته شد: کربلا است. پس گریست آن قدر که زمین از اشک چشمش تر شد (و به روایت عبداللّه بن یحیی از پدرش که در التزام رکاب علی(علیه السلام) بود، فرمود:

«صَبْراً یَا أَبَا عَبْدِ اللهِ، صَبْراً یَا أَبَا عبْدِ الله، صَبْراً یَا أَبَا عَبْدِ اللهِ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ».[(2)](#content_note_76_2)

پس فرمود وارد شدم بر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) درحالی که آن حضرت گریه میکرد، از سبب گریه پرسیدم فرمود:

«کَانَ عِنْدِی جِبْرَئِیلُ آنِفاً وَأَخْبَرَنِی أَنَّ وَلَدِیَ الْحُسَیْنَ یُقْتَلُ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ بِمَوْضِعٍ یُقَالُ لَهُ کَرْبَلَاءُ، ثُمَّ قَبَضَجِبْرَئِیلُ قَبْضَهً مِنْ تُرَابٍ شَمَّنِی إِیَّاهُ فَلَمْ أَمْلِکْ عَیْنَیَّ أَنْ فَاضَتَا»؛[(3)](#content_note_76_3)

«جبرئیل کمی جلوتر نزد من بود، و به من خبر داد که فرزندم حسین در کنار رود فرات کشته میشود در موضعی که به آن کربلا گفته میشود. سپس جبرئیل یک مشت از خاکی گرفت، و به مشام من رسانید پس نتوانستم خودداری کنم و دیدگانم را از ریختن اشک نگاه دارم».

ص: 76

1- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص93؛ ر.ک: متّقی هندی، کنزالعمال، ج12، ص127.

2- . طبری، ذخائرالعقبی، ص148.

3- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج10، ص429؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص225؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص193.

احمد بن حنبل و ابن ضحّاک هم این حدیث را از علی(علیه السلام) روایت کرده اند، و عبداللّه بن یحیی نیز چنان که گفته شد از پدرش، از علی(علیه السلام) روایت نموده است.

7. خوارزمی روایت کرده که ابوعلی سلامی بیهقی در تاریخ خود نقل کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به حسین(علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ لَکَ فِی الْجَنَّهِ دَرَجَهً لَا تَنالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَهِ»؛

«به درستی که برای تو در بهشت درجهای است که به آن نمیرسی مگر به شهادت».

ابوعلی سلامی گفت: پس حسین در وقتی که سپاه دشمن برای جنگ با آن حضرت اجتماع کردند میدانست که کشته میشود ازاین جهت صبر کرد، و جزع و ناشکیبایی ننمود تا به سعادت شهادت رسید، فاضلترین سلام ها بر او باد.[(1)](#content_note_77_1)

8. سبط ابن جوزی روایت کرده چون حسین(علیه السلام) به زمین کربلا رسید پرسید: این زمین چه نام دارد؟ گفتند: کربلا، و نینوا هم به آن گفته میشود که نام دهی است در آن.

حسین(علیه السلام) گریست و فرمود: کرب است و بلاء. امّ سلمه به من خبر داد که جبرئیل نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، و تو با من بودی، پیغمبر فرمود: بگذار پسرم را، پس تو را گرفت و در دامن خود گذارد. جبرئیل گفت: او را دوست میداری؟ فرمود: آری.

گفت: امّت تو او را خواهند کشت، و اگر بخواهی زمینی را که در آن کشته میشود به تو نشان میدهم. پس جبرئیل زمین کربلا را به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نشان داد.

چون به حسین(علیه السلام) گفته شد اینجا زمین کربلا است آن را بویید، و فرمود: «این است زمینی که جبرئیل به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) خبر داد که من در آن کشته میشوم».[(2)](#content_note_77_2)

ص: 77

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص170، فصل8.

2- . سبط ابن جوزی تذکرهالخواص، ص225.

و در روایت دیگر است که یک مشت از آن را برداشت و بویید،[(1)](#content_note_78_1) و نظیر این حدیث را ابن سعد در طبقات از واقدی نقل کرده است.[(2)](#content_note_78_2)

ابن بنت منیع نیز دو حدیث در این باب از امّ سلمه دارد.[(3)](#content_note_78_3)

9. طبری، ابن اثیر و دیگران از «فزاره» نقل کرده اند که، گفت: زهیر بن قین بجلی که از طرف داران عثمان بود در همان سالی که حسین(علیه السلام) به سوی عراق حرکت نمود، به حج خانه خدا رفته بود که در بازگشت بین راه به حسین(علیه السلام) برخورد، چون دوست عثمان بود کراهت داشت که با حسین(علیه السلام) همراه باشد، و در یک منزل فرود آید.

در یکی از روزها ناچار شد در منزلی که حسین(علیه السلام) فرود آمده بود فرود آید.فزاره گفت: در بین آنکه مشغول صبحانه بودیم ناگهان فرستاده حسین(علیه السلام) آمد و گفت:

زهیر! ابوعبدالله مرا فرستاده که نزد آن حضرت بیایی (از این پیغام) هرکس لقمهای در دستش بود گذارد و مبهوت شدیم، زیرا کراهت داشتیم که زهیر نزد آن حضرت برود.

دیلم دختر عمرو، زن زهیر گفت: سبحان الله! پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) میفرستد تو را میطلبد و تو نمیروی؟

زهیر با کراهت رفت. طولی نکشید که برگشت درحالی که شادمان و رویش تابان بود و خیمه خود را نزد خیمههای حسین(علیه السلام) زد و گفت:

من تصمیم گرفتم که همراه حسین(علیه السلام) باشم تا جانم را فدای او کنم، و از او دفاع کنم. زنش با او وداع کرد و گفت: خدا به تو خیر بدهد از تو میخواهم که در قیامت پیش جدّ حسین(علیهما السلام) مرا را یاد کنی.

ص: 78

1- . طبری، ذخائر العقبی، ص148.

2- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج10، ص429.

3- . طبری، ذخائرالعقبی، ص147 - 148.

زهیر با اصحابش گفت: هرکس از شما میخواهد از من پیروی کند، وگرنه این آخرین دیدار من با شماست، و من شما را به حدیثی خبر میدهم: ما، در «بلنجر» که از شهرهای ترکستان است به جهاد رفته بودیم، خداوند فتح را نصیب ما کرد، و غنیمتهایی به ما رسید، فرحناک شدیم سلمان فارسی به ما گفت:

«إِذَا أَدْرَکْتُمْ شَبَابَ آلِ مُحَمَّدٍ فَکُونُوا أَشَدَّ فَرَحَاً بِقِتَالِکُمْ مَعَهُمْ مِمَّا أَصَبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ»؛

«وقتی جوانان آل محّمد را دریافتید به جهاد همراه آنها، شادمانتر باشید از این که غنائمی به شما برسد».

من شما را به خدا سپردم؛ سپس ملازم خدمت سیّدالشهدا(علیه السلام) گشت تا در رکاب آن حضرت شهید شد.

و عبارت کامل ابن اثیر این است که:«إِذَا أَدْرَکْتُمْ سَیِّدَ شَبَابِ آلِ مُحَمَّدٍ فَکُونُوا أَشَدَّ فَرَحَاً بِقِتَالِکُمْ مَعَهُ بِمَا أَصَبْتُمُ الْیَوْمَ مِنَ الْغَنَائِمِ».

و طبری به جای سلمان فارسی، سلمان باهلی ذکر کرده است و ظاهر این است که باهلی صحیح است، زیرا سلمان باهلی در بلنجر به قتل رسید.[(1)](#content_note_79_1)

10. ابن اثیر از غرفه ازدی که از اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و اهل صفّه است، روایت نموده که گفت: در شأن علی(علیه السلام) شکّی در من پیدا شد، پس با آن حضرت به سمت شاطئ الفرات بیرون رفتم. علی(علیه السلام) از راه به سوی دیگر رفت و در مکانی ایستاد و ما هم در گرد آن حضرت ایستادیم، پس با اشاره دست فرمود:

ص: 79

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص298 - 299؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التّاریخ، ج4، ص42؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص141.

«هَذَا مَوْضِعُ رَوَاحِلِهِمْ، وَمَنَاخُ رِکَابِهِمْ، وَمُهَرَاقُ دِمَائِهِمْ بِأَبِی مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ فِی الْأْرضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ إِلَّا اللهُ»؛[(1)](#content_note_80_1)

«اینجا جایگاه شتران آنها و خوابگاه سواره های آنها، و جای ریخته شدن خون آنهاست، پدرم فدای آن کس که برای او در زمین و آسمان یاوری غیر از خدا نیست».

(غرفه گفت) وقتی حسین(علیه السلام) شهید شد، رفتم تا رسیدم به مکانی که آن حضرت و یارانش در آن کشته شده بودند، دیدم همان مکانی است که علی(علیه السلام) خبر داده بود، خطا نکرده بود چیزی را، گفت: پس آمرزش خواستم از خدا از آن شکّی که کرده بودم، و دانستم که علی(علیه السلام) اقدام نکرد مگر به آنچه عهد شده بود به سوی او در آن.11. از سوید بن غفله حدیث شده است که، مردی به حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) عرض کرد: از وادی القری عبور کردم، خالد بن عرفطه در آنجا مرده بود و برای او استغفار کردم (گفت آیا برایش استغفار کنم؟).

حضرت فرمود: «او نمرده و نمیمیرد تا اینکه لشکر گمراهی را فرمانده شود، و عَلَم دار آن لشکر حبیب بن حمار خواهد بود».

مردی برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من دوست تو هستم؛ و من حبیب بن حمارم!

فرمود: «تو پرچم دار او خواهی بود، و با آن عَلَم از همین در وارد میشوی» و اشاره کرد به سوی دری که روبه روی آن حضرت بود.

پس اتّفاق افتاد که ابن زیاد عمر بن سعد را به جنگ حسین(علیه السلام) فرستاد و در مقدمه لشکر او خالد بن عرفطه را قرار داد و عَلَم دار او حبیب بن حمار بود، و از همان در وارد مسجد کوفه شد.[(2)](#content_note_80_2)

ص: 80

1- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج4، ص169.

2- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص209 - 210. اگر چه صاحب الاصابه این خبر را از مناقب شیخ مفید نقل کرده، اما چون ذیلی بر آن ننگاشته معلوم میشود آن را معتبر شناخته است. در الارشاد حبیب بن حماز به حاء مهمله (بدون نقطه) و زای معجمه (نقطه دار) ذکر شده است. ر.ک: مفید، الارشاد، ج1، ص329.

12. ملّا روایت کرده است که علی(علیه السلام) عبور کرد به مکان قبر حسین(علیه السلام) فرمود:

«هَیهُنَا مَنَاخُ رِکَابِهِمْ، وَهَیهُنَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ، وَهَیهُنَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ. فِتْیَهٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ یُقْتَلُونَ بِهَذِهِ الْعَرْصَهِ تَبْکِی عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»؛[(1)](#content_note_81_1)

«اینجا خوابگاه شتران سواره آنها، و اینجا جای انداختن بار سفر ایشان و اینجا محل ریخته شدن خون آنهاست. جوانمردانی از آل محمّد در این میدان کشته میشوند که آسمان و زمین بر آنها گریه می کند».و حافظ عبدالعزیز جنابذی در معالم العترهالطاهره این حدیث را با اندکی اختلاف در بعضی الفاظ، از اصبغ از علی(علیه السلام) روایت کرده است.[(2)](#content_note_81_2)

13. ابوحنیفه دینوری میگوید: چون حسین(علیه السلام) و اصحابش وارد کربلا شدند، و حرّ و سپاهیانش برابر آن حضرت ایستادند، و مانع از سیر و رفتن آنها شدند.

حرّ گفت: در همین مکان فرود آی، زیرا فرات نزدیک است.

حسین(علیه السلام) فرمود: این مکان چه نام دارد؟

گفتند: کربلا.

فرمود: صاحب کرب و بلا است. پدرم وقتی به صفین میرفت، گذرش به همین مکان افتاد، و من با او بودم، ایستاد و از اسم این زمین پرسید. پس خبر دادند او را به اسم آن، فرمود: اینجا خوابگاه شتران آنها، و اینجا محلّ ریختن خون آنان است، پس سؤال شد از آن حضرت از معنای این کلام؛ فرمود:

«ثِقْلٌ لِآلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ یَنْزِلُونَ هَیهُنَا».[(3)](#content_note_81_3)

ص: 81

1- . ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص193.

2- . شبلنجی، نورالابصار، ص297.

3- . دینوری، الأخبارالطّوال، ص252 - 253. «مردان گران سنگی از آل محمّد(صلی الله علیه وآله) اینجا فرود می آیند».

و دمیری به جای (ثقل) (نفر) روایت کرده است.[(1)](#content_note_82_1)

14. حسن بن کثیر، و عبد خیر روایت کرده اند که چون علی(علیه السلام) به کربلا رسید ایستاد، گریه کرد و فرمود:

«بأَبِیهِ اُغَیْلِمَهً یُقْتَلُونَ هَیهُنَا هَذَا مَنَاخُ رِکَابِهِمْ، وَهَذَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ هَذَا مَصْرَعُ الرَّجُلِ»؛[(2)](#content_note_82_2)

«پدرم فدای جوانانی که در اینجا کشته میشوند. اینجا خوابگاه سواره های آنها، و اینجا جای گذاشتن بار سفرآنهاست، و این جاست جای به خاک افتادن و قتلگاه آن بزرگ مرد (یعنی حسین(علیه السلام))».

15. دیلمی از معاذ روایت کرده که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«نُعِی إِلَیَّ الْحُسَیْنُ، وَاُتِیتُ بِتُرْبَتِهِ، وَأُخْبِرْتُ بِقَاتِلِهِ»؛[(3)](#content_note_82_3)

«خبرداده شدم به شهادت حسین، و تربت او برایم آورده شد و از کشنده او خبر داده شدم».

16. ابن عساکر از ابن عمرو روایت نموده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«لَا بَارَکَ اللهُ فِی یَزیِدَ الطَّعَّانِ اللَّعَّانِ أمَا إِنَّهُ نُعِیَ اِلَیَّ حَبِیبِی وَسَخِیلِی حُسَیْنٌ اُتِیتُ بِتُرْبَتِهِ، وَرَأَیْتُ قَاتِلَهُ أمَا إِنَّهُ لَا یُقْتَلُ بَیْنَ ظَهْرَانِی قَوْمٍ فَلَا یَنْصُرُوهُ إِلَّا عَمَّهُمُ اللهُ بِعِقَابٍ»؛[(4)](#content_note_82_4)

«خدا خیر ندهد یزید آتش افروز فتنه و جنگ لعین را، آگاه باش خبر شهادت حبیبم و فرزندم حسین را به من دادند، و

ص: 82

1- . دمیری، حیاه الحیوان، ج1، ص191.

2- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص225.

3- . متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص129.

4- . متّقی هندی، کنزالعمّال، ج12، ص128.

تربتش را برایم آوردند، قاتل او را دیدم، آگاه باش که حسین کشته نشود در میان مردمی که او را یاری نکنند مگر آنکه خداوند همه آنها را عقاب فرماید».

17. ابن عساکر از علی(علیه السلام) روایت نموده که به عمر بن سعد فرمود:

«کَیْفَ أَنْتَ إِذَا أَقَمْتَ مَقَاماً تُخَیَّرُ فِیهِ بَیْنَ الْجَنَّهِ وَالنَّارِ فَتَخْتَارُ النّارَ»؛[(1)](#content_note_83_1)«چگونه باشی وقتی که در جایگاهی بایستی که تو را میان بهشت و آتش مخیّر کنند و تو آتش را برگزینی؟».

18. بیهقی روایت کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) خبر داد به شهادت حسین(علیه السلام) در طفّ که مکانی است نزدیک کوفه و به کربلا شناخته میشود.[(2)](#content_note_83_2)

19. ابن ابی الحدید درضمن خبری روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به تمیم بن اسامه بن زهیر تمیمی درحالی که پسرش حصین طفل شیرخواره بود خبر داد که او از قاتلین حسین و از تحریص کنندگان بر قتل او خواهد بود، و همان گونه که حضرت علی(علیه السلام) خبر داد، حصین بن تمیم بزیست تا عبیدالله او را به ریاست شهربانی منصوب ساخت، و هم او را روز تاسوعا به کربلا فرستاد تا عمر بن سعد را به جنگ حسین(علیه السلام) مأمور سازد، و او را از تأخیری که در کار جنگ نمود بیم دهد.[(3)](#content_note_83_3)

20. همچنین ابن ابی الحدید درضمن اخبار امیرمؤمنان علی(علیه السلام) به مغیبات، روایت کرده که به براء بن عازب فرمود:

ص: 83

1- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج45، ص49؛ ر.ک: متّقی هندی، کنزالعمّال، ج13، ص674.

2- . ر.ک: زینی دحلان، السّیرهالنّبویه، ج 3، ص 191.

3- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج10، ص14 – 15.

«أَ یُقْتَلُ الْحُسَیْنُ وَأَنْتَ حَیٌّ فَلَا تَنْصُرُهُ»؛

«آیا حسین کشته شود درحالی که تو زنده باشی و او را یاری نکنی».

براء گفت:

«لَا کَانَ ذَلِکَ یَا أَمیرَ الْمُؤمِنِینَ»؛

«این کار نخواهد شد ای امیرالمؤمنین».وقتی امام حسین(علیه السلام) شهید شد براء این خبر غیبی امیرالمؤمنین(علیه السلام) را یاد میکرد و حسرت میخورد که چرا در کربلا حاضر نشد، و در راه حسین سعادت شهادت نیافت.[(1)](#content_note_84_1)

21. خوارزمی نقل کرده که وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به صفین میرفت به ابن عبّاس فرمود: آیا میدانی این بقعه چیست؟

گفت: نه.

فرمود: اگر آن را میشناختی مانند من میگریستی. سپس به شدّت گریست و فرمود: مرا با ابی سفیان چه افتاد. پس به حسین(علیه السلام) توجّه کرد، و فرمود: پسرم! صبر کن که پدرت از اینها دید آنچه را تو پس از او خواهی دید.[(2)](#content_note_84_2)

22. یعقوبی میگوید: اوّل کسی که بانگ نالهاش در مصیبت حسین(علیه السلام) در مدینه بلند شد، امّ سلمه همسر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود؛ زیرا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شیشهای که در آن تربتی بود به او داده و به او فرموده بود: جبرئیل به من اعلام کرده که امّت من حسین را میکشند، و این تربت را به من داده، و به امّسلمه فرمود: وقتی این خاک خون تازه گردید، بدان حسین کشته شده است. آن خاک نزد امّسلمه بود (تا وقتی حسین به عراق حرکت کرد) امّسلمه همواره در آن نظر میکرد وقتی دید آن خاک، خون شده، فریاد زد:

ص: 84

1- .ابن ابی الحدید، شرح نهجالبلاغه، ج10، ص15.

2- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص162، فصل8.

«وَاحُسَیْناه وَا إِبْنَ رَسُولِ اللهِ».[(1)](#content_note_85_1)

زن ها از هر سو بانگشان به ناله بلند شد تا آنکه مدینه پر از شیون و ضجّه شد به طوری که مانند آن هرگز شنیده نشده بود.[(2)](#content_note_85_2)این حدیث را ابن حجر از ملا و ابن احمد در زیاده مسند با مختصر تفاوت نقل کرده و روایت کرده که آن خاک، تربت زمین قتلگاه آن حضرت بود.[(3)](#content_note_85_3)

از این گونه اخبار از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) بسیار است و معلوم میشود که شهادت بر حسین(علیه السلام) نوشته شده و یکی از فضایل بزرگ و افتخارات آن حضرت و آل محمّد(علیهم السلام) شهادت او بوده است.

ص: 85

1- . «ای وای حسین جان، ای وای پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)».

2- . یعقوبی، تاریخ، ج2، ص245 - 246.

3- . ابن حجر هیتمی، الصّواعق المحرقه، ص193.

### معجزات حضرت سیّدالشّهدا(علیه السلام)

معجزات حضرت سیّدالشّهدا(علیه السلام)[(1)](#content_note_86_1)

یکی از چیزهایی که، ایمان به درستی و صحّت رسالات آسمانی و دعوت پیامبران بر آن استوار است معجزه است.

تاریخ پیامبران، اصل صدور معجزه را از انبیا ثابت میسازد، و کتاب های آسمانی ازجمله قرآن مجید، معجزات چند نفر از انبیا را باصراحت و به تفصیل شرح دادهاند.

همواره سنّت بر این جاری بوده که از کسانی که ادّعای نبّوت مینمودند معجزه میخواستند، و آنها نیز یک یا چند معجزه نشان میدادند.

در زمان ما باور برخی از مردم نسبت به معجزات مرتبط به امور مادّی، مثل شفای بیماران، زنده ساختن مردگان، تبدیل عصا به اژدها و نزول مائده، کم شده و پارهای از کسانی که مؤمن به انبیا هستند در مقام توجیه و تأویل برآمده و برخی میخواهند آنها را به علل و اسباب ظاهری و مادّی تطبیق نمایند و جزء سنن و قواعد عالم مادّه معرفی کنند و درعین حال، ایمان و باورشان نسبت به معجزات علمی قرآن بیشتر شده و فهم و درک آنها برای پذیرفتن این قبیل معجزات آماده تر گردیده است.

ص: 86

1- . معجزه، خرق عادتی است که به دست پیغمبر برای دلالت بر صدق ادّعای او ظاهر میگردد، و در کتب کلام تعریفاتی برای آن نمودهاند که بنا بر آن تعاریف، اطلاق معجزه بر خوارق عاداتی که از ائمه و خواصّ و اصحاب ایشان صادر میشود به نحو مسامحه است، و بیشتر از خرق عاداتی که از غیر پیغمبر صادر شود، تعبیر به کرامت کرده اند؛ چنانچه خوارق عادات صادره از نبیّ قبل از نبوّت را ارهاصات مینامند ولی گاهی به لحاظ وجه اشتراکی که دارند بر همه اطلاق معجزه میشود.

ولی حقیقت مطلب این است که باید به تمام معجزات ایمان داشت، زیرا معجزه، نماینده قدرت غیبیّه و توانایی مطلق الهی است، و کسی که مؤمن به خدا و قدرت و علم اوست و میداند که این عالم را خدای قادر عالم حکیم آفریده است، جا ندارد در امکان صدور معجزه تردید نماید. مگر این عالم، و این جهان پهناور با این کرات عظیم و مخلوقات کوچک و بزرگ معجزه نیست؟

معجزه آن چیزی است که بشر نتواند از پیش خود بدون تهیّه مقدمات و وسایل آن را بیاورد و ظاهر سازد. بنابراین عالم معجزه است و این آفرینش کوهها، و درخت ها و اقیانوس ها و خورشیدها و منظومهها، همه معجزه است.

نزول مائده، احضار درخت، احیای اموات، تکلّم سنگریزه و امثال و نظایر این کارها بدون اسباب مادّی معجزه است. همچنان که آنها معجزه هستند اینها هم معجزهاند، فرقی که هست این است که این معجزات کبیره عالم و جبال و اقیانوس و دریاها و کرات همیشه مورد دید و نگاه ما هستند لذا از آن تعجّب نمیکنیم و استبعاد نمینماییم. اما معجزات انبیا چون غالباً ابدی نبودهاند و پیوسته در منظر ما نیستند وقتی نقل شود مورد تعجّب و استبعاد میگردد.

این هم یکی از سنن الهیه است که کسانی که ازطرف خدا به پیامبری برگزیده میشوند باید معجزه داشته باشند تا اگر کسی ادّعای پیغمبری کند و معجزه اظهار ننماید برخلاف سنّت الهیه باشد و دعوایش پذیرفته نشود.

فلاسفه بزرگ مانند ابن سینا، فارابی و ابن مسکویه به معجزات انبیا ایمان داشتهاند.

فرید وجدی در دائره المعارف[(1)](#content_note_87_1) بعد از آنکه راجع به معجزات انبیا و حضرت خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) شرحی نگاشته مینویسد:

ص: 87

1- . ر.ک: فرید وجدی، دائره معارف قرن العشرین، ج6، ص202.

امروز کسی که بتواند انکار امکان حدوث معجزات را بنماید یافت نمیشود مگر جمعی از مادّیین و آنها هم اگر مطالعات و تحقیقات علمایی امثال ولیم کروکس، روسل، ولاس، لورد افبری، اکسون، تندل، بارکس، لودج، سورغان و دیگران از علمای انگلیس و فلامریون، داریکس و جیبیه و استاد شارل ریشه از علمای فرانسه و گروه بسیاری از علمای ایتالیا، آلمان، روس و غیره ایشان را در مباحث نفیسه (مباحث راجع به روح) مطالعه میکردند، هرآینه میدیدند که این اشخاص با آزمایش هایی که روی قوای نفسیّه نمودهاند به نوامیس بالاتری از نوامیس حاکمه بر مادّه پی بردهاند که آن نوامیس میتوانند عمل نوامیس مادّی را ابطال نمایند و پدیدههایی که خارق نظام طبیعت و مادّه باشند نشان بدهند. به این جهت امکان معجزات در عصر ما ثابت، و معلوم شده است که معجزات نیز تابع نوامیس مخصوص به خود هستند...

بدیهی است در زمان ما عمده اتّکای کسانی که وقوع معجزه را باور دارند به نقل است؛ اما نه نقلی که احتمال خلاف در آن راه داشته باشد بلکه نقلی که حصول قطع و یقین به آن از رؤیت چشم کمتر نیست. بعضی گمان میکنند دعوای معجزه خردپسند، یا با اصول و موازین علمی موافق نیست، و یا اثبات وقوع آن دشوار است. اما این کسان سخت در اشتباه میباشند؛ زیرا عقل هیچ راهی برای ردّ این دعوا ندارد بلکه امکان آن را تأیید و تصدیق مینماید و وقوع آن را از راه مشاهده بصری یا دلیل سمعی و نقل قطعی و متواتر میپذیرد.

این کسان که برای باورکردن معجزات قدم پیش نمیگذارند و آن را با موازین علم موافق نمیدانند، اگر مقصودشان از این موازین همین موازینی است که تاکنون بشر در ناحیه علوم مادّی به آن دست یافته و برای او راه یک شناسایی هایی در محیط عالم مادّه شده است، به آنها پاسخ میدهیم که: ما در صحّت دعوای وقوع معجزه به این موازین احتیاج نداریم؛ زیرا آن موازین وسیله درک تمام حقایق نیستند و راه درک و کشف حقایق منحصر به این موازین نیست.

ص: 88

چنان که یقین داریم هم اکنون در برابر ما مجهولاتی هستند که بشر هنوز نایل به شناختن آنها نشده؛ و این اسباب و موازین حسّی و تجربی هم ما را به آن مجهولات هدایت نمیکند. اما نمیتوانیم منکر وجود آن مجهولات شویم، مگر آنکه از راه برهان عقلی امتناع آن ثابت شود.

پس اگر از راه موازین علمی محسوسه، وقوع یک حادثه خارق العاده معلوم نشد انکار آن صحیح نیست، و دلیل بر گستاخی، و غرور و اعتماد بیجا به یک سلسله اطلاعات ناتمام و یک مشت فرمول و فرضیههای غیرقطعی است.

مَثَل چنین اشخاصی، مَثَل کسی است که در شیمی، مطّلع و متخصّص و عالم باشد و بخواهد مسائل علم پزشکی را یکجا از دریچه علم شیمی بررسی و مورد ردّ و قبول و نقض و ابرام قرار دهد، درحالی که پزشکان عالم بر اساس همان مسائلی که مورد تردید آن عالم شیمی است و به آن معرفت ندارد و در دنیای علم خودش دلیلی بر آن نجسته، هر روز هزاران بیمار را درمان میکنند.

معجزات انبیا و کرامات اولیا یک پدیدههایی است که نسبت به آنها و تعلیل وجود آنها همان چیزی را باید گفت که نسبت به تمام این عالم میگوییم. شما میخواهید آنها را اسرار عالم خلقت بگویید، میخواهید خوارق عادات بدانید، هر اسمی روی آنها بگذارید بالأخره ما میگوییم این چیزهایی که اسمش معجزه است در عالم روی داده است و به بالاترین نقل های متواتر، وقوع آن ثابت و مسلّم و قطعی است، و تعلیل آن به علل مادّی هم صحیح نیست و اگر کسی بخواهد برای اینکه باور مردم را با این مسائل جلب کند، آنها را به علل مادّی نسبت دهد و توجیهاتی در این زمینهها بنماید، به خطا رفته است زیرا تبدیل عصا به اژدها،[(1)](#content_note_89_1) و زنده کردن مردگان[(2)](#content_note_89_2) با علل مادی هیچ رابطهای ندارد.

ص: 89

1- . تبدیل شدن عصای حضرت موسی(علیه السلام) به اژدها.

2- . زنده کردن مردگان، که به اذن خداوند و با اعجاز حضرت عیسی(علیه السلام) انجام گرفت.

و اگر این نقلها در مورد معجزه نبود، و خبر از یک پیشامد عادی بود با یک صدم این نقلها و خبرها همه کس آن را میپذیرفت اما چون اخبار از معجزات، اخبار از یک کار غیرمأنوس و خلاف عادت است، قدری در برابر آن میایستیم و بعد از تأمل آن را قبول میکنیم.

در همین عصر خودمان گاهی روزنامهها خبرهایی از حوادث جوّی و وقایع غریب و شگفانگیز میدهند که باور آن، برای ما دشوار است، و اگر یک فرد عادی آن خبر را میداد او را استهزا میکردیم، و زودباور و کم خردش میشمردیم ولی اکنون که روزنامه مینویسد یا رادیو خبر میدهد و خبرگزاری خاصّی آن را مخابره کرده همه آن را باور میکنند، زیرا اگر بنا باشد بخواهند در خبر خبرگزاری ها تردید کنند و ترتیب اثر ندهند، باید تمام اخبار خبرگزاری ها را کنار بگذارند درحالی که امور سیاسی و اقتصادی بر اساس همین خبرها جریان دارد.

ولی ما میگوییم این حساب غلط است. هم خبر یک فرد عادی را که امکان دارد با واقع مطابق باشد، نباید بدون دلیل ردّ کرد، و هم خبر فلان خبرگزاری را درحالی که یک شواهد و قرائنی آن را تأیید نمیکند نمیتوان باور کرد، هرچند ردّ هم نباید نمود و در بقعه امکان باید گذاشت.

بیشتر افراد این طور هستند که خبرهایی را که یک نفر خبرنگار میدهد باور میکنند؛ و به آن ترتیب اثر میدهند یا اگر از یک ستارهشناس مجهول الهویه نقل شود که در فلان روز، فلان ستاره دنبالهدار با زمین برخورد میکند و زمین متلاشی میشود، میپذیرند و در وحشت و نگرانی به سر میبرند، ولی این همه اخباری را که در مورد معجزات انبیا خصوصاً معجزات حضرت خاتم الأنبیا و ائمه طاهرین(علیهم السلام) در معتبرترین کتاب های تاریخ و حدیث ضبط و ثبت است؛ و تاریخ نگاران بسیار متتبّع و بااطّلاع آن را نقل نمودهاند بااینکه بر صحّت بسیاری از آنها شواهد قطع آور در دست است نمیپذیرند و حاضر نیستند حدّاقل چند

ص: 90

خبر از این خبرها را راست و مطابق واقع بدانند. گمان نمی شود که راستی کسانی باشند که از تواتر معجزات آن طور که یک نفر متتبّع در کتب و محیط به مدارک تاریخی آگاه است، آگاه باشند و مع ذلک آن را نپذیرند؛ بلکه بیشتر گمان میرود باورنداشتن این اشخاص به علّت بیاطّلاعی و مراجعه نکردن به کتاب های تاریخ و حدیث و به ندرت از روی تعصّب و اغراض دیگر باشد؛ وگرنه باوجود قوّه تعقل و استقامت فکر، نپذیرفتن این اخبار و ردّ کلی آنها، حاکی از عدم اعتدال قوه فکریه، و مواردی هم انحراف عقلی است.

به هرحال به نظر ما، منکرین معجزه غیر از استبعاد، حرف دیگر ندارند و استبعاد هم هیچگاه مورد اعتنای خردمندان، و مستند حکم جزمی عقلی نبوده و نخواهد بود.

سخن در این مبحث در اینجا بیش از این مورد ندارد خصوصاً که خوانندگان ما بیشتر کسانی هستند که مؤمن به معجزات و خوارق عادتند، بنابراین در مقام ذکر پارهای از معجزات سیّد مظلومان امام حسین(علیه السلام) نیازی به مقدّمه و توضیحات بیشتر نداریم. اما صدور معجزه از امام حسین(علیه السلام) چه در حال حیات و چه بعد از شهادت، مسلّم و متواتر است و صدور چنین معجزاتی از آن حضرت که هم شعاع حقیقی نور نبّوت و امتداد وجود و شخصیّت پیامبر، و هم صاحب مقام ولایت و امامت بود، برخلاف انتظار هیچ مسلمانی نبوده و نیست.

اگر حسین(علیه السلام) معجزه و کرامت نداشته باشد پس چه کسی معجزه و کرامت دارد؟ و اگر او مخصوص به عنایات خاصّه الهیّه نباشد، پس چه کسی میتواند مشمول عنایات خاصّه خداوند شود؟

ما در این کتاب به مناسبت آنکه میخواهیم وسعت دائره فضایل و مقبولیت حسین(علیه السلام) را در تمام نواحی فضیلت و عظمت شخصیّت بین عموم مسلمین، نشان بدهیم از معجزات بسیار که شیعه و خواصّ آن حضرت به سندهای صحیح

ص: 91

ومعتبر روایت کرده اند چیزی نقل نمیکنیم و فقط برای نمونه چند معجزه که مورّخین مشهور اهل سنّت، و محدّثین بزرگ آنها نقل کرده اند ذکر مینماییم، و به مثل معروف (مشت نمونه خروار، و اندک علامت بسیار است) اکتفا میکنیم:

1. طبری نقل میکند: بعد از آنکه عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد نوشت که حسین(علیه السلام) و اصحابش را از نوشیدن آب منع نماید، عمر سعد، عمرو بن حجاج را با پانصد سوار بر شریعه فرات گماشت. آنها میان آن حضرت و اصحابش و میان آب حایل شدند و نگذاشتند قطرهای از آب بنوشند، و این واقعه جانسوز سه روز پیش از شهادت آن حضرت اتّفاق افتاد، عبیداللّه بن ابی حصین ازدی گفت:

یا حسین آیا نگاه نمیکنی به آب که مانند شکم آسمان نمایان است؟ به خدا سوگند قطرهای از آن نچشی تا از تشنگی بمیری.

امام حسین(علیه السلام) فرمود:

«اَللَّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَلَا تَغْفِرْ لَهُ أَبَداً»؛

«خدایا او را تشنه لب بکش، و هرگز او را نیامرز».

حمید بن مسلم گفت: به خدا قسم او را بعد از این، در بیماریش عیادت کردم به خدایی که غیر از او خدایی نیست سوگند، دیدم او را که آب میآشامید تا شکمش پر میشد پس قی میکرد، دوباره آب مینوشید همچنان سیراب نمیشد و همواره چنین بود تا تشنه کام جان سپرد.[(1)](#content_note_92_1)

2. نیز طبری میگوید: هشام از پدرش محمد بن سائب از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت: یکی از کسانی که در کربلا حاضر شده بود[(2)](#content_note_92_2) گفت

ص: 92

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص311 - 312؛ ر.ک: سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص257.

2- . عبارت طبری این است: «حَدَّثَنِی مَنْ شَهِدَ الْحُسَیْنَ فِی عَسْکَرِهِ» و ظاهر این جمله این است که نقل کننده این معجزه یکی از کسانی بوده که در لشکر آن حضرت بوده، و ممکن است که مقصود یکی از لشکریان عمر سعد باشد و جمله «فِی عَسْکَرِهِ» معنایش لشکری باشد که برای قتل آن حضرت رفته بودند.

وقتی سپاه حسین(علیه السلام) مغلوب شدند آن حضرت سوار بر مسنات[(1)](#content_note_93_1) شد، و به سوی فرات روان گردید مردی از بنی ابان بن دارم گفت: وای بر شما حایل شوید میان او و میان آب! تا شیعیانش به او نپیوستهاند. این بگفت و بر اسب خود زد و لشکر به دنبال او رفتند و میان آن حضرت و آب مانع شدند.

حسین(علیه السلام) گفت:

«اَللَّهُمَّ أَظْمِهِ»؛

«خدایا! تشنه ساز او را».

مرد ابانی تیری به آن حضرت زد که به حنک[(2)](#content_note_93_2) مبارکش رسید، امام حسین(علیه السلام) تیر را بیرون کشید و هر دو دست را زیر خون گرفت، پر از خون شدند، گفت:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی أَشْکُوْ إِلَیْکَ مَا یُفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِیِّکَ»؛

«خدایا من به تو شکایت میکنم از آنچه نسبت به پسر پیغمبر تو روا می دارند».

راوی خبر میگوید: به خدا سوگند زمانی اندک بیش نگذشت مگر آنکه خداوند او را به تشنگی گرفتار ساخت هرچه آب میخورد سیراب نمیشد.

قاسم بن اصبغ گفت: کارش به جایی کشید که آب را برایش خنک میکردند و شکر در آن میریختند و ظرفهای شیر و کوزههای آب حاضر میکردند، و به خدا قسم همچنان میگفت: وای بر شما آب به من بدهید، تشنگی مرا کشت! کسانش کوزه آب و ظرف شیر به او میدادند که برای سیراب کردن همه اهل خانه کافی بود او آن همه را مینوشید؛ و لختی میخوابید، دوباره میگفت:

وَیْلَکُمْ اُسْقُونِی قَتَلَنِی الظَّمَاءُ؛

ص: 93

1- . اسب خاص حضرت.

2- . حنک: کام و دهان و زیر زنخ.

وای بر شما، مرا سیراب کنید، تشنگی مرا کشت!

گفت: به خدا سوگند در اندک زمانی شکمش مثل شکم شتر ترکید.[(1)](#content_note_94_1)

3. احمد بن حنبل در مناقب روایت کرده از ابی رجاء که میگفت:

لاَ تَسُبُّوا عَلِیّاً وَلَا أَهْلَ هَذَا الْبَیْتِ؛

علی و دیگر افراد این خانه را ناسزا نگویید.

زیرا همسایه ما از بنی هجم وارد کوفه شد، و گفت: «آیا نگاه نمیکنید به این...پسر...خدا او را کشت و مقصودش حسین(علیه السلام) عادل پسر عادل بود. پس خداوند دو نقطه سفید به دو چشمش زد، و چشمش را کور و نابینا ساخت.[(2)](#content_note_94_2)

4. ابن جراح از سدی روایت دارد که گفت: برای فروش خرما به کربلا رفتم، پیرمردی از قبیله طیّ برای ما طعامی مهیّا کرد. ما شام را نزد او خوردیم، پس سخن از شهادت حسین(علیه السلام) به میان آوردیم.

من گفتم: کسی در کشتن آن حضرت شرکت نکرد مگر آنکه به بدترین مردن ها مرد، و آیات و معجزاتی به واسطه قتل آن حضرت ظاهر شد.

پیرمرد گفت: چقدر شما اهل عراق دروغ گو هستید، من از آن کسان هستم که در کشتن حسین شرکت داشتم.

در همان مجلس نزدیک چراغی رفت که با نفت میسوخت، خواست فتیله آن را با انگشتش بیرون بیاورد که آتش در او افتاد، خواست آن را با آب دهن خاموش کند آتش در ریشش افتاد، خودش را در آب انداخت پس او را دیدم که تمام گوشت بدنش سوخته و مانند جمجمه شده بود.[(3)](#content_note_94_3)

ص: 94

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص343 - 344.

2- . طبری، ذخائرالعقبی، ص145.

3- . طبری، ذخائرالعقبی، ص145.

و در کفایه الطالب و المحاسن و المساوی و الصواعق المحرقه، این معجزه را نقل کرده و به جای جمجمه (حممه) نوشتهاند یعنی مانند ذغالی شده بود.[(1)](#content_note_95_1)

5. سبط ابن جوزی از پیرمرد کوری روایت میکند که جزو کسانی بود که به جنگ حسین(علیه السلام) رفته بودند، و غیر از این مرتکب ستم دیگری نگشته بود. گفت: پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم درحالی که آستینها را بالا زده بود، و به یک دستش شمشیر و به دست دیگرش نطعی بود[(2)](#content_note_95_2) که بر آن ده نفر از کشندگان حسین (علیه السلام) را سر بریده بودند. پس مرا لعن و سبّ فرمود و میلی از خون بر چشمم کشید، صبح کردم درحالی که کور بودم.[(3)](#content_note_95_3)

6. ابن اثیر درضمن وقایع کربلا روایت میکند: مردی که نامش ابن حوزه بود پیش آمد و گفت: آیا حسین در میان شما است کسی او را جواب نداد، تا سه مرتبه گفت، در پاسخش گفتند:

آری چه میخواهی؟ گفت:

یَا حُسَینُ ابْشِرْ بِالنَّار.[(4)](#content_note_95_4)

حسین(علیه السلام) در جوابش فرمود: دروغ گفتی! من وارد میشوم بر پروردگار غفور و شفیع مطاع. تو کیستی؟ گفت: ابن حوزه.

حسین(علیه السلام) دست بلند کرد و گفت:

«أَلَّلهُمَّ حَزِّهِ إِلَی النَّارِ»؛

«خدایا او را به سوی آتش بران».

ص: 95

1- . بیهقی، المحاسن و المساوی، ج1، ص69 - 70؛ گنجی شافعی، کفایهالطالب، ص437؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص195.

2- . نطع: فرشی است از پوست که در زیر کسی که محکوم به بریدن سر یا تنبیهات بدنی دیگر شده میانداختند.

3- . سبط ابن جوزی، تذکرهالخواص، ص252 - 253؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص195؛ شبلنجی، نورالأبصار، ص311؛ صبان، اسعاف الراغبین، ص161 - 162.

4- . «ای حسین آتش را به تو مژده می دهم».

ابن حوزه خشمناک شد، و اسب خود را به طرف نهر حرکت داد، پایش به رکاب آویخته شد و اسب او را از این سو به آن سو میبرد تا از اسب به زمین افتاد، ران و ساق و پاهای او قطعه قطعه شد و یک سمت دیگر بدنش همچنان به رکاب آویخته بود، اسب او را به هر سنگ و درخت میزد تا مرد.

مسروق بن وائل حضرمی که با سپاه عمر سعد به طمع آنکه سر حسین(علیه السلام) را برای ابن زیاد ببرد، و منصب و رتبه بگیرد آمده بود چون آن کیفر خدایی را با ابن حوزه دید بازگشت، و گفت: من از اهل بیت چیزی دیدم که هرگز با آنها نبرد نخواهم کرد.[(1)](#content_note_96_1) نظیر این معجزه را ابن بنت منیع از علقمه بن وائل یا وائل بن علقمه درباره مردی به نام جریره روایت کرده است.[(2)](#content_note_96_2)

7. طبری روایت کرده که چون حسین(علیه السلام) با سه یا چهار نفر باقی ماند، سراویلی یمانی[(3)](#content_note_96_3) طلبید، و آن را پاره کرد برای آنکه کسی در آن طمع نکند و از بدنش بیرون نیاورد، بعضی اصحاب عرض کردند: چگونه است که در زیر آن تنبانی[(4)](#content_note_96_4) بپوشید، فرمود: آن لباس ذلّت است، و برای من شایسته نیست آن را بپوشم. چون آن حضرت شهید شد، ابحر بن کعب، آن سراویل را از بدن مبارکش بیرون آورد، و آن سرور رادمردان آزاده را برهنه گذاشت.

ابومخنف گفت: عمرو بن شعیب از محمد بن عبدالرحمن نقل کرد که از دست های ابحر بن کعب در زمستان آب میچکید، و در تابستان مانند چوب خشک میشد.[(5)](#content_note_96_5)

ص: 96

1- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص328.

2- . طبری، ذخائرالعقبی، ص144.

3- . سراویل جامهای است که نصف پایین بدن را میپوشاند.

4- . در قمقام زخار گفته: تنبان، ازاری سخت کوتاه است به درازی وجبی که زیاده از عورتین نتواند پوشید و ملاحان به پای کنند.

5- . طبری، تاریخ، ج4، ص345.

8. شبراوی، رئیس و شیخ اسبق جامع الأزهر روایت نموده است: وقتی حسین(علیه السلام) خواست آب بنوشد حصین بن تمیم تیر به دهن مبارکش زد، دهانش پر از خون شد با دست مبارک خون را میگرفت و گفت: خدایا حصین را تشنه بکش.

علامه اجهوری میگوید: حصین بن تمیم به حرارتی در شکم و برودتی در پشت مبتلا شد، و از گرما و تشنگی صیحه میزد. برایش آب و غذا میآوردند که پنج نفر را کافی بود، آن را مینوشید، و همچنان تشنه بود به این حال بود تا بعد از مدت کوتاهی از شهادت حسین(علیه السلام) هلاک شد.[(1)](#content_note_97_1)

9. محب طبری از ملّا که از علمای بزرگ اهل سنّت است از مردی از کلیب روایت کرده که گفت: حسین(علیه السلام) با صدای بلند فرمود:

«اِسْقُونَا مَاءً»؛

«به ما آب بدهید».

مردی عوض آب تیری انداخت که دهان آن یگانه مجاهد راه خدا را از ناحیه گونه پاره کرد. حضرت فرمود: خدا تو را سیراب نسازد. آن مرد تشنه شد، و آن قدر تشنگی او را به زحمت انداخت که خویشتن را در آب فرات انداخت و آب نوشید تا مرد.[(2)](#content_note_97_2)

10. ترمذی در حدیثی که صریحاً صحت آن را گواهی کرده از عماره بن عمیر روایت نموده است که گفت:وقتی سر ابن زیاد و یارانش را آوردند، آنها در صحن مسجد پیش هم چیده شده بودند: من به نزد آنها رفتم. مردم میگفتند: آمد آمد.

ماری را دیدم که آمد در میان سرها گردش کرد، و داخل بینی ابن زیاد شد. طولی نکشید بیرون آمد و رفت تا پنهان شد. بار دیگر دیدم مردم میگویند: آمد آمد.

ص: 97

1- . شبراوی، الإتحاف، ص51 – 52.

2- . طبری، ذخائرالعقبی، ص144.

تا دومرتبه یا سه مرتبه رفت و آمد و این جریان تکرار شد.[(1)](#content_note_98_1)

11. ابن بنت منیع از ابی معشر از بعضی شیوخ خود روایت کرده که چون قاتل حسین(علیه السلام) نزد ابن زیاد آمد و چگونگی کشتن آن حضرت را حکایت کرد صورتش سیاه شد.[(2)](#content_note_98_2)

12. طبری از ابی مخنف روایت کرده که آن ناکسان که برای قتل سیدالشهدا(علیه السلام) آمده بودند از تعرض و آسیب رساندن به آن حضرت تا مدتی طولانی از روز خودداری میکردند. هرکس نزدیک آن حضرت میآمد باز میگردید و ناخوش می داشت که مرتکب قتل آن حضرت شود و به این گناه بزرگ خود را آلوده کند. عاقبت مردی از کنده که او را مالک بن نسیر میگفتند و از بنی بداء بود پیش آمد و بر سر مبارک آن حضرت که برنس[(3)](#content_note_98_3) بر آن بود چنان شمشیر زد که برنس را پاره کرد، و به سر انورش رسید خون از آن جریان یافت به نوعی که برنس از خون پر شد حضرت فرمود:

«لَا أَکَلْتَ بِهَا وَلَا شَرِبْتَ وَحَشَرَکَ اللهُ مَعَ الظَّالِمِینَ»؛

«با این دست نخوری و ننوشی، و خدا تو را با ستمکاران محشور سازد».سپس آن برنس را از سر بیفکند، و کلاهی دیگر طلبید و بر سر گذاشت و عمامه بر آن پیچید و خسته شده بود. آن مرد کندی برنس آن حضرت را که از خز بود برگرفت. وقتی از کربلا برگشت، میخواست آن برنس را از خون بشوید، زنش که امّ عبدالله دختر حرّ و خواهر حسین بن حربدی بود برآشفت و گفت:

ص: 98

1- . ترمذی، سنن، ج5، ص325 – 326.

2- . طبری، ذخائرالعقبی، ص144.

3- . برنس: کلاهی بوده که در صدر اسلام به سر میگذاشتند.

پسر دختر پیغمبر را میکشی و لباسش را به خانه من میآوری. آن را از نزد من بیرون ببر!. کسان مالک نقل کردند که آن روسیاه همواره تنگدست و بد روزگار بود تا مرد.[(1)](#content_note_99_1)

13. از یسار بن حکم نقل است که آنچه را لشکر از طیب و عطریات از خیام حسین(علیه السلام)، و اصحابش به غارت بردند، هر زنی خود را به آن خوشبو گردانید پیس و مبروصه شد.[(2)](#content_note_99_2)

14. سیوطی روایت کرده که آنچه را از ورس (نوعی گیاه) به غارت بردند خاکستر شد.[(3)](#content_note_99_3)

15. دانشمند مصری محمد رضا میگوید: از عجیبترین کرامات آن حضرت حدیث زهری است که گفت:

عبدالملک بن مروان درحالی که در ایوان کاخ خود نشسته بود از جمعی که در حضورش بودند پرسید که بامداد قتل حسین در بیت المقدّس چه روی داد؟ هیچ کس او را پاسخ نداد.

زهری گفت: شبی که در بامداد آن علی بن ابی طالب(علیه السلام) کشته شد و شب قتل حسین(علیه السلام) سنگی در بیت المقدّس برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن خون تازه یافتشد. عبدالملک گفت: راست گفتی همان کسی که برای تو این را نقل کرد برای من هم نقل کرده و من و تو در نقل این حدیث، غریب و منفردیم. سپس مال بسیاری به او داد.[(4)](#content_note_99_4)

ص: 99

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص342.

2- . ابن عبدربه، العقدالفرید، ج 4، ص 384؛ محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص69 - 70 و بعد از نقل این کرامات گفته: کرامات او لا تُحْصَی (بی شمار) است.

3- . سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص207؛ ر.ک: ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص194.

4- . محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص 70.

و نیز محبّ طبری از ابن السری از زهری روایت کرده که چون حسین(علیه السلام) کشته شد، سنگی در شام برداشته نشد مگر آنکه در زیر آن خون دیده شد.[(1)](#content_note_100_1)

16. محب طبری از ابن لهیعه از ابی قبیل روایت دارد که چون حسین(علیه السلام) کشته شد و سر شریفش را به نزد یزید بردند حاملان آن سر مبارک در منزل اول که وارد شدند به میگساری مشغول شده و به آن سر شریف شادمانی می کردند که ناگاه دستی با قلمی از آهن ظاهر شد و این سطر را با خون نوشت:

أَ

تَرْجُو اُمَّهٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً

شَفَاعَهَ جَدِّهِ یَوْمَ

الْحِسَابِ[(2)](#content_note_100_2)

آن گمراهان بترسیدند، و سر را گذاشتند و گریختند.[(3)](#content_note_100_3)

پوشیده نماند که راجع به این شعر، روایات و اخبار متعدد به نظر رسیده و ازجمله سبط ابن جوزی، ابن حجرهیتمی، صاحب نظم دررالسمطین، شبراوی، دمیری و دیگران آن را روایت کرده اند.[(4)](#content_note_100_4)

17. روایات چندی راجع به حدوث بعضی آیات و خوارق عادات مقارن شهادت آن حضرت، مانند بارش خون و کرامات دیگر نقل شده است، و این روایات را مردانی که در حدیث و علم نامدار و مورد اعتماد میباشند، مانندحافظ ابی نعیم در دلائل النبوه، ابن بنت منیع، محب الدین طبری، شبراوی، شبلنجی، سبط ابن جوزی و صبّان و دیگران روایت نمودهاند.[(5)](#content_note_100_5)

ص: 100

1- . طبری، ذخائرالعقبی، ص145.

2- . آیا امّتی که حسین را کشتند، امیدوار شفاعت جدش در روز قیامّتند؟!

3- . طبری، ذخائرالعقبی، ص145.

4- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص246؛ زرندی، نظم دررالسمطین، ص219؛ گنجی شافعی، کفایهالطالب، ص290، 691؛ دمیری، حیاهالحیوان، ج1، ص91؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص193 - 194؛ شبراوی، الاتحاف، ص69.

5- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص252 - 253؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص145؛ زرندی، نظم دررالسمطین، ص221 - 222؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص207؛ شبراوی، الاتحاف، ص71 - 74؛ شبلنجی، نورالابصار، ص311؛ صبان، اسعاف الراغبین، ص161 - 162.

18. سبط ابن جوزی روایت کرده است: شخصی آن سر مبارک را در لبب[(1)](#content_note_101_1) اسبش آویخت. بعد از چند روز رویش سیاهتر از قار[(2)](#content_note_101_2) شد. به او گفته شد: تو خوش روترین عرب بودی؟ گفت: از آن موقع که آن سر مبارک را حمل کردم شبی بر من نمیگذرد مگر آنکه دو نفر بازوی مرا میگیرند و به سوی آتشی افروخته میبرند، و در آن میاندازند؛ و من عقب نشینی میکنم، و آتش رویم را به این گونه که میبینی میسوزاند. پس بر زشتترین حالتی مرد و نیز نقل کرده که مردی این کرامت را انکار کرد، آتش بر تنش افتاد و او را سوزانید.[(3)](#content_note_101_3)

19. ابن خالویه از اعمش از منهال اسدی روایت کرده که گفت:

به خدا سوگند دیدم سر حسین(علیه السلام) را وقتی به دمشق میآوردند، و در جلوی آن حضرت مردی سوره کهف قرائت میکرد تا به این آیه رسید:

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیمِ کَانُوا مِنْ آیَاتِنَا عَجَباً﴾[(4)](#content_note_101_4)

آن سر مبارک به سخن در آمد و فرمود:

«قَتْلِی أَعْجَبُ مِنْ ذَلِکَ»؛«کشته شدن من شگفت انگیزتر از داستان کهف و رقیم است».

و صبان نیز این کرامت باهره را نقل کرده، و عبارتش به این گونه است:

فَنَطَقَ الرَّأْسُ الشَّرِیفُ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ فَصِیحٍ فَقَالَ جِهَاراً:

«أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْکَهْفِ قَتْلِی وَحَمْلِی»؛[(5)](#content_note_101_5)

ص: 101

1- . لبب: بندهائی از زین اسب است که برای آنکه زین به عقب نرود بر سینه اسب میبندند.

2- . قار: ماده سیاهی است که کشتیها را با آن رنگ میکرده اند.

3- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص253؛ شبلنجی، نورالابصار، ص311؛ صبان، اسعاف الراغبین، ص162.

4- . کهف، 9.

5- . شبلنجی، نورالابصار، ص 317؛ صبان، اسعاف الراغبین، ص162.

آن سر شریف به زبان عربی فصیح به نطق آمد، و آشکارا فرمود: «شگفت آورتر از قصه اصحاب کهف، کشته شدن من و بردن سر من (به مجلس ابن زیاد و یزید) است».

دمیری گفته است: چهار نفر بعد از موت سخن گفتند:[(1)](#content_note_102_1) یحیی بن زکریا، حبیب نجار که گفت:

﴿یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ﴾؛[(2)](#content_note_102_2)

جعفر طیّار که گفت:

﴿وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ...﴾[(3)](#content_note_102_3)

و حسین بن علی(علیهما السلام) که گفت:

﴿وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ﴾.[(4)](#content_note_102_4)

20. صاحب البدء و التاریخ نقل کرده است:[(5)](#content_note_102_5) در شبی که شهادت حسین(علیه السلام) در روزش اتّفاق افتاد، مردم مدینه شنیدند گویندهای که شخص او را کسی ندید، میگفت:

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِینَهُ \*\*\* فَلَهُ بَرِیقٌ فِی الْخُدُودِ

أَبَوَاهُ مِنْ عَلْیَا قُرَیْشٍ \*\*\* وَجدُّهُ خَیْرُ الْجُدُودِ

ص: 102

1- . دمیری، حیاه الحیوان، ج1، ص86.

2- . یس، 26.

3- . آل عمران، 169.

4- . شعراء، 227.

5- . مقدسی، البدء و التاریخ، ج6، ص12 - 13.

«رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پیشانیش را دست کشید، صورتش براق و نورانی گشت، پدر و مادرش از بزرگان قریشند و جدّش بهترین جدهاست».

21. سبط ابن جوزی از عبدالملک بن هشام در کتاب سیره به سند متّصل به او روایت کرده است: جماعتی که اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)؛ و سر منیر سیدالشهدا(علیه السلام) را به شام میبردند، هروقت در منزلی فرود میآمدند آن سر مبارک را که در صندوقی گذارده بودند بیرون میآوردند و بر نیزه میزدند، تمام شب را تا وقت کوچ کردن از آن منزل از آن سر شریف پاسبانی میکردند، وقتی میخواستند از آن منزل کوچ کنند دیگرباره سر را در صندوق میگذاردند بدین گونه منازل بین راه شام را طی میکردند.

در بین راه در مکانی منزل گزیدند که در آنجا دیر راهبی بود. سر مبارک را به عادتی که داشتند بیرون آوردند و بر نیزه زدند و پاسبانی بر آن گماشتند و نیزه را به دیر استوار ساختند.

چون شب به نیمه رسید راهب نوری از سر مبارک تا آسمان دید. به آن گروه ستم پیشه گفت: شما کیستید؟

گفتند: ما سپاه ابن زیادیم.

گفت: این سر کیست؟

گفتند: سر حسین بن علی بن ابی طالب پسر فاطمه دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است.گفت: پیغمبر شما؟

گفتند: آری.

گفت: بد مردمی هستید شما. اگر مسیح را فرزندی بود ما او را در حدقههای دیدگانمان جای میدادیم.

سپس گفت: آیا میخواهید به شما چیزی بدهم؟

گفتند: چه به ما میدهی؟

ص: 103

گفت: ده هزار دینار میدهم تا این سر مبارک را به من بدهید که تمام شب در نزد من باشد، و هنگامی که خواستید بروید آن را از من بگیرید. آن اشقیا قبول کردند و سر را به او دادند و طلاها را گرفتند.

راهب سر را گرفت و آن را از گرد و غبار شست و بوی خوش و عطریات بر آن سر نازنین زده و بر دامن خود نهاد و شب را تا بامداد به گریه پرداخت، چون بامداد طالع شد گفت:

ای سر! من غیر از خودم مالک کسی و چیزی نیستم، و من شهادت میدهم به وحدانیت و یگانگی خدا و رسالت جد تو محمّد و خدا را گواه میگیرم که من بنده تو هستم.

سپس از دیر بیرون آمد و به خدمت اهل بیت(علیهم السلام) مشغول شد.

ابن هشام در سیره میگوید: آن گروه آن سر عزیز را گرفتند و به راه خود شدند. وقتی به دمشق نزدیک شدند و خواستند طلاها را قسمت کنند دیدند همه تبدیل به خزف شده و بر یک سوی آنها نوشته شده بود:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّهَ غَافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ...﴾.[(1)](#content_note_104_1)

و بر سوی دیگر نوشته شده بود:

﴿وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ﴾.[(2)](#content_note_104_2)پس آنها را در بردی که نهری است در دمشق ریختند.[(3)](#content_note_104_3) این معجزه را ابن حجر نیز روایت کرده است.[(4)](#content_note_104_4)

ص: 104

1- . ابراهیم، 42.

2- . شعراء، 227.

3- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص237.

4- . ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقه، ص199.

22. ازجمله معجزات عجیبه، معجزهای است که علامه تلمسانی در شرح شفاء در فصل 24 نقل کرده است که چون طولانی و مفصل است ما خوانندگان را به آن کتاب و کتاب نورالابصار شبلنجی[(1)](#content_note_105_1) حواله میدهیم.

23. ابوالفرج روایت کرده که مردی به حسین(علیه السلام) گفت:

أَلَا تَرَی إِلَی الْفُرَاتِ یَا حُسَیْنُ کَأَنَّهُ بُطُونُ الْحَیَّاتِ وَاللهِ لَا تَذُوقُهُ أَوْ تَمُوتُ عَطَشاً؛

«ای حسین آیا نمیبینی که آب فرات مانند شکم ماهی میدرخشد!؟ به خدا قسم از آن نخواهی چشید تا از تشنگی جان بدهی»!.

گفت: به خدا سوگند این مرد که چنین جسارتی به حسین(علیه السلام) نمود میگفت آب به من بدهید، آب برایش میآوردند آن قدر مینوشید که از دهانش بیرون میآمد، باز میگفت: آب به من بدهید تشنگی مرا کشت! پس به همین حال بود تا مرد.[(2)](#content_note_105_2)

24. از سلیمان بن یسار منقول است که سنگی یافت شد که این دو شعر بر آن مکتوب بود:

لابُدَّ أَنْ تَرِدَ الْقِیَامَهَ فَاطِمَهُ \*\*\* وَقَمِیصُهَا بِدَمِ الْحُسَیْنِ مُلَطَّخُ

وَیْلٌ لِمَنْ شُفَعَاؤُهُ خُصَمَاؤُهُ \*\*\* وَالصُّورُ فِی یَوْمِ الْقِیَامَهِ یُنْفَخُ[(3)](#content_note_105_3)

به ناچار فاطمه(علیها السلام) وارد صحنه قیامت میشود، درحالی که پیراهنش به خون حسین(علیه السلام) رنگین است؛ وای بر کسی که شفاعت کنندگانش دشمنانش باشند، روز قیامت که بر صور دمیده میشود.

ص: 105

1- . شبلنجی، نورالابصار، ص 317 - 320، به نقل از تلمسانی در شرح الشفاء، باب24.

2- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص78.

3- . زرندی، نظم دررالسمطین، ص219؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص246.

25. شبراوی و شبلنجی به طور جزم روایت کرده اند که آن حضرت، سلام بعضی از علما را هروقت در مشهد حسینی که در مصر واقع است مشرف میشد جواب میداد.[(1)](#content_note_106_1)

26. و نیز شبراوی حکایت میکند که: نزد سلطان صلاح الدین یوسف از یکی از خُدّام آستان قدس مشهد حسینی در قاهره که کلیددار بود سعایت کردند و گفتند: از اموال و ذخایری که در مشهد است آگاه است، آن شخص گرفتار شد، و هرچه از او مطالبه اموال را نمودند جواب نداد و آنها را مطلع نساخت. صلاح الدین به تعذیب او فرمان داد. کسی که متصدی عقوبت و شکنجه مقصرین بود او را گرفت، و بر سرش جانورهایی شبیه سوسک گذارد و سرش را با پوستی قرمزرنگ بست و این شکنجه سختترین شکنجهها شمرده میشد، زیرا آن جانوران سر متهم را میخورند و سوراخ میکنند به طوری که کسی طاقت ندارد بر آن صبر کند.

چند مرتبه او را به این گونه عذاب کردند، آن جانوران میمردند و او را اذیت نمیکردند. وقتی به صلاحالدین خبر دادند او را احضار کرد و از سبب آن پرسش نمود، گفت:سببی برای آن نمیدانم جز آنکه وقتی سر شریف را به اینجا میآوردند من آن را با حریر و بوی خوش بر سر گرفتم تا در ضریح گذاردم.

صلاحالدین گفت: چه سببی از این شریف تر است و از او عفو کرد.[(2)](#content_note_106_2)

ص: 106

1- . شبراوی، الاتحاف، ص77؛ شبلنجی، نورالابصار، ص315. یکی از مشاهد معظمه منسوب به سر مبارک حسین(علیه السلام) مشهد رأس الحسین در قاهره است که بسیار بااهمیت و از مزارهای معروفه مسلمین به شمار میرود و همه ساله جمعیت هایی انبوه به زیارت آن مشهد مشرف میشوند و اهل مصر را به آن مشهد اعتقاد تمام و احترام عظیم است و همواره مورد تجلیل و زیارت علمای بزرگ و مشایخ الازهر و سلاطین عثمانی و مصر و حکام و مردم آن دیار بوده و هست.

2- . شبراوی، الاتحاف، ص79 - 80؛ ر.ک: شبلنجی، نورالابصار، ص316 - 317.

27. و از جمله کرامات آن حضرت این است که شخصی که شمس الدین قعوینی نام داشت در نزدیک مشهد حسینی مصر ساکن بود و معلم کسوه شریفه بود (یعنی بر آن رسم و علامت نقش میکرد)، چشمش پوشیده شد، هر روز بعد از نماز صبح در مشهد امام حسین(علیه السلام) میایستاد بر در ضریح شریف و میگفت:

ای آقا! من همسایه تو هستم، و چشمم نابینا شده از خدا به واسطه تو میخواهم که به من آن را برگرداند، اگر چه یک چشمم باشد پس شبی در خواب دید که جمعی به سوی مشهد تشریف میآورند. پرسید: اینها کیستند؟

به او گفتند این پیغمبر و یاران او هستند، آمدهاند برای زیارت حسین پس با آنها وارد مشهد شد و همان خطابی را که در بیداری با آن حضرت داشت در خواب هم تکرار کرد.

سیدالشهدا(علیه السلام) به سوی جدّش توجّه کرد، و برای پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

آنچه را آن مرد میگفت بر سبیل شفاعت از او عرض کرد.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) فرمود:

«یَا عَلِیُّ کَحِّلْهُ»؛

«یا علی دارو در چشمش بکش».

علی(علیه السلام) سرمهدان، و میلی بیرون آورد، و به او فرمود پیش بیا تا دارو در چشمت بکشم، و میل را به کمی از کحل زد و در چشم راست او کشید به طوری که احساسسوزش کرد و ناله کرد و از خواب بیدار شد درحالی که هنوز آن حرارت در چشمش باقی بود، پس چشم راست را باز کرد و تا زنده بود با آن میدید و به شکرانه این کرامت فرش هایی برای مشهد حسینی تهیه و تقدیم کرد.[(1)](#content_note_107_1)

ص: 107

1- . شبراوی، الاتحاف، ص84 - 85.

28. و نیز شبراوی کرامت دیگر از شیخ ابی الفضل نقیب خلوتیه نقل کرده و مختصر آن این است که از برکت توسل و زیارت مشهد حسینی خدا او را از بیماری سختی که پزشکان از درمان آن عاجز شده بودند شفا داد.[(1)](#content_note_108_1)

29. ابوالفرج از قاسم بن اصبغ بن نباته روایت کرده که مردی از بنی ابان بن دارم را با چهرهای سیاه دیدم درحالی که پیش از آن زیبا و سفیدرو بود و علّت را از او پرسیدم، گفت:

جوانی را از کسانی که با حسین بودند کشتم که اثر سجده در میان چشم هایش ظاهر بود از آن زمان که او را کشتم تا حال شبی نمیخوابم مگر آنکه میآید و گریبان مرا میگیرد و به سوی جهنم میبرد و مرا در آن میافکند پس من صیحه میزنم به نوعی که کسی در قبیله باقی نمیماند مگر آنکه صدای صیحه مرا میشنود.

اصبغ گفت مقتول آن مرد، حضرت عباس بود.[(2)](#content_note_108_2)

معجزات و کرامات سیدالشهدا(علیه السلام) در کتب سنّی و شیعه بسیار است هرکس زیاده بر این بخواهد به کتاب مناقب ابن شهرآشوب، و بحارالانوار و عوالم العلوم و کتاب های دیگر رجوع نماید.

ص: 108

1- . شبراوی، الاتحاف، ص85 – 86.

2- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص78 - 79. اگرچه این معجزه در شمار معجزات ابی الفضل العبّاس(علیه السلام) است اما نویسنده نتوانست از نگارش آن صرف نظر کند و شمردن آن هم از معجزات حسین(علیه السلام) به مناسبت شدت ارتباط این دو برادر بجا و مناسب است.

### خضوع اهل باطل در برابر عظمت اهل حقّ

در وجود انسان یک چراغی از عالم غیب روشن و نوری پرتوافکن است که او را به راستی، و حق پرستی، عدالت و امانت، راهنمایی مینماید.

این نور به واسطه مددهایی که از عالم غیب به او میرسد و در اثر اعمال صالحه و علم و معرفت و تربیت صحیح، قوّت میگیرد تا آنجا که از اشعه آن تمام باطن وسیع انسان روشن میشود و هیچ نقطه تاریکی در وجود آدمی باقی نمیگذارد.

چنانچه سوء رفتار و کردار زشت و توجّه زیاد از اندازه به امور مادی و محسوس و جهل و بیاطلاعی از حقایق و معارف و معقولات موجب میشود که پردههایی ضخیم بینش چشم دل را بگیرد و اشتغال به مناهی و ملاهی و حب دنیا و جاه و مقام و شهوات بشر را سرگرم نموده و از تفکر در عواقب امور و سرنوشتی که در پیش دارد و آیندهای که در انتظار اوست باز میدارد.

ولی در این مرحله هم انسان هرچه سقوط کند، و مصداق: ﴿اُولَئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾[(1)](#content_note_109_1) گردد باز هم گاهی یک راهها و روزنهها و دریچههایی از وجودش به سوی عالم غیب و حقیقت باز میگردد که اگر بخواهد جهشی کند و خود را از سیاه چال سقوط و محیط تاریک و پر از بحران شهوات و عالم حیوانی بیرون اندازد میتواند.

اسم این را درک میگذارید، بگذارید؛ وجدان واقعی انسان مینامید بنامید؛ غریزه حقیقت خواهی و سرشت خداداد، فطرت، هرچه اسمش باشد، و هرکس از این دید

ص: 109

1- . اعراف، 179.

عالی و بینش پاک بشری هر تعبیری میخواهد بنماید، این قدر هست که درباطن انسان هرچه هم تاریک شود گاهی یک روشنی ضعیف و خفیفی خودنمایی مینماید که همان فهم و درک خفیف او را در مقابل خدا مسئول میسازد و حجت را بر او تمام میکند به طوری که همه از او انتظار انجام وظیفه و عمل به تکلیف و احترام به شرف انسانیت دارند و اگر خلاف وظیفه رفتار کند و به بیشرفی تن در دهد او را مستحقّ ملامت و سرزنش و قابل مجازات و تأدیب میدانند.

ما میبینیم مخالفان انبیا و مکتب های حق پرستی و حریت و عدالت، در هنگامهای که گرم مبارزه با مردان خدا بودند در یک مواقعی مثل آنکه بیاختیار یا ناآگاه باشند زبان به مدح و ثنای آنها میگشودند، و تحت تأثیر پاک دامنی، حقیقت، معنویت، قدس، تقوا و طهارت آنها واقع میشدند، گریه میکردند و اندوه میخوردند. اما دوباره همان راه خود را ادامه میدادند مثل کسی که از خود بی خود شود و مدهوشانه به مطالبی بر زیان خودش اقرار و اعتراف کند و ناگهان به خود آید و باز به همان پله اول برگردد و در قلعه حاشا و انکار بنشیند.

تاریخ اسلام پر است از اقرارها و اعترافات دشمنان سرسخت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه طاهرین(علیهم السلام) به حقیقت آنها.

آری دشمنان کینه کش و متعصب و دنیاپرست و مغرور اهل بیت(علیهم السلام)، شهادت به فضیلت و حق پرستی آنها، و بطلان خود میدادند و اقرار میکردند که حب دنیا یا عناد و لجاج آنها را به مخالفت برانگیخته است.

داستان ابوسفیان و اخنس و ابوجهل را در تاریخ حضرت رسول اعظم(صلی الله علیه وآله) بخوانید که چگونه محرمانه و دور از چشم دیگران شب ها برای شنیدن آیات قرآن مجید نزد پیغمبر خدا می رفتند، و روز با آن حضرت مخالفت و ستیزه داشتند.[(1)](#content_note_110_1)

ص: 110

1- . ابن اسحاق، سیره، ج4، ص169؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج1، ص207 - 208؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج3، ص82؛ همو، السیره النبویه، ج1، ص505 - 506؛ سیوطی، الدر المنثور، ج4، ص187.

کسانی که علی(علیه السلام)، را خانه نشین کردند به فضایل او معترف بودند و او را لایق ترین شخصیت عالم اسلام میدانستند. معاویه و عمروعاص، چه در زمان حیات حضرت علی(علیه السلام)، و چه بعد از حیات او در مجالس خصوصی و حتی در مجالس عمومی مکرر از فضایل و علم و زهد علی(علیه السلام) سخن میگفتند، و گاهی تحت تأثیر تذکر و یاد عبادات و زهد و عدالت آن حضرت میگریستند. سخنان مروان وقتی در حمل جنازه حضرت امام حسن مجتبی(علیه السلام) شرکت میکرد معروف و مشهور است.

عبدالملک مروان وقتی در ضرب نقود به آن مشکل عجیب و مهم برخورد ناچار - چنانچه بیهقی و دمیری نقل کرده اند - متوسل به ذیل علم حضرت امام باقر(علیه السلام) گردید و از آن ولی خدا حلّ آن مشکل را طلبید.[(1)](#content_note_111_1)

منصور دوانیقی همان کسی که آن همه سادات و فرزندان پیغمبر را به قبیحترین وضعی کشت، و برحسب نقلهای معتبر به امر او حضرت امام صادق(علیه السلام) را مسموم و شهید کردند، بنا به نقل یعقوبی از اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس برای آن حضرت آن قدر گریه کرد که ریشش از اشکش تر شد، و میگفت:

آقای اهل بیت، و بقیه نیکان ایشان از دنیا رفت. سپس گفت: جعفر از آن کسان بود که خدا در شأن آنها فرمود:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾[(2)](#content_note_111_2)

«و از کسانی بود که خدا آنها را برگزید، و از پیش قدمان در خیرات بود».[(3)](#content_note_111_3)

ص: 111

1- . بیهقی، المحاسن و المساوی، ج 2، ص 159 - 160؛ دمیری، حیاهالحیوان، ج1، ص97.

2- . فاطر، 32.

3- . یعقوبی، تاریخ، ج2، ص383.

هارون معترف به مقامات حضرت موسی بن جعفر(علیهما السلام) بود، و داستانی که مأمون راجع به احترام او از حضرت امام کاظم(علیه السلام) نقل کرده مشهور است. راجع به سایر ائمه(علیهم السلام) نیز به همین گونه خلفا و دشمنان آنها به فضایلشان اعتراف میکردند و در حلّ مشکلات و مسائل معضله علمی به آنها پناه میبردند. البتّه نمیتوان انکار کرد که بیشتر این اعترافات از سوی دشمن، بر اساس سیاست و نیرنگ و مصلحت روز و خودنمایی و به قصد اغفال مردم بوده ولی این اعترافها مقبولیت طرف و حسن شهرت و اتّفاق عموم را بر لیاقت و صلاحیت او ثابت میکند که دشمن هم فرصت و زمینه برای تردید یا انکار آن نمیبیند.

آنچه گفته شد از خضوع دشمن و تواضع او در برابر حقیقت مردان خدا در تاریخ زندگی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) نمایان و آشکار است. عباس محمود عقّاد دانشمند معروف مصری میگوید:

در میان کسانی که به جنگ حسین رفتند یک نفر که دعوت حسین را باطل بداند و خود را به کیشی غیر از کیش اسلام معرفی کند نبود مگر کسانی که کفر را در باطن خود پنهان مینمودند (که آنها نیز به ظاهر اظهار اسلام میکردند) میگوید:

سپاهی که به جنگ حسین رفت، سپاهی بود که برای کشمکش با دل و وجدان خود جنگ میکرد و برای خاطر والی و فرمانده و ارتشبدش با خدای خودش نبرد مینمود. اگر جنگ آن گروه، جنگ عقیدهای با عقیدهای دیگر بود مانند جنگ مسلمین و مجوس یا مسلمین و نصاری، این قدر دامنشان به ننگ و عار نفاق، و زشتی اخلاق آلوده نمیشد. دشمنی این مردم با عقیدهای که میدانستند حقّ است (و جنگ آنها با مردی که میدانستند مرد حقّ است) ناستودهتر از دشمنی و جنگ کسانی است که از راه جهل و نادانی جنگ مینمایند؛

لِأنَّهُمْ یُحَارِبُونَ الْحقّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ.[(1)](#content_note_112_1)

ص: 112

1- . زیرا آنها با حقّ می جنگند درحالی که می دانند که حقّ است.

ازاین جهت در آن مواقف خطرناک، دشمنان حسین در تاریکی و ظلمتی فرو رفته بودند که حتی از کمترین درخششی از عالم نور و فداکاری، محروم شده بودند و به حقیقت روز کربلا، دو نیروی متضاد، نیرویی از عالم ظلمانی با نیرویی از عالم نور باهم در نبرد شدند.[(1)](#content_note_113_1)

ابن اعثم روایت کرده که وقتی نامه یزید به ولید رسید که در آن فرمان صریح به قتل حسین(علیه السلام) و وعده جایزه و فرماندهی داده بود سخت دلتنگ شد، و گفت:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللهِ.

اگر یزید همه دنیا را با انواع زینت ها و نعمت هایش به من بدهد، من هرگز در خون فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شریک نخواهم شد هرچه خواهد گو باش.[(2)](#content_note_113_2)

دینوری میگوید: وقتی مروان پیشنهاد کشتن حسین را به ولید داد گفت:

وَیْحَکَ أَ تُشِیرُ عَلَیَّ بِقَتْلِ الْحُسَیْنِ بْنِ فَاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَیْهِمَا السَّلَامُ - وَاللهِ إِنَّ الَّذِی یُحَاسَبُ بِدَمِ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ لَخَفِیفُ الْمِیزَانِ عِنْدَ اللهِ؛[(3)](#content_note_113_3)

وای بر تو آیا مرا به کشتن حسین پسر فاطمه دختر رسول الله(صلی الله علیه وآله) اشاره میکنی؟ به خدا سوگند! آن کس که روزقیامت به خون حسین محاسبه شود ترازوی حسناتش نزد خدا سبک است.

از این جمله آشکار است که ولید از بیشرمی و پلیدی روان مروان بسیار تعجّب نموده و انتظار نداشت شخصی که خود را مسلمان میداند هرچند مثل

ص: 113

1- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص 230.

2- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص18.

3- . ابن داوود دینوری، الاخبارالطوال، ص218.

مروان، منافق و بدسابقه باشد چنین پیشنهادی را بدهد؛ لذا چنانچه سبط ابن جوزی میگوید: به او گفت: ای مروان،

وَاللهِ مَا اُحِبُّ أَنَّ لِی مَا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ، وَإِنِّی قَتَلْتُ حُسَیْناً؛

به خدا قسم دوست نمیدارم که آنچه آفتاب بر آن میتابد مال من باشد، و من حسین را کشته باشم.[(1)](#content_note_114_1)

ابن اثیر روایت کرده که گفت:

وَاللهِ مَا اُحِبُّ أَنَّ لِی مَا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَغَرُبَتْ عَنْهُ مِنْ مَالِ الدُّنْیَا وَمُلْکِهَا وَإِنِّی قَتَلْتُ حُسَیْناً أَنْ قَالَ لَا اُبائِعُ وَاللهِ إِنِّی لَأَظُنُّ أَنَّ امْرَءً یُحَاسَبُ بِدَمِ الْحُسَیْنِ لَخَفِیفُ الْمِیزَانِ عِنْدَ اللهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ.[(2)](#content_note_114_2)

خوارزمی روایت کرده که بعد از اینکه مروان، ولید را به کشتن امام حسین(علیه السلام) تحریص کرد، و گفت: اگر شتاب در پایان دادن به کار حسین نکنی میترسم که از درجه و اعتباری که نزد یزید داری بیفتی. ولید گفت:مَهْلاً، وَیْحَکَ دَعْنِی مِنْ کَلَامِکَ هَذَا، وَأَحْسِنِ الْقَوْلَ فِی ابْنِ فَاطِمَهَ فَإِنَّهُ بَقِیَّهُ وُلْدِ النَّبِیِّینَ؛[(3)](#content_note_114_3)

آرام باش، وای بر تو! مرا به حال خود بگذار از این سخنان نگو. درباره پسر فاطمه گفتار نیکو داشته باش! زیرا که او باقی مانده فرزندان پیغمبران است.

ص: 114

1- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص214.

2- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص15 - 16.

3- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص 181، فصل9.

و نیز خوارزمی نقل کرده که وقتی ولید از توجّه موکب حسینی به سوی عراق آگاه شد به ابن زیاد نوشت:

أمّا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَی الْعِرَاقِ، وَهُوَ ابْنُ فَاطِمَهَ الْبَتُولِ، وَفَاطِمَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ فَاحْذَرْ یَا ابْنَ زِیَادٍ أَنْ تَأْتِیَ إِلَیْهِ بِسُوءٍ فَتُهَیِّجَ عَلَی نَفْسِکَ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا مَا لَا یَسُدُّهُ شَیْءٌ، وَلَا تَنْسَاهُ الْخَاصَّهُ وَالْعَامَّهُ أَبَداً مَا دَامَت الدُّنْیَا.

این نامه - که از آن محبوبیت و عظمت مقام حسین در بین مسلمین و شدت سوء انعکاس هتک احترامات او در قلوب عموم آشکار است - این است:

حسین بن علی متوجّه عراق شده است، و او پسر فاطمه بتول، و فاطمه دختر پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) است، ای فرزند زیاد، پس بترس از آنکه نسبت به او بدرفتاری نمایی، و بر خود عیب و عاری برانگیزی که هیچ چیز آن را جبران ننماید، و خواص، و عوام تا دنیا باقی است هرگز آن را فراموش نسازند.

خوارزمی بعد از نقل این داستان می گوید:فَلَمْ یَلْتَفِتْ عَدُوُّ اللهِ إِلَی کِتَابِ الْوَلِیدِ؛

آن دشمن خدا به نامه ولید اعتنایی نکرد.[(1)](#content_note_115_1)

ابن اثیر می گوید: وقتی عمر بن سعد از عبیدالله مهلت گرفت تا درباره جنگیدن با حسین(علیه السلام) فکر کند، به منزل آمد و با خیرخواهان خودش مشورت کرد. با هرکس مشورت مینمود او را از اقدام به این جرم عظیم باز میداشت.

حمزه بن مغیره بن شعبه - که پدرش مغیره در انحراف از اهل بیت(علیهم السلام) معروف و از پایه گذاران پادشاهی یزید بود - پسرخواهرش نزد او آمد و گفت: به خدا پناه میبرم

ص: 115

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص221، فصل11.

از اینکه به جنگ حسین بروی و خدا را مخالفت کنی و قطع رحم نمایی. به خدا سوگند اگر از دنیای خود و آنچه داری و از سلطنت تمام روی زمین اگر برای تو بود بیرون بیایی، بهتر است برای تو از اینکه خدا را ملاقات کنی درحالی که خون حسین به گردنت باشد.[(1)](#content_note_116_1)

ابوزهیر عبسی گفت: شنیدم شبث بن ربعی در امارت مصعب می گفت: خدا به اهل این شهر (کوفه) هرگز خیر ندهد و آنها را از رشد و استقامت محروم سازد. آیا عجب نمی کنید که ما با علی بن ابیطالب و بعد از او با پسرش برای یاری آل ابی سفیان پنج سال نبرد کردیم پس از آن در کنار آل معاویه و پسر سمیه زانیه، با پسر علی که بهترین اهل زمین بود جنگ کردیم. ضَلالٌ یَا لَکَ مِنْ ضَلَالٍ.[(2)](#content_note_116_2)

ابن سعد در طبقات گفته مرجانه مادر عبیدالله بن زیاد به او گفت:

یَا خَبِیثُ قَتَلْتَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ وَاللهِ لَا تَرَی الْجَنَّهَ أَبَداً؛[(3)](#content_note_116_3)

ای خبیث! پسر دختر رسول خدا را کشتی! به خدا هرگز بهشت را نخواهی دید.

حمید بن مسلم گفت: عمر بن سعد با من دوست بود بعد از بازگشتن از جنگ حسین(علیه السلام) به نزد او رفتم و از حالش پرسیدم، گفت: از حال من نپرس که هیچ کس از منزلش بیرون نرفت و برنگشت که بازگشت او بدتر از من باشد، قطع خویشاوندی کردم و گناه بزرگی را مرتکب شدم.[(4)](#content_note_116_4)

و نیز عمر بن سعد وقتی از نزد ابن زیاد برخاست و به منزلش میرفت میان راه میگفت: هیچ کس بازگشت از سفر نکرد به این گونه که من بازگشتم، اطاعت کردم فاسق ظالم پسر زیاد فاجر را، و خدای عادل را معصیت کردم، و خویشاوندی شریفه را بریدم.

ص: 116

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص309 - 310؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص52 - 53.

2- .[3] طبری، تاریخ، ج4، ص332؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص68 - 69.

3- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج10، ص500؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص233.

4- . ابن داوود دینوری، الاخبارالطوال، ص260.

عمر سعد تا زنده بود مردم از او کناره گیری میکردند هروقت به گروهی از مردم میگذشت، از او روی میگرداندند و هروقت داخل مسجد میشد مردم بیرون میآمدند، و هرکس او را میدید به او دشنام میداد ناچار خانهنشین شد تا کشته گشت.[(1)](#content_note_117_1)

ابن اثیر و طبری روایت کرده اند: وقتی آن جماعت که سر حسین را از کوفه به شام آورده بودند بر یزید وارد شدند و آن سر مبارک را پیش روی آن ملعون گذاردند و سرگذشت کربلا را برایش گفتند، هند دختر عبدالله بن عامر بن کریز، زن یزید با جامهاش سرش را پوشید (و بدون عبا) بیرون آمد گفت:

آیا سر حسین پسر فاطمه دختر رسول خداست؟یزید گفت: آری در مصیبت او با صدای بلند گریه کن، و برای پسر دختر رسول خدا و خالص قریش لباس عزا بپوش! ابن زیاد شتاب کرد او را کشت، خدا او را بکشد.[(2)](#content_note_117_2)

ص: 117

1- . سبط ابن جوزی، تذکرهالخواص، ص233.

2- . طبری، تاریخ، ج4، ص355 - 356؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص84 - 85. این اظهارات یزید و عمر بن سعد، و شبث به هیچ وجه نشانه پشیمانی آنها از قتل حسین(علیه السلام) نیست بلکه نشانه فشار افکار و توجّه سیل اعتراض و تنفر مردم از آنهاست. آنها میخواستند با این گونه سخنان مردم را آرام کنند، و از خشم و نفرتشان بکاهند. یزید میدید حتی در اندرون خانهاش انعکاس شهادت حسین(علیه السلام) اثر کرده، و همه با او دشمن و از او بیزار شدهاند و در معرض خطر قتل و انقلاب ناگهانی واقع شده است، چگونه یزید پشیمان شده بود بااینکه ابن زیاد بعد از قتل حسین(علیه السلام) مورد کمال علاقه و اعتماد او بود نه او را عزل کرده و نه محاکمه و مؤاخذه نمود و نه توبیخ نامهای به او نوشت و همان طور که عقیله هاشمیین (حضرت زینب(علیها السلام)) در آن خطبه تاریخی فرمود: از اینکه سر حسین(علیه السلام) را برایش آوردند انتقام خون خویشاوندان مشرک و کافر خود را از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) گرفته، شاد و خشنود بود. عمر سعد علاوه بر آنکه مورد دشنام و اعتراض مردم شده بود چون به حکومت ری، نرسید اظهار پشیمانی کرد زیرا به آنچه از قتل حسین(علیه السلام) آرزو داشت نرسید و در جامعه، بدنام و منفور عامّه گردید و غیر از رسوایی خود و خاندانش بهرهای نبرد، ولی اگر به استانداری ری رسیده بود و میتوانست با زور سرنیزه با احساسات عمومی بجنگد و مانند ستمکاران دیگر مردم را خفه کند، هرگز اظهار پشیمانی نمیکرد و اگر مأموریت های دیگر هم به او میدادند با کمال میل انجام میداد و برای خاطر مقام، همه رجال روحانی و ملّی را قتل عام میکرد؛ و الا هر ظالم و ستمگر و سیاستمداری برای اغفال جامعه این اظهارات را مینماید.

حتی ابن زیاد ملعون نیز چنان تحت تأثیر اعتراضات قاطبه مسلمین واقع و در امواج تنفر و انزجار عمومی غرق و نکوهیده نام شد که در اندیشه تبرئه خود، و محو نامههایی که راجع به قتل حسین(علیه السلام) نوشته بود برآمد.

هشام بن عوانه گفت: ابن زیاد بعد از شهادت حسین(علیه السلام) به عمر بن سعد گفت: آن نامهای که راجع به کشتن حسین به تو نوشتم کجاست؟ گفت: من برای انجام فرمان تو رفتم و نامه گم شد.

گفت: باید آن را بیاوری: گفت: گم شد. گفت: به خدا قسم البتّه باید آن را بیاوری! گفت: به خدا سوگند آن دست آویز اعتذار من در نزد زنان سالخورده قریش است.به خدا سوگند من راجع به حسین نصیحتی به تو کردم که اگر آن را با پدرم سعد وقاص کرده بودم حقّ نصیحت را ادا نموده بودم.

عثمان بن زیاد برادر عبیدالله گفت:

راست میگوید به خدا سوگند دوست میداشتم که از پسران زیاد مردی نماند مگر آنکه در بینی او حلقه غلامی تا روز قیامت باشد و حسین کشته نشده باشد.

هشام گفت والله عبیدالله این سخن را رد نکرد.[(1)](#content_note_118_1)

ابومخنف روایت کرده که مردم به سنان بن انس گفتند: حسین بن علی پسر فاطمه دختر رسول الله(صلی الله علیه وآله) و بزرگ ترین عرب را که میخواست به حکومت بنی امیه پایان دهد کشتی، برو به نزد فرماندهان خودت و پاداش بگیر، اگر تمام اموال خزینههای خودشان را به تو بدهند کم است! سنان سواره رو به سوی خیمه عمر سعد آمد. او گستاخ و شاعر و مرد احمقی بود آمد بر در خیمه عمر بن سعد ایستاد و گفت:

أَوْفِرْ رِکَابِی فِضَهً وَذَهَباً \*\*\* إِنِّی قَتَلْتُ الْمَلِکَ الْمُحَجَّبَا

قَتَلْتُ خَیْرَ النَّاسِ اُمّاً وَأَباً \*\*\* وَخَیْرُهُمْ إِذْ یَنْسِبُونَ نَسَباً

ص: 118

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص357.

رکاب اسب مرا با طلا و نقره پر کن! زیرا من سلطان صاحب عظمت و جلال را کشتم، کسی را کشتم که بهترین مردم بود از جهت پدر و مادر، و در مقام افتخار به نسب، نسبش از بهترین تبارها بود!.

عمر سعد گفت: شهادت میدهم که دیوانهای هستی که هرگز افاقه نیافتی. سپس گفت: او را نزد من بیاورید، وقتی او را وارد خیمه نمودند با خنجر کوچک یا چوب دستی خود به او زد، و گفت: ای دیوانه، آیا این گونه سخن میگویی؟ به خدا اگر ابن زیاد این سخنان را از تو بشنود گردنت را میزند.[(1)](#content_note_119_1)با این تنبیهی که عمر سعد از سنان کرد، خولی وقتی سر مبارک را نزد ابن زیاد برد همین اشعار را قرائت کرد.[(2)](#content_note_119_2)

عمرو بن حریث که از خواص زیاد، و پسرش عبیدالله بود، و گاهی ازطرف آنها نیابت فرمانداری کوفه به او واگذار میشد، بنا به نقل سبط ابن جوزی در خبر جانکاه تقویر، قطعههای کوچکی از گوشت و اعضای آن سر مبارک را از ابن زیاد گرفت و در ردای خزی که به دوشش بود جمع آوری کرد و غسل داد

ص: 119

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص347؛ ر.ک: ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص21.

2- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص21. ابن حجر هیتمی در الصواعق المحرقه (ص197 - 198) میگوید: قاتل آن حضرت نزد ابن زیاد این اشعار را خواند: إِمْلأْ رِکَابِی فِضَّهً وَذَهَباً \*\*\* فَقَدْ قَتَلْتُ الْمَلِکَ الْمُحَجَّبَا وَمَنْ یُصَلِّی الْقِبْلَتَیْنِ فِی الصَّبا \*\*\* وَخَیْرَهُمْ إِذْ یَذْکُرُونَ النَّسَبَا قَتَلْت خَیْرَ النَّاسِ اُمّاً وَأَبَاً ابن زیاد خشمناک شد. گفت: تو که این را میدانستی چرا او را کشتی؟ به خدا قسم از من جایزه نخواهی دید و گردنش را زد.

و عطر و طیب بر آنها زد و کفن کرد، و در خانه خودش دفن نمود و آن خانه معروف به دارالخز گردید.[(1)](#content_note_120_1)

نباید تعجّب کرد از اینکه عمرو بن حریث از گوشت سر امام حسین(علیه السلام) احترام و تجلیل نمود و آن را در خانه خود مدفون ساخت بااینکه در شمار حزب بنی امیّه بود و برطبق فرمان زیاد و عبیدالله کار میکرد؛ زیرا این گونه اشخاص که دین را تا آنجا که با منافع مادّی آنها مزاحمت نکند محترم میشمارند و در هنگام مزاحمت و معارضه دین را به دنیا میفروشند، اینها در عصر ما هم بسیارند.عمرو بن حریث از گوشت سر امام حسین(علیه السلام) تقدیس مینمود و شاید آن را موجب برکت خانه خود میشمرد، اما قاتل آن حضرت را یاری میکرد و در زمان ما هم مردمی هستند که نسبت به سیدالشهدا(علیه السلام) اظهار ارادت میکنند اما با هدف او مبارزه مینمایند، برای اسیری زینب و سایر بانوان اهل بیت(علیهم السلام) گریه میکنند اما نسبت به حجاب و عفّت زنانشان بیتفاوتند، قرآن را بازوبند کودکان خود قرار میدهند و هروقت میخواهند سفر کنند قرآن بر سر میگیرند ولی با احکام قرآن و تعالیم اسلام مخالفت میکنند.

حقیقت این است که اینها هم اگر در آن زمان بودند با یزید همکاری کرده و از کشیدن شمشیر به روی حسین(علیه السلام) خودداری نمیکردند.

«افّ بر این مسلمانان و افّ بر این مسلمانی!»

ص: 120

1- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص233.

### انعکاس شهادت سیدالشهدا(علیه السلام)

شهادت امام حسین(علیه السلام) در تمام مجامع اسلامی و بلاد مسلمان نشین با تأثر و تأسف شدید روبه رو شد.

برای مسلمان ها غمانگیزتر از خبر فجیع شهادت یگانه سبط پیغمبر و یادگار آن سرور خبری نبود.

اگرچه - در پارهای از نقاط دورافتاده از مرکز اسلام که تربیت آنها تحت سلطه شدید اموی بود و کنترل اخبار، آنها را از آگاهی به حقایق آنچه در عالم اسلام اتّفاق میافتاد، مانع بود - در ابتدا آن طور که باید شهادت آن حضرت به گوش افراد نرسید، ولی با تبلیغات و افشاگری های اسیران کربلا و رفت وآمد مطلعین، عموم مردم از سوء رفتار بنی امیه با خاندان پیغمبر آگاه شدند و موج نفرت و انزجار به زودی همه جا را فرا گرفت.

به راستی در آن شرایطی که حسین(علیه السلام) را شهید کردند - که همه جا را مأموران دولتی و سربازان دژخیم که شرف خود را به جیره و حقوق فروخته بودند، تحت نظر گرفته و دستگاه جاسوسی و کارآگاهان حکومت در همه گوشه و کنار کوچک ترین عکس العمل مردم را گزارش میدادند و آنها را به سیاه چال های زندان و تعذیبات شدید مبتلا میساختند - اگر به جای حسین(علیه السلام) پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را هم شهید میکردند، در ابتدا شاید خیلی بیش از اینها انعکاس آن در جوامع مسلمین آشکار نمیگشت.

ص: 121

دوست و دشمن، عالم و جاهل، زن و مرد، از این واقعه انگشت حیرت به دندان گزیدند، و از مهابت این عمل وحشیانه و گستاخی و جسارتشان نسبت به هتک حرمت خدا و رسول، تعجّب ها نمودند.

بعضی از افراد سرشناس مانند عبدالله بن عمرو بن عاص بااینکه شهادت علی(علیه السلام) را در محراب عبادت شنیده بود، شهادت حسین(علیه السلام) و تجاسر اشرار را به قتل آن حضرت پیش بینی و باور نمیکرد.

آری باورکردنی هم نبود، زیرا هنوز پنجاه سال از رحلت پیغمبر اعظم اسلام(صلی الله علیه وآله) نگذشته بود ولی بانگ توحید و صدای رسالت او با سرعت عجیب به گوش جهانیان رسیده و دامنه فتوحات اسلام و نهضت آزادی انسان ها از پرستش بت ها و پیکرهها و زمامداران و پادشاهان و امپراطوران، آسیا و آفریقا را تکان داده بود، و قسمت عمده از کشورهای بزرگ وارد نهضت آسمانی اسلام شده و به تعالیم قرآن گرویده و ذمائم اخلاقی را پشت سر میگذاشتند. روزبه روز صیت عظمت پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) دل های بسیاری را فتح میساخت.

پیغمبری که به سوی قومش و به سوی همه افراد بشر، همه درهای رحمت، عزّت، سعادت، غنا و ثروت و خیر دنیا و آخرت را گشود و آنها را از تاریکی به روشنایی، و از ظلمت به نور، و از مرگ به زندگی، و از آن وضع وحشیانه و پر از ننگ و ناکامی به آن حیات شرافتمندانه و اجتماع عالی و انواع نعمت ها رسانید.

پنجاه سال از درگذشت پیامبر عطوف و مهربان و سرمایه عزّت و برکت نگذشته بود که جمعی از اشرار و منافقین امت او از کسانی که به زبان شهادت به رسالت و پیامبری او میدادند، از کسانی که دعوت پیغمبر و برنامههای آسمانی او همه چیزشان: عزّتشان، مجدشان، قدرتشان و افتخارشان شده بود، جمع شدند و مرتکب بزرگ ترین جنایات تاریخ و حق نشناسی شدند. پسر عزیز آن پیغمبر را که مانند خود پیغمبر مایه افتخار و سربلندی آنها و مظهر تمام کمالات انسانیت

ص: 122

بود و برای نجات امت، تلاش و کوشش میکرد با اهل بیت و اطفال خردسال و تنی چند از یاران و اصحابش که همه از اوتاد أرض، و قرّاء قرآن، و عبّاد و زهّاد و معلّمان بزرگ اخلاق فاضله انسانی و راهنمای جامعه و در پاکی و طهارت نمونه فرشتگان مقرّب خدا بودند - در یک بیابانی فرود آوردند و در شدّت زحمت تشنگی قرار داده، و آب را بر روی آنها که میهمان بودند بسته - و به فجیعترین وضعی که تاریخ نظیر آن را نشان نمیدهد کشتند.

باورکردنی نبود، زیرا انتظار نمیرفت خیانت و جنایت بشر تا این حد هم جلو برود، زیرا انتظار نمیرفت بشریت این گونه در عمیقترین درکات نکبات اخلاقی و رذائل ظلم و ستم سقوط کند.

بینهایت شگفتانگیز بود، زیرا بسیاری از کشندگان حسین(علیه السلام)، او را دعوت کرده بودند، حسین(علیه السلام) را میشناختند و از او در عالم اسلام کسی را فاضل تر نمیدانستند.

زیرا دین فروشی و شرافت فروشی آنها بر همه آشکار شد خودشان هم اقرار داشتند. ابوعثمان عبدالرّحمان نهدی که در عهد پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، اسلام اختیار کرده و در چندین جنگ مسلمین با کفار شرکت نموده، و دوازده سال مصاحبت سلمان فارسی را یافته، و در عبادت و قرائت قرآن معروف بود وقتی حسین(علیه السلام) به شهادت رسید، از شدت تأثّر و ناراحتی از کوفه هجرت کرد، و گفت:

لَا أَسْکُنُ بَلَداً قُتِلَ فِیهِ إبْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله)؛[(1)](#content_note_123_1)

در شهری که در آن پسر دختر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) کشته شده باشد سکونت نمیگزینم.

ام ّسلمه که در بین زنان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بعد از خدیجه ام ّالمؤمنین نمونه برجسته یک زن مسلمان بود به روایت ابن سعد وقتی خبر شهادت امام حسین(علیه السلام) به او رسید (متعجّبانه) گفت:

ص: 123

1- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج3، ص325.

آیا چنین کاری را کردند؟ خداوند خانهها و قبرهایشان را از آتش پر کند سپس آن قدر گریه کرد تا بی هوش شد.[(1)](#content_note_124_1)

حسن بصری میگفت: اگر کشندگان حسین از قوم من بودند، و مرا میان بهشت و جهنم مختار میساختند، آتش جهنم را بر بهشت میگزیدم برای آنکه در بهشت، چشمم به روی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نیفتد و از آن حضرت شرمنده نشوم.[(2)](#content_note_124_2)

زهری میگوید: وقتی خبر شهادت حسین(علیه السلام) به ربیع بن خیثم رسید گریه کرد و گفت: کشتند جوانانی را که اگر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ایشان را میدید دوست میداشت آنها را و با دست خود به آنها غذا میداد و آنها را بر زانوی خود مینشانید.[(3)](#content_note_124_3)

یحیی بن حکم وقتی از کسانی که سر سیدالشهدا(علیه السلام) را آورده بودند، پرسید: چه کردید؟ گفتند: وارد شدند بر ما از ایشان یعنی اهل بیت، هجده مرد، ما همه را کشتیم، و این سرهای آنها و این زنان اسیر آنهاست، یحیی بن حکم[(4)](#content_note_124_4) گفت:

حُجِبْتُمْ عَنْ مُحَمَّدٍ یَوْمَ الْقِیَامَهِ لَنْ اُجَامِعَکُمْ عَلَی أَمْرٍ أَبَداً ثُمَّ قَامَ فَانْصَرَفَ؛[(5)](#content_note_124_5)

شما از محمّد(صلی الله علیه وآله) در روز قیامت پوشیده و محجوب شدید (یعنی چشمتان به جمال آن حضرت نخواهد افتاد) من هرگز در هیچ کاری با شما همکاری نخواهم کرد و برخاست و رفت.

و این یحیی همان کس است که آن اشعار معروف را در مجلس یزید خواند.

ص: 124

1- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج10، ص496؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص240.

2- . شبلنجی، نورالابصار، ص268؛ شبراوی، الاتحاف، ص72؛ صبان، اسعاف الراغبین، ص161. مانند این سخن از ابراهیم نخعی نیز نقل شده است: شبراوی، الاتحاف، ص74؛ صبان، اسعاف الراغبین، ص160 - 161.

3- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص240 - 241.

4- . یحیی برادر مروان است و مروان همان کسی است که ولید را به قتل حسین(علیه السلام) تحریک میکرد.

5- . طبری، تاریخ، ج4، ص356.

ابومخنف میگوید: خبر داد مرا ابوجعفر عبسی از ابی عمّاره عبسی که گفت: یحیی بن حکم برادر مروان گفت:

لُهامٌ بِجَنْبِ الطَّفِّ أَدْنَی قَرَابَهً \*\*\* مِنْ إبْنِ زِیَادِ الْعَبْدِ ذِی الْحَسَبِ الْوَغْلِ

سُمَیَّهُ أَمْسَی نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصَی \*\*\* وَلَیْسَ لآل ِالْمُصْطَفَی الْیَوْمَ مِنْ نَسْلٍ

آن لشکر بزرگ که در زمین کربلا بودند در خویشی به ما نزدیک ترند از ابن زیاد، برده بدگهر! سمیّه نسل و تبارش به عدد ریگ ها شد، درحالی که برای آل مصطفی امروز نسلی باقی نمانده است.

یزید به سینه او زد و گفت: ساکت شو.[(1)](#content_note_125_1)

مانند یحیی بن حکم از اطرافیان و کسان بنی امیه بسیار بودند که سخت تکان خوردند و نمیتوانستند زبان خود را نگاه دارند و آن را به ذمّ و نکوهش کشندگان حسین(علیه السلام) باز ننمایند، و از عار و ننگی که از ارتکاب این جرم بر دامن بنیامیّه و اعوان و دستگاه های حکومتی آنها نشست چیزی نگویند؛ حتی در اندرون خانه یزید نیز چنان که سابقاً شرح داده شد صدای اعتراض بلند شد؛ زیرا هرکس ذرّهای از اسلام بهره و بویی برده بود نمیتوانست این صحنهها را تماشا کند که مردان خاندان نبوّت را شهید و زنانشان را اسیر کنند، و زبان به اعتراض نگشاید، و به عاملین آن جرائم لعنت و نفرین نکند.

عبدالله بن زبیر گفت: حسین، مردن با کرامت و شرافت را بر زندگی با پستی و ذلت برگزید. خدا حسین را رحمت کند، و کشنده او را خوار سازد. بعد از حسین دیگر کسی به این مردم (یعنی بنی امیّه) اطمینان پیدا نخواهد کرد و سخن آنها را تصدیق نخواهد نمود و عهدشان را نمیپذیرد. به خدا سوگند کشتند کسی را که ایستادنش به نماز و عبادت در شب طولانی و روزه داریش بسیار بود و

ص: 125

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص352.

سزاوارتر بود به خلافت و زعامت مسلمین از جهت دین و فضایل. به خدا قسم حسین آن کس نبود که قرائت قرآن، گریه از بیم خدا، روزه و مجالس ذکر و یاد خدا را ترک کند و غنا و آوازه خوانی و نوشیدن حرام و شکار را اختیار نماید و در این کلمات اعتراض به یزید داشت.[(1)](#content_note_126_1)

ابن عبّاس گفت:

پیامبر(صلی الله علیه وآله)

را در خواب دیدم پریشان و غبارآلوده و در دستش تنگی از خون بود گفتم: پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله(صلی الله علیه وآله) این چیست؟ فرمود: «این خون حسین و اصحاب اوست، امروز همواره آن را جمع آوری کردم»، بعد مکشوف شد که در همان روز (روز عاشورا) حسین شهید شده است.[(2)](#content_note_126_2)

زهری گوید: چون خبر شهادت سیدالشهدا(علیه السلام) به حسن بصری رسید، آن قدر گریه کرد که در گونههای او اثر گریه ظاهر شد، و گفت: وای از ذلّت امّتی که زنازادهای از میان آن امّت پسر دختر پیغمبر او را کشت! به خدا سوگند، سر حسین به تنش باز میگردد، پس جدّش و پدرش از پسر مرجانه انتقام خواهند گرفت.[(3)](#content_note_126_3)

زن کعب بن جابر به او که جناب بریر را کشته بود گفت:

کشندگان پسر فاطمه را یاری کردی و بریر سیّد قاریان قرآن را کشتی! من هرگز با تو سخن نخواهم گفت.[(4)](#content_note_126_4)

عظمت شهادت حسین(علیه السلام)، و بزرگی جنایت کشتن آن حضرت به قدری در وجدان مردم و نفوس همه سنگین و غیرقابل تحمل بود که حتی آنهایی که

ص: 126

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص364.

2- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص71؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج1، ص395 – 396؛ شبراوی، الاتحاف، ص41.

3- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص 278.

4- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص67.

درکربلا حاضر شده بودند با نهایت طمع به جوایز و مناصب و رتبههایی که به آنها عرضه میشد، و با کمال علاقهای که به حفظ مقامات خود در ادارات و مؤسسات حکومت به وسیله جلب رضایت و خشنودی عبیدالله داشتند، نمیتوانستند خود را از اهمیت و عظمت آن غافل کنند، و وجدان های سیاه و تاریک و شقیّ آنها نیز سنگینی این جنایت و بار گناهی را که به دوش گرفته بودند کاملاً احساس میکرد؛ لذا هریک از آنها میخواست کشتن آن حضرت را دیگری به عهده بگیرد.

شبراوی میگوید: حسین همچنان با شجاعت می جنگید، تا آنکه پیکر پاک و نازنینش سی ویک زخم نیزه و سی وچهار زخم شمشیر برداشت تا آنگاه که بر زمین افتاد، شمر با جمعی از سپاهیان، میان آن حضرت و خیام حرم حایل شدند، و زمانی طولانی گذشت و کسی آماده قتل آن حضرت نمیشد، و اگر میخواستند آن حضرت را بکشند، میکشتند ولی هرکس از ارتکاب این جرم بزرگ خودداری میکرد و میخواست دستش به ریختن خون حسین آلوده نشود و هرکس منتظر بود که این ستم عظیم را دیگری مرتکب شود.

پس به تحریک شمر از هر سو به آن حضرت حمله کردند و با آن همه جراحات، آن امام مظلوم مجاهد برمیخاست و بر زمین میافتاد و با قوّت قلب و ثبات و شجاعت، با آنها جهاد میکرد و به آن همه جراحات اعتنا نمینمود و با شهامت قرشی و عزّت هاشمی استوار بود. مانند شیر جهندهای بود که از گزند سگان بیم نداشت.

اما چه میتوان کرد؟ قضاوقدر ازلی و حکمت الهی اقتضا داشت چنین مصیبت سخت و حادثه بزرگ و ناگوار در اسلام روی دهد تا مردم بدانند دنیا بیمقدار و حقیر است و ناملائمات با آن ملازم است، دیگران در سختی ها و مصائب به آن حضرت تأسّی کنند و حسین(علیه السلام) از شهادت به مقامی نائل شود که عشّاق افتخارات بزرگ، آن مقام را آرزو می کنند.

ص: 127

و اگرنه کسی نزد خدا عزیزتر از پاره تن حبیبه مجتبی و سبط رسول مصطفی نبود، و معلوم است که خدا توانا، و قادر بر دفع دشمنان آن حضرت بود.

لَکِنَّهُ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَلَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ.[(1)](#content_note_128_1)

توجّه نفوس به عظمت پیشامد به نوعی شد که اسلام غرق در مصیبت و داغدار شد.

مرگ یک عالم روحانی و دلسوز برای جامعه، و علاقه مند به تربیت نفوس و تکمیل ارواح و تهذیب اخلاق چقدر مردم را سوگوار میسازد؟ درگذشت یک مرجع دینی و زعیم منحصربه فرد مذهبی چگونه قلوب را میشکند و اشک ها را جاری میسازد.

همه دیدیم که رحلت زعیم بزرگ و مجاهد و استاد عالی قدر ما مرحوم آیت الله بروجردی+ چگونه عالَم اسلام را تکان داد و در ماتم و سوگواری غرق ساخت و چه انقلاب و شورشی در عزای آن مرد بر پا شد.

در شناخت عظمت شهادت حسین و فرزندان و برادران و برادرزادگانش که همه از خاندان نبوت و گوهرهای تابناک دریای هدایت و معنویت بودند باید از این قیاس و میزان استفاده نمود.

نه تنها عظمت شهادت، عظمت شهادت با تشنگی و منع آب، حتی از اطفال خردسال.

شهادت توأم با کشتارهای فجیع و بیرحمانه کودکان و شیرخواران.

شهادت با اسب تاختن بر بدن های پاک شهیدان.

شهادت با برهنه ساختن پیکرهای جانبازان راه خدا.

ص: 128

1- . شبراوی، الاتحاف، ص51 - 53. اقتباسی است از این آیه قرآن: ﴿لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ﴾. انبیاء، 23.

شهادت با غارت خیمهها و بیرون کردن خلخال و گوشواره از پا و گوش بچههای یتیم.

شهادت با اسارت خاندان رسالت و پردگیان مقدسترین حرم های عفت و عصمت و جلالت.

هیچ یک از این مصائب را نمیشود با مقیاسهای عادی، مانند مقیاس مرگ یک عالم یا یک مرجع اندازه گرفت. هر مقیاسی از تعیین اندازه و سنگینی عظمت این مصائب و انعکاس آن در دل ها عاجز است و تشبیهات و مقایسههای ما مثل کسی است که بخواهد با یک ترازوی کوچک که قدرت تعیین مقدار بیش از ده کیلو را نداشته باشد کوه های بزرگ و کرات عظیمه را بسنجد.

معلوم است انعکاس این گونه مصیبت در دل ها طوفانی ایجاد میکند که از گذشت زمان و مرور ادهار و اعصار آرام نخواهد گرفت. به این سبب بود که یزید و بسیاری از کسانی که در این حادثه جانکاه شرکت داشتند به ظاهر در مقام تبرئه خود برآمدند و هریک میخواستند در محاکمه بزرگ و دادگاهی که همه جا در وجدان مردم تشکیل شده، و کشندگان حسین(علیه السلام)، و کسانی را که به اهل بیت(علیهم السلام) ستم کردند محکوم میساختند خود را تبرئه و از ردیف آنها خارج و درحقیقت هریک دیگری را عامل و مباشر و آمر معرفی میکردند.

یزید با آنکه از شهادت حسین(علیه السلام) خشنود و شادمان شد و خودش دستور داد اهل بیت(علیهم السلام) را در حال اسارت به دمشق بفرستند و بعد از ورود آنها هم هرچه توانست ستم و جنایت مرتکب شد و با سر مبارک عزیز خدا و پیغمبر، آن گونه اهانت کرد و آن اشعار کفرآمیز را علناً قرائت نمود و پرده از روی باطن کار خود و پدرش برداشت، وقتی عظمت انعکاس شهادت حسین(علیه السلام) را در نفوس مردم حتی نزدیکان و محارم خود دید و وقتی با آن خطبههای غرّا و شجاعانه زینب و زینالعابدین(علیهما السلام) در مسجد شام، و احتجاجات سایر اهل بیت(علیهم السلام) حتی اطفال

ص: 129

کوچک مواجه شد، در مقام ظاهرسازی برآمد و به حضرت زین العابدین(علیه السلام) گفت: لَعَنَ اللهُ ابْنَ مَرْجَانَهَ؛ خدا لعنت کند پسر مرجانه را، اگر من در کربلا بودم هرچه پدرت از من میخواست به او میبخشیدم و تا میتوانستم هرچند به کشتن بعضی از فرزندانم بود از او دفاع میکردم و لکن شد آنچه شد، اکنون از مدینه با من مکاتبه فرما و هر حاجتی که داری بنویس که برآورده است.[(1)](#content_note_130_1)

یزید هرگز از کشتن حسین(علیه السلام) پشیمان نبود و کسی نبود که برای فضایل و حقایق ارزش و اعتباری قائل باشد؛ او خوشحال بود که از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) انتقام خود را گرفته است و اگر از شدت یافتن انزجار و تنفر عموم نمیترسید، این بقیه را هم قتل عام میکرد چنانچه شهر مدینه را قتل عام کرد.

او ابن زیاد را چنان که پیش ازاین گفته شد و بعداً هم شرح میدهیم مورد احسان و محبّت خود قرار داد اما چون حسابش غلط شده بود ناچار این اظهارات را میکرد.

حساب یزید و ابن زیاد این بود که ما حسین را میکشیم و بر بدنش اسب میتازیم، اگر توانستیم مردم نادان را فریب میدهیم و قتل آن حضرت را یک عمل شرعی و قانونی معرفی میکنیم و او را که مصلح حقیقی است، مخلّ به نظم و آرامش میشماریم، و اگر نتوانستیم با تطمیع و رشوه و بازگذاردن درهای بیتالمال جمعی از معترضین را ساکت و خاموش میکنیم، و آن کسانی را که با مال و رشوه و کرسی ریاست و ترفیع رتبه آرام نمیشوند با تهدید و ارعاب و تبعید و قطع دست و گوش و بینی، نفسشان را میگیریم؛ همان طور که معاویه در مدت پادشاهی خود با دوستان علی(علیه السلام)، و سران مسلمانان رفتار کرد، و علناً سبّ و ناسزا به امیرالمؤمنین(علیه السلام) را بر منابر در شهرها و مساجد مسلمین رایج ساخت؛ اما اینجا حساب بنی امیه حتی به طور موقت و مدت کوتاهی هم درست در نیامد،

ص: 130

1- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص267 - 271.

وبانگ اعتراض مردم از همان روز اول قتل حسین(علیه السلام) بلند شد، و قتل عام مدینه و مظالم دیگر نتوانست آثار شهادت سیدالشهدا(علیه السلام) را محو نماید.

مظلومیت حسین(علیه السلام) به طوری تجلّی کرد که کشندگان آن حضرت جز سربه زیری و شرمندگی و محرومیت از حقوق اجتماعی و تنفر عمومی، مالک آبرو و اعتباری نبودند.

عقّاد میگوید: گروهی از کسانی که برای جنگ با آن حضرت به کربلا رفته بودند تا زنده بودند در ناراحتی، فشار و عذاب روحی بودند، زیرا بزرگی گناهی را که مرتکب شده بودند شناختند و از اینکه بتوانند عذری بسازند و گناه خود را توجیه کنند، عاجز بودند، سپس داستان جوانی از بنی ابان بن دارم که ما، پیش از این از ابو الفرج نقل کردیم روایت میکند.[(1)](#content_note_131_1)

ص: 131

1- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص230.

### تعظیم صحابه و تابعین از مقام امام حسین(علیه السلام)

با آن همه مهربانی و محبّت ها و نوازش های فوق العاده پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) نسبت به حسین(علیه السلام)، و با آن همه احادیثی که در مناقب و فضایل او از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیده شده، و در میان مسلمین منتشر و نقل مجالس و محافل و گوشزد خواص و عوام بود، و بااینکه کسی نزدیکتر از او، و برادرش حسن(علیه السلام) به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نبود، و خلاصه بااینکه تمام کمالات و خصایصی که یک فرد را، دوست داشتنی و مقبول همه میسازد به نحو کامل در حسین(علیه السلام) جمع بوده، معلوم است که علاقه و محبّت مسلمانان به آن حضرت کامل و بینظیر بوده است.

آن چیزی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) باعث امیدواری و شکیبایی مسلمین در مصیبت نبّی اعظم بود، وجود علی و فاطمه زهرا و حسنین(علیهم السلام) بود. ازاین جهت این چهار نفر، طرف علاقه و محبّت و مهر، و محل تمرکز احساسات و عواطف مسلمانان بودند.

برای دل هایی که از مرگ پیغمبر(صلی الله علیه وآله) داغدار، و به هجران و فراق رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گرفتار شده بودند یگانه مایه آرامش و تخفیف حزن و اندوه وجود این بازماندگان عزیز و گرامی بود.

اما چنان که میدانیم فاطمه زهرا(علیها السلام) بعد از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) چیزی در دنیا زیست نکرد، و به زودی به پدر بزرگوار ملحق شد، و از آن امواج غم و اندوه و مصائب راحت و آسوده گشت.

بعد از وفات فاطمه زهرا(علیها السلام) مرکز تجلّی احساسات مسلمین علی و فرزندان عزیزش بودند.

ص: 132

هرکس پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را دوست میداشت دلش از دوستی حسنین(علیهما السلام) پر بود. آنها یادگار پیغمبر بودند، احترام و محبّت آنها، احترام و محبّت پیغمبر شناخته میشد. مسلمان ها از دیدارشان شاد، و دلشان روشن و گرم نشاط و امید میگردید.

اگر بگوییم این دو کودک خردسال بعد از پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) مالک دل های زن و مرد مسلمان شده بودند و شهر مدینه از وجودشان همان سنگینی و موقعیت روحانی عصر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را داشت، مبالغه نکردهایم.

وقتی آنها در کوچههای مدینه در مسجد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در هر مجمع و مجلس دیگر میآمدند مثل آن بود که پیغمبر آمده و شوق و شوری مخصوص در مردم پدید میآمد، خاطرات زمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) برایشان تجدید میشد. تماشای جمال آنها همه را سرزنده و خرسند میساخت و روحانیت و معنویتشان، عموم را تحت نفوذ قرار داده بود.

آنها که درک خدمت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نکرده بودند، خوشدل و مفتخر بودند که از محضر این دو یادگار عزیز پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، درک فیض نمودهاند. هرکس میتوانست در مجلس آنها بنشیند و سخنشان را بشنود، دل هیچ مسلمانی جز اهل نفاق در شرق و غرب جهان اسلام از دوستی حسن و حسین(علیهما السلام) خالی نبود. بلکه بعضی از اهل نفاق و مبغضین اهل بیت، نیز برای عوام فریبی و مصالح سیاسی خود به آنها اظهار ارادت مینمودند. آن قدر مسلمانان به حسنین(علیهما السلام) اظهار دوستی میکردند که بعضی گمان میکردند مردم آنها را حتی از پدرشان علی هم بیشتر دوست میدارند.

احنف بن قیس در مجلسی که معاویه در دمشق برای فراهم ساختن زمینه بیعت یزید تشکیل داده بود و کمتر کسی در مثل آن مجلس جرئت حق گویی دارد، سخنانی گفت که باید با طلا نوشته شود و کسانی که برای تقرب به زمامداران و امرا از هر تملّق و گزاف گویی و مدح و ستایش بیجا خودداری نمیکنند باید آن سخنان و آن مجلس را نصب العین قرار دهند.

احنف، معاویه را از شکستن عهد و پیمانی که با حضرت امام حسن(علیه السلام) در موضوع ولایتعهدی بسته بود بیم داد، و او را به احترام از افکار عامه مسلمانان سفارش نمود و از محبّت و دوستی مردم عراق نسبت به علی و حسن(علیهما السلام) شرحی را بیان داشت، سپس گفت:

ص: 133

معاویه! بدان که تو هیچ حجت و عذری در نزد خدا نداری، اگر یزید را بر حسن و حسین مقدّم بداری درحالی که تو میدانی حسن و حسین کیستند، و به سوی چه مقصد و هدفی هستند - و درضمن این بیانات گفت - به خدا اهل عراق حسن(علیه السلام) را از علی(علیه السلام) بیشتر دوست میدارند.[(1)](#content_note_134_1)

شاید هم همین طور بوده خواص صحابه مانند عمار و قیس بن سعد انصاری و کسانی که عهد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را درک کرده و فداکاری ها و مقامات مشهوره علی(علیه السلام) را دیده بودند به علی(علیه السلام) بیشتر ارادت می ورزیدند؛ اما محبّت حسن و حسین(علیهما السلام) به ملاحظه آنکه فرزندان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و میوههای دل زهرا(علیها السلام) بودند همه دل ها را فرا گرفته بود و زن و مرد آنها را دوست میداشتند و منبع کرامات و برکات میشمردند. آنها یادگار پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بودند و هر مسلمانی بالطّبع یادگار پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را دوست میدارد.

عقّاد میگوید: حسین(علیه السلام) پنجاه وهفت سال زندگی کرد بااینکه دشمنانی داشت که از دروغ پرهیز نداشتند، هیچ یک از آنها او را به عیبی یاد نکرد، و یک نفر از آنان نتوانست فضایل او را انکار کند حتی معاویه وقتی نامه عتاب آمیز حسین(علیه السلام) را دریافت نمود، و مشاورانش به او پیشنهاد کردند در جواب حسین(علیه السلام) نامه اهانت آمیزی بنویسد، متحیر شد چه بنویسد، و چگونه جلالت و پاک دامنی و عظمت حسین(علیه السلام) را تحقیر نماید، گفت: من در علی چیزی یافتم که بگویم، ولی در حسین چیزی نیافتهام که بگویم.[(2)](#content_note_134_2)

ص: 134

1- . محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص48 - 50.

2- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص146 - 80. غرض معاویه این بود که در مورد علی(علیه السلام) راهی برای گمراه کردن مردم و افترا به آن حضرت به مناسبت قتل عثمان، یافتم و او را به شرکت در قتل عثمان یا رضایت به قتل او متهم ساختم، بااینکه علی(علیه السلام) از آن اتهام مبرّا بوده و خود معاویه و کسان دیگر که به اسم خونخواهی عثمان، فتنهها برپا کردند، مانند عایشه و طلحه و زبیر جزو محرکین قتل و انقلاب علیه عثمان بودند ولی در مورد حسین(علیه السلام)، معاویه سیّاس و نیرنگ باز از این گونه افترا و تهمت ها نیز عاجز بود.

بعد از رحلت امام حسن(علیه السلام) شور محبّت امام حسین(علیه السلام) در دل ها زیادتر شد و شوق آنها به زیارت و دیدار او بیشتر، و بیمبالغه تمام محبّت های شان به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و علی و فاطمه و حسن(علیهم السلام) بر محبّت شان به حسین(علیه السلام) افزوده شد.

مثل آنکه کسی پنج فرزند نخبه، نابغه و برازنده داشته باشد و به داغ فراق و مرگ چهار نفر از آنها یکی پس از دیگری گرفتار شود، چنین شخصی نسبت به پنجمین فرزندی که برایش باقی مانده بینهایت اظهار عاطفه میکند و ترسش از اینکه گزندی به او برسد فوق العاده میشود. این پدر یا مادر همواره در اندیشه پسر است، از بیماریش ناراحت میشود و از درمانش شاد میشود. اگر این پدر و مادر به داغ این فرزند عزیز مبتلا شوند، مصیبت او برایشان بزرگ تر از مصیبت آن چهار تن میشود.

عقّاد میگوید: حسین(علیه السلام) به سبب مزیت شرف نَسَبی که داشت از هرکسی نزد مسلمانها محبوبیتش بیشتر بود و سزاوارتر کسی بود که دل ها به سویش مایل باشد.[(1)](#content_note_135_1)

روحانیترین مجلس علم و تفسیر در مسجد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) که همه کس حضور در آن مجلس را غنیمت و افتخار میدانست چنانچه معاویه هم میگفت: مجلس حسین(علیه السلام) بود.

ابن کثیر میگوید: وقتی حسین و ابن زبیر وارد مکه شدند و در آنجا اقامت گزیدند مردم ملازم حسین شدند، و از او جدا نمیشدند، و گروه گروه بر او وارد میشدند و در اطرافش مینشستند و سخنش را میشنیدند.[(2)](#content_note_135_2)

واقدی[(3)](#content_note_135_3) و ذهبی در تاریخ اسلام[(4)](#content_note_135_4) در اخبار مقتل حسین(علیه السلام) حدیثی از ابی عون که نظیر آن در تاریخ پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) هم روایت شده نقل کرده اند که دلالت بر

ص: 135

1- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص131.

2- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص139.

3- . ابن سعد، الطبقات الکبری، ج5، ص110.

4- . ذهبی، تاریخ الاسلام، ج5، ص8.

ایمان واعتقاد عظیم مردم به مقام روحی و الهی حسین(علیه السلام) دارد، و اینکه او را مظهر کمالات جدش میدانستهاند.

این حدیث این است که: حسین(علیه السلام) از مدینه خارج شد به ابن مطیع برخورد که چاهی میکند. ابن مطیع گفت: کجا میروی پدر و مادرم به فدای تو، ما را از فیض خودت بهرهمند ساز و مرو!

حسین(علیه السلام) نپذیرفت.

ابن مطیع عرض کرد: چاهی کندهام و امروز آبش با دلو بیرون آمده و توقّع آن است که برای ما دعا کنید تا برکت داشته باشد.

حسین(علیه السلام) فرمود: از آب آن بیاور!

دلو را آورد، حضرت از آب آن نوشید، و مضمضه کرد و در چاه ریخت.

ابن عساکر این خبر را نقل کرده[(1)](#content_note_136_1) و میگوید: ابن مطیع چاهی را که حفر میکرد آبش شور بود، و چون امام از آن نوشید و مضمضه فرمود خوشگوار شد.[(2)](#content_note_136_2)

علایلی میگوید: اختلافی نیست در اینکه حسین محبوب هرکس و برگزیده و پسندیده تمام قبایل و طبقات مردم بود. جاذبه او آن چنان در مردم نفوذ داشت که او را تقدیس میکردند و با دیدهای بالاتر از آنکه به دیگران مینگرند به او نگاه میکردند.[(3)](#content_note_136_3)

یکی از نشانههای خضوع مردم نسبت به شخصیت روحانی حسین(علیه السلام) تواضع ابن عبّاس در برابر آن حضرت است.

ابن عبّاس از بنی هاشم و عموزاده پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و از رجال سرشناس اسلام و از حسین(علیه السلام) به سال بزرگ تر بود. در بین مردم به علم و دانش مشهور، و از راویان معروف احادیث پیغمبر(صلی الله علیه وآله) است، و ابوبکر و عمر در زمان خلافتشان به او

ص: 136

1- .[1] ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص182.

2- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص140.

3- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص139.

احترام میکردند، و عمر با او مشورت مینمود و در زمان امیرالمؤمنین(علیه السلام) از بزرگان صحابه و شاگردان آن حضرت بود.

مع ذلک ابن سعد در طبقات مینویسد: ابن عبّاس رکاب حسن و حسین را میگرفت تا سوار شوند، و میگفت:

هُمَا إِبْنَا رَسُولِ اللهِ.[(1)](#content_note_137_1)

عمر بن خطاب پاس عظمت و جلالت مقام حسین(علیه السلام) را نگه میداشت و به آن حضرت میگفت:

إِنَّمَا أَنْبَتَ مَا تَرَی فِی رُؤُسِنَا اللهُ ثُمَّ أَنْتُمْ؛[(2)](#content_note_137_2)

آنچه را در سر ما میبینی خدا رویانیده است، و سپس شما.

یعنی، این همه اعتبار و عزّت، و هرچه از دین و دنیا داریم از خدا و شما داریم.

پسرش عبدالله بن عمر در سایه کعبه معظمه نشسته بود حسین(علیه السلام) را دید تشریف میآورد گفت:

هَذَا أَحَبُّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَی أَهْلِ السَّمَاءِ الْیَوْمَ؛[(3)](#content_note_137_3)

این! امروز محبوبترین اهل زمین نزد اهل آسمان است.

ابوبکر برای اینکه به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) تشبّه بجوید، حسن و حسین(علیهما السلام) را بر گردن خود سوار میکرد.[(4)](#content_note_137_4)

ابوهریره از حسین(علیه السلام) تقاضا میکرد پیراهن خود را بلند کند تا موضعی را که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) میبوسید، ببوسد پس ناف آن حضرت را میبوسید.[(5)](#content_note_137_5)

ص: 137

1- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص212.

2- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص69.

3- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص69؛ صبان، اسعاف الراغبین، ص155.

4- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص93، فصل6.

5- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص147، فصل7.

حسن بصری میگفت: حسین، آقا و زاهد و صالح و خیرخواه مسلمین و نیک خلق بود.[(1)](#content_note_138_1)

عبدالله بن زبیر در خطبهای که در مسجدالحرام راجع به شهادت حسین(علیه السلام) خواند گفت:

حسین، مرگ با کرامت و بزرگواری را بر زندگی با ذلت و پستی برگزید، خدا او را رحمت کند، و کشنده او را خوار سازد، و کسی را که فرمان به قتل او داد لعنت کند. به خدا سوگند حسین بسیار روزهدار و شب زنده دار بود و سزاوارتر به پیغمبر بود از فاجر پسر فاجر. به خدا قسم او کسی نبود که قرائت قرآن را به غنا، و گریه از ترس خدا را به آوازهخوانی، و روزه را به میگساری، و نماز شب را به اشتغال به آلات لهو و طرب، و مجالس ذکر خدا را به شکار و بازی با بوزینگان تبدیل کند (در این سخنان، غرض اشاره به خصال نکوهیده و اعمال زشت یزید بود).

قَتَلُوهُ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیّاً أَلَا لَعْنَهُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ.[(2)](#content_note_138_2)

او را کشتند به زودی به گمراهی و گناه بزرگی گرفتار می شوند آگاه باش لعنت خدا بر ستمکاران است.

ص: 138

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص153، فصل7.

2- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص241. در فصل انعکاس شهادت، از تاریخ طبری مختصری از ترجمه خطبه ابن زبیر نقل شد در اینجا هم از تذکره به مناسبت اضافات و ارتباطی که با این فصل داشت نقل گردید.

### شخصیت اخلاقی امام حسین(علیه السلام)

مسلّم است که ارزش واقعی انسان ها به علم و کمالات و فضایل و صفات اخلاقی است.

افراد بشر هرچند از جهت جسم و ظاهر و لباس و مکان و مال و مقام و این گونه عوارض باهم تفاوت هایی دارند ولی این تفاوت ها سبب امتیاز آنها بر یکدیگر نیست. آن چیزی که سبب امتیاز حقیقی است علم و فضیلت و اخلاق و رفتار نیک است.

به عبارت دیگر: فضیلت آدمیان در تمتع از لذائذ حیوانی، و برخورداری از آنچه مابه الاشتراک انسان و سایر حیوانات است، نیست بلکه کمال آدمی وابسته به مابه الامتیاز او از حیوانات است.

هرچه بهره او از این مابه الامتیاز بیشتر باشد، فاصلهاش از عالم حیوانی زیادتر و در عالم انسانیت جلوه و نمایش انسانی او بیشتر میشود.

بسیاری از انسان ها هستند که به صورتْ انسانند، اما به سیرت و معنا، در همان عالم حیوانیت ماندهاند. بعضی هم فاصلهای را که بین عالم حیوانیت محض و انسانیت کامل و تمام عیار است طی مینمایند و در این فاصله گاه در یک نقطه توقف میکنند و گاه به سیر خود ادامه داده تا به سرحدّ انسانیت کامل و تمام عیار میرسند.

ص: 139

علم و اخلاق و معارف افراد، نشان دهنده مقدار سیر آنها و مراحلی است که از این فاصله پیمودهاند.

انسان فطرتاً شیفته اخلاق پسندیده است، و صاحبان مکارم اخلاق را دوست میدارد، و تحت تأثیر مناظر حساس اخلاقی قرار میگیرد.

در تمام قرون و اعصار، عدالت، طهارت نفس، امانت، صداقت، استقامت، ثبات قدم، شجاعت، صراحت لهجه، صبر و حلم، وفای به عهد، تواضع، رحم، احسان، اغماض و گذشت، فداکاری و ایثار، آزادی خواهی و خدمت به همنوع، و سایر صفات حمیده محبوب بشر بوده، و هرچه هم شکل دنیا عوض شود، و ظواهر زندگی تغییر کند در این احساس بشر و احترام او از نیکوکاران و نیکوخویان، تغییری حاصل نمیشود.

چنانچه صفات رذیله مانند، حسد، تکبّر، نفاق، ظلم و بیرحمی، خیانت، دروغ، کینه توزی و خودبینی، همیشه مورد تنفّر و نامطبوع بوده است.

علم اخلاق بر اساس همین توجّه فطری انسان و درک باطنی او به وجود آمده است.

راجع به اخلاق حمیده و اضداد آن، اطلاع بر تحقیقات و مطالعات علمای علم اخلاق و معرفه النفس برای کسی که در مقام تهذیب اخلاق خویش باشد لازم و سودمند است.

برنامههای تربیتی و اخلاقی اسلام که آخرین ادیان آسمانی است، عالیترین و جامعترین برنامههای اخلاقی است و علاوه بر آنکه اخلاق، موضوع یک قسمت مهم احکام و فصل مخصوصی از تعالیم اسلام است، درضمن تعالیم و احکام دیگر نیز جنبه تربیت و تکمیل نفوس رعایت شده و در احکام عبادات و معاملات، واجبات و محرمات، تکالیف روزانه، انفاقات و معاشرت با مردم حتی

ص: 140

در جهاد با کفار، تربیت جامعه و پرورش فکر و اراده و اصلاح باطن کاملاً ملاحظه شده است.

مجاهده با نفس و رذائل اخلاقی را، «جهاد اکبر» نامیدهاند، و حسن خلق را نشانه کمال ایمان معرفی نمودهاند.

دانشمندان و فلاسفه اسلام، با اقتباس از تعالیم اخلاقی این دین بهترین کتاب ها را در علم اخلاق نوشته، و ادبیات عرب و عجم هر دو نمونه این دستورات و برنامههای اخلاقی است.

کلمات جامع پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله)، و خطبهها و کلمات قصار امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین(علیه السلام)، و محامد اخلاق و کرائم صفات هریک سند افتخار مسلمین و دلیل زنده کمال برنامههای تربیتی اسلام است.

از تشویقات و فضایل و ثواب هایی که برای هریک از صفات حسنه فرمودهاند میزان توجّه و اعتنای اسلام به پرورش اخلاق معلوم میشود.

در قرآن مجید در آیه 164 سوره آل عمران، و آیه 2 سوره جمعه، برنامه کار و دعوت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) باصراحت در سه قسمت خلاصه شده است:

1. تلاوت آیات خدا.

2. تزکیه و تربیت نفوس.

3. تعلیم کتاب و حکمت.

و در حدیث معروف است که فرمود:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکَارِمَ الْأْخْلَاقِ»؛[(1)](#content_note_141_1)

ص: 141

1- . بیهقی، السنن الکبری، ج10، ص192؛ ابن عبدالبر، الاستذکار، ج8، ص576؛ همو، التمهید، ج16، ص254. «از جانب خدا فقط برای این مبعوث شدم که اخلاق پسندیده و رفتار نیکو را به حدّ کمال برسانم».

شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) به تمام اخلاق فاضله و صفات ممتازه آراسته و در حسن اخلاق، یگانه نمونه کمال بشری و به تصدیق دوست و دشمن مثل اعلا، و سرآمد تمام مردم بود.[(1)](#content_note_142_1)

ص: 142

1- . جای بسی تأسف است اگر مسلمانان با داشتن تعالیم پرارزش اخلاقی و برنامههای جامعه آسمانی، در نکبات فساد اخلاق گرفتار شوند و به تقلید از مسیحیها و ملل مغرب زمین که فاقد مدنیت اخلاقی میباشند، از صفات ممتاز اسلامی و کرائم آداب که موجب مباهات ملل اسلام بود دست شسته و به بیعفتی و بیغیرتی و هتک شرف و منحرف ساختن جوانان و بانوان و ارتباط دادن آنها با بیگانگان، و میگساری و قمار و رقص و توسعه فساد افتخار کنند و مجلات و مطبوعاتی داشته باشند که این روش های ناپسند را ترویج و با انتشار داستانها و سرگذشت های شهوت انگیز و عکس ها و صور قبیحه، آتش غرائز حیوانی جوانان را روشن سازند بااینکه استقلال و موجودیت هر ملت، وابسته به بقای عادات و اخلاق و آداب اوست و اگر آداب و اخلاق او در اخلاق دیگران هضم شد، استقلال و شخصیت او نیز خواه وناخواه هضم میشود. به تصدیق دانشمندان عالی مقام و جامعه شناس، وضع فعلی مسلمین و ضعف کنونی آنها مربوط به ضعف فلسفه و اخلاق و برنامههای تربیتی و تعالیم اجتماعی نیست؛ زیرا تعلیماتی از تعالیم اسلام استوارتر و جامع تر نیست؛ بلکه علت آن ملتزم نبودن آنها به احکام اسلام و بیرون شدن امور از برنامههای شرعی و جهل به معارف عالیه و هدف های اسلامی و ضعف آنها در علوم تجربی و صنعت است. باید مسلمانان با تکمیل صنایع و علوم جدید، خود را از بیگانگان بینیاز کرده پول هایی را که صرف تقلید از روشهای نکوهیده و آداب زشت غربی ها مینمایند، صرف ترقی علم و صنعت کنند تا هم کشورهای اسلامی در شاهراه ترقی به سرعت گام بردارند و هم از فساد اخلاق و آفات تمدن جدید محفوظ و مصون بمانند. ای کاش برای آگاهی از تعالیم اخلاقی اسلام و روش تربیتی قرآن، این مسلمان های غربزده مراجعه به کتاب های مسلمین و بلکه دانشمندان غرب مینمودند، و این قدر کورکورانه و شتاب زده، راه مغرب را که راه ضعف و ذلّت و فساد اخلاق است پیش نمیگرفتند. اکنون دنیا در آتش نکبات اخلاقی غربی ها میسوزد و اضطراب فکری و ناراحتی روحی میلیاردها انسان را بیچاره کرده و هیچ کس از طغیان ناگهانی حرص و آز صاحبان سلاح های ویران کننده در امان نیست و هر روز از سوء اخلاق و مظالم آنها چیزها میشنویم و میخوانیم که انسان از نقل آن شرمنده میشود. آری، مسلمان ها باید در فضایل و کرامت نفس و پاک دامنی و عفت و امانت، ملت نمونه باشند و با تمسک به کلمه توحید و اتحاد و همبستگی اسلامی، قویترین ملل باشند. نباید کارشان به جایی برسد که اجتماع آنها به یک اجتماع مسیحی و دوران های جاهلیت شبیهتر باشد تا به یک اجتماع عالی و درخشان اسلامی.

راجع به صفات پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، خلق و خو، روش و رفتار آن حضرت علاوه بر آنچه کتاب های سیره و تواریخ نوشتهاند متبحّرین در علوم اسلامی و دانشمندان بزرگ کتاب های مخصوصی نوشتهاند که مطالعه آنها برای راهنمایی انسان به اخلاق و فضایل، کافی و وافی است.

اهل بیت(علیهم السلام) و اوصیای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نیز در اخلاق و علم و عمل نمونه آن حضرت و به اتّفاق موافق و مخالف، برجسته و نابغه بودند.

امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا و حسنین و سایر ائمه(علیهم السلام) هریک نماینده تکامل و ترقی انسان، و امتداد خلق کریم و عظیم نبوی بودند، و تابش معنویت اخلاق پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در وجودشان آشکار بود.

ص: 143

### مکارم اخلاق سیّدالشهدا(علیه السلام)

#### اشاره

گرچه فداکاری بی مانند، استقامت، حق پرستی، توکل، قدرت اراده، چشم پوشی از مظاهر و جلوه های فریبنده دنیا و قطع علائق در واقعه جانسوز کربلا به قدری از وجود حسین(علیه السلام) تجلّی کرده، و دل ها را مجذوب او نموده که به عظمتهای دیگر آن حضرت کمتر توجّه میشود.

مثل اینکه افکار جامعه و عقول بشر کسی را که در راه یاری حقّ، فداکاری و از خودگذشتگی نشان دهد مالک تمام عظمت ها و فضایل میدانند و هرچه درجه فداکاری عالی تر و خالصتر باشد، عظمت شخصیت او در دل ها بیشتر میشود.

فداکاری بی مانند حسین(علیه السلام) به قدری پایه او را بالا برده که در هر میدان مقایسه و مسابقه میتواند با همین یک صفت با صاحب هر خُلق کریم مسابقه دهد.

حقیقت هم همین است ظهور آن استقامت و شجاعت و پایداری و مناعت از هیچ کس قابل تحقّق نیست مگر آنکه در نواحی دیگر اخلاق نیز عظیم و برجسته و ممتاز باشد. ایمان و معرفت، یقین، بصیرت، توکل و اعتماد بر خدا، زهد و صبر باید به حدِّ اعلا و وفور در شخص وجود داشته باشد تا بتواند مظهر آن آیات عظیمه و عجیبه و خویشتن داری و صبر و استقامت گردد.

علایلی میگوید: در آنچه از اخبار و تاریخ حسین نزد ماست میبینیم که حسین کمال مواظبت را در تأسّی به جدّش داشت، به طوری که از همه جهات و نواحی نمونه کامل پیغمبر بود، و آن چنان از دنیا و نعمت های آن دل کنده بود که وقتی به امام زین العابدین(علیه السلام) گفته شد چه کم اند فرزندان پدرت؟ در

ص: 144

پاسخ فرمود:

«عجب دارم چگونه صاحب فرزند شد و حال اینکه از نماز و عبادت در شب و روز فارغ نبود پس کسی که چنین باشد کجا فرصت آن دارد که به زنان بپردازد».[(1)](#content_note_145_1)

کسی که همه حالات، سکون، حرکت، فکر و تأمّلاتش الهی بود میبینیم که در جهاد فداکارانه شمشیر میزد، و ازخودگذشته بود، هیچ کار و تکلیفی او را از وظیفه و تکلیف دیگر باز نمیداشت.[(2)](#content_note_145_2)

و باز هم علایلی میگوید: مردی که برای خدا، و به نام خدا قیام کند، و به نام خدا دنبال هدف برود و به نام خدا بمیرد، چگونه هدفش عالی و مقصدش بلند است؟ هدف چنین کسی، هدف است اما نه هدفی که شهوات نفسانی آن را معیّن کرده باشد، و مقصد چنین کسی، مقصد است اما مقاصد دیگران مانند آن نیست. این مقصدی است که مقاصد دنیایی و مادی در کنار آن حقیر است، به جز ملکوت اعلی به جایی نظر ندارد و به غیر از آسمان حقیقت قرارگاهی نمیطلبد.

پس شگفت نیست اگر به آن عالم، مشتاق، و طالب رفتن به آن قرارگاه باشد. مردم به وطن ها و مقاصد و هدف های شان مشغول و مشتاق هستند، و این شخصیت با قرارگاه خود، و ملکوتِ اعلی مأنوس است، تا اینکه میگوید:

ما اگر حسین را در بین بزرگان و صاحبان شخصیت و عظمت مقدم بداریم فقط این نیست که مرد عظیمی را مقدّم داشته باشیم بلکه عظیمی را مقدّم داشتهایم که هر باعظمتی در عظمت، فرود اوست و شخصی را برتری میدهیم که از هر شخصیت بالاتر است، و مردی را مقدّم میداریم که فوق تمام رجال

ص: 145

1- . ابن طاووس، اللهوف، 57؛ همو، فلاح السائل، ص269؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج4، ص100؛ ابن دمشقی، جواهر المطالب، ج2، ص275.

2- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص102.

تاریخ در حال اجتماع آنهاست؛ و این تقدیم، هیچ کار تازه و بدیعی نیست؛ زیرا تمام رجال تاریخ را که میشناسیم عمر خود را در تحصیل مجد و بزرگواری زمین به پایان رساندند، اما حسین جان خود را در راه تحصیل مجد آسمان فدا کرد و چنین کسی بالاتر و برتر است.

ما عظمایی را که میشناسیم هرکدام از جهتی باعظمت بودهاند؛ یکی از جهت شجاعت و یکی از ناحیه مردانگی، و دیگری برای زهد، و یکی از جهت خودگذشتگی و فداکاری، و یکی از ناحیه علم و دانایی؛ اما عظمت در هر لباس و ازهرجهت و در هر نمایش انسانی به قسمی که سرچشمه هر عظمت و نمونه بزرگواری در هر شکل و قیافه باشد که مردم او را ببینند منحصر به شخص حسین است.

ما همه انواع بزرگی را در نفسیات و در نسب عالی او لمس میکنیم. آری پدرش مثل او بود ولی او پدری مانند خودش برای خود نیافت.

پس مردی که از هر نظر به او نگاه کنی، و به هر جهت که او را ببینی عظمت و بزرگی ببینی و او را به عظیمی منتهی ببینی، مردی است که مجمع عظمت ها و مرکز اقتران بزرگیهاست.

مردی که از عظمت نبوت محمد و عظمت مردانگی علی و عظمت فضیلت فاطمه به وجود آمده، نمونه عظمت انسانی و نشان نشانههای آشکار بزرگی است.

پس یاد او و ذکر حالات او فقط یاد و ذکر یک مرد بزرگ نیست بلکه یاد و تذکار انسانیت جاویدان است؛ اخبار و تاریخ او تاریخ یک قهرمان فضیلت بشری نیست، بلکه تاریخ قهرمان بی مانند است.

ما باید همیشه از حسین یاد کنیم و از او پند بگیریم و او را مصدر الهامات نفسی خود قرار دهیم، زیرا او مصدر الهام الهی است که انوار آن زمان و مکان را گرفته و هر لحظه در سطوع و درخشندگی، و در آسمان و زمین نفوذ می کند، و در حدّ و اندازهای وقوف ندارد؛ زیرا نور خدا محدود و موقوف نیست.[(1)](#content_note_146_1)

ص: 146

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص104 - 106.

عقاد میگوید: بنی امیه بعد از شهادت حسین(علیه السلام) شصت سال حسین و پدرش(علیهما السلام) را بر فراز منابر سبّ میکردند ولی یک نفر از آنها نتوانست نسبت به مقام ورع و پارسایی و پرهیزکاری و مراعات او از احکام دین جسارتی بنماید و او را به کوچک ترین صغیرهای که از آدمی در آشکار یا پنهان ممکن است صادر شود متّهم سازد.

آنها میخواستند که درباره حسین(علیه السلام) غیر از خروج بر حکومتشان چیزی گفته شود یا عیبی بجویند اما زبان خودشان و زبان مزدورانشان را از اینکه بتوانند به حسین(علیه السلام) عیبی نسبت بدهند کوتاه دیدند.[(1)](#content_note_147_1)

و هم او گفته است: کربلا امروز حرمی است که مسلمانان آن را برای عبرت و یادبود و غیرمسلمین برای مشاهده و تماشا، زیارت میکنند ولی حقّ این است که کربلا باید زیارتگاه هرکسی باشد که برای نوع بشر نصیبی از قدس و فضیلت میشناسد؛ زیرا ما هیچ بقعهای از بقاع زمین را نمیشناسیم که نام آن بقعه با فضایل و مناقبی توأم باشد که آن فضایل و مناقب لازم تر از فضایلی باشد که با اسم کربلا بعد از شهادت حسین(علیه السلام) مقرون گردید.

و در نوع انسان صفاتی عالی تر و شریف تر از ایمان، فداء و ایثار، بیداری ضمیر، تعظیم حقّ، رعایت تکلیف، خودداری از پستی و ذلت، شجاعت نسبت به مرگ و صفات دیگر از این قبیل، نیست مگر آنکه تمام آن صفات در کربلا بعد از آنکه کاروان حسینی در آنجا نزول کرد تجلی نمود.[(2)](#content_note_147_2)

سپس میگوید: در استقامت اخلاق آن نفوس جلیله، همین کافی است که: در میان کسانی که در رکاب حسین(علیه السلام) کشته شدند کسی نبود که نتواند از کشته شدن به کلمهای یا قدمی بپرهیزد و خود را از آن میدان مرگبار نجات دهد

ص: 147

1- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص206 - 207.

2- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص222.

مع ذلک همه، مرگ در زیر شمشیر و با لب تشنه را در رکاب حسین اختیار کردند و از اینکه کلمهای بگویند یا قدمی بردارند که سبب نجات آنها از قتل باشد خودداری کردند. برای اینکه آنها جمال اخلاق را بر متاع زندگی دنیا برگزیدند...[(1)](#content_note_148_1) (عقّاد پس از اینکه شرحی از فضایل اصحاب، و وفا و شجاعت و مناقب آنها ذکر میکند میگوید):

تمام این مناقب به طور اکمل و اعلا در وجود پیشوای بزرگوارشان حسین(علیه السلام) جمع بود که هرکس به اعمال او در کربلا نگاه کند گمان میکند میان اخلاق شریفه او مسابقهای برقرار شده، پس نمیتوان دانست حسین در شجاعتش شجاع تر یا در صبرش شکیباتر یا در کرمش کریم تر یا در ایمان و غیرتش بر حقّ بیشتر بود.[(2)](#content_note_148_2)

بااینکه وصف عظمت های وجود حسین(علیه السلام) از عهده ما خارج است و نباید توقع داشت کسی بتواند آن همه عظمت را تشریح و توصیف نماید؛ بااین حال برخی از نواحی کمال اخلاقی و علمی حسین(علیه السلام) را جداگانه به طور اختصار یاد میکنیم تا معلوم شود آن وجودی که مظهر کامل عظمت، استقامت، و صبر و فداکاری در راه حقّ شد، صاحب تمام عظمت های انسانی و مرکز همه بزرگواری ها بود:

#### 1- علم امام حسین(علیه السلام)

تاریخ زندگانی پیغمبر اعظم و ائمه طاهرین(علیهم السلام) بر آن دلالت دارد که علم و دانش این بزرگواران موهبت الهی بوده است. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) رنج دبستان ندید و تعلیم از معلم و استادی نگرفت و به واسطه علم الهی مصدر این همه علوم عالیه و معارف حقیقیّه و شرایع محکمه گردید.

ص: 148

1- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص223.

2- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص226. (نقل به معنا و مضمون).

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت \*\*\* به غمزه مسئله آموز صد مدرّس

شدمکتبی باز کرد که نزدیک چهارده قرن است، فلاسفه و علمای عالی مقام در آن مکتب افتخار شاگردی دارند و از خرمن معارف و علوم آن خوشه چینی مینمایند و از دریای دانش های آن جرعهنوشی میکنند.

همین گونه، علوم امام علی(علیه السلام) و سایر ائمه(علیهم السلام) نیز به افاضه ربّانی و بخشش الهی و تعلیم خاص شخص پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) بود وگرنه کدام مدرسه در آن دنیای پر از جهل و نادانی میتوانست چنین فارغ التحصیلانی را به دنیا تحویل دهد که در علوم و فنون متعدده متشعّبه، استاد و از زمان صباوت و کودکی مرجع مردم و علما در مسائل علمی باشند و تا امروز کلماتشان برای رجال علم و فلسفه حلال مشکلات گردد.

احادیث معتبره دلالت دارد بر اینکه پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، علی و فرزندانش(علیهم السلام) را به دانش هایی مخصوص گردانید و کتابی که به خط علی(علیه السلام) و املای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود، همواره در این خاندان مورد استناد و مراجعه بوده است و درحقیقت، تبلیغات و تعلیمات امامان(علیهم السلام) و سیره و روش آنها تکمیل و اتمام هدف پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در تربیت جامعه و هدایت بشر بوده است.

از مثل حدیث ثقلین متواتر و مشهور که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) جمیع امّت را ارجاع به این بزرگواران داده است، صلاحیت تامّه علمی ایشان ظاهر و آشکار میگردد.

علاوه بر اینها روایات بسیار دیگر از طرق اهل سنّت دلالت دارند بر آنکه علی(علیه السلام) در بین تربیت شدگان مکتب نبوت بیشتر از همه صحابه، از تابش انوار نبوّت مستفیض بود و بعد از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) مرجع عموم در مسائل مشکله علمی بود و علوم شرعیه همه منتهی به آن سرور میشود.

علی(علیه السلام) اعلم صحابه بود؛ علم تمام صحابه پیش علم او چیزی شمرده نمیشد و همه به علم او محتاج بودند. او علاوه بر آنکه آمادگی خاص و استعداد

ص: 149

خدادادی داشت که کسی از صحابه در این فضیلت با او برابر نبود، و به این جهت در فهم ودرک احکام و معارف و علوم غامضه و مسائل مشکله و حقایق وحی و کلیات قواعد دینی ممتاز و یگانه بود؛ به واسطه اختصاص فراوان و طول معاشرتی که با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) داشت و اینکه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) اهتمام خاص در افاضه علوم به او داشت؛ همواره از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اخذ علم میکرد و خداوند به او شرح صدری بخشیده بود که از یک راهنمایی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) هزار باب علم به روی او باز میشد.

او در خدمت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و شاگردی او، بیمانند و نسخهای مطابق اصل گردید.

توحید اسلام، عدالت اسلام، شکل حکومت و نظام اسلام همه از وجود علی(علیه السلام) و از کردار و گفتارش نمایان شد.

بعد از علی(علیه السلام) این منصب الهی و رهبری علمی و دینی با فرزندانش حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین سیدالشهدا(علیهما السلام) بود. آنها ملجأ و پناه مردم در مسائل اسلامی و علوم تفسیر و احکام شرعی بودند، سخنشان قاطع و مقبول و روششان سرمشق و میزان بود.

در حالات سیدالشهدا(علیه السلام) هرچه انسان دقیق تر شود بیشتر به این رمز میرسد که یک بصیرت خارق العاده و بینش غیبی در امر دین راهنمای آن حضرت بوده است.

علم و دانش آن حضرت از احتجاجات او با دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) به خصوص معاویه و مروان، و نامههایی که به معاویه مرقوم فرموده و خطبههایی که به مناسباتی انشا نموده و از دعای عرفه، و دعاهای دیگر که از آن حضرت در کتاب های شیعه و اهل سنّت نقل شده ظاهر و آشکار است.

چنانچه میدانیم ابوذر یکی از کبار صحابه و فضلا و از سابقین است که بنا به نقل ابن اثیر در اسدالغابه پنجمین کسی است که اسلام آورد و فضایل و مناقبش بسیار است.[(1)](#content_note_150_1)

ص: 150

1- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج1، ص301.

هنگامی که به خاطر اعتراض به اعمال ناهنجار حکومت، و دعوت مردم به روش پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، عثمان او را به ربذه تبعید کرد، علی و حسن و حسین(علیهم السلام) به اتّفاق عقیل و عمّار برای مشایعت و وداع او آمدند، حسین(علیه السلام) در وقت وداع به او فرمود:

«یَا عَمَّاهُ! إِنَّ اللهَ قَادِرٌ عَلَی أَنْ یُغَیِّرَ مَا قَدْ تَرَی، وَاللهُ کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ، وَقَدْ مَنَعَکَ الْقَوْمُ دُنْیَاهُمْ، وَمَنَعْتَهُمْ دِینَکَ، فَماَ أَغْنَاکَ عَمَّا مَنَعُوکَ، وَأَحْوَجَهُمْ إِلَی مَا مَنَعْتَهُمْ فَاسْأَلِ اللهَ الصَّبْرَ وَالنَّصْرَ، وَاسْتَعِذْ بِهِ مِنَ الْجَشَعِ وَالْجَزَعِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الدِّینِ وَالْکَرَمِ، وَإِنَّ الْجَشَعَ لَا یُقَدِّمُ رِزْقاً، وَالْجَزَعَ لَا یُؤَخِّرُ أَجَلاً»؛[(1)](#content_note_151_1)

«ای عمو! خداوند قدرت دارد وضعی را که مشاهده میکنی تغییر دهد و خداوند هر روز در شأنی است و این قوم تو را از دنیاشان محروم ساختند، تو هم دینت را از آنها حفظ کردی، تو از آنچه که آنها تو را از آن محرومت ساختند چقدر بینیازی! ولی آنان به دین تو چقدر محتاجند! پس از خدا صبر و پیروزی بطلب و از حرص و بیقراری به او پناه ببر، پس به درستی که صبر از ارکان دین و بزرگواری است و به راستی حرص نه روزی را جلو می اندازد و نه اجلی را تأخیر می اندازد»!.

این کلمات حکمت آمیز و رسا، مرتجلاً و بالبداهه در وقتی که سن مبارکش از سی تجاوز نکرده، خطاب به یک پیرمرد عالی مقام و باسابقه و جلیل القدری که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او را ستوده، درعین حالی که به گفته عقاد، شعار زندگی حسین و برنامه کارو زندگی خودش بود؛ قدس مقام و روحانیت فوق العاده و علم و دانش و روح غنی و بینیاز و کمال معرفت و بصیرت حسین(علیه السلام) را اعلام میدارد.

ص: 151

1- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج8، ص253 - 254؛ مجلسی، بحارالانوار، ج22، ص412 - 413؛ امینی، الغدیر، ج8، ص301 - 302؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص136.

ابن عساکر[(1)](#content_note_152_1) روایت کرده که نافع بن ازرق رهبر فرقه ازارقه خوارج به حسین(علیه السلام) عرض کرد: خدایی را که میپرستی برای من توصیف کن!

حسین(علیه السلام) فرمود:

«یَا نَافِعُ! مَنْ وَضَعَ دِینَهُ عَلَی الْقِیَاسِ لَمْ یَزَلِ الدَّهْرَ فِی الْإِلْتِبَاسِ، مَائِلاً نَاکِباً عَنِ الْمِنْهَاجِ ظَاعِناً بِالْإِعْوِجَاجِ، ضَالًّا عَنِ السَّبِیلِ، قَائِلاً غَیْرَ الْجَمِیلِ یَا ابْنَ الْأَزْرَقِ أَصِفُ إِلَهِی بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ،... لَا یُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا یُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِیبٌ غَیْرُ مُلْتَصِقٍ، وَبَعِیدٌ غَیْرُ مُسْتَقْصٍ، یُوَحَّدُ وَلَا یُبَعَّضُ، مَعْرُوفٌ بِالْآیَاتِ، مَوْصُوفٌ بِالْعَلَاماتِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالُ».

«ای نافع هرکس دین خود را بر پایه قیاس بگذارد همواره در عمرش در اشتباه خواهد بود و به بیراهه رفته و به رو خواهد افتاد و به اعوجاج و کژی کوچ کرده و گمراه گردد و سخنان نازیبا گوید. ای پسر ازرق! من خدایم را وصف میکنم به آنچه او خود را وصف فرموده است. او به حواس ادراک نشود و به مردم قیاس نگردد. نزدیک است ولی به چیزی چسبیده نیست، دور است اما دوری نجسته (یعنی قرب و نزدیکی او به ملامسه و به مکان، و مانند قرب ممکنات به یکدیگر نیست و دوری او دوری به مکان، و مثل دوری کسی که دوری جستهباشد نیست، بلکه مقصود از قرب و نزدیکی او، احاطه علم و دانایی او به همه است، و مقصود از دوری او از اشیا، تنّزه او بالذات از صفات ممکنات است، این بعد بالذّات حاصل، و به استقصا نیست، پس در عین آنکه به اشیا نزدیک است قرب مکانی و زمانی با آنها بالذّات ندارد؛ زیرا منزّه از مکان و زمان است و در عین آنکه از همه چیز دور است دوری او مثل

ص: 152

1- .[1] ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص183 - 184.

دوری ممکنات از یکدیگر که معرض قرب و بعد هر دو هستند نیست بلکه این دوری بالذّات است و توهّم قرب در آن نمیشود) او یگانه است و تبعیض و تجزیه و ترکیب در او راه ندارند، و به نشان ها شناخته شده و به علاما ت وصف شده است غیر از خداوند بزرگ و بلندمرتبه، خدایی نیست».

ابن ازرق گریست و گفت:

مَا أَحْسَنَ کَلَامَکَ؛

چقدر نیکوست کلام تو!.

حسین(علیه السلام) فرمود:

«به من رسیده که تو بر پدر و برادرم و بر من گواهی به کفر میدهی».

ابن ازرق گفت:

أَمَا وَاللهِ یَا حُسَیْنُ لَئِنْ کَانَ ذَلِکَ لَقَدْ کُنْتُمْ مَنَارَ الْإِسْلَامِ وَنُجُومَ الْأَحْکَامِ.[(1)](#content_note_153_1)

سوگند به خدا ای حسین! اگر این ناسزا از من صادر شده، به یقین که شما چراغ اسلام و ستارگان احکام خدایید (یعنی مردم باید از انوار علوم و معارف شما روشنی بجویند و در تاریکی ها به ستارههای وجود شما هدایت گردند).سپس حسین(علیه السلام) به آیه شریفه:

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَکَانَ لِغُلَامَیْنِ یَتِیمَیْنِ﴾[(2)](#content_note_153_2)

استشهاد فرمود، و حجّت را بر او تمام کرد.

معاویه وقتی میخواست حلقه علم و تدریس حسین(علیه السلام) و مجمع مردم را در گرد شمع وجود آن حضرت در مسجد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) معرفی کند به مردی از قریش میگوید:

ص: 153

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص148.

2- . کهف، 82.

إِذَا دَخَلْتَ مَسْجِدَ رَسُولِ اللهِ فَرَأَیْتَ حَلْقَهً فِیهَا قَوْمٌ کَأَنَّ عَلَی رُؤُوسِهِمُ الطَّیْرُ فَتِلْکَ حَلْقَهُ أَبِی عَبْدِ اللهِ مُؤْتَزِراً إِلَی أَنْصَافِ سَاقَیْهِ.[(1)](#content_note_154_1)

علایلی میگوید: حقیقت زنده در محل قدسی مثل حسین(علیه السلام) این گونه بر مؤمنین ظهور میکند که اشعه سیمایشان در دل نگاه کننده خشیت و بیمی با اطمینان و سکون و وقار پدید میآورد. مثل آنکه کسی که به آن سیما و منظر نگاه میکند تماشای ابدیت مینماید یا در آفاق لانهایت سیر میکند یا مثل آن است که لانهایت در خانه و مجلس آنها جمع شده است.

سپس میگوید: افق فکر معاویه از درک این سرّ الهی و غیبی دور بود، بعد میگوید: مقصود معاویه از این کلام این است که: دنیا با همه اسباب عظمت هایش در درگاه حسین جمع شده و تمام افتخارات برای حسین فراهم آمده مثل آنکه تمام دنیا در یک مکان جمع شده باشد.

معاویه خود را میبیند با آنچه او را احاطه کرده از زخارف و زیورها و حکومت و پادشاهی دنیا، و حسین را میبیند با آنچه او را احاطه کرده ازحقیقت عظمی، پس نسبتی مثل عدم و وجود میبیند؛ نگاه میکند طرف عظمت حسین را مطلع انوار و مشرق خورشید هدایت میبیند و ناحیه خودش را تاریکی های روی هم انباشته شده مشاهده میکند.

محضر حسین حلقهای بود که صفوف مردم تا آنجا که چشم میدید نشسته بودند و در نهایت آرامش بدن و سکوت و خاموشی که حاکی از خضوع بی مانندشان نسبت به عظمت حسینی بود، چشم خود را به حسین دوخته و گوششان را به او سپرده بودند. گویی میخواستند از اسارت شهوات و پرستش

ص: 154

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص98، به نقل از: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص179. «وقتی به مسجد رسول خدا وارد شوی جمعی را می بینی که حلقه زده اند گویا بر بالای سر آنها پرندگان هستند (یعنی واله و مبهوت اند) آن گروه شاگردان ابوعبدالله هستند که آن حضرت ازارش (لنگ) تا نصف ساق های پایش می باشد».

هواهای نفسانی ساعتی را به پناه معنویت آن حضرت بروند، و مانند مرغانی که در هوای گرم و سوزان، زمین نمناکی بیابند و بر آن بیفتند تا خود را خنک کنند، و از زحمت گرما خلاص نمایند، میخواستند با خلوص نیت در آن محضر عالی کلمه ایمانی بگویند. همچنان که اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) میگفتند:

هَیَّا بِنَا لِنُؤْمِنَ بِرَبِّنَا سَاعَهً؛[(1)](#content_note_155_1)

بیایید یک ساعت به پروردگارمان ایمان آوریم.

البتّه مؤمن در همه حالات مؤمن است، اما آن گونه که در محضر رسول(صلی الله علیه وآله) و حلقه افاده و افاضه فرزند گرامی اش حسین(علیه السلام)، حلاوت ایمان چشیده میشود و بر معرفت و علم افزوده میگردد و آن طور که در آن محضر عالی، شعور وجدانی نسبت به عوالم غیب تازه و زنده میشود، در هیچ حال و در هیچ محفل و مجلسی حاصل نمیشود.

ابن کثیر میگوید:

إِنَّ الْحُسَیْنَ خَرَجَ وَابْنُ الزُّبَیْرِ مِنَ الْمَدینَهِ إِلَی مَکَّهَ، وَأَقَامَا بِهَا عَکَفَ النَّاسُ عَلَی الْحُسَیْنِ یَفِدُونَ إِلَیْهِ، وَیَقْدِمُونَ عَلَیْهِ وَیَجْلِسُونَ حَوَالِیهِ، وَیَسْتَمِعُونَکَلَامَهُ، وَیَنْتَفِعُونَ بِمَا یُسْمَعُ مِنْهُ، وَیَضْبِطُونَ مَا یَرْوُونَ عَنْهُ.[(2)](#content_note_155_2)

حسین و ابن زبیر از مدینه به سوی مکه بیرون شدند و در مکه اقامت گزیدند، مردم متوجّه به حسین و ملازم خدمت او شدند. مردم به سوی او میآمدند و بر آن حضرت وارد میشدند و در اطراف او مینشستند و سخنش را میشنیدند و از آنچه از او میشنیدند، بهره مند میشدند و ضبط میکردند و مینوشتند تا از او روایت کنند.

ص: 155

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص100.

2- . ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج8، ص162؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص99 - 100. (با تفاوت در نقل).

علایلی میگوید:

تعبیری که در این خبر است (عکف) دلالت بر آن میکند که مردم چنان شیفته معنویت و عظمت روح حسین بودند و چنان حسین محبوبیت داشته که از همهکس و همهجا منصرف و منقطع میشدند و بهسوی حسین میرفتند، کسی جز حسین نبود که همه مردم به او علاقه مند بوده و ارادت داشته باشند، گویی مردم در وجودش حقیقت دیگر از عالم ابداع الهی تماشا میکردند، پس وقتی حسین سخن بگوید مثل آن است که زبان عالم غیب باز شده، و آنها را از رموز و اسرار پنهان و حقایق نهان آگاه سازد؛ و وقتی خاموش میشد، سکوتش به طور دیگر آنها را از حقایق دیگر باخبر میساخت؛ زیرا پارهای از حقایق را جز با خاموشی عمیق نمیتوان اظهار کرد؛ مثل نقطه و فاصله ای که در میان سطرها و کلمات و جملهها میگذارند که همان نقطه خالی از نوشته، مانند نوشتههای کتاب معنایی میدهد که جز با آن نقطه با هیچ نوشتهای آن معنا را نمیتوان بیان کرد.

این خبر ابن کثیر یک صورت کامل از مقام حسین را در زمانی که مردم در فشار بیداد و طغیان حکومت ستمکار بودند، نشان میدهد، باآنکه مردم در فشار حکومت بودند وجاسوسان و کارآگاهان همه جا در دنبال و تعقیب آنها بودند که با حسین رابطه و تماس نداشته باشند؛ ولی چگونه قدرت سرنیزه و زور نظامی میتواند مردم را از خودشان و دلشان و ضمیرشان جدا کند؟ قدرت هرچه باشد نمیتواند بر شعور بشر مسلط شود و سرنیزه هرچه کاری و نافذ باشد به باطن انسان و معنویت او نفوذ نمیکند.

سپس میگوید:

مطلب دیگری که از این حدیث به دست میآید این است که: حسین کثیرالحدیث و الرّوایه بوده که در آن زمان بااینکه اصحاب پیغمبر کم نبودند و نقل حدیث میکردند، مردم همه آنها را ترک کرده و به مجلس حسین میآمدند. پس از این، علایلی احادیثی را که از آن حضرت روایت شده نقل میکند.[(1)](#content_note_156_1)

ص: 156

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص100 - 102.

و هم او میگوید:

اخباری که از حسین(علیه السلام) در این باب نقل شده (که حاکی از علم و ذوق سرشار، قوّت فطانت، استعداد و قریحه و استحکام منطق است) بیشتر از این است که احصا شده است. آن حضرت به نوعی در مسائل علمیه (با جودت ذهن و حدّت خاطر) اظهارنظر میکرد و فتوا میداد که موجب تحیّر مردم میشد، تا حدّی که عبدالله بن عمر در حقّ او گفت:

إِنَّهُ یَغُرُّ الْعِلْمَ غَرّاً.[(1)](#content_note_157_1)همچنان که مرغ جوجه خود را با منقار خود غذا میدهد، حسین(علیه السلام) نیز در بیت نبوت و ولایت از سرانگشت علوم رسول خدا غذا خورده، و از پستان معارف اسلام شیر مکیده و رشد و نمو یافته است.

#### 2- عبادت امام حسین(علیه السلام)

ابن عبدالبر و ابن اثیر از مصعب زبیری روایت کرده اند که گفت:

کَانَ الْحُسَیْنُ فَاضِلاً دَیِّناً کَثِیرَ الصَّلَاهِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ؛[(2)](#content_note_157_2)

حسین بافضیلت و دین دار بود و بسیار نماز و روزه و حج به جا می آورد.

عبدالله بن زبیر در وصف عبادت او گفت:

ص: 157

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص148. نظیر این کلمه را یزید در شأن حضرت امام زین العابدین(علیه السلام) گفت، وقتی به او پیشنهاد کردند که درخواست آن حضرت را بپذیرد، و اجازه دهد به منبر برود، یزید اجازه نداد و گفت: اگر به منبر برود ما را رسوا میسازد. به او گفتند: از این نوجوان در چنین حال چه بر خواهد آمد؟ گفت: شما از کار این خاندان بیخبرید: هَذَا مِنْ أَهْلِ بَیْتٍ قَدْ زُقُّوا الْعِلْمَ زَقَّاً. مجلسی، بحار الانوار، ج45، ص137 - 138؛ محدث قمی، نفس المهموم، ص465.

2- . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج1، ص393؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص20.

لَقَدْ کَانَ صَوَّاماً بِالنَّهَارِ قَوَّاماً بِاللَّیْلِ.[(1)](#content_note_158_1)

عقّاد میگوید: علاوه بر نمازهای پنج گانه، نمازهای دیگر به جا میآورد و علاوه بر روزه ماه رمضان، در ماه های دیگر هم روزهایی را روزه میگرفت، و در هیچ سال حج خانه خدا از او فوت نشد مگر آنکه ناچار به ترک شده باشد.[(2)](#content_note_158_2)

در شبانه روز هزار رکعت نماز به جا میآورد،[(3)](#content_note_158_3) و بیست وپنج مرتبه پیاده حج گذارد، و همراه او جنیبت های او را میکشیدند[(4)](#content_note_158_4) و این دلیل کمال عبادت و خضوع او در درگاه خداست.روزی از روزها رکن کعبه را گرفته بود و بدین گونه دعا و اظهار بندگی و ذلّت در درگاه خدای عزیز میکرد و او را مدح و ثنا میگفت و ستایش مینمود:

«إِلَهِی نَعَّمْتَنِی فَلَمْ تَجِدْنِی شَاکِراً وَابْتَلَیْتَنِی فَلَمْ تَجِدْنِی صَابِراً فَلَا أَنْتَ سَلَبْتَ النِّعْمَهَ بِتَرْکِ الشُّکْرِ، وَلَا أَدَمْتَ الشِّدَّهَ بِتَرْکِ الصَّبْرِ إِلَهِی مَا یَکُونُ مِنَ الْکَرِیمِ إِلَّا الْکَرَم».[(5)](#content_note_158_5)

اگر کسی بخواهد حال دعا و پرستش و مسکنت آن امام مجاهد مظلوم را در درگاه خدا بداند به همان دعای معروف عرفه رجوع کند کافی است.

ص: 158

1- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص241. «او در هنگام شب برای عبادت زیاد می ایستاد و روزها بیشتر روزه دار بود».

2- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص145.

3- . ابن طاووس، اللهوف، ص57؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج4، ص100.

4- . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج1، ص397؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص20؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص244؛ ابوالفداء، المختصر، ج2، ص107.

5- . صبان، اسعاف الراغبین، ص 183؛ «خدای من برایم نعمت دادی مرا شکرگزار نیافتی، مرا مبتلا ساختی صابر و شکیبایم نیافتی. پس نعمتت را به جهت شکر نکردن از من نگرفتی و سختی را به علت صبر نکردن ادامه ندادی. خدای من از کریم و بزرگوار جز بزرگواری چیز دیگری نمی شود».

از بشر و بشیر پسران غالب اسدی روایت شده که عصر روز عرفه در عرفات خدمت آن حضرت بودیم، از خیمه بیرون آمدند با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان با نهایت تذلّل و خشوع، پس در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را برابر رو برداشتند، مانند مسکینی که طعام طلبد، و این دعا را خواندند:

«اَلْحَمْدُ لِلهِ الَّذِی لَیْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ...»[(1)](#content_note_159_1)

که همان دعای طولانی عرفه است و در کتاب های دعای فارسی هم مانند زادالمعاد[(2)](#content_note_159_2) و مفاتیح الجنان[(3)](#content_note_159_3) مذکور است.دعا را خواندند تا به این جمله رسیدند:

«وَصَلَّی اللهُ عَلَی خِیَرَتِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِیِّینَ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ الْ-مُخْلَصِینَ وَسَلَّمَ».

پس شروع کرد به درخواست، و اهتمام نمود در دعا و آب دیدگانش جاری بود و دعا خواند تا به این جمله رسید:

«وَادْرَأْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ».

پس سر و دیده خود را به سوی آسمان بلند کرد و از دیدههای مبارکش مانند دو مشک آب میریخت و به صدای بلند گفت:

«یَا أَسْمَعَ السَّامِعِینَ».

تا به این فقره رسید:

«وَأَنْتَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ یَا رَبِّ».

ص: 159

1- . ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج2، ص74؛ کفعمی، البلد الامین، ص251.

2- . مجلسی، زادالمعاد، ص173.

3- . محدَث قمی، مفاتیح الجنان (دعای عرفه امام حسین(علیه السلام)).

پس مکرَر میگفت: «یَا رَبِّ» و کسانی که دور آن حضرت بودند، گوش به دعا داده و به گفتن «آمین» اکتفا میکردند. پس صداهایشان بلند شد به گریستن با آن حضرت تا آفتاب غروب کرد، آنگاه به سوی مشعرالحرام روانه شدند.

#### 3- سخاوت امام حسین(علیه السلام)

جود و بخشش این خاندان ضرب المثل است. یکی از فضایل علی(علیه السلام) که موجب شد آیاتی از قرآن در شأنش نازل شود، انفاق و صدقات آن حضرت در راه خدا بود.علی و اهل بیتش در این صفت، شهره آفاق شدند و تنها دِرهم، و قرص نانی را که داشتند به فقرا میدادند و دیگران را بر خود مقدم میداشتند و ایثار مینمودند. ای بسا که خودشان گرسنه و برهنه به سر بردند و غذا و جامه خود را در راه خدا بخشیدند.

ابن عساکر در تاریخ خود از ابی هشام قنّاد روایت نموده که او از بصره برای حسین(علیه السلام) کالا میآورد، و آن حضرت از جای برنخاسته همه را به مردم میبخشید.[(1)](#content_note_160_1)

و هم ابن عساکر روایت کرده: گدایی میان کوچههای مدینه قدم برمیداشت و سؤال میکرد تا به در خانه حسین(علیه السلام) رسید. در را کوبید و این دو شعر را انشا کرد:

لَمْ یَخَبِ الْیَوْمَ مَنْ رَجَاکَ وَمَنْ \*\*\* حَرَّکَ مِنْ دُونِ بَابِکَ الْحَلَقَهَ

أَنْتَ جَوَادٌ وَأَنْتَ مَعْدِنُهُ \*\*\* أَبُوکَ قَدْ کَانَ قَاتِلَ الْفَسَقَهِ[(2)](#content_note_160_2)

ناامید نمیگردد امروز آن کسی که به تو امید بسته، و حلقه در خانه تو را حرکت داده است. تو صاحب جود و معدن بخششی، و پدرت کشنده فاسقان بود.

ص: 160

1- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص112؛ ر.ک: علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص150 - 151.

2- .[2] ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص185.

حسین(علیه السلام) مشغول نماز بود. نماز را به زودی به جا آورد و بیرون آمد، در اعرابی اثر تنگدستی مشاهدهکرد؛ برگشت و قنبر را صدا زد و قنبر جواب داد: «لَبَّیْکَ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ»، فرمود: از پول مخارج ما چقدر مانده است. عرض کرد: دویست درهم که فرمودی در بین اهل بیت قسمت کنم. فرمود: آن را بیاور! کسی آمده که از آنها به آن پول سزاوارتر است، آن را گرفت و بیرون آمد و به اعرابی داد و این اشعار را انشا کرد:

خُذْهَا فَإِنِّی إِلَیْکَ مُعْتَذِرٌ \*\*\* وَاعْلَمْ بِأَنِّی عَلَیْکَ ذُو شَفَقَهٍ

لَوْ کَانَ فِی سَیْرِنَا عَصاً تَمِدُّ إِذَنْ \*\*\* کَانَتْ سَمانَا عَلَیْکَ مُنْدَفِقَهً

لَکِنَّ رَیْبَ الزَّمَانِ ذُو غِیَرٍ \*\*\* وَالْکَفُّ مِنَّا قَلِیلَهُ النَّفَقَهِ[(1)](#content_note_161_1)

در این اشعار از آن مرد عذرخواهی فرمود. اعرابی پول ها را گرفت، و رفت و میگفت:

«اَللهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».[(2)](#content_note_161_2)

روزی آن حضرت به عیادت و احوالپرسی اسامه بن زید به منزل او قدم رنجه فرمود. اسامه میگفت: واغمّاه.

فرمود: برادر چه غم داری؟

عرض کرد: قرضی که شصت هزار درهم است.

حسین(علیه السلام) فرمود: آن به ذمّه من است.

اسامه گفت: میترسم ادا نشده بمیرم.

ص: 161

1- .[1] «این کیسه را بگیر من از تو پوزش می طلبم و بدان من بر تو مهرورز هستم. اگر در رفتن ما مهلت و تأخیری بود می دیدی که آسمان کرم ما بر تو می بارید؛ اما گرفتاری زمانه دگرگون کننده است و دست ما خالی و کم پول و خرج است».

2- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص151، به نقل از: عیون الاخبار، ج 3، ص 140. «خدا بهتر می داند که رسالت خود را کجا قرار دهد». اشاره به آیه 124 از سوره انعام.

فرمود: «نمیمیری تا من آن را ادا کنم»، و آن را پیش از مرگ او ادا کرد.[(1)](#content_note_162_1)

بحرانی روایت کرده که حسین(علیه السلام) بعد از وفات برادرش حسن(علیه السلام) در مسجد جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نشسته بود. عبدالله بن زبیر، و عتبه بن ابی سفیان هم هریک در ناحیهای نشسته بودند. مردی اعرابی که سوار ناقه بود آمد بر در مسجد زانوی ناقه را بست ووارد شد نزد عتبه ایستاد و سلام کرد و جواب شنید. گفت: من پسر عمویم را کشتهام و از من دیه او را خواستهاند آیا ممکن است چیزی به من بدهی؟ عتبه به غلامش گفت: صد درهم به او بده. اعرابی گفت: نمیخواهم مگر تمام دیه را. او را گذارد و نزد عبدالله بن زبیر رفت. او دویست درهم به او داد. اعرابی از او هم نپذیرفت و به خدمت حسین(علیه السلام) رفت و عرض کرد: یا ابن رسول الله! من پسر عمویم را کشتهام، و از من دیه او را میخواهند، آیا ممکن است چیزی به من عطا کنی؟!

حسین(علیه السلام) دستور داد تا ده هزار درهم به او بدهند سپس فرمود: این برای ادای دیون تو، و فرمان داد که ده هزار درهم دیگر به او بدهند، سپس فرمود: این برای رفع پریشانی و حسن حال و مخارج عائله تو. پس اعرابی این اشعار را انشا کرد:

طَرِبْتُ وَمَا هَاجَ لِی مَعْبَقٌ \*\*\* وَلا لِی مَقَامٌ وَلا مَعْشَقٌ

وَلَکِنْ طَرِبْتُ لآلِ الرَّسُولِ \*\*\* فَلَذَّ لِیَ الشِّعْرُ وَالْمَنْطِقُ

هُمُ الأَکْرَمُونَ هُمُ الأَنْجَبُونَ \*\*\* نُجُومُ السَّمَاءِ بِهِمْ تُشْرَقُ

سَبَقْتَ الأَنَامَ إِلَی الْمَکْرُمَاتِ \*\*\* وَأَنْتَ الْجَوَادُ فَلا تُلْحَقُ

أَبُوکَ الَّذِی سَادَ بِالْمَکْرُمَاتِ \*\*\* فَقَصُرَ عَنْ سَبْقِهِ السُّبَّقُ

بِهِ فَتَحَ اللهُ بَابَ الرَّشَادِ \*\*\* وَبَابُ الفَسَادِ بِکُمْ مُغْلَقٌ[(2)](#content_note_162_2)

ص: 162

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص151 - 152. بیهقی در المحاسن والمساوی (ج 1، ص64) این حکایت را به نام حضرت امام حسن(علیه السلام) یاد کرده و در همین صفحه حکایتی از خود این دو برادر بزرگوار روایت کرده که هریک صدوپنچاه هزار درهم به یک نفر عطا کردند.

2- . بحرانی، من اخلاق الامام الحسین(علیه السلام)، ص141 - 143؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص152 – 153، به نقل از: عقد اللآل فی مناقب الآل.

به طرب آمدم ولی از هیچ طرف بوی خوشی بر من نوزیده و هیچ مقام یا وسیله عشقی ندارم. فقط طرب من برای خاندان پیغمبر است و برای این است که شعر و نطق برای من لذّت بخش گردیده است! این خاندان هستند که از همه بزرگوارتر و نجیبترند و ستارگان آسمان به واسطه آنها نورافشانی میکنند. (ای حسین!) تو در نیکی و بزرگواری بر همه پیشی گرفتی و تو آن بخشندهای هستی که کسی به تونمیرسد. پدرت آن کسی است که با بزرگواری بر همه پیشی گرفت و تمام مردم از رسیدن به او عاجز ماندند. به وسیله پدرت خداوند در رستگاری را گشود و از وجود شماست که درهای فساد بسته شده است.

#### 4- ادب و عاطفه امام حسین(علیه السلام)

حسین(علیه السلام) در آداب اجتماعی و حسن معاشرت با دور و نزدیک بلندپایه و بینظیر بود. عفو و گذشت از خصال آن حضرت بود.

جمال الدین محمد زرندی حنفی مدنی روایت کرده از علی بن حسین زین العابدین از پدرش حسین(علیهما السلام) که گفت: شنیدم میفرمود: اگر مردی به من دشنام دهد در این گوش و به گوش راستش اشاره فرمود و عذر بیاورد در گوش دیگرم عذر او را میپذیرم برای اینکه امیرالمؤمنین(علیه السلام) حدیث کرد مرا که شنید، جدّم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«لَا یَرِدُ الْحَوْضَ مَنْ لَمْ یَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُحِقٍّ أَو مُبْطِلٍ»؛[(1)](#content_note_163_1)

«وارد حوض (کوثر) نمیشود کسی که عذر را نپذیرد، خواه عذرآور حقّ بگوید یا باطل».

حسین(علیه السلام) با فرزندان و بانوان و با کسان و اهل بیت خود در نهایت ادب، محبّت، رحمت، مهربانی و انس و مودّت زندگی می کرد.

ص: 163

1- . زرندی، نظم دررالسمطین، ص209.

ابن قتیبه روایت کرده: مردی خدمت حضرت امام حسن(علیه السلام) آمد، و از آن حضرت درخواست چیزی کرد. حضرت فرمود: «سؤال شایسته نیست مگر برای وام سنگین یا فقر خوارکننده یا دیه و تاوانی که ادانکردن آن سبب رسوایی شود». عرض کرد: نیامدم به خدمت شما مگر برای یکی از آنها. حضرت فرمان داد صد دینار به او دادند.سپس آن مرد خدمت حسین(علیه السلام) رفت و از آن حضرت نیز سؤال کرد، حسین(علیه السلام) هم همان سخن برادرش را به او فرمود و همان پاسخ را شنید، سپس پرسید، برادرم به تو چقدر داد؟ عرض کرد. صد دینار. حسین(علیه السلام) نودونه دینار به او عطا کرد؛ زیرا نخواست با برادرش برابری کرده باشد.[(1)](#content_note_164_1)

یاقوت مستعصمی از انس روایت کرده که گفت: در خدمت حسین(علیه السلام) بودم، کنیزکی دسته گلی برای آن حضرت آورد، حسین(علیه السلام) فرمود:

«أَنْتِ حُرّهٌ لِوَجْهِ اللهِ تَعَالَی»؛

«تو برای خدا آزادی».

گفتم: کنیزکی یک دسته گل برایت آورده او را آزاد میکنی؟ فرمود: این چنین خدا به ما ادب آموخته است که فرمود:

﴿وَ إِذَا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْرُدُّوهَا﴾[(2)](#content_note_164_2)

و نیکوتر از این دسته گل آزادساختن او بود.[(3)](#content_note_164_3)

عقّاد بعد از آنکه این شعر را از آن حضرت نقل کرده است:

لَعَمْرُکَ إِنَّنِی لأَحَبُّ دَاراً \*\*\* تَکُونُ بِهَا سَکَیْنَهُ وَالرُّبَابُ

اُحِبُّهُمَا وَأَبْذُلُ جُلَّ مَالِی \*\*\* وَلَیْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِی عِتَابُ

ص: 164

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص152.

2- . نساء، 86. «هرگاه کسی شما را ستایش کند، شما نیز باید در مقابل به ستایشی بهتر از آن، یا مانند آن، پاسخ دهید».

3- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص159؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص145.

«به جان تو سوگند! آن خانهای را که سکینه و رباب در آن باشند دوست دارم. آن دو را دوست دارم و بیشتر مالم را نثار آنان میکنم و کسی نمیتواند مرا بر این دوستی ملامت کند».میگوید: حسین(علیه السلام) از آن کسان بود که به فرزندان خود محکمترین علائق مهر و محبّت را دارا هستند، و عواطف آنها نسبت به همسرانشان بهترین و نیرومندترین عواطف است.

سپس میگوید: از وفای همسرانش بعد از شهادت آن حضرت این است که: رباب (همان بانویی که نامش در این دو شعر برده شده) ازطرف رجال و بزرگان قریش خواستگاری شد، نپذیرفت، و گفت:

مَا کُنْتُ لِأَتَّخِذَ حَماً بَعْدَ رَسُولِ اللهِ؛

پس از این شرافت و افتخار بزرگ که پدر شوهری چون رسول خدا یافتم، کسی را به پدر شوهری انتخاب نمیکنم.

و تا یک سال در زیر سقفی منزل نکرد، و تا وفات کرد گریه و اندوه او کم نشد.

#### 5- عدالت خواهی امام حسین(علیه السلام)

خاندان علی(علیه السلام) به عدالت و حمایت از مظلوم همانندی در عالم ندارند. حکومتشان حکومت حقّ و عدالت و سیره و رفتارشان دادگری و دادخواهی برای مظلومین بود. اگر میشنیدند به کسی ستمی شده ناراحت میشدند و تا برای او دادخواهی نمیکردند آسوده نمیگشتند.

حکایاتی که از عدل علی(علیه السلام) در کتاب های تاریخ است نشان میدهد که او دلباخته حقّ و فانی در عدالت بود. او به فرزندانش وصیت کرد:

«کُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً»؛[(1)](#content_note_165_1)

«دشمن ستمگر و یار ستمدیده باشید».

ص: 165

1- . نهج البلاغه، نامه47 (ج3، ص76).

حسین(علیه السلام) فرزند آن پدر و وارث همان صفات بود. از ستم هایی که بنی امیه و عمّال آنها به مردم مینمودند بیش از همه کس رنج میکشید، و به شدّت ناراحت میشد.قیام او، قیام علیه ظلم و بیداد و ستمگری، و نهضت او نهضت نجات بخش ستمدیدگان و مظلومین بود.

در برنامه های امام حسین(علیه السلام) مانند جد و پدر و برادرش هیچ چیزی مانند مناظر خداپرستی و عدالت و دادگری لذّت بخش و شیرین نبود، و هیچ چیز مثل صحنههای غم انگیز کفر و ظلم و بیداد ستمگران تلخ و ناگوار نبود؛ تا آنجا که ممکن بوده و به هر نحو میسر میشد از شرافت، آبرو، ناموس و جان و مال مسلمان ها دفاع میکرد.

یکی از داستان هایی که از آن شدّت علاقه حسین(علیه السلام) به دفاع از مظلومین و حمایت از بیچارگان بیپناه ظاهر میشود، داستان اُرینب دختر اسحاق و همسر عبدالله بن سلام است.

این داستان معروف، پرده از انحطاط، سقوط اخلاقی، پستی بنی امیه و رذالت معاویه و یزید برمیدارد و نشان میدهد که چگونه غاصبان مسند خلافت و حکومت مسلمین، آلوده دامان و بی بهره از شرف انسانی بودند.

این داستان را ابن قتیبه، شبراوی، علایلی، نویری، ابن بدرون و دیگران نقل نمودهاند[(1)](#content_note_166_1) و علاوه بر آن به عنوان یک کتاب، به طور مستقلّ نیز تألیف شده است؛[(2)](#content_note_166_2) و چون داستانی مشهور و طولانی ا ست خوانندگان را به مطالعه مصادر عربی آن، و کتاب های فارسی مانند قمقام زخار حواله میدهیم، و در اینجا به طور خلاصه به آن اشاره میکنیم:

ص: 166

1- . ر.ک: ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ص203 - 212؛ شبراوی، الاتحاف، ص201 - 210؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص156 - 159؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص108 - 115.

2- . کتاب ارینب قصّه تاریخیه، نوشته عبدالله حسون العلی.

اجمال این داستان این است که: یزید که به اصطلاح شاهزاده و ولیعهد معاویه بود، و تمام وسایل شهوت رانی مانند پول و مقام و زور و کنیزکان ماهرو وزن های رقّاصه و خواننده خودفروش در اختیارش بود با همه اینها باز چشم طمع به بانوی شوهرداری که باید خود و پدرش پاسدار عصمت و عفت او باشند دوخت، و به شیوه اراذل و شهوت پرستانی که در وفور عیش و نوش حکومت تربیت میشوند ناآرام شد، و چون آن زن، نجیبه و پاک دامن و باعفّت بود و دسترسی به او از راه فریب و منحرف ساختن او ازطریق پارسایی محال مینمود، معاویه ناپاک و بیغیرت که خود را امیرالمؤمنین میخواند برای خواهش نفس و شهوت یزید دست به نیرنگ بسیار عجیب و بیسابقهای زد و مرد بدبخت را از زن عفیفه و زیبایش جدا کرد و مقدّمات کامیابی یزید را از آن زن فراهم ساخت.

ولی حسین(علیه السلام) با غیرت و جوانمردی و فتوّت مقابل این تصمیم زشت شیطانی معاویه ایستاد، و نقشه او را نقش برآب کرد، و غیرت و حمیّت هاشمی و علاقه خود را به حفظ نوامیس مسلمین نشان داد و مانع از رسیدن یزید به هوس ناپاک و شریرش گردید، و افتراقی را که معاویه با نیرنگ و وسایلی که در دست داشت ایجاد کرد مبدّل به اتصال نمود، و آن ستم بزرگ را از عبدالله بن سلام و همسرش دفع کرد و این داستان را در تاریخ مفاخر آل علی(علیه السلام) و مظالم بنی امیّه جاودان باقی گذارد.[(1)](#content_note_167_1)

#### 6- زهد امام حسین(علیه السلام)

بهترین نشانه زهد کامل و خوار شمردن دنیا همان فداکاری و گذشت آن حضرت از جان خود و جوانان و برادران و اصحاب و یاران، و تن دادن به آن همه مصیبت و بلا بود.

ص: 167

1- . در بعضی از خصوصیات این داستان مانند بعضی اعلام اختلافاتی بین مصادر آن دیده میشود. آنچه که ما اجمال آن را نقل کردیم موافق است با نقل شبراوی در الاتحاف، و ابن قتیبه دینوری، در الامامه و السیاسه.

اگر دنیا و مال و نعمت آن، در نظر کسی بیقدر و ارزش نباشد نمیتواند این گونه در راه حقّ و یاری دین خدا و بزرگداشت هدف عالی خود پایداری واستقامت ورزد تا به حدّی که بدن قطعه قطعه عزیزانش را ببیند و صدای ناله کودکانش را از زحمت تشنگی بشنود و گریه زن و بچه، دل پر از مهر و عاطفه او را به درد آورد و بر پیکرش آن همه زخم های کاری وارد شود ولی در یاری دین خدا ثابت و پابرجا بماند و در مقابل باطل نرمش نشان ندهد و مانند کوه تمام این مصائب او را تکان ندهد.

آری به حسین(علیه السلام) پیشنهاد میشد که با یزید از در مسامحه و سازش در آید، و به نحوی که در عرف اهل دنیا خلاف شأن و شرف او شمرده نشود با او کنار بیاید، و در عوض خودش و خاندان و فامیل و کسانش از دنیا متمتّع و بهرهمند شوند؛ اما حسین(علیه السلام) کسی نبود که برای خاطر زندگی دنیا و خوشگذرانی، مصالح عالیه اسلامی را نادیده بگیرد و با گرفتن حقّ السّکوت برقراری چنان دستگاه فاسد و ظلم و کفر را امضا نماید و در ادای تکلیف و وظیفه مهمی که ازطرف خدا به عهده دارد مسامحه و کوتاهی نماید.

حسین(علیه السلام) فرزند آن کسی است که فرمود: «اگر آفتاب را در دست راست، و ماه را در دست چپم بگذارند که دست از دعوت بردارم، برنخواهم داشت».[(1)](#content_note_168_1)

او فرزند کسی است که میگفت: «دنیای شما نزد من از آب بینی یک بز زکامی خوارتر است».[(2)](#content_note_168_2)

علایلی میگوید: حسین در این ناحیه، بزرگ و یگانه بود، زندگی دنیا را خوار میشمرد، و از مرگ، بیم و هراسی نداشت، و به جز برهان پروردگارش که همه چیز را فدای آن میکرد به هیچ چیز نظر ندوخت. ازاین جهت سزاوار است مانند

ص: 168

1- . قمی، تفسیر، ج2، ص228؛ طبری، تاریخ، ج2، ص67؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج3، ص56؛ مجلسی، بحارالانوار، ج18، ص182؛ امینی، الغدیر، ج7، ص359.

2- . نهج البلاغه، خطبه3 (ج1، ص36)؛ صدوق، علل الشرائع، ج1، ص151؛ مفید، الإرشاد، ج1، ص289.

شاعر هندی (معین الدین اجمیری) او را دومین بناکننده کاخ اسلام بعد از جدّش، و مجدّد بنای توحید و یکتاپرستی بنامیم.[(1)](#content_note_169_1)

و نیز او میگوید: حسین به کلّ وجود و تمام هستی اش از دنیا رو گردانده بود.[(2)](#content_note_169_2)

پس حسین(علیه السلام) مانند پدرش رئیس و سید زهّاد بود. پدر میگفت:

«وَاللهِ إِنَّ ابْنَ أَبِی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْیِ اُمِّهِ»؛[(3)](#content_note_169_3)

«وَمَا أَنَا إِلَّا کَقَارِبٍ وَرَدَ أَوْ طَالِبٍ وَجَدَ».[(4)](#content_note_169_4)

پسر میگفت:

«إِنِّی لَا أَرَی الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَهً، وَلَا الْحَیَاهَ مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَّا بَرَماً».[(5)](#content_note_169_5)

ابن شهرآشوب در جملهای از زهد آن حضرت گوید که به او گفته شد:

مَا أَعْظَمَ خَوْفُکَ مِنْ رَبِّکَ؛

چقدر بزرگ است بیم تو از خدا؟

فرمود:

«لَا یَأْمَنُ الْقِیامَهَ اِلَّا مَنْ خَافَ اللهُ فِی الدُّنْیَا»؛[(6)](#content_note_169_6)

«در امان نیست کسی روز قیامت مگر آن کس که در دنیا از خدا بترسد».

ص: 169

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص 119. (نقل به معنا).

2- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص 102. (نقل به معنا).

3- . نهج البلاغه، خطبه 5. «به خدا سوگند پسر ابوطالب به مرگ علاقه مند تر از بچه به پستان مادرش است».

4- . نهج البلاغه، نامه 23. «نیستم من جز مانند کسی که در شب جستجوی آب کند و ناگهان آن را بیابد و یا مانند کسی که گمشده خود را پیدا کند».

5- . طبری، تاریخ، ج4، ص305؛ طبری، ذخائر العقبی، ص149 - 150؛ زرندی، نظم دررالسّمطین، ص216. «من مرگ را چیزی جز سعادت و خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز زجر و رنج نمی بینم».

6- . ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج4، ص69؛ ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص192؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص62، 68.

#### 7- تواضع و فروتنی امام حسین(علیه السلام)

هرچه معرفت و خداشناسی و توحید، و علم و حکمت انسان بیشتر شود، تواضع و فروتنی او زیادتر میشود. تکبّر بشر ناشی از جهل و نادانی، و غفلت و خودپسندی است. در آیات کریمه و احادیث از تکبر به شدّت مذّمت و از تواضع مدح و ستایش شده است.

مخصوصاً بزرگان و زمامداران بیشتر باید به تواضع و فروتنی خو بگیرند و از تکبر دور باشند، تکبر میان فرد و جامعه فاصله میاندازد و او را نسبت به جامعه بدبین، و مردم را از او متنفّر میسازد. شخص متکبّر در همان حالی که در میان اجتماع است منفرد و تنهاست.

افراد نادان به اندک چیزی از مال یا مقام باد در بینی میاندازند و به دیگران به نظر حقارت نگاه میکنند و مایلند فکر و نظر خود را بر مردم تحمیل کنند.

روش حکومت اسلامی چنانچه در زمان خلافت علی(علیه السلام) مشاهده شد، متّکی بر تواضع زمامداران و کم کردن فاصله بود. رسم زمامداری پیش از اسلام و آن تشریفات از بین رفت. او مثل یک فرد عادی شخصاً برای حوائج خود به بازار میرفت و با مردم تماس میگرفت و خرما و نانی را که خریده بود در دامن عبا یا قبا میریخت و به منزل میآورد و در بین راه حوائج مردم را برمیآورد و به آنها کمک میکرد و به شکایاتشان رسیدگی مینمود، لباس وصلهدار میپوشید، خودش در حضور مردم لباس و کفشش را وصله میزد، غالباً بیشتر از یک دست لباسنداشت. غذایش بسیار ساده و عادی بود، بلکه غالباً نان و نمک یا نان و شیر بود درحالی که به دیگران در خوراک و پوشاک این گونه سخت گیری نمیکردند.

خلیفه برای آنکه فقرا به او نگاه کنند و از تنگدستی خود ناراحت نشوند و تجمّل پرستی و افتخار به تشریفات رایج نگردد این گونه زندگی میکرد.

ص: 170

شخص اول در دعوایی که مردم به او داشتند در دادگاه حاضر میشد و مثل مدعی خود در دادگاه مینشست، و بسا که دادگاه او را محکوم میساخت و کسی آن را توهین به مقام خلیفه نمیشمرد.

با زهد و تواضع و سادگی معاش، نفس خود را مهار میکردند و به قناعت معتاد میساختند، مبادا غریزه زیاده طلبی آنها را وادار به حیف و میل اموال بیت المال و تجمّل و کاخ نشینی سازد.

در روایات رسیده است:

«مَنْ سَرَّهُ (أَحَبَّ) أَنْ یَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ قِیَاماً فَلْیَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»؛[(1)](#content_note_171_1)

«هرکس خوشحال شود (دوست بدارد) مردم جلوی او بایستند (و به حال احترام باشند) باید جایگاه خود را در آتش ببیند».

این یک نوع گردنکشی و فساد در زمین است که شخص زمامدار بر زیردستان خود به لباس و مرکب و مسکن برتری بگیرد، و برای خود دستگاه و تشریفات قرار دهد که او را غیر از مردم عادی بدانند و به عادات دوران جاهلیت و پیش از اسلام خو بگیرد. این عادات زشت همان رسومی است که بنی امیه تجدید کردندو پس از انحراف خلافت از مسیر خود و گرایش به سبک جاهلیّت، در کشورهای اسلامی دوباره برقرار شد.

با خواست خداوند در آینده این بحث ادامه خواهد یافت، در اینجا سخن از تواضع و فروتنی حسین(علیه السلام) است.

حسین(علیه السلام) در نزد مردم بسیار محترم بود. وقتی او و برادرش حسن مجتبی(علیه السلام) پیاده به حج میرفتند تمام مردان و پیران صحابه که با آنها بودند به احترامشان از

ص: 171

1- . احمد بن حنبل، مسند، ج4، ص100؛ ابوداوود سجستانی، سنن، ج2، ص525؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص25.

مراکب پیاده میشدند و پیاده میرفتند، این احترام حسین(علیه السلام) در نفوس نه برای آن بود که حسین(علیه السلام) کاخ مجلّل داشت یا مرکب های سواری او گران قیمت بود یا غلامان و سربازان پیشاپیش یا دنبال موکب او میرفتند یا آنکه مسجد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را برای او خلوت مینمودند و راه ها را در موقع آمدوشد او بر مردم میبستند، نه! برای هیچ یک از اینها نبود. حسین(علیه السلام) با مردم زندگی میکرد و از مردم جدا نبود، در نهایت سادگی و تواضع بود، همه ساله پیاده به حجّ میرفت، با مردم نشست و برخاست، و آمدوشد داشت، با فقرا معاشرت میکرد، در نماز جماعت حاضر میشد، به عیادت بیماران میرفت، در تشییع جنازهها شرکت میکرد. در مسجد جدش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) با دوستان و اصحابش مینشست. دعوت فقرا را میپذیرفت و آنها را میهمان مینمود، خودش برای محتاجان، بینوایان، بیوه زنان و یتیمان، نان و غذا میبرد.

وقتی سپاهیان ستم پیشه و سنگدل کوفه بدن مطهّرش را عریان بر خاک افکندند، بر شانه مبارکش نشان از برداشتن بار دیدند، از علت آن پرسیدند، حضرت امام سجاد(علیه السلام) فرمود: «اثر آن انبان ها است که در مدینه به دوش مبارک بر میگرفت، و به خانههای فقرا و ایتام و بیوه زنان میبرد».[(1)](#content_note_172_1)

#### 8- ایمان خالص و استوار امام حسین(علیه السلام)

ایمان به هدف و مقصد برای ارباب نهضت ها و رهبران انقلاب ها و زعمای اصلاحات دینی و اجتماعی، عامل بزرگ پیشرفت و بازنگشتن به عقب و عدول نکردن از برنامه است.

اگر رهبر یک قیام به هدف آن ایمان داشته باشد یعنی آن را عین واقع و حقیقت بشناسد، با اطمینان خاطر به سوی هدف پیش میرود و سستی و کندی

ص: 172

1- . ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج4، ص66؛ مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص190.

نمیکند و در همه حال از ایمانی که دارد نیرو میگیرد و ناملایمات و سختی ها و مشکلات، عزم او را ضعیف نمیسازد و در اراده او خللی وارد نمیکند.

در تاریخ انبیا به خصوص پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) وقتی مطالعه و دقت کنیم میبینیم که یکی از اسباب عمده موفقیّت آن حضرت، ایمان قاطع و ثابت، و یقین جازمی بود که به نبوّت خود و وحی خدا داشت. با چنان ایمان محکم پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) دعوت به توحید را در میان وحشیترین اقوام بت پرست آغاز فرمود و پرچم دعوت تمام ملل را به دست گرفت، و بااینکه موانع بزرگ و خطرات عظیم در راه پیشرفت دعوت او بی شمار بود، با قوّت قلب و اطمینان خاطر با فریاد:

«قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهَ تُفْلِحُوا».[(1)](#content_note_173_1)

جهان را متوجّه به توحید و یکتاپرستی کرد.

این ایمان قوی در تمام دوران زندگی پر از حوادث پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نمایان و آشکار است.

در جنگ ها و غزوات، در هنگام فتح، در موقع شکست ظاهری در ابتدای دعوت و روزگار ضعف مسلمین و تسلّط کفار و فشار و آزارهای آنها به مسلمانان، همه جا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) با قیافه اطمینان بخش و دل آرام، برنامههای آسمانی را اجرا میکرد و به سوی مقصد و هدف پیش میرفت.حسین(علیه السلام) نیز در ایمان به هدف و مقصد قیام خود، مانند جدّش مرتبه اعلا را دارا بود.

هدف خود را حقّ، و امویین را باطل میدانست، و برنامههایی را که اجرا کرد سبب نجات اسلام و مسلمین تشخیص داد و راه منحصربه فرد مبارزه با نقشههای خائنانه بنی امیّه را خودداری از بیعت و تسلیم دانست. او یقین داشت این راهی که میرود موافق با رضای خدا و پیغمبر و منتهی به شهادت و سعادت است؛ به این جهت، صادقانه و قاطعانه مخالفت خود را با زمامداری یزید اعلام کرد، و هرچند

ص: 173

1- .[1] «بگویید: جز الله معبودی نیست تا رستگار شوید».

میدانست این مخالفت و امتناع از بیعت برایش بینهایت گران تمام میشود ولی چون رضای خدا را در آن میدید از همه آن مصائب و سختی ها استقبال کرد.

همان طور که یک بازرگان اگر در یک معامله یقین به هزار میلیون سود کند از آن معامله نخواهد گذشت. حسین(علیه السلام) هم در این معاملهای که با خدا کرد یقین به همه قسم سود و فایده معنوی و دینی و اخروی داشت، و کسی که دارای آن چنان ایمان محکم به خدا و ثواب خداست نمیتواند از این معامله صرف نظر کند، و هیچ شبهه و تردید ندارد که هرچه را در این معامله عوض قرار دهد باز هم سود و نفع او بیحساب است.

حسین(علیه السلام) میدانست که مدافعه با خطرات و ضربات مهلکی که به اسلام متوجّه شده واجب و لازم است، و برنامه دفاع هم غیر از شهادت و قبول بلا روی بلا نیست.

امام(علیه السلام) به شهادت خود ایمان داشت و میدانست که شهادت بر او نوشته شده، و این شهادت سبب مزید افتخار خاندان رسالت و ارتفاع درجات خودش خواهد شد.

تاریخ واقعه جانسوز کربلا را از آغاز تا انجام بخوانید، در همه جای آن ایمان استوار حسین(علیه السلام) و فرزندان و اصحاب و بانوان و خواهران و دخترانش به چشم میخورد.

سخنان و کلمات حسین(علیه السلام) در مدینه، مکّه، کربلا و در بین راه به یک مضمون بود، و اگرچه به مناسبت مقامات الفاظ و تعبیرات عوض میشد اما مطالب و معانی تفاوت پیدا نمیکرد.در مدینه وقتی ولید به آن حضرت پیشنهاد کرد با یزید بیعت کند فرمود:

«إِنَّا أَهلُ بَیْتِ النُبُوَّهِ، وَمَعْدِنُ الرِّسالَهِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلائِکَهِ، وَمَهْبِطُ الرَّحْمَهِ بِنَا فَتَحَ اللهُ وَبِنَا خَتَمَ؛ وَیَزِیدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ خَمْرٍ قَاتِلُ نَفْسٍ، مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ، فَمِثْلِی لَا یُبَایِعُ مِثْلَهُ»؛[(1)](#content_note_174_1)

ص: 174

1- 1. خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص184، فصل9.

«ما اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و محلّ آمدوشد فرشتگان و جایگاه نزول رحمت میباشیم، خداوند با ما شروع کرد و با ما ختم نمود و یزید مردی فاسق و شراب خوار و آدم کش و متجاهر به فسق است، فردی چون من با فردی چون او بیعت نمیکند».

و به مروان وقتی عرض کرد صلاح تو در آن است که بیعت کنی، فرمود:

«إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَی الْإِسْلَامِ اَلسَّلَامُ إِذْ بُلِیَتِ الْاُمَّهُ بِرَاعٍ مِثْلِ یَزِیدَ»؛[(1)](#content_note_175_1)

«انا لله و انا الیه راجعون (در هنگام نزول مصیبت گفته میشود) با اسلام باید خداحافظی کرد وقتی امّت به رهبری چون یزید مبتلا شود!!».

در این بیانات صریحاً اعلام کرد که شخصی مثل او که مرکز و معدن همه فضایل است، با شخصی متجاهر به فسق، میگسار و کشنده مردم بی گناه، بیعت نمیکند، یعنی نباید بیعت کند، و وقتی مسلمان ها به زمامداری مثل یزید مبتلاگردند باید با اسلام وداع کرد، و هرکس با زمامداری یزید موافقت کند مثل این است که به انقراض اسلام رأی داده باشد.

سر قبر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و در موارد دیگر نیز همین گونه مقالات از آن حضرت روایت شده است.

در مکه درضمن آن خطبه معروف:

«خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ...».[(2)](#content_note_175_2)

ص: 175

1- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص17؛ خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص184، فصل9؛ ابن طاووس، اللّهوف، ص18.

2- . ابن نما حلّی، مثیرالاحزان، ص29؛ اربلی، کشف الغمّه، ج2، ص239؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص216.

صریحاً برنامه کار، و عاقبت قیام خود را اعلام داشت.

ابن اثیر نقل کرده بعد از آنکه امام از نزد عبیدالله حرّ بازگشت ساعتی را شبانه، راه طی میکردند، در همان حال خواب گونهای بر آن حضرت عارض شد، سپس بیدار گشت و فرمود:

«إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».

فرزندش علی بن حسین رو به آن حضرت نمود و عرض کرد:

پدر! فدایت شوم، سبب این استرجاع و حمد چه بود؟ فرمود: سواری بر من ظاهر شد و گفت:

«اَلْقَوْمُ یَسِیرُونَ وَالْمَنَایَا تَسِیرُ إِلَیْهِمْ»؛

«این گروه راه میروند درحالی که مرگ به سوی ایشان در حرکت است».

پس دانستم که خبر مرگ به ما داده میشود.

عرض کرد:

«یَا أَبَتِ لَا أَرَاکَ اللهُ سُوءاً أَ لَسْنَا عَلَی الْحَقِّ»؛«ای پدر! خدا به تو بدی ننمایاند (بد نبینی) مگر ما بر حقّ نیستیم؟

قَالَ: «بَلَی وَالَّذِی یَرْجِعُ إِلَیْهِ الْعِبَادُ»؛

فرمود: «بلی قسم به خدایی که بندگان به سوی او باز میگردند (ما برحقّیم)».

«قَالَ: «إِذَنْ لَا نُبَالِی أَنْ نَمُوتَ مُحِقّینَ»؛

گفت: «پس در این صورت ما باکی از مرگ نداریم. که در راه حقّ بمیریم».

ص: 176

فَقَالَ لَه: «جَزَاکَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ خَیْرَ مَا جَزَی وَلَداً عَنْ وَالِدِهِ»؛[(1)](#content_note_177_1)

فرمود: «خدا تو را پاداش دهد بهترین پاداشی که فرزندی را از جانب پدرش میدهد».

در یکی از منازل بین راه عراق خطبهای خطاب به اصحاب خود و سپاهیان حر خواند. پس از حمد و ثنای آفریدگار فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ(صلی الله علیه وآله) قَالَ: مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلّاً لِحُرُمِ اللهِ، نَاکِثاً لِعَهْدِ اللهِ، مُخَالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) یَعْمَلُ فِی عِبَادِ اللهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَهَ الشَّیْطَانِ، وَتَرَکُوا طَاعَهَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ،وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَیْءِ، وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ...».[(2)](#content_note_177_2)

مضمون این عبارات این است که:

«ای مردم، پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: هرکس سلطان ستمکاری را ببیند که حرامهای خدا را حلال قرار داده و عهد خدا را شکسته و برخلاف سنّت پیغمبر رفتار کند و در میان بندگان خدا گناه و تجاوزکاری را پیش گیرد، پس به کرداری یا به گفتاری بر او پرخاش نکند جای دارد که خدا او را در همان جایی که سلطان ستمکار را وارد میکند وارد کند. ای مردم! اینان (بنی امیه و کارگزاران آنها) ملازم اطاعت شیطان شده و اطاعت خدا را ترک کرده، و فساد را آشکار نموده، و حدود را تعطیل، و فیء و غنیمت را به خود اختصاص داده و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال کرده اند و من سزاوارترین کسی هستم که بر آنها پرخاش کنم...».

ص: 177

1- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص51.

2- . طبری، تاریخ، ج4، ص304؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص48.

و به فرزدق فرمود:

«أَنَا أَوْلَی مَنْ قَامَ بِنُصْرَهِ دِینِ اللهِ وَإِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَالْجِهَادِ فِی سَبِیلِهِ لِتَکُونَ کَلِمَهُ اللهِ هِیَ الْعُلْیَا»؛[(1)](#content_note_178_1)

«من سزاوارترین افرادم برای قیام یاری دین خدا و عزّت دادن به شرع او، و جهاد در راه او، تا سخن خدا بلندآوازه شود».

صریحترین کلامی که از آن حضرت در روز عاشورا روایت شده و نشان میدهد چگونه آن حضرت از برنامهای که از آغاز در مجلس ولید، استاندارمدینه، اعلام کرد تا پایان کار، عدول نفرمود، این است که درضمن یکی از خطبههای بلیغی که در روز عاشورا خطاب به سپاه عمر سعد خواند فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیَّ قَدْ رَکَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ: بَیْنَ السِلَّهِ وَالذِلَّهِ وَهَیْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّهُ یَأْبَی اللهُ تَعَالَی ذَلِکَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَطَهُرَتْ وَاُنُوفٌ حَمِیَّهٌ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَهَ اللِّئَامِ عَلَی مَصَارِعِ الْکِرَامِ»؛[(2)](#content_note_178_2)

«آگاه باشید که زنازاده پسر زنازاده ما را سر دو راهی قرار داده است: اینکه کشته شدن اختیار کنیم یا خواری و ذلّت را بپذیریم، اما ذلّت و خواری از ما دور است. خدا راضی نیست که ما به ذلّت تسلیم شویم و همچنین پیغمبر خدا و مؤمنان و آغوش های پاک و پاکیزهای که ما در آن پرورش یافتهایم، و آن مردانی که از تن دادن به زیر بار ستم منزّه و برکنارند راضی نیستند که اطاعت مردان پست را بر کشته شدن کریمان و بزرگواران برگزینیم».

ص: 178

1- . سبط ابن جوزی، تذکرهالخواص، ص217 - 218.

2- . ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص241؛ طبرسی، الاحتجاج، ج2، ص24 - 25؛ ابن نما حلّی، مثیرالاحزان، ص40؛ ابن طاووس، اللهوف، ص59؛ ابن ابی الحدید، شرح نهجالبلاغه، ج3، ص249 و کتب مقاتل.

#### 9- شجاعت امام حسین(علیه السلام)

شاید بعضی گمان کنند که شجاعت حسین(علیه السلام) همان زور بازو و قدرت و قوّت بدنی و علم آن حضرت به آیین جنگ و نبرد و به خاک انداختن دلیران و دلاوران بوده است، و بزرگ ترین نمایش های شجاعت آن حضرت را حملاتی بدانند که یک تنه به سپاه دشمن مینمود، و آنها را مانند طومار به هم میپیچید که وقتی دیدند حریف آن دست و بازو نمیشوند از اطراف، پیکر پاکش را هدف سنگ و تیر قراردادند و اگرچه آن سید مظلومان را شهید کردند، و سر انورش را شمر یا سنان یا خولی از بدن جدا ساخت اما کسی ادعا نکرد که من به زور بازوی شخصی خود آن حضرت را کشتم. کثرت زخم و جراحات بسیار و تشنگی و خون ریزی فوق العاده آن امام مجاهد را (به ظاهر) از پا در آورد که آن دشمنان خدا به قتلش دلیر شدند، وگرنه کسی نبود که بتواند با نبرد و زور بازو آن یادگار حیدر کرّار را به قتل برساند.

حجاباتیان پرده برداشتند \*\*\* به نظاره گردن بر افراشتند

سماواتیان محو و حیران همه \*\*\* سر انگشت حیرت به دندان همه

که یا رب چه زور و چه بازوست این \*\*\* مگر با قدر هم ترازوست این

عجب صف شکن شهسوار یلی است \*\*\* به نیروی مردی بسان علی است

ابن حجر در شرح الهمزیه گفته است:

بیشتر کسانی که به جنگ با حسین پرداختند، کسانی بودند که به آن حضرت نامه نوشتند و با او بیعت کرده بودند، وقتی حسین دعوتشان را اجابت کرده و به سویشان آمد نزد دشمنش رفتند و سپاهی که ابن زیاد برای نبرد حسین فرستاده بود، بیست هزار تن بودند. حسین با آن جمعیت کم، با آن لشکر بسیار کارزار نمود و در آن ایستگاه ایستادگی شگفت انگیزی نشان داد، و اگر میان او و میان آب حایل نشده بودند بر او غالب نمیگشتند، زیرا حسین شجاع بزرگی بود که در میدان نبرد مغلوب نمیشد.[(1)](#content_note_179_1)

ص: 179

1- . شبراوی، الاتحاف، ص50 - 51.

این زور بازو و نیروی جسمانی و حملات دلیرانه نمایشی از نمایش های شجاعت است.

شجاعت که موضوع سخن است و یکی از فضایل برجسته حسین(علیه السلام) حالتی است نفسانی و روحی که حدّ وسط بین تهوّر و جُبن است، و هرکس واجد آنباشد دارای ضبط نفس خاصی است که عوامل ترس و جبن و کندی و سستی و فتور، و اسباب تندی، بی باکی، گستاخی و جسارت بر او مسلط نمیشود.

این صفت اگر زور بازو و قدرت جسمی و هر قوّه و قدرت دیگر را رهبری کند، آن قدرت مظهر شجاعت خواهد شد و الّا سبب سرزنش و ملامت میگردد.

این صفت از شریف ترین صفات فاضله است و ظهور کمال استعداد بشر و فعلیت قوای کامله در او به این صفت وابسته است.

هر ملتی که افراد آن از شجاعت روحی و اخلاقی بهرهمند نباشند آن ملّت رهسپار دیار نیستی خواهد گشت و به زودی تحت تسلط بیگانگان قرار خواهند گرفت.

وجود، و مقدار بقای امم و عزّت و سربلندی آنها وابسته به میزان بهرهای است که از شجاعت داشته باشند.

محافظه کاری،

احتیاطات بیجا، عوام فریبی، ترس از انتقاد، جلوگیری از آزادی دیگران، اختناق افکار، تندروی ها، جسارت های جنون آمیز، باختن روحیه و ناشکیبی، ستمگری و وطن فروشی، خیانت به ملت و پیشه کردن سیاست تستّر در امور و راضی شدن به بی شرفی و بی آبرویی، همه کاشف از نداشتن صفت شجاعت است.

چنانچه ضبط نفس و خویشتن داری و صراحت لهجه و مقاومت با ناملایمات و سختی های روزگار و بیم نداشتن از انتقاد و احترام به آزادی دیگران، ناشی از ملکه شجاعت است.

تمام مظاهر این شجاعت در حسین(علیه السلام) وجود داشت، و روح و جسم او مرکز نمایش عالی ترین مرتبه شجاعت بود تا جایی که «شجاعه الحسینیه» ضرب المثل گشت.

ص: 180

شبراوی شیخ اسبق جامع الازهر از یکی از بزرگان نقل کرده که گفته است:

اهل بیت جامع تمام فضایل بودند: علم، حلم، فصاحت، ذکاء، بدیهه گویی، جود، شجاعت و... دانش های آنها تحصیلی و از آموختن نبود بلکه بخشش و موهبت الهی بود.

هرکس بخواهد فضایلشان را بپوشاند مثل کسی است که بخواهد آفتاب را بپوشاند.هیچ کس از آنها سؤالی نکرد که آنها در جواب عاجز شوند.

هیچ کس با آنها در مقام معارضه و هم طرازی بر نیامد مگر آنکه مغلوب شد.

چه بسیار سختی ها و مصائب که در هنگام جهاد و قتال به آنها رسید و با صبر جمیل آن را تحمّل کردند، و سستی و ناتوانی در آنها پیدا نشد. وقتی صدایشان به سخن بلند شود همه صداها خاموش میگردد، و همه گوش ها برای شنیدن سخنانشان آماده میشود. فضایل و خصلت هایی است که خدای، ایشان را به آن مخصوص گردانیده است.

سپس شبراوی میگوید:

امام حسین (علیه السلام) در اوج صفات عالیه قرار گرفت، و علوّ مرتبه او به حدّی است که ثریّا از رسیدن به معنای آن فرومایه و حقیر است، و در آن بازاری که غنیمتهای مجد و بزرگی را قسمت کردند سهم وافرتر، و نصیب بیشتر مخصوص او گردید، و جرثومه عزّت بیت رسالت، و خاندان نبوّت در او و برادرش حسن(علیه السلام) انحصار یافته بود. خصال مجد و فضیلت آنها مورد اتّفاق است، و چرا چنین نباشد، و حال آنکه آن دو بزرگوار فرزندان فاطمه بتول و مقبول حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) بودند.

هُمَا شَمَّرَا لِلْمَجْدِ یَبْتَنِیَانِهِ \*\*\* کَأَن لَمْ یُؤَسِّسَ وَالِدٌ لَهُمَا مَجْداً

وَلَوْ لَمْ یَجِدَّا وَاسْتَراحَا وَأَقْلَعَا \*\*\* لَمَا نَظَرَا مِثْلاً وَلا وَجَدَا نِدّاً

آن دو دامن همّت را به کمر زدند که بنای مجد (و عظمت) را خود برپا سازند، گویا پدری برای آنان تأسیس مجدی

ص: 181

نکرده است و حال آنکه اگر در این جهت استراحت کرده و هیچ کوششی نمیکردند، باز هم برای آنها به واسطه مجد و عظمتی که داشتند، مثل و نظیری برای خویش نمییافتند.

پس از آن گفته است: حسین با قوّت قلب در نبرد با دلیران اقدام کرد، صابرانه حمله مینمود و فرار از جهاد را پستی و عار میدانست. با نفسی مطمئن، وعزمی آرام به استقبال اهوال شدیده میرفت، مصافحه با شمشیر و نیزه را در راه خدا غنیمت میدانست و جانبازی و ریختن خون دل را در راه عزّت، بهایی کم میشمرد. از پستی و دنائت ابا میکرد اگرچه متضمن قتل و شهادت باشد.

یَرَی الْمَوْتَ أَحْلَی مِنْ رُکُوبِ دَنِیَّهٍ \*\*\* وَلَیْسَ بِعَیْشٍ عَیْشُ مَنْ رَکِبَ الذُّلا

مرگ را از زندگی با پستی و دنائت شیرینتر میبیند (زیرا) زندگی با ذّلت و زبونی، زندگی نیست.

سپس گفته است:

وقتی حسین به قصد کوفه حرکت کرد؛ ابن زیاد از شنیدن این خبر ناراحت و نگران شد و بیست هزار نفر را برای نبرد آن حضرت فرستاد، و به آنها امر کرد برای یزید از آن حضرت بیعت بگیرند و اگر بیعت نکرد او را بکشند. وقتی به او پیشنهاد بیعت کردند نپذیرفت، و به جدّ و پدرش تأسّی کرد و به تحمل ظلم و زور و ننگ و عار راضی نشد، و نجدت و شجاعت هاشمیه را آشکار کرد و بااینکه خود و اهل بیت و عزیزان و کسان و اصحابش را محاصره کرده و هدف نیزه و تیر قرار دادند، در جهاد ثابت قدم ماند و با شهامت عالی بدون اضطراب و با قوّت قلب در چنین موقع خطیر پایداری کرد و ندا کرد:

«یَا أَهْلَ الْکُوفَهِ مَا رَأَیْتُ أَغْدَرَ مِنْکُمْ، قُبْحاً لَکُمْ وَتَعْساً لَکُمْ، الْوَیْلُ ثُمَّ الْوَیْلُ اسْتَصْرَخْتُمُونَا فَأَتَیْنَاکُمْ، وَأَسْرَعْتُمْ إِلَی بَیْعَتِنَا

ص: 182

سُرْعَهَ الذُّبَابِ وَلَمَّا أَتَیْنَاکُمْ تَهَافَتُّمْ تَهَافُتَ الْفَرَاشِ، وَسَلَلْتُمْ عَلَیْنَا سُیُوفَ أَعْدَائِنَا مِنْ غَیْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِیکُمْ وَلَا ذَنْبٍ مِنَّا کَانَ إِلَیْکُمْ، أَلَا لَعْنَهُ اللهِ عَلَی الظَّالِمِینَ».

ثُمَّ حَمَلَ عَلَیْهِمْ وَسَیْفُهُ مُصَلَّتٌ فِی یَدِهِ وَهُوَ یُنْشِدُ:

أَنَا ابْنُ عَلِیِّ الْحِبْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ \*\*\* کَفَانِی بِهَذَا مَفْخَراً حِینَ أَفْخَرُ[(1)](#content_note_183_1)

ص: 183

1- . بقیّه ابیات که سزاوار است هریک از دوستان اهل بیت(علیهم السلام) آن را حفظ باشند این است: وَجَدِّی رَسُولُ اللهِ أَکْرَمُ مَنْ مَضَی \*\*\* وَنَحْنُ سِرَاجُ اللهِ فِی الْخَلْقِ نَزْهَرُ وَفَاطِمُ اُمِّی مِنْ سُلالَهِ أَحْمَدَ \*\*\* وَعَمِّی یُدْعَی ذُوالْجَنَاحَیْنِ جَعْفَرُ وَفینَا کِتَابُ اللهِ اُنْزِلَ صَادِقاً \*\*\* وَفِینَا الْهُدَی وَالْوَحْیُ بِالْخَیْرِ یُذْکَرُ وَنَحْنُ أمانُ اللهِ لِلنَّاسِ کُلِّهِمْ \*\*\* نُسِرُّ بِهَذَا فِی الأَنَامِ وَنَجْهَرُ وَنَحْنُ وُلاهُ الْحَوضِ نَسْقِی وُلاتَنَا \*\*\* بِکَأْسِ رَسُولِ اللهِ مَا لَیْسَ یُنْکَرُ وَشِیعَتُنَا فِی النَّاسِ أَکْرَمُ شِیعَهٍ \*\*\* وَمُبْغِضُنَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَخْسِرُ «و جدّ من رسول خدا گرامی ترین افراد است و ما چراغ های خداوندیم که در میان خلق میدرخشیم. فاطمه، مادر من دختر احمد (رسول خدا) و عموی من جعفر است که به ذوالجناحین (صاحب دو بال) معروف است. درباره ما کتاب خدا به حقیقت نازل شده و هدایت و وحی در خانواده ما به خوبی یاد میشود. و ماییم امان خداوند برای همه مردم و این مطلب را پنهان و آشکارا در بین مردم بازگو میکنیم. ماییم اختیارداران حوض کوثر که دوستان خود را سیراب میکنیم با جام رسول خدا، این مطلب جای انکار نیست. شیعیان ما در بین مردم گرامیترین پیروان هستند و دشمنان ما روز قیامت زیان خواهند دید».

«ای مردم کوفه! عهدشکن تر از شما ندیدهام، زشتی و هلاکت و نابودی و شقاوت بر شما که ما را فریاد زدید، و به یاری خود خواندید، ما دعوت شما را پذیرفتیم، و شما به سوی بیعت ما مانند مگس پیش دستی کردید! اکنون که به سوی شما آمدیم مانند پروانه فرو پاشیدید، و متفرّق شدید و شمشیرهای دشمنان ما را به روی ما کشیدید بی آنکه آنها عدل و دادی در میان شما رواج دهند، و بدون آنکه از ما گناهی نسبت به شما صادر شده باشد. آگاه باشید که لعنت خدا بر ستم کاران است».!پس بر آن مردم غدّار با شمشیر آمیخته حمله کرد و رجز می خواند و میفرمود:

«من فرزند علی آن مرد عالم صالح هستم از آل هاشم و در مقام مفاخره این افتخار برای من بس است».

و همواره جهاد میکرد تا بسیاری از شجاعان سپاه کوفه را به خاک هلاکت انداخت و در دریای جنگ فرو میرفت، و از مرگ اندیشه نمیکرد.[(1)](#content_note_184_1)

و نیز شبراوی میگوید:

حسین شجاعانه میرزمید تا آنکه سی ویک زخم نیزه، و سی وچهار ضرب شمشیر بر آن پیکر نازنین وارد شد تا آنگاه که بر زمین افتاد. شمر با جمعی از لشکر میان آن حضرت و خیمههای حرم حایل شدند و زمانی طولانی گذشت، و کسی متعرّض قتل او نمیشد و اگر میخواستند او را بکشند میکشتند ولی هرکس از ارتکاب این جرم خودداری مینمود و میخواست دستش به ریختن خون حسین آلوده نشود، و منتظر بود که دیگری این ستم عظیم را مرتکب شود، پس به تحریک شمر از هر سو حمله کردند و آن حضرت که با آن حال برمیخاست و بر زمین میافتاد و با نیرومندی و قوّت و ثبات و شجاعت با آنها نبرد مینمود و با آن همه جراحات اعتنا نمیکرد. شهامت قرشی و عزّت هاشمی او استوار بود مانند شیر جهنده که از گزند سگان بیم نداشته باشد.[(2)](#content_note_184_2)

طبری و ابن اثیر از عبدالله بن عمار نقل کرده اند که وقتی پیادگان لشکر به آن حضرت از چپ و راست حمله کردند، آن حضرت بر آنها که از جانب راست

ص: 184

1- . شبراوی، الاتحاف، ص 59 - 61.

2- . شبراوی، الاتحاف، ص 51 – 53. (نقل به معنا).

حمله ور شده بودند حمله کرد تا گریختند، و بر آنها که از سمت چپ بودند حمله فرمود تا آنها را نیز به گریز داد، و در این حال عمامه بر سر و پیراهن خزّی در بر داشت. به خدا سوگند هرگز شکستهای را ندیدم که فرزندان و اهل بیت و اصحاب و یارانش کشته شده باشند و درعین حال دلدارتر و قویتر و بی بیمتر ازحسین باشد. به خدا سوگند پیش از او و بعد از او کسی را مثل او ندیدم! به هر سو حمله میکرد آن لشکر از او میگریختند. به خدا سوگند او همچنان جهاد مینمود و خواهرش زینب دختر فاطمه بیرون آمد، درحالی که میگفت:

«لَیْتَ السَّمَاءُ تَطَابَقَتْ عَلَی الْأَرْضِ»؛

«ای کاش آسمان بر زمین فرو می ریخت».

به عمر بن سعد که در این حال نزدیک حسین(علیه السلام) بود، فرمود:

«یَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ أَ یُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللهِ، وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَیْهِ»؛

«ای پسر سعد آیا اباعبدالله (حسین) جلو چشمان تو کشته شود و تو نگاه کنی، آیا این از جوانمردی است؟!».

عبدالله بن عمار گفت: گویا نگاه میکنم به اشک چشم عمر که بر گونهها و ریشش جاری گردید.[(1)](#content_note_185_1)

ابن ابی الحدید میگوید:

کیست در شجاعت مانند حسین بن علی(علیهما السلام)که در میدان کربلا گفتند: ما شجاع تر از او کسی را ندیدیم درحالی که انبوه مردم بر او حمله ور شده، و از برادران و اهل و یاران جدا شده باشد، مانند شیر رزمنده سواران را درهم میشکست و چه گمان میبری به مردی که راضی به پستی نشد، و دست در دست آنها نگذارد تا کشته شد.[(2)](#content_note_185_2)

ص: 185

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص345؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص77 - 78.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص274 - 275.

عقّاد میگوید:

وَشَجَاعَهُ الْحُسَیْنِ صِفَهٌ لَا تُسْتَغْرَبُ مِنْهُ لِأَنَّهَا الشَّیْءُ مِنْ مَعْدِنِهِ؛شجاعت حسین صفتی است که این صفت از او عجیب نیست زیرا ظهور شجاعت از او ظهور چیزی از معدن خودش است.

شجاعت فضیلتی است که آن را از پدران و نیاکان به ارث برد و به فرزندانش آن را به ارث داد، تا اینکه میگوید:

وَلَیْسَ فِی بَنِی الْإِنْسَانِ مَنْ هُوَ أَشْجَعُ قَلْباً مِمَّنْ أَقْدَمَ عَلَی مَا أَقْدَمَ عَلَیْهِ الْحُسَیْنُ فِی یَوْمِ کَرْبَلَاءَ؛[(1)](#content_note_186_1)

«در میان انسان ها کسی در شجاعت قلب و قوّت روح شجاع تر از کسی که حسین در کربلا بر آن اقدام کرد نیست».

و هم عقّاد گفته است:

حسین شیربچه علی در شجاعت روحی و بدنی، آخرین و بالاترین درجه و رتبه را دارا بود، و در میان شجاعان درجه اول، شجاعتش ضرب المثل بود. مالک قلبش شد هنگامی که هرچه پیرامونش بود، دل را سست میکرد و گره عزیمت را میگشود.

مالک قلبش شد درحالی که بانوان و جوانان و کودکان و فرزندانش با قیافههای روشن و چهرههای شاداب گرسنه و تشنه بودند و دامنش را میگرفتند و میگریستند.

مالک قلبش شد از روی بصیرت و وقار و حلم، نه مثل کسانی که ناگهان به جنبش میآیند و خشمناک میشوند و خود را در زحمات، ابتلائات و مهالک میاندازند؛ بلکه پیش از جنگ و در هنگام جهاد با قوّت و بینش بود و ضعف را از عزیمت های خود میافشاند آن چنان که شیر، گردهای سنگریزه ها را که بر او میافکنند از خود میتکاند. هرگز در آن موقف رهیب و وحشتناک از برنامهای که اجرا کرد، و از نهضت و قیامی

ص: 186

1- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص144.

که نمود پشیمانی و تأسّفی بر او وارد نشد؛ هرچند از جهت مرگ دوستان و داغ نوجوانان و عزیزانش تأسّف میخورد اما از کار و اقدامش متأسّف نبود.

سپس این داستان را نقل میکند:در شب عاشورا حسین در خیمه نشسته بود، و تیرهایی را که در جلوی او ریخته بود اصلاح میکرد و فرزند بیمارش در پیش رویش نشسته بود و او این رجز را میخواند:

یَا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیلٍ \*\*\*کَمْ لَکَ بِالإِشْرَاقِ وَالأَصِیلِ

مِنْ صَاحِبٍ وَمَاجِدٍ قَتِیلٌ \*\*\* وَالدَّهرُ لا یَقْنَعُ بِالْبَدِیلِ

وَالأَمرُ فِی ذَاکَ إِلَی الْجَلِیلِ \*\*\* وَکُلُّ حَیٍّ سَالِکُ سَبِیلٍ

«ای دنیا، وای بر دوستی مثل تو! چه بسیار در هر صبح و شام یار خود و صاحب مجد را کشتهای! و روزگار به هیچ عوض و بدلی قانع نمیشود؛ زمام امور در دست خداوند است و هر انسان زنده، راه مرا میپیماید».

فرزندش خود را از گریه بازداشت تا اَلَم بر اَلَم پدر نیفزاید اما خواهرش زینب نتوانست خود را نگاه دارد از خیمهاش بیرون آمد، و صدا میزد:

«وَا ثَکْلَاهُ الْیَوْمَ مَاتَ جَدِّی رَسُولُ اللهِ، وَاُمِّی فَاطِمَهُ الزَّهْرَاءُ، وَأَبِی عَلِیٌّ، وَأَخِی الْحَسَنُ، فَلَیْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِی الْحَیَاهَ، یَا حُسَیْنَا یَا بَقِیَّهَ الْمَاضیِنَ وَثُمَالَهَ الْبَاقِینَ»؛

«آه که به داغ فقدان برادر مبتلا شدم، امروز جدّم پیغمبر، مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی، و برادرم حسن از دنیا رفتند (یعنی در این مصیبت های جانکاه دل های ما به تو آرامش داشت) پس کاش مرگ فرا می رسید و حیات و این زندگی مرا می گرفت، ای حسین عزیز! ای یادگار گذشتگان، و پناه و فریادرس باقی ماندگان!».

ص: 187

حسین(علیه السلام) از گریه او بگریست ولی عزمی که در آن شب داشت کاهشی نیافت و فرمود:

«یَا اُخْتُ لَوْ تُرِکَ القَطَا لَنَامَ».[(1)](#content_note_188_1)

و او را دلداری و تسلیت میداد، و در تصمیم خود ثابت، و مانند کوه در نیتی که داشت پایدار بود که از مرگ و شهادت استقبال کند و تسلیم حکم پسر مرجانه نشود، سپس خواهر را درحالی که بی هوش شده بود به خیمه برد.

پس از نقل این حکایت سوزناک که شجاعت و قوّت روح حسین(علیه السلام) و استقبال او را از شهادت و مصائب نشان میدهد میگوید:

کشورها و دولت ها زایل میشوند و تغییر و تحوّل میپذیرند، تحت نفوذ قشون و سپاه بیگانه واقع میشوند و طمع های بشر برآورده شود یا ناکام گردد، و مطالب و مقاصد فراهم گردد یا انسان به مطالبش نرسد، این اخلاق عالی سزاوارتر به بقا و خلود هستند از کشورها و آنچه در آنهاست، و از دولت ها و آنچه در حیطه تصرّف آنهاست بلکه این اخلاق عالی (این استقامت، این پایداری و علّو همّت و شجاعت، این قوّت عزم و اراده) از کوه های بزرگ جهان، و کرات آسمان سزاوارتر به بقا هستند.[(2)](#content_note_188_2)

و هم عقّاد میگوید:

حسین(علیه السلام) با ثبات قلب و توجّه و بصیرت در میان شدّت ها و محنت هایی که صبر و شکیبایی را نابود، و عقل و خرد را از سر میبرد پایدار بود.

گوشت و خون و بنیه بدنی بشر را طاقت تحمّل آن مصائب دلخراش نبود، و کسی را تاب و توان برداشتن بار آن همه آلام و داغ ها نیست مگر اولوالعزم از کسانی که در اولاد آدم و حوا بسیار نادر و کمیابند.[(3)](#content_note_188_3)

ص: 188

1- . «ای خواهر! اگر مرغ قطا را به حال خود می گذاشتند در آشیانه خود آرام می گرفت و می خوابید».

2- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص228.

3- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص247 – 248. (نقل به معنا).

از یک سو شدّت تشنگی و رنج و تعب گرسنگی و بیخوابی، از یک سو خون ریزی از جراحت ها، از دیگر سو زحمت جهاد و دفاع از خود و اصحاب و اهل بیت و بانوان و اطفال. از یک طرف خواهش آب و فریاد تشنگی کودکان، ازطرف دیگر اسارت قریب الوقوع عزیزترین، و محترم ترین بانوان جهان اسلام.

هر زمان باران مصیبت بر او شدیدتر میشد، و هر ساعت صدای شهیدی از یاران باوفایش بر دلش داغ تازه میگذارد، شخصاً به بالین سر آنها حاضر میشد آن مردان بااخلاص و باوفا و باایمان را میدید که با پیکرهای مجروح و بدن های پاره پاره جان میدهند، و نسبت به او عرض ادب میکنند.

ولی حسین(علیه السلام) با شهامت و استقامت و ایمان، این مصائب را تحمّل میکرد، و مثل شجاعی که دشمنان را از خود دفع میکند با این مصیبات که هریک برای از پا درآوردن بزرگ ترین شجاعان کافی بود، مدافعه میکرد.

زنده باد حقیقت انسانیت که از عالم امر است، وقتی تجلّی میکند جلوه او تمام زیبایی های عالم آفرینش را تحت الشّعاع قرار میدهد، و به این چند من گوشت و خون و پیه و استخوان، آن قدر ارج و اعتبار میدهد که با تمام ممکنات برابری کند، و پرچم افتخارش بر فراز آسمان اعلا به اهتزاز در آید!

زنده باد حق پرستی و خداشناسی که جان بشر را این قدر سنگین و باعظمت میسازد!

زنده باد خاندان محمّد و اهل رسالت و دودمان نبوّت که درس شرافت، استقامت، شکیبایی، فداکاری، قوّت قلب و ثبات قدم به جهانیان دادند!

زنده باد جامعه مسلمان! و افتخار بر ملت رشید شیعه که همه ساله سالگرد این فداکاری بی مانند و این تجلّی عظیم روح انسانیت را با عظمت و شکوه بسیار تشکیل میدهد و در این مراسم، عالی ترین درس های اخلاقی را به جامعه بشریّت میدهند!

ص: 189

#### 10- عظمت های امام حسین(علیه السلام)

علایلی ضمن آنکه از عظمت هایی(علیه السلام) که در وجود حسین(علیه السلام) تمرکز یافته بود سخن گفته است، از عظمت صراحت لهجه و عظمت تصمیم و عظمت ابای نفس و بلندی همّت و عظمت مردانگی آن حضرت شرحی نگاشته است. چون این عظمت هایی که یاد کرده همه از همان روح فیّاض و شجاع و شکستناپذیر حسین(علیه السلام) سرچشمه میگیرد، قسمت هایی از سخنان او را به طور اقتباس و نقل به معنا با اضافات و تصرّفاتی در اینجا میآوریم.

الف. عظمت در تصمیم: به معنای عزم راسخ داشتن به انجام کار و پایان آن، به طوری که هیچگاه و به هیچ گونه از عزم خود برنگردد، و هیچ چیز تصمیم او را سست نسازد، و از آغاز کار ملاحظه پایان و عاقبت آن را بنماید و هشیارانه تصمیم بگیرد.

اکنون بشنوید که حسین(علیه السلام) چگونه با پیش بینی پایان کار، وارد میدان شد، و سخنانش چگونه از شعور خطیرش بر میخاست. آنگاه که عزیمت خروج از مکّه و سفر عراق را داشت این خطبه را خواند:

«اَلْحَمْدُ لِلهِ، وَمَا شَاءَ اللهُ وَلَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللهِ، وَصَلَّی اللهُ عَلَی رَسُولِهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلَادَهِ عَلَی جِیدِ الْفَتَاهِ، وَمَا أَوْلَهَنِی إِلَی أَسْلَافِی اِشْتِیَاقَ یَعْقُوبَ إِلَی یُوسُفَ، وَخِیرَ لِی مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِیهِ، کَأَنِّی بِأَوْصَالِی تَقْطَعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَیْنَ النَّوَاوِیسِ، وَکَرْبَلَاءَ فَیَمْلَأَنَّ مِنِّی أَکْرَاشاً جَوْفاً، وَأَجْرِبَهً سَغْباً لَا مَحِیصَ عَنْ یَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رِضَا اللهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَیْتِ نَصْبِرُ عَلَی بَلَائِهِ وَیُوَفِّینَا اُجُورَ الصَّابِرِینَ لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللهِ لُحْمَتُهُ بَلْ هِیَ مَجْمُوعَهٌ لَهُ فِی حَظِیرَهِ الْقُدْسِ تَقِرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ وَیُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ أَلَا فَمَنْ کَانَ بَاذِلاً فِینَامُهْجَتَهُ، وَمُوَطِّناً عَلَی لِقَاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّی رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالی».[(1)](#content_note_190_1)

ص: 190

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص115.

«سپاس برای خداست، و آنچه خواست خداست انجام می پذیرد، و نیرویی جز به خدا نیست، و درود خدا بر پیغمبرش. مرگ بر فرزندان آدم نوشته شده و آنها را احاطه کرده است، مانند گردن بند بر گردن دختر جوان، و من بسیار مشتاقم به دیدار گذشتگان خودم همان گونه که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود، و برای من قتلگاهی برگزیده شده است که من به آن خواهم رسید، گویا میبینم که در میان نواویس و کربلا گرگان بیابان رگ های مرا پاره میکنند تا شکم های گرسنه خود را پر کنند. از چنان روزی که با قلم قضا نوشته شده گریزی نیست، رضای خدا رضای ما خاندان است. صبر میکنیم بر بلای او تا به ما مزد صابران را دهد. هرگز پاره تن پیغمبر از او جدا نشود، بلکه با او در حظیره قدس در یک جا باشد، چشمش به پارههای تنش روشن شود، و به واسطه ایشان به وعده خود وفا کند. آگاه باشید! هرکس از ریختن خون دلش در راه ما دریغ ندارد، و دل به شهادت و لقای خدا مینهد با ما کوچ کند که من بامداد کوچ خواهم کرد. ان شاءالله تعالی».

این بود منطق حسین(علیه السلام)، و سخنان شورانگیز و قاطع او در برابر کسانی که او را از تصمیمی که داشت باز میداشت.

مکانی که حسین(علیه السلام) در آن این خطبه را انشا کرد، مکانی باعظمت و باهیبت بود؛ زیرا رجال بزرگ مانند عمر بن عبدالرّحمن مخزومی، عبدالله بن عبّاس، محمد بن حنفیه و عبدالله بن عمر او را از اجرای تصمیمی که داشت منع میکردند، و اینخطبه درحقیقت پاسخی به درخواست آنها و همفکران آنها از مسلمانان، و اعلام قبول تمام خطرات تصمیم بود.

رجال نامبرده هرچند همه نامدار و متشخص بودند اما روحی مثل روح حسین(علیه السلام)، و شعور و بینشی مانند شعور او نداشتند، و آن مایهای که حسین(علیه السلام)

ص: 191

داشت در آنها نبود. آنها در برابر بطولت و مردانگی حسین(علیه السلام) هیبت خود را از دست دادند، و چون ریگ های کوچکی بودند که بر دامن کوه بزرگی ریخته باشد که بادهای تند آنها را به زیر میریزد، و کوه در مکان خود استوار و آرام باقی میماند (اکنون که سخت ترین بادهای حوادث و آزمایش، در جهان اسلام به حرکت در آمده و مردم را زیرورو میکند، حسین(علیه السلام) و یاران باشهامت و قهرمانش در برابر این تندبادها و امواج سهمگین اقیانوس حوادث، مردانه ایستادند و مانند کوه از جای نلغزیدند).

پاسخی که در صفحات تاریخ جاویدان ماند، پاسخ حسین(علیه السلام) بود به عبدالله بن عمر، وقتی به او پیشنهاد سازش با بنیامیه را داد، و او را از شقاوت و قدرت سرنیزه، و زور و بیپروایی و جسارت آنها به خدا و پیغمبر بیم داد، فرمود:

«یَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْیَا عَلَی اللهِ أَنَّ رَأْسَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا اُهْدِیَ إِلَی بَغِیٍّ مِنْ بَغَایَا بَنِی إِسْرَائِیلَ»؛[(1)](#content_note_192_1)

«آیا نمیدانی که از خواری و بی ارزشی دنیا در نزد خدا این است که سر یحیی بن زکریا به زن زناکاری از فواحش بنی اسرائیل به هدیه برده شد؟».

این جواب امام (علیه السلام) مقدار قوّت تصمیم، و توجّه او را به پایان کار، و عزم خلل ناپذیرش را آشکار میکند که برای نیل به هدف و انجام برنامهای که خود راموظّف به اجرای آن میدانست به قدر سرانگشتی حاضر به عقب نشینی نیست، و ضمناً به مصیبت سر انور خودش که برای یزید هدیه میشود اشاره فرمود.

آری، حسین(علیه السلام) این چنین قیام و نهضت را شروع کرد و این سان قلب شجاعش محکم ماند که تا انجام کار به جز مبدأ و هدفی که داشت به جای دیگر نظر نداشت، مبدأی که در چند کلمه خلاصه میشد: خدا، پیغمبر خدا، قرآن کتاب خدا، عظمت در ابای نفس و تسلیم باطل نشدن.

ص: 192

1- . ابن نما حلّی، مثیر الاحزان، ص29؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص214.

در این ناحیه نیز حسینِ(علیه السلام) عظمت، بالاترین درجات عظمت را داشت. بسا اشخاصی که هدف و مبدأ بزرگی را در نظر میگیرند و برنامههایی عالی اعلام میکنند، ولی در وسط راه وقتی مواجه با خطر شدند برنامه را فراموش میکنند یا هنگامی که مال و اعتبار و مقامی به آنها پیشنهاد کردند مال و مقام یا شهوت رانی آنها را ذلیل و بیچاره ساخته و از هدف خود چشم پوشی مینمایند؛ این کسان از هدف خود دست میکشند و علاوه بر آنکه در میدان فضیلت سهمی نصیبشان نمیشود، دامنشان به عیب و ننگ آلوده میگردد، و اگر از آغاز سخنی نمیگفتند و برنامهای نمیدادند شرافت و ایمانشان کمتر زیان میدید.

حسین(علیه السلام) در اینجا نیز مانند جدّ و پدرش(علیهما السلام) از تمام کسانی که برای حقّ و به نام عدل قیام کردند مسابقه را برد، و وقتی با همه گونه خطر مواجه شد و همه گونه اسبابی که دیگران را ناچار به تسلیم میساخت فراهم گشت، فرمود:

«لَا وَاللهِ لَا اُعْطِیکُمْ بِیَدِی إِعْطَاءَ الذَّلِیلِ، وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِیدِ، یَا عِبَادَ اللهِ إِنِّی عُذْتُ بِرَبَّی وَ رَبِّکُمْ أَنْتُرْجَمُونِ، أَعُوذُ بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مَتَکَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ»؛[(1)](#content_note_193_1)

«نه به خدا سوگند! به خواری دست خود را در دست شما نمیگذارم و چون بندگان از جهاد فرار نمیکنم. ای بندگان خدا! من پناه میبرم به پروردگار خودم و پروردگار شما از اینکه مرا سنگباران کنید، و پناه میبرم به خدا از هر متکبری که ایمان به روز قیامت ندارد».

و نیز فرمود:

ص: 193

1- . مفید، الإرشاد، ج2، ص98؛ طبرسی، اعلام الوری، ج1، ص459؛ ابن حاتم عاملی، الدرالنظیم، ص553؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص117.

«ثُمَّ أَیْمُ اللهِ لَا تَلْبِثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا کَرَیْثِ مَا یُرْکَبُ الْفَرَسُ حَتَّی تَدُورَ بِکُمْ دَوْرَ الرَّحَی، وَتَقْلَقَ بِکُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ، عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَی أَبِی عَنْ جَدِّی فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَشُرَکَاءَکُمْ ثُمَّ لَا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّهً ثُمَّ اقْضُوا إِلیَّ وَلَا تُنْظِرُونِ، إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ رَبِّی وَرَبِّکُمْ مَا مِنْ دَابَّهٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ»؛[(1)](#content_note_194_1)

«به خدا سوگند بعد از من طولی نمی کشد مگر به مقداری که کسی اندک زمانی بر اسب نشیند، تا روزگار بر شما چون آسیا بگردد و چون محور مضطرب شوید. عهدی است که پدرم از جدّم مرا به آن خبر داده است. پس شما فکر خود و معبودهایتان را جمع کنید و سپس هیچ چیز بر شما پوشیدهنماند سپس به حیات من پایان دهید و لحظه ای مهلتم ندهید، من بر خدایی که پروردگار من و شماست توکّل کردهام، هیچ جنبندهای نیست مگر آنکه اختیار او به دست خداست، به درستی که پروردگار من بر راه راست است».

أَعْظِمْ بِهِ بَطَلاً لَمْ یُعْطِ مُتَّضِعاً \*\*\* یدَ الصِّغَارِ، وَأَعْطَی دُونَهَا الرَّأْسَا

کَذَلِکَ الْحُرُّ یَسْتَعْدِی الْمَمَاتَ عَلَی \*\*\* عَیْشِ الدَّنِیَّهِ إِدْلالاً وَإِرْکَاساً

أَکْرِمْ بِهَا خُلَّهً کَانَتْ لَهَا نَهَجاً \*\*\* ثُمَّ اسْتَمَرَّتْ عَلَی الأَیَّامِ نِبْرَاساً[(2)](#content_note_194_2)

آری! حسین(علیه السلام) با عزّتی که از نبوّت جدّش داشت و عزّت شخصیت خودش، خود را نباخت و تاریخ هم از پشت سر او از اینکه اقرار کند به مثل و نظیری

ص: 194

1- . قسمتی از خطبه امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا است که در کتب معتبره مقاتل ذکر شده است. ابن نما حلّی، مثیرالاحزان، ص40 - 41؛ ابن طاووس، اللهوف، ص59 - 60.

2- .[1] چه جوانمرد بزرگی که دست حقارت و پستی را به خواری و زبونی به دشمن نداد و عوض آن سر خود را در این راه داد. آری، آزاد مرد مرگ را بر زندگی پست که همراه زبونی و پستی باشد ترجیح می دهد؛ چه منش و اخلاق نیکو که طریقه و سیره خوبی است که در طول تاریخ چراغ هدایت گردید.

برای او یا اینکه همانندی برای او بشناسد خودداری کرد. او مردان دنیا را مردانگی آموخت.

ابن ابی الحدید میگوید:

سَیِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِی عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِیَّهَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّیُوفِ إِخْتِیَاراً لَهُ عَلَی الدَّنِیَّهِ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ(علیهما السلام) الَّذِی عُرِضَ عَلَیْهِ الْأَمَانُ وَأَصْحابِهِ فَأَنِفَ مِنَ الذُّلِّ.[(1)](#content_note_195_1)

آقای آزادمردان و ستم ستیزان به انسان ها درس حمیّت و جوانمردی و شهادت در زیر سایه شمشیرها را آموخت و این گونه مردن را بر زندگی با پستی برگزید؛ حسین بن علیبن ابی طالب(علیهما السلام) بود که به او و اصحابش پیشنهاد امان و تسلیم داده شد و او نپذیرفت و راضی به تحمّل خواری نشد.

ب. عظمت در مردانگی: در این عظمت نیز حسین(علیه السلام) مقامی عجیب و سخت شگفتانگیز داشت و مردانگی در وجود او به حدّ اکمل نمایش یافت، و شاید برجستهترین موارد ظهور مردانگی آن حضرت آن وقتی بود که سپاه کفرپیشه، آن حضرت و اصحابش را تیرباران نمودند، حسین(علیه السلام) برخاست، یک نگاه به آن تیرها کرد، و یک نگاه به اصحابش سپس فرمود:

«قُومُوا رَحِمَکُمُ اللهُ إِلَی الْمَوْتِ الَّذِی لَابُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السِّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَیْکُمْ»؛[(2)](#content_note_195_2)

«برخیزید! خدا شما را رحمت کند، و از مرگی که چارهای از آن نیست پیشواز نمایید. اینک این تیرها فرستادههای این مردم به سوی شمایند».

ص: 195

1- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج3، ص249.

2- . ابن طاووس، اللهوف، ص60؛ مجلسی، بحارالانوار، ج45، ص12.

اصحاب برخاستند و ساعتی را با آنها نبرد کردند تا جمعی از اصحاب شهید شدند. در این هنگام حسین(علیه السلام) دست بر محاسن شریف زد و فرمود:

«إِشْتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلَی الْیَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَداً، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَی النَّصَارَی إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَهٍ وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَی الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَی قَوْمٍ اتَّفَقَتْ کَلِمَتُهُمْ عَلَی قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیِّهِمْ.أَمَا وَاللهِ لَا اُجِیبُهُمْ إِلَی شَیْءٍ مِمَّا یُرِیدُونَ حَتَّی أَلْقَی اللهَ وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِی».[(1)](#content_note_196_1)

«خشم خدا بر یهود شدّت یافت وقتی برای او فرزندی قرار دادند، و غضب خدا بر نصاری سخت شد وقتی او را سوّمین خدا خواندند، و غضب خدا بر مجوس سخت شد وقتی آفتاب و ماه را به جای خدا پرستیدند، و خشم خدا شدّت یافت بر قومی که هم کلام و متّفق شدند برای کشتن پسر دختر پیغمبر خودشان، به خدا آنها را به آنچه که میخواهند جواب نمیدهم، تا اینکه ملاقات کنم خدا را درحالی که به خون خود خضاب شده باشم».

جملهای که از مردانگی حسین(علیه السلام) هراس انگیز است این است که فرمود:

«قُومُوا رَحِمَکُمُ اللهُ إِلَی الْمَوْتِ».

و دیگر اینکه فرمود:

«أَمَا وَاللهِ لَا اُجِیبُهُمْ...».

این دو جمله با کمال وضوح، مردانگی حسین(علیه السلام) را آشکار می سازد که در چنان موقف مهیب و وحشتناک هیچ گونه بیم و هراس و شکست و خودباختگی

ص: 196

1- . ابن طاووس، اللهوف، ص60 - 61؛ مجلسی، بحارالانوار، ج45، ص12؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص118.

در وجودش وارد نشد؛ اصحابش را به استقبال از مرگ دعوت فرمود، مانند آنکه آنها را برخوان لذیذترین غذاها بخواند.

و حقّاً هم آن مرگی که حسین(علیه السلام) به آن دعوت میکرد، لذیذ بود؛ زیرا میخواست با باطل نبرد کند و برهان خدا که مبدأ او بود، در پیش چشمش مرتسم بود وصدای خدا را که صدای ضمیر و وجدان پاک و ایمان سرشارش بود میشنید و جز این کلمات چیز دیگر نمیدید: خدا، پیغمبرخدا، قرآن (کتاب خدا).

اگر پیرامون شجاعت روحی و بدنی حسین(علیه السلام)، سخن را دنبال کنیم کتاب به این زودی به پایان نمیرسد، پس بهتر این است که به همین مقدار قناعت کنیم و خوانندگان گرامی را به کتاب های مقتل و تفکّر در تاریخ زندگی آن حضرت حواله دهیم.

#### 11- صبر و شکیبایی امام حسین(علیه السلام)

این صفت از اصول اخلاق حمیده و ملکات پسندیده است و آیات شریفه و احادیث در فضیلت آن بسیار است، و در بیش از هفتاد موضع در قرآن مذکور است. ازجمله این آیات است:

﴿إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِساب ٍ﴾؛[(1)](#content_note_197_1)

﴿وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ﴾؛[(2)](#content_note_197_2)

﴿وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ﴾؛[(3)](#content_note_197_3)

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا﴾؛[(4)](#content_note_197_4)

ص: 197

1- . زمر، 10. «به درستی که صبرکنندگان را به صورت کامل و بدون حساب پاداش خواهد داد».

2- . نحل، 96. «به درستی که اجری که به صبرکنندگان می دهیم، بسیار بهتر از عملی است که انجام داده اند».

3- . انفال، 46. «و صبور باشید که خداوند با صبرکنندگان است».

4- . سجده، 24. «و برخی از آنها (بنی اسرائیل) را امام و پیشوایانی قرار دادیم که خلق را به امر ما هدایت کنند، به خاطر اینکه (در راه حق) صبر کردند».

﴿اِصْبِرُوا وَ صَابِرُوا﴾؛[(1)](#content_note_198_1)

﴿وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾؛[(2)](#content_note_198_2)﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوهِ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ﴾.[(3)](#content_note_198_3)

و از روایات، این حدیث معروف و معتبر کافی است:

«اَلصَّبْرُ مِنَ الْإِیمَانِ کَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ لَا خَیْرَ فِی جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِی إِیمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ»؛[(4)](#content_note_198_4)

از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز روایت است:

«إِطْرَحْ عَنْکَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ، وَحُسْنِ الیَقینِ».[(5)](#content_note_198_5)

و از حضرت امام حسن مجتبی(علیه السلام) در حدیث است که فرمود:

«آزمایش کردیم، و آزمایش کنندگان آزمایش کردند، ندیدیم چیزی را که وجودش سودمندتر و عدمش زیان بارتر باشد از صبر. با صبر همه امور مداوا میشود، و صبر به غیر خود مداوا نمیشود».[(6)](#content_note_198_6)

ص: 198

1- . آل عمران، 200. «صبور باشید و یکدیگر را به صبر سفارش کنید».

2- . مریم، 65. «و در راه بندگی او صبر کن».

3- . بقره، 153. «ای کسانی که ایمان آورده اید، از صبر و نماز یاری بجویید، به درستی که خداوند با صبرکنندگان است».

4- . طبرسی، مشکاه الانوار، ص61؛ حلوانی، نزهه الناظر، ص51؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج18، ص232؛ سید رضی، خصائص الائمه، ص94؛ فتال نیشابوری، روضهالواعظین، ص422. «جایگاه صبر از ایمان همانند سر از بدن است. جسدی که سر ندارد در آن خیری نیست و ایمانی هم که همراه با صبر و شکیبایی نباشد فایده ای ندارد».

5- . نهج البلاغه، نامه31 (ج3، ص55)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص83؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج1، ص324. «غم و اندوه ها که بر تو روی آورده به وسیله صبر و شکیبایی و یقین زیبا آنها را از خود دور کن».

6- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج1، ص319.

راجع به فضیلت صبر و تعریف و مراتب و درجات و اقسام آن، مراجعه به کتاب های حدیث و اخلاق مانند بحارالأنوار، المحجّه البیضاء، جامع السّعادات و معراج السّعاده مفید و سودمند است.

راغب در مفردات القرآن میگوید:

اَلصَّبْرُ حَبْسُ النَّفْسِ عَلَی مَا یَقْتَضِیهِ العَقْلُ وَالشَّرْعُ أَوْ عَمَّا یَقْتَضِیَانِ حَبْسَهَا عَنْهُ؛[(1)](#content_note_199_1)

صبر، وادارکردن نفس است بر آنچه که عقل و شرع می خواهد، یا حبس و بازداشتن نفس است از آنچه که عقل و شرع بازداشتن نفس را از آن لازم میشمارند.

از آیات و روایات، علاوه بر آنکه بلندی مقام و رتبه صابران معلوم میگردد، دانسته میشود که صبر، کلید برکات و مقدمه نیل به تمام مقامات معنوی و شرط توفیق در هر کار و کسب هر فضیلت است.

حسین(علیه السلام) در مقام صبر امتحانی داد که دوست و دشمن از آن در شگفتی شدند، بلکه فرشتگان آسمان (برحسب فقره زیارت ناحیه مقدسه: «وَلَقَدْ عَجَبَتْ مِنْ صَبْرِکَ مَلَائِکَهُ السَّمَاءِ»[(2)](#content_note_199_2) نیز از آن صبر و شکیبایی در تعجّب ماندند، و ظهور این فضیلت از آن حضرت به نوعی شد که سخن از صبر و خویشتن داری آن امام شهید(علیه السلام) از توضیح واضحات است مع ذلک از جهت فایده اخلاقی چند قسم از اقسام عالی صبر را بیان میکنیم و سپس موقف عظیم و بینظیر آن حضرت را در هریک نشان میدهیم:

الف. صبر در جهاد: صبر در جهاد این است که مجاهد فی سبیل الله به واسطه ورود جراحات و زخم اسلحه پشت به میدان نکند و از زخم های کاری،پریشان خاطر نشود و روحیهاش از یورش و حمله دسته جمعی قوای مسلّح دشمن ضعیف نگردد.

ص: 199

1- . راغب اصفهانی، مفردات، ص273.

2- . و به راستی از صبر و استقامّت تو ملائکه آسمان به شگفت آمدهاند.

یکی از علل فتوحات مسلمانان در صدر اسلام همین حال صبرشان در جهاد بود که برای کسب ثواب و فوز به قرب خدا در میدان های نبرد، آسوده حواس و بااطمینان صابرانه جهاد میکردند. قرآن از این مردم مدح کرده، و صبر در حین بأس که در آیه:

﴿وَالصَّابِرینَ فِی الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ

وَحِینَ الْبَأْسِ﴾[(1)](#content_note_200_1)

ذکر شده همین صبر در هنگام جهاد و قتال است.

و در آیه دیگر میفرماید:

﴿کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ﴾[(2)](#content_note_200_2)

این افتخار در میدان های جهاد اسلامی در درجه نخست نصیب علی(علیه السلام) و خاندانش بود که در هیچ یک از جنگ ها پشت به جهاد نکردند. علی(علیه السلام) در جنگ بدر، حنین، احزاب و غزوات دیگر که شرکت داشتند در نهایت صبر و تحمل، ثابت قدم بودند به طوری که در جنگ احد، نود جراحت بر بدنش رسید و همچنان رزم میکرد و از پیغمبر و اسلام مردانه و صادقانه دفاع نمود.[(3)](#content_note_200_3) برادر آن حضرت جعفر بن ابی طالب در جنگ موته بیش از هفتاد زخم شمشیر و نیزه بر بدنش وارد شد، و آن مجاهد فیسبیل الله پرچم اسلام را نگاه داشت تا دست هایش را قطع کردند، و همچنان مقاومت کرد تا او را برحسب بعضی تواریخ به دو نیمه ساختند.[(4)](#content_note_200_4)

ص: 200

1- . بقره، 177. «و صبرکنندگان در سختی و رنج و هنگام کارزار».

2- . بقره، 249. «چه بسیار شده که گروهی اندک به اذن خداوند، بر گروهی بسیار، پیروز شدند و خدا با شکیبایان است».

3- . قمی، تفسیر، ج1، ص116؛ مجلسی، بحارالانوار، ج20، ص54؛ ج108، ص279.

4- . ابن هشام، السیره النبویه، ج3، ص833؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج4، ص279؛ همو، السیره النبویه، ج3، ص462.

حسین(علیه السلام) به روایت ابن اثیر و مسعودی و نقل عقّاد، سی وسه طعن نیزه، و سی وچهار زخم شمشیر و خنجر برداشت که این شصت وهفت زخم به غیر از زخم تیرها بود.[(1)](#content_note_201_1)

عقّاد نقل کرده که مجموع جراحاتی که اثرش در لباس آن حضرت بود صدوبیست جراحت بوده بلکه از بعضی روایات استفاده میشود که مجموع جراحات وارده بر آن بدن عزیز خدا از شمشیر و تیر و نیزه و سنگ، بیش از سیصدوده جراحت بوده است و به اتّفاق تمام این زخم ها از پیش رو و سینه مطهر بر آن حضرت رسید.[(2)](#content_note_201_2)

با این کثرت جراحات جنگ میکرد و رجز میخواند و حملههای مردانه میکرد و تا ممکن بود سواره و سپس پیاده، و حتی آن وقتی که بر زمین افتاده بود با کمک شمشیر برمیخاست و آن مردمی را که ننگ عالم انسانیت شدند از خود دور میکرد، و دفاع مینمود و صبر داشت.

ب. صبر در مصیبت جوانان و برادران و اصحاب: این نوع صبر از صبر بر جراحات، و آلام بدنی به مراتب دشوارتر، و از پا در آورندهتر است. اما حسین(علیه السلام) که صبر و شکیبایی اش از کوه های عالم بیشتر بود در داغ مرگ جوانان و برادران، و مصیبت بهترین اصحاب و یاران که همه را با لب تشنه در پیش رویش به فجیعترین وضعی شهید میساختند و بدنشان را پاره پاره میکردند، صبری کرد که از آغاز عالم تا به حال چنان صبری از کسی آشکار نشده است. طفل شیرخوارش را در بغلش تیرمیزدند و هلاک میکردند. فرزند کوچک برادرش را در آغوشش بعد از آنکه دستش را با شمشیر قطع کردند به طوری که با پوست آویخته شد، شهید کردند.

کودک خردسال دیگرش را که لرزان از خیمه بیرون آمده بود با ضربت عمود، تشنه کام کشتند. در تمام این مصیبات جانکاه صبر میکرد، حتی کودکی را که شمشیر دشمن دستش را قطع کرده بود مانند مردان دنیا دیده؛ امر به صبر میکرد و میفرمود:

ص: 201

1- . مسعودی، مروج الذهب، ج3، ص62؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص79؛ ر.ک: معتمد الدوله، قمقام زخار، ج2، ص468.

2- . عقّاد، ابوالشّهداء، ص250.

«یَا ابْنَ أَخِی اِصْبِرْ عَلَی مَا نَزَلَ بِکَ، وَاحْتَسِبْ فِی ذَلِکَ الخَیْرَ»؛[(1)](#content_note_202_1)

«برادرزادهام! صبر کن بر آنچه که بر تو وارد شده (از بلاها و مصیبتها) و اینها را خیر حساب کن!».

اهل بیتش را در معرض اسیری میدید بااینکه این مصیبت برای او که مجسمه غیرت و مردانگی بود بسیار سخت و جانگداز بود صبر فرمود، و آنها را به صبر و وقار و خاموشی و خویشتن داری سفارش میکرد و به رحمت خدا مژده میداد و میفرمود:

«وَرَحْمَهُ اللهِ لَا تُفَارِقُکُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ».[(2)](#content_note_202_2)

ج. صبر در غضب و خشم: از پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله)

روایت است که نیرومند کسی است که به هنگام خشم، مالک خویش گردد. حسین(علیه السلام) هرگز تحت تأثیر خشم و غضب، کاری را انجام نداد، در هنگام غضب بر خود مسلط بود؛ و اگر تمام عوامل خشم فراهم میشد آن حضرت از طریق اعتدال و میانهروی و راه صواب به قدر چشم برهم زدن بیرون نمیشد.

علایلی میگوید:

غلامی از غلامانش آب بر دست مبارکش میریخت، ابریق از دستش در طشت افتاد، آب طشت بر روی مقدسش پاشید. غلام عرض کرد: ای آقای من! «وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ». فرمود: خشمم را فرو خوردم. غلام گفت: «وَالْعَافِینَ عَنِ النَاسِ». فرمود: عفو کردم از تو. عرض کرد: «وَاللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ».[(3)](#content_note_202_3)

فرمود:

ص: 202

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص344.

2- . سپهر، ناسخ التواریخ، ج2، ص360. «رحمت خدا در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد شد».

3- 3. سخنان این غلام اقتباسی است از قسمتی از آیه 134 سوره آل عمران: ﴿...وَ الْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ﴾.

«اِذْهَبْ فَأَنْتَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللهِ الْکَرِیمِ»؛[(1)](#content_note_203_1)

«برو که تو در راه خدا آزادی!».

و یکی از نمایش های حسن خلق و کرم آن حضرت که نشان میدهد آن امام شهید در برابر عوامل غضب و خشم و کینه، کمال قدرت و ایستادگی را داشت سیراب کردن لشکر حرّ است. وقتی در گرمگاه روز رسیدند و حضرت دید به سختی تشنه هستند، فرمان داد تا به آنها و اسب هایشان آب بدهند. برحسب امر امام(علیه السلام) تمام سپاه دشمن را از مرد و مرکب سیراب کردند و بر پاها و شکم چهارپایانشان آب پاشیدند.

علی بن طعان محاربی گفت: من پس از همه رسیدم آن بحر مکرمت و نور دیده ساقی کوثر مرا به آن حال دید، به زبان مبارک به نهایت لطف و مرحمت به لغت حجاز فرمود:

«یَا ابْنَ أَخِی أَنِخِ الرَّاوِیَهَ»؛

«برادرزاده! شتر را بخوابان».

من معنای کلام امام را ندانستم. امام دانست که نفهمیدم فرمود:

«أَنِخِ الْجَمَلَ».من شتر را خوابانیدم، فرمود:

«إِخْنِثِ السِّقَاءَ»؛

«دهانه مشک را بر گردان و آب بنوش»!

من نتوانستم، امام پیش آمد و دهانه مشک را به دست مبارک پیچید تا آب نوشیدم.[(2)](#content_note_203_2)

ص: 203

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص161.

2- . ابومخنف، مقتل الحسین(علیه السلام)، ص82؛ طبری، تاریخ، ج4، ص302؛ مفید، الإرشاد، ج2، ص78؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج44، ص376؛ معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص350 و سایر کتب مقتل.

و دیگر از نمونههای صبر آن حضرت امتناعی است که از شروع کردن به جنگ داشت، بااینکه میدانست آن لشکر کفرپیشه به هیچ وجه بر او و عزیزانش رحم نمیکنند، و بااینکه از آنها کارها و حرکاتی سر میزد که صبر بر آن اعمال نکوهیده دشوار بود، آن حضرت حجت را بر آنها تمام ساخت، نه خود و نه اصحابش دست به اسلحه نبردند.

موقعی که نامه ابن زیاد به حرّ رسید و در آن دستور داده بود که حرّ بر حسین(علیه السلام) کار را تنگ بگیرد، و ایشان را در بیابانی بیآب و سبزه فرود آورد؛ زهیر بن قین به امام(علیه السلام) عرض کرد:

به خدا قسم! آن سپاهی که پس از اینها بیایند بسی بیشتر باشند، اجازه بده تا هم اکنون با این گروه نبرد کنیم.

آن حضرت فرمود:

«من ابتدا به جنگ نمیکنم».[(1)](#content_note_204_1)همچنین وقتی آب را بر روی امام(علیه السلام) و اصحابش بسته بودند و در لشکرگاه آن حضرت جانداری نبود از زن و مرد، کوچک و بزرگ، جوان و پیر، بیمار و سالم؛ حتی اسب ها و مراکب، مگر آنکه تشنه بود و صیحه تشنه کامان همواره به گوش امام(علیه السلام) میرسید از ابتدای به جنگ خودداری کرد.

حتی وقتی جرثومه شرارت و خباثت، شمر ملعون روز عاشورا به خیام طاهره نزدیک شد و در پیرامون خیمههای جلالت و عظمت میگردید تا نقطهای را که از آنجا می توان به خیام و لشکرگاه امام(علیه السلام) حمله کرد، معین سازد، خندقی را دید که آتش در آن افروختهاند؛ بانگ برداشت و به امام(علیه السلام) جسارت کرد.

ص: 204

1- . ابن داوود دینوری، الاخبارالطوال، ص251 - 252؛ مفید، الإرشاد، ج2، ص83 - 84؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص188.

مسلم بن عوسجه که در تیراندازی مهارت داشت اجازه خواست شمر را با تیر بزند، و زمین را از لوث وجود خبیث آن دشمن خدا پاک سازد، حضرت اجازه نفرمود، چون از ابتدا کردن به جنگ کراهت داشت،[(1)](#content_note_205_1) مثل اینکه میخواست جنگش با آنها صورت دفاع داشته باشد.

یکی دیگر از نمونههای گذشت و عفو و صبر آن حضرت - که به مفاد آیه شریفه:

﴿وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَإِنَّ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾[(2)](#content_note_205_2)

دلیل بر عزم محکم، و قوت تصمیم و بلندی همّت است - قبول توبه حرّ و آن همه ملاطفت و محبّتی است که نسبت به او از آن معدن صبر و حلم و عفو و بخشش صادر شد.

د. صبر در تشنگی: این شکیبایی سخت دشوار است، به خصوص اگر تشنگی در نهایت شدت باشد. تسلیم نشدن به دشمن با زحمت تشنگی، علامت تصمیمو عزم راسخ فوق العاده است. شاید در تاریخ موردی را پیدا نکنیم که آب را بر روی طرف بسته باشند و او از تسلیم خودداری کرده باشد.

برحسب تواریخ و کتاب های معتبر مقتل از روز هفتم محرم آب را بر روی آن حضرت و خاندان و اصحابش بستند از آن روز تا عاشورا اگر هم یکی دو مرتبه به وسیله حفر چاه و کوشش حضرت عباس قمر بنی هاشم(علیه السلام) آبی تهیه شد، طبعاً سالمندان و بزرگان از آن استفاده نمیکردند و فقط اطفال و خردسالان و مراکب زبان بسته را یکی دو وعده با آن آب دادند؛ بنابراین داستان تشنگی امام(علیه السلام) فوق العاده غم انگیز و شکیبایی آن حضرت بر رنج تشنگی تحیّرآمیز است.

ص: 205

1- . مفید، الإرشاد، ج2، ص96؛ طبرسی، اعلام الوری، ج1، ص458؛ معتمدالدوله، قمقام زخار، ج1، ص 390؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص237.

2- . شوری، 43. «و هرکس صبر کند و ببخشد این عزم در امور خداوند است».

کسانی که گرمای عراق را دیدهاند میدانند که تحمل تشنگی چند ساعت در آنجا طاقت فرساست. زحمت جهاد در آفتاب سوزان و کثرت جراحات و ریزش خون، همه باعث شدت تشنگی است ولی آن امام تشنه کام بر این رنج عظیم صبر فرمود، و تسلیم آن ناکسان نگردید. صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللهِ.

ه-. صبر در اطاعت فرمان خدا: معلوم است که ظهور تمام اقسام صبر از آن حضرت برای اطاعت فرمان خدا بود، و برای امتثال امر خدا از آن همه بلاها و مصیبت ها استقبال کرد و پیشنهادهایی را که دوستان یا دشمنان دادند که با یزید بیعت کند یا به نحوی با او به سازش و سکوت رفتار نماید نپذیرفت و ردّ کرد.

خواننده گرامی! شخصیت عظیم و مناقب و کرائم اخلاق حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) در هر ناحیه آن قدر وسیع است که با بسط مقال یا تألیف کتاب های مستقلّ هم نمیتوان جمال آفتاب تمثال آن خلق و خوی را نشان داد، لذا ناچار به ایجاز و اختصار پرداختیم، و به طور جامع و خلاصه میگوییم که آن حضرت در علم و معرفت و حلم و فصاحت و بلاغت[(1)](#content_note_206_1) و خلق و خوی سرآمد تمام خلق بود.

ص: 206

1- . کلمات معجزآسا، و خطبههای فصیحه و بلیغه و مواعظ و نصایح جامع و ادعیهای که از آن حضرت نقل شده و در کتب عامه و خاصه ضبط است هریک برهان این است که آن حضرت نیز مانند پدر بزرگوارش مالک ملک فصاحت و حاکم اقالیم بلاغت بوده است. معاویه در وصف آن منطق شیوا و گفتار رسا به یزید گفت: لَکِنَّهَا اَلْسِنَهُ بَنِی هَاشِمِ الْحُدَادِ الَّتِی تَفْلِقُ الصَّخْرَ وَتَغْرِفُ مِنَ الْبَحْرِ؛ لکن زبان های بنی هاشم از تیزی، سنگ را میشکافد و از دریا بهره میگیرد (همچنان که هرچه از دریا بردارند، آب دریا کم نمیشود، آنها هم هر قدر سخن بگویند، مطالبشان تمام نمیشود)». امین عاملی، اعیان الشیعه، ج1، ص583؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص162.

## بخش دوم: بنی هاشم و بنی امیه

### اشاره

ص: 207

ص: 208

### بنی هاشم

گزاف و مبالغه نیست اگر بگوییم: در مقابله بین حقّ و باطل و مواجهه خداپرستان و اصلاح طلبان با نابکاران و ستمگران، مواجههای مانند مواجهه بنیهاشم و بنیامیّه روی نداده است که در آن هر دو دسته مشخص، و صف اصحاب فضیلت و خیر و شرف از صف عناصر شرّ و باطل ممتاز باشد.

و گزاف نیست اگر بگوییم: این گونه که حقیقت و قدس هدف حسین(علیه السلام) و پستی و بطلان بنی امیّه در این مبارزه ظاهر شد، در دیگر مبارزات حق پرستان با باطل آشکار نگشت، و آن چنان که حقّ از جبین حسین(علیه السلام) در کربلا نمایش و جلوه کرد، و جمال حقیقت او عالم را روشن ساخت و پردههای تمام اشتباه کاری ها را پاره نمود در مظلومیت و شهادت هیچ یک از شهدای راه حقّ و رهبران دینی این گونه حقیقت خودنمایی نکرد.

آری مثل اعلا و نمونه اکمل خصال ایمان، حق پرستی، بشردوستی، عدالت و فضیلت حضرت خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) بود، و پس از آن حضرت در این فضایل، علی(علیه السلام) سرآمد تمام افراد بشر بود، و به قدری با حقّ هم صدا و نزدیک و بیفاصله ارتباط استوار و ناگسستنی داشت که زبان وحی، او و حقّ را ملازم یکدیگر معرفی کرد.[(1)](#content_note_209_1)

همان گونه که در نبردهای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) با شرک و باطل، جنود حقّ و توحید از جنود شرک و کفر ممتاز بودند؛ در این نبردی که حقّ در جسم و

ص: 209

1- . اسکافی، المعیار و الموازنه، ص119، 322؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج2، ص297.

شخصیت حسین(علیه السلام)، و باطل در جسم یزید باهم دست وپنجه نرم کردند نیز همه کس حقّ را میشناخت، و باطل را تشخیص میداد.

بنی هاشم در جاهلیت و اسلام، دشمن ظلم و بیداد، و حامی مظلوم بودند. حقّ را یاری میکردند؛ و در دفاع از آن همکاری داشتند و همان ها بودند که برای یاری مظلومان و ضعفا و جلوگیری از تجاوز اقویا، و امر به معروف و نهی از منکر، تعاون اقتصادی و کمک به فقرا و نیازمندان، حلف الفضول را به شرحی که در تواریخ است ترتیب دادند، و این پیمان مقدس را از روی کمال حسن نیت، و بشردوستی امضا کردند که اگر در دنیای به اصطلاح متمدّن کنونی ملت های مترقی، و پیشرفته چنان پیمانی را ببندند، آن را یگانه افتخار خود میشمارند.

حلف الفضول یکی از شریف ترین پیمان هایی است که پیش از اسلام بسته شد و نمونهای از قدس روح، طهارت باطن، نزاهت اخلاقی، عدالت و آزادی خواهی بنیهاشم است، زیرا نخستین کسی که بستن این پیمان، و تأسیس این همکاری پاک و مقدس را پیشنهاد کرد و در بستن این عهد سعی نمود، زبیر بن عبدالمطلب عموی پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) بود، و علاوه بر او عموم بنی هاشم در آن، شرکت جسته و وارد بودند، و شخص پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

نیز از کسانی بود که در هنگام بستن این پیمان مقدّس در خانه عبدالله بن جدعان که از شیوخ و پیرمردهای قریش بود حضور یافت و سنّ مبارکش در آن موقع بیست وپنج سال بود، و بعد از بعثت میفرمود:

«لَقَدْ شَهِدْتُ فِی دَارِ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَدْعَانَ حَلْفاً لَوْ دُعیتُ إِلَی مِثْلِهِ فِی الْإِسْلَامِ لَأَجَبْتُ»؛[(1)](#content_note_210_1)

ص: 210

1- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص203؛ ر.ک: ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج2، ص355؛ همو، السیره النبویه، ج1، ص258.

و بنا به نقل دیگر فرمود:

«لَقَدْ شَهِدْتُ فِی دَارِ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَدْعَانَ حَلْفاً مَا أُحِبُّ أَنَّ لِی بِهِ حُمُرُ النِّعَمِ، وَلَوْ اُدْعیَ بِهِ فِی الْإِسْلَامِ لَأَجَبْتُ».[(1)](#content_note_211_1)

«حاضر شدم در خانه عبدالله بن جدعان پیمانی را که دوست نمیدارم از برای من به جای آن شتران سرخ مو باشد، و اگر در اسلام به آن خوانده شوم هرآینه جواب میدهم».

یا به نقل ابن ابی الحدید: «اگر در اسلام به چنان پیمانی خوانده شوم جواب میدهم».

و به نقل دیگر فرمود:

«لَقَدْ شَهِدْتُ فِی دَارِ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَدْعَانَ حَلْفاً مَا اُحِبُّ أَنَّ لِی بِهِ حُمُرُ النِّعَمِ، وَلَوْ دُعِیتُ بِهِ الْیَوْمَ لَأَجَبْتُ لَا یَزِیدُهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّهً».[(2)](#content_note_211_2)

اجمال حکایت علت این پیمان این است که: مردی زبیدی از اهل یمن کالایی به عاص بن وائل سهمی فروخت، عاص در پرداخت بها مماطله نموده و به فروشنده ستم کرد تا مأیوس شد. آن مرد اشعاری گفت و از قریش دادخواهی کرد. دادخواهی آن مرد ستمدیده غریب، در دل بنی هاشم اثر کرد زبیر بنعبدالمطلب که شجاع، آزادمنش، زیبا، آقا، بخشنده، شاعر، خطیب و نیک بود وقتی اشعار آن مرد را شنید، سوگند یاد کرد، پیمانی با قبایل قریش ببندد که اقویا

ص: 211

1- .[1] ابن هشام، السیره النبویه، ج1، ص87؛ بیهقی، معرفه السنن و الآثار، ج5، ص175؛ همو، السنن الکبری، ج6، ص367؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج2، ص357؛ همو، السیره النبویه، ج1، ص261؛ ر.ک: حلبی، السیرهالحلبیه، ج1، ص213؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج2، ص154.

2- .[2] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص225.

را از ظلم به ضعیف منع کنند و اهل مکه را از ستم به غریب باز دارند، و در این موضوع اشعاری گفت، و آن حلف (سوگند، پیمان) را حلف الفضول (پیمان جوانمردان) نامید، آنگاه، پنج قبیله از قبائل قریش ازجمله بنی هاشم و بنی زهره (قبیله آمنه خاتون مادر معظمه پیغمبر(صلی الله علیه وآله))، در دارالندوه اجتماع کردند و اتّفاق نمودند که داد مظلوم را از ظالم بگیرند، و هر ستمدیدهای را خواه از اهل مکه باشد و یا از کسانی که به مکه میآیند، یاری کنند و با ستمگر مبارزه کنند تا حقّ مظلوم را از او بستانند، و به منزل عبدالله بن جدعان رفتند و در آنجا سوگند یاد کردند و بهای کالای مرد زبیدی را از عاص بن وائل گرفتند و به او دادند؛ لازم به تذکر است که بنی امیّه از شرکت در این پیمان مقدس خودداری کردند.

پس از آن، این پیمان، پناهگاه مظلومان و موجب سرکوبی ستمکاران شد و هرکس ستمی میدید به آن متوسل میشد.

ازجمله حکایت شده که مردی از قبیله خثعم با دخترش (به نام قتول) که بسیار خوش رو و زیبا بود، و برای تجارت به مکه آمد. نبیه بن حجاج سهمی، آن دختر را دید و در او طمع بست، خواست او را از پدرش به زور برای فجور و نابکاری بگیرد. پدرش در مقام دفاع برآمد ولی نتوانست و نبیه بر او غالب شد و دختر را گرفت، و با خود برد. مرد بیچاره شد. به او گفتند: به حلف الفضول شکایت کن. آن مرد نزد بنیهاشم آمد و شکایت کرد، بنی هاشم آمدند و به نبیه که دختر را در ناحیهای از مکه برده بود گفتند:

دختر را رها کن! وگرنه ما همان کسانی هستیم که میشناسی.

گفت: یک امشب مرا به او کامروا کنید.گفتند: خدا رویت را زشت گرداند، چقدر نادانی! به خدا سوگند یک لحظه هم نخواهد شد.

ص: 212

نبیه ناچار قتول را رها کرد، و در تأسف از ناکامی خود قصیدهای گفت.[(1)](#content_note_213_1)

حلف الفضول و قضایای تاریخی دیگر نشان میدهد که در نظر بنی هاشم، کرائم اخلاق و شرف و فضیلت، پارسایی، غیرت، صداقت، عدالت، امانت، شجاعت، صراحت لهجه، تقوا، فداکاری، ایمان و نوع دوستی بسیار محترم بود.

برای اطلاع بیشتر از مکانت روحی و ملکوتی بنی هاشم به تاریخ احوال پدران و نیاکان پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله)مراجعه شود.

طهارت نسب، عفاف، سخاوت، میهمان نوازی، عدالت پروری، احسان به فقرا و پذیرایی از حاجیان ازجمله صفات بارز بنیهاشم بود که تواریخ همه بر آن اتّفاق دارند.

راجع به فضیلت بنیهاشم هرچه سخن گفته شود کم و توضیح واضح است، و مقایسه آنها با بنی امیّه اصلاً برخلاف ادب، و دور از انصاف بوده و از یک نویسنده مسلمان بلکه از هر شخص مطلع از تاریخ، شایسته و سزاوار نیست زیرا قبیلهای که به وجود شخصیت اول عالم بشریت، و برگزیدهترین خلق و نمونهاعلا و نمایش اکمل حقیقت انسانیت، حضرت خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) افتخار یافته، بر تمام قبائل عالم و خلق اولین و آخرین ترجیح دارد، تا چه رسد بر قبیلهای مانند بنیامیه که معدن رذالت و کانون کفر و شرک و فحشا و ضلالت بودند.

ص: 213

1- . راجع به حلف الفضول آنچه نوشته شد از این مصادر است: ابن هشام، السیره النبویه، ج1، ص87 - 88؛ مسعودی، مروج الذهب، ج2، ص270 - 271؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج14، ص130؛ ج15، ص203 - 205، 224 - 226؛ حلبی، السیرهالحلبیه، ج1، ص211؛ ابن کثیر، السیره النبویه، ج1، ص257 - 261. ازجمله حکایاتی که راجع به اعتبار و احترام این پیمان در بین قبائل قریش که در آن شرکت نموده بودند، نقل شده حکایت منازعهای است که میان حسین(علیه السلام) و معاویه در زمینی که ملک حسین(علیه السلام) بود واقع شد و همچنین منازعه دیگر که بین آن حضرت و ولید حاکم مدینه روی داد. معاویه و ولید میخواستند بر حسین(علیه السلام) ستم کنند. آن حضرت آنها را به حلف الفضول تهدید کرده و از ستمی که اراده کرده بودند بازداشت تا به حقّ آن حضرت تسلیم گشتند. رجوع شود به: ابن هشام، السیره النبویه، ج1، ص87 - 88؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص226 - 227.

ابراهیم خلیل الله(علیه السلام) و نمرود، موسی کلیم الله(علیه السلام) و فرعون، محمّد حبیب الله(صلی الله علیه وآله)

و ابوجهل و ابوسفیان، علی ولی الله(علیه السلام) و معاویه، حسین سیدالشهدا(علیه السلام) و یزید؛ اینها اگرچه در برابر هم واقع شدند و هریک حقیقت و ماهیت خود را نشان دادند اما این معارضه، معارضه نور و ظلمت، حقّ و باطل، خیر و شر، عدل و ظلم، و علم و جهل بود.

در چنین مصاف و معارضه نباید سخن از ترجیح به میان آورد؛ زیرا یک طرف تمام حقیقتش امتیاز و فضیلت و حقیقت است، و یک طرف تمام هویتش بیامتیازی، بیحقیقتی و شرارت و رذالت است، و معلوم است که اثبات برتری حقّ بر باطل، و خیر بر شر، و علم بر جهل محتاج به دلیل و برهان نیست.

اگر تنها شخصیت مقدس و روحانی حسین(علیه السلام) و محبوبیت فوق العاده او را در بین مسلمین، و بدنامی یزید و تنفر عموم را از او در نظر بگیریم، برای آنکه صحنه این مصاف را کامل ترین صحنههای مصاف، و نبرد حقّ و باطل بشناسیم کافی است.

حسین(علیه السلام) کسی بود که در صلاحیت اخلاقی و قدس مقام و بلندی رتبه او احدی از بنیامیه هم تردید نداشت، و حتی آنهایی که به جنگش رفتند و او را به طمع منافع دنیا شهید کردند، اگر به وجدان خود رجوع میکردند نمیتوانستند منکر فضایل او و اینکه سزاوارترین مردم به خلافت و پیشوایی مسلمانان است بشوند.

او محبوب ترین مردم و نزدیک ترین همه افراد به دل های مسلمین بود، و عواطف قلبی همه به او متوجّه بود، و طبعاً میبایست همین طور باشد. مگر مسلمان، مسلمان نباشد، یا دوستی و مهر فوق العاده پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را نسبت به حسین(علیه السلام) نشنیده باشد.

مگر نه پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از گریه حسین(علیه السلام) ناراحت میشد، و از فاطمه عزیزش میخواست تا او را آرام کند، و طوری با او با مهر و نوازش باشد که این کودک محبوب، دلش نشکند، و صدایش به گریه بلند نشود.[(1)](#content_note_214_1)

ص: 214

1- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج14، ص171؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج9، ص201؛ فیروزآبادی، فضائل الخمسه من الصحاح السته، ج3، ص258؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص131 - 132.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، حسین(علیه السلام) را میبوسید، میبویید، به سینه میچسبانید، او را میخندانید، با او ملاطفت میکرد، عواطفی اظهار میداشت که در آن زمان از هیچ پدری نسبت به فرزندش چنان عواطف دیده نمیشد.

آن قدر موضوع شدت محبّت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به حسین(علیه السلام) در روایت شرح داده شده که برای انسان شکی باقی نمیماند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حسین(علیه السلام) را مصدر آیات و صاحب مقامات برجسته میشناخته و یک آینده بسیار عظیم و درخشان، در سیما و رخسار او میدیده است. لذا این همه لطف و عنایت را به او داشته است.

در بعضی از روایات است که فاطمه زهرا(علیها السلام) بیمار شد، و شیرش خشکید، برای حسین(علیه السلام) مرضعه خواستند، پیدا نشد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به حجره فاطمه(علیها السلام) میآمد و انگشت ابهامش را در دهان حسین(علیه السلام) میگذاشت، و حسین(علیه السلام) میمکید، و خدا در انگشت ابهام پیغمبر(صلی الله علیه وآله) خودش رزقی قرار داد که حسین(علیه السلام) به همان تغذیه مینمود، و چهل شبانه روز پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به این گونه حسین(علیه السلام) را غذا داد. خداوند گوشت او را از گوشت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) رویانید.[(1)](#content_note_215_1)

حسین(علیه السلام) در حدود پنجاه وهفت سال در بین مردم زندگی کرد. دشمنانی داشت که از هر تهمت و افترایی در حقّ کسی پروا نداشتند ولی طهارت اخلاقی و فضایل و حسن شهرت حسین(علیه السلام) چنان بود که برای آنها هم فرصت آنکه او را بهیک عیب و نقطه ضعف متهم سازند نبود. هیچ کس او را به عیبی نسبت نداد، و هیچ کس در صلاحیت و پاک دامنی و قدس روحی او تردید نکرد.

حتی معاویه وقتی از حسین(علیه السلام) نامهای به او رسید که او را به ارتکاب جرائم و جنایات سرزنش و ملامت فرموده بود، با اطرافیان چاپلوس خود مشورت کرد. آنها که وجدان و شرف انسانیت را به پول های زرد و سفید معاویه فروخته بودند، او را به نوشتن نامه جسارت آمیز به مقام امام(علیه السلام) تحریک و ترغیب نمودند.

ص: 215

1- . ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج4، ص50؛ مجلسی، بحارالانوار، ج43؛ ص254؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص134.

معاویه مکار، معاویه عیب جو و سیّاس که مردان عالی قدر را با تهمت و افترا میگرفت، و دامن پاک بی گناهان را به تهمت و حیله سیاسی، آلوده معرفی میکرد در پاسخ آنها گفت:

وَمَا عَسَیْتُ أَنْ أَعِیبَ حُسَیْناً وَاللهِ مَا أَرَی لِلْعَیْبِ فِیهِ مَوْضِعاً.[(1)](#content_note_216_1)

من در شأن حسین چه بگویم، من راه به جستن عیبی در حسین ندارم، به خدا قسم در او موضع عیبی نمیبینم.

آری، معاویه که از زوایا و آشکار و نهان زندگانی حسین(علیه السلام) بااطلاع بود، و از جاسوسان و کارآگاهانش هم پی درپی از حالات حسین(علیه السلام) گزارش دریافت میکرد؛ و از هرکسی بیشتر به نسبت دادن عیب به حسین(علیه السلام) مایل بود، گفت:

وَاللهِ مَا أَرَی لِلْعَیْبِ فِیهِ مَوْضِعاً.

چارهای هم نداشت چون میدانست هرچه بگوید خود را سبک و رسوا میکند، و مردم میگویند: لعنت بر دروغ گو! زیرا همه میدانستند که در حسین(علیه السلام) موضع عیبی نیست.

زان قطره که میچکد ز ابر سحری \*\*\* بالله هزار بار پاکیزه تری

حتی در کشندگان حسین(علیه السلام) یک نفر که واقعاً حسن ظن به یزید، و ابن زیاد و دستگاه آنها داشته باشد و بدگمان به حسین(علیه السلام) باشد یافت نمیشد، و عموم کسانی که در این جرم بزرگ با بنیامیه همدست شده بودند، و آنها را یاری کردند یا سکوت نمودند، برای طمع در مال یا مقام یا ترس از عزل و برکناری از شغل، و هتک عرض و اموال بود.

ص: 216

1- . طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص252 - 259؛ طبرسی، الاحتجاج، ج2، ص21 - 22؛ مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص212 - 214؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص91 - 93.

پس اگر ما فقط قدس مقام حسین(علیه السلام) را از هرکدام از جوانب و نواحی به نظر بیاوریم و رذالت و دنائت شخص یزید را در هر جهتی ملاحظه کنیم، برای شناختن حقّ و باطل، مانند آفتاب در وسط آسمان هرکس را رهنما خواهد بود. بلکه اگر هریک از یاران و سپاهیان آنها را با هریک از افراد طرف مقابل روبه رو سازیم برای پی بردن به حقیقت این نبرد تاریخی کافی است.

اصحاب حسین(علیه السلام) امثال سیدالقرّاء حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، زهیر، بریر، حر، عابس و جوانان پاکیزه جان هاشمی مانند مسلم و ابوالفضل و علی اکبر(علیهم السلام) بودند.

و پیروان یزید: ابن زیاد، عمر بن سعد، شمر، مسلم بن عقبه، مروان، حصین بن تمیم، و حصین بن نمیر و دیگر از اشقیای معروف و جلّادان و خونخواران و آدم کشان بیرحم تاریخ بودند که یا در قتل سیدالشهدا(علیه السلام)، و یا در قتل عام مدینه و تخریب مکه و کعبه معظمه و مظالم دیگر شرکت کردند.

برای اینکه عظمت قیام امام حسین(علیه السلام) و لزوم آن انقلاب مقدس معلوم شود، به طور فهرست هویت بنیامیّه و چند نفر از سران این شجره ملعونه را در اینجا یادآور شده و گوشههایی از کفر و شرک، و دنائت نسب و رسوایی های آنها را به اختصار نقل میکنیم. خوانندگان از این مجمل، حدیث مفصل بخوانند.

ص: 217

### بنیامیّه

#### اشاره

چنانچه قلقشندی میگوید:[(1)](#content_note_218_1) بنیامیّه نام چند بطن از عرب است که یکی از آنها همین بنیامیّه معروف میباشد که بطنی از قریش شمرده شدهاند به این نسب (بنیامیّه بن عبد شمس بن عبد مناف).

#### بنیامیّه در میزان اخلاق

بنیامیّه ازنظر اخلاق بیمایه و فاقد ارزش بودند، در جاهلیت و اسلام به حبّ دنیا و شهوات و التذاذ جنسی، افراط در خوش گذرانی و تجمل و پرخوری و نازپروری، سورپرستی، کاخ نشینی و عصبیت فامیلی موصوف و معروف بودند.

عقّاد در کتاب معاویه بن ابی سفیان فی المیزان در فصل «خلیقه امویه» با شواهد تاریخی ثابت کرده که بنیامیّه در این اوصاف ممتاز بوده و به نظر او - بااینکه خود از اهل سنّت است - عثمان و عمر بن عبدالعزیز نیز از این میزان خارج نبودهاند.

#### نسب بنیامیّه

در نسب بنیامیّه و پارهای از افراد مشهورشان سخن بسیار است. آنچه که در ردّ نسبت بنی امیه به قریش گفته شده، این است که: امیّه بندهای رومی بود،

ص: 218

1- . قلقشندی، نهایه الارب، ص84 - 86..

عبدشمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیت او را پسر خود خواند و استشهاد میکنند به کلام امیرالمؤمنین(علیه السلام) در یکی از نامههایش به معاویه که فرمود:

«لَیْسَ اُمَیَّهُ کَهَاشِمَ، وَلَا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُوسُفْیَانَ کَأَبِی طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ کَالطَّلِیقِ، وَلاَ الصَّرِیحُ کَاللَّصِیقِ»؛[(1)](#content_note_219_1)

«نه امیّه با هاشم قابل قیاس است و نه حرب با عبدالمطلب و نه ابوسفیان با ابوطالب و نه کسی که (در راه خدا) هجرت کرده با کسی که با اسلام جنگیده و بعد از اسارت آزاد شده؛ و نه کسی که نسبش صریح و روشن است با کسی که نسبش معلوم نیست و به قبیلهای چسبانده شده، قابل مقایسه است!».

به تصریح دانشمندانی مانند محمد عبده مصری در شرح نهج البلاغه، صریح، کسی را گویند که صحیح النسب باشد، و لصیق، کسی است که بیگانه باشد و او را به فامیل و قبیلهای چسبانده باشند[(2)](#content_note_219_2) و امیّه مرد بدنامی بود که متعرض زنان میشد، و به فحشا و زنا معروف بود، و همان کس است که بعد از محکومیت به ده سال جلای وطن و ترک مکه، به شام رفت و در آنجا ده سال ماند، و در آنجا با زن یهودیه شوهرداری زنا کرد و آن زن در فراش شوهرش که یهودی بود پسری آورد و امیّه او را به خود ملحق کرد و ذکوان نامید و به ابی عمرو مکنّی ساخت و زن خودش را در زندگی خودش به او داد، و این ذکوان پدر ابی معیط و جدّ عقبه پدر ولید بن عقبه برادر مادری عثمان است.[(3)](#content_note_219_3)

ص: 219

1- .[1] نهج البلاغه، نامه 17 (ج3، ص17).

2- . نهج البلاغه، ج3، ص17 (تحقیق و شرح عبده).

3- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص232. راجع به ذکوان و شبههای که در نسب او است عقّاد نیز داستانی در کتاب ابوالشّهداء (ص121) از دغفل نسّابه نقل میکند که صریحاً در حضور معاویه او را از قریش نفی نمود. بنابراین شبههای نیست که ذکوان یا ولدّالزنا بوده یا غلامی بوده که او را امیه پسر خود خوانده است.

نفیل بن عبدالعزی در محاکمه عبدالمطلب با حرب پسر امیّه و جدّ معاویه به حرب گفت:

أَبُوکَ مُعاهِرٌ وَأَبُوهُ عَفٌّ \*\*\* وَذَادَ الْفِیلَ عَنْ بَلَدٍ حَرَامٍ[(1)](#content_note_220_1)

پدر تو امیّه مرد زناکاری بود و پدر عبدالمطلب پاک دامن و عفیف بود، عبدالمطلب فیل را از شهر مورد احترام (مکه) دفع کرد و دور راند.

#### بنیامیّه در قرآن و حدیث

در کتب تفسیر و حدیث به طرق اهل سنّت روایات متعدد از حضرت امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) و یعلی بن مرّه؛ ابن عمرو و سعید بن مسیب روایت شده که رسول اعظم(صلی الله علیه وآله) در خواب دید بنیامیّه یکی از پس دیگری چون بوزینگان به منبرش بر میجهند. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) غمناک شد، و پس از آن دیگر کسی او را خندان ندید.

خدا آیه 60 سوره اسراء را نازل فرمود:

﴿وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی اَرَیْنَاکَ اِلَّا فِتْنَهً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیَاناً کَبِیراً﴾.[(2)](#content_note_220_2)

و نیز نازل شد:﴿إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ...﴾[(3)](#content_note_220_3)

و سوره قدر نیز نازل گردید.[(4)](#content_note_220_4)

ص: 220

1- . مقریزی، النزاع و التخاصم، ص50؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص207.

2- . «و ما رؤیایی که به تو ارائه دادیم، نبود جز برای آزمایش و امتحان مردم و درختی که به لعن در قرآن یاد شده و ما به ذکر این آیات عظیم آنها را می ترسانیم و لیکن بر آنها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید».

3- . کوثر، 1 - 3. «و ما به تو خیر کثیر عطا کردیم ...».

4- . نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن، ج1، ص537 - 538 (تفسیر سوره قدر)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج3، ص444؛ ج4، ص6؛ سیوطی، الدرالمنثور، ج4، ص191؛ همو، تاریخ الخلفاء، ص13؛ ابن عقیل علوی، النصائح الکافیه، ص139.

ابن عساکر از ابی ذر روایت کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: وقتی بنی امیّه به چهل تن برسند بندگان خدا را به غلامی و کنیزی میگیرند و مال خدا را در اموال خود وارد سازند و کتاب خدا را به کار نبندند.[(1)](#content_note_221_1)

ابن منده و ابونعیم از عمران (حمران) بن جابر یمانی و ابن قامع از سالم حضرمی از پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

روایت کرده اند که فرمود:

«وَیْلٌ لِبَنِی اُمَیَّهَ وَیْلٌ لِبَنِی اُمَیَّهَ وَیْلٌ لِبَنِی اُمَیَّهَ».[(2)](#content_note_221_2)

ابن مردویه از علی(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: در سوره محمّد(صلی الله علیه وآله)

آیهای در شأن ما و آیهای در شأن بنی امیه است.

«إِقْرَأْ السُّورَهَ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَی آخِرِهَا»؛[(3)](#content_note_221_3)

«سوره را از اول تا به آخر بخوان».و اما روایات در مذمّت بنی امیّه و اینکه آنها آفت دین و آفت این امت و دشمن پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و شجره ملعونه هستند بسیار است.[(4)](#content_note_221_4)

#### بنی الحکم

جبیر بن مطعم از پدرش روایت کرده که خدمت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بودیم حَکَم بن ابی العاص عبور کرد، فرمود:

ص: 221

1- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج57، ص253.

2- . حلبی، السیره الحلبیه، ج1، ص510؛ ابن عقیل علوی، النصائح الکافیه، ص139. «وای بر بنی امیه، وای بر بنی امیه، وای بر بنی امیه».

3- . ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ص320.

4- . ر.ک: ابن عقیل علوی، النصائح الکافیه، ص139 - 142؛ امینی، الغدیر، ج8، ص248 - 249.

«وَیْلٌ لِامّتی مِمَّا فِی صُلْبِ هَذَا».[(1)](#content_note_222_1)

یک تیره از بنیامیه، بنی الحکم و بنیمروان هستند. حَکَم عموی عثمان و عموزاده ابیسفیان بود و شغلش در جاهلیت اخته کردن گوسفندان بود.[(2)](#content_note_222_2) و همان کسی است که به روایت عایشه، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به او و پدرش که جدّ عثمان بود فرمود: «شما شجره ملعونه هستید»[(3)](#content_note_222_3) و همان کسی است که همسایه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و دراذیت به آن حضرت شدت و اصرار داشت.[(4)](#content_note_222_4) ابن حجر و ابن اثیر روایت کرده اند که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او و فرزندانش را لعن کرد.[(5)](#content_note_222_5)

در کنزالعمال در حدیثی از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) روایت کرده که حَکَم را لعن کرد و فرمود: «این مخالفت کتاب خدا و سنت پیغمبر خواهد کرد، و از صلبش دودی برآید که به آسمان برسد». بعضی از مردم گفتند: او کمتر و ذلیلتر از این است! فرمود: «بلی و بعضی شما در آن وقت پیرو او میشوید!».[(6)](#content_note_222_6)

ص: 222

1- . مقریزی، النزاع و التخاصم، ص53؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج1، ص510. از جبیر بن مطعم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بدون واسطه پدرش روایت کرده و ظاهراً همین صحیح است مگر آنکه راوی حدیث اول پسر مطعم بن عبیده بلوی باشد. والله اعلم. طبرانی، المعجم الاوسط، ج2، ص144؛ ج6، ص377؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج57، ص267؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص34؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج5، ص241. «وای بر امّتم از آن که در صلب این هست».

2- . دمیری، حیاهالحیوان، ج 1، ص 278 - 279 (لغت جزور).

3- . ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ص164؛ حلبی، السیرهالحلبیه، ج1، ص510؛ سیوطی، الدر المنثور، ج4، ص191؛ امینی، الغدیر، ج 8، ص 248.

4- . ابن هشام، السیره النبویه، ج2، ص282.

5- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج2، ص92؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص34. از حاکم نیشابوری در مستدرک (ج4، ص481) نیز نقل شده است.

6- . متّقی هندی، کنزالعمال، ج11، ص165 - 166؛ 359 - 360.

حَکَم بعد از اینکه به مدینه آمد و به ظاهر اسلام اختیار کرد نفاق پیشه ساخت و یک منافق تمام عیار بود، دست از اذیت و گستاخی نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برنداشت، پشت سر آن حضرت میرفت و هنگام نماز، پشت سر آن سرور میایستاد و با ابرو و چشم و بینی و دهان و انگشتان به آن حضرت اشاره میکرد و جسارت ها و بیادبی های دیگر که در کتاب های سیره و تاریخ، ذکر شده از او صادر میشد. پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) در حقّش نفرین کرد و او به ارتعاش بدن مبتلا شد ولی دست از سوء رفتار بر نمیداشت، و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) چنانچه خلق و خوی مبارکش بود با او و سایر منافقین به حلم و بردباری رفتار میکرد و به خاطر همان اسلام صوری با آنها مدارا میفرمود، مع ذلک بی حیایی را از حدّ گذرانید، لذا چون توقفش در مدینه سبب فتنه و فساد بود پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او و فرزندانش را به طائف فرستاد.بعد از رحلت پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

عثمان نزد ابی بکر شفاعت کرد تا اجازه دهد به مدینه برگردد، پذیرفته نشد. بعد از او، از عمر درخواست کرد او نیز نپذیرفت، اما وقتی خودش حکومت یافت برخلاف دستور و عمل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و خلاف آرای مسلمانان، آنها را به مدینه برگرداند و مورد احترام قرار داد و خلعت به او پوشانید و صدهزار جایزه به او داد و سیصدهزار درهم صدقات قضاعه را که تعلق به بیت المال مسلمین داشت یکجا به او بخشید، و پسرش مروان را که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او را:

«اَلْوَزَغُ ابْنُ الْوَزَغِ، وَالْمَلْعُونُ ابْنُ الْمَلْعُونِ».[(1)](#content_note_223_1)

خوانده بود منشی خود قرار داد و دخترش را به همسری او داد و پانصدهزار دینار خمس غنیمتهای آفریقا را به او بخشید و یکی از موادی

ص: 223

1- . دمیری، حیاهالحیوان، ج1، ص95؛ ج2، ص545؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج4، ص479.

که موجب شورش مسلمانان بر عثمان شد، همین عملیاتش بود که زبان اعتراض عموم را به سوی او باز کرد. احادیث و روایات در لعن حکم و اولاد او بسیار است.[(1)](#content_note_224_1) هرکس بخواهد از شرح اعمال زشت و کارهای ناستوده، مظالم و جنایات حَکَم و مروان و خاندانشان به اسلام و مسلمین و قتل و کشتار بی گناهان و مسلط ساختن ستمکاری مانند حجاج را بر مردم، تخریب خانه کعبه و ترویج فحشا در مدینه طیبه و اهانت به قرآن مجید و پیش نماز ساختن کنیز جنب بر جماعت مسلمین و... آگاه گردد باید به کتب تواریخ رجوع نماید.این خاندان با این اوصاف یک تیرهای از قبیله بنیامیّه هستند و مادر حَکَم که بنیمروان را به او میخواندند زرقا بود که ابن اثیر و دیگران گویند از روسپیان و فواحش پرچم دار بود.[(2)](#content_note_224_2)

و یکی از بنیامیه معاویه بن مغیره بن عاص است که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او را از مدینه طرد فرمود و سه روز به او مهلت داد، و از مدینه خارج نشد تا علی(علیه السلام) و عمّار او را به فرمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) کشتند.

و یکی دیگر عبیده بن سعید بن عاص است که زبیر او را در جنگ بدر کشت و دیگر عاص بن سعید است که علی(علیه السلام) او را به قتل رسانید.

و هم ملحق به بنیامیّه است: عقبه بن ابی معیط که یکی از مستهزئین و از دشمنان سرسخت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود، و بااینکه همسایه آن حضرت بود اذیّت و

ص: 224

1- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج3، ص 444؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص34؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج1، ص354؛ حلبی، السیرهالحلبیه، ج1، ص510؛ دمیری، حیاهالحیوان، ج1، ص95؛ ج2، ص545.

2- . ابن حماد مروزی، الفتن، ص73؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج4، ص479؛ دمیری، حیاه الحیوان، ج1، ص95؛ ج2، ص545؛ ابن عقیل علوی، النّصائح الکافیه، ص76 .

جسارت و بی ادبی را به نهایت رسانید،[(1)](#content_note_225_1) و بنا به نقل ابن هشام از بعضی، علی(علیه السلام) او را کشت[(2)](#content_note_225_2)، و پسرش ولید بن عقبه معروف است که آیه:

﴿إِنْ جَائَکُمْ فَاسِقٌ...﴾[(3)](#content_note_225_3)

درباره او نزول یافت، و چون برادر مادری عثمان بود، عثمان سعد وقاص را از حکومت کوفه عزل و حکومت را به او داد. وقتی به کوفه آمد سعد گفت: نمیدانم تو در غیاب ما کسی شدی یا ما ناکس شدیم! میبینم شما (یعنی بنیامیّه) حکومت اسلام را ملک و پادشاهی میکنید. ولید به میگساری حرصتمام داشت، صبحگاهی در مسجد کوفه در حال مستی نماز خواند، و دو رکعت را چهار رکعت به جا آورد، سپس روی به مردم کرد و گفت: اگر میخواهید بیشتر بخوانم!.[(4)](#content_note_225_4)

و دیگر از بنی امیّه امّ جمیل (حمّاله الحطب) خواهر ابی سفیان و زن ابی لهب است که قرآن در ذمّ او صریح است،[(5)](#content_note_225_5) و از میان بنی هاشم ابولهب را، او به مخالفت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) وادار ساخت.

و از اولاد عبدشمس عتبه بن ربیعه برادرزاده امیه است که در جنگ بدر سردار سپاه مشرکین بود و با پسرش ولید به دست یگانه سرباز راه توحید، علی(علیه السلام) کشته شدند[(6)](#content_note_225_6) و این عتبه جد مادری معاویه است، و برادرش شیبه نیز در جنگ بدر به دست جناب حمزه کشته شد.

ص: 225

1- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج2، ص72.

2- . ابن هشام، السیره النبویه، ج2، ص471؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج1، ص469، 508.

3- 4. حجرات، 6. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب های تفسیر مراجعه کنید.

4- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج5، ص91.

5- .[2] ر.ک: مسد، 4 - 5.

6- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج3، ص258؛ ج15، ص81 - 83.

#### خاندان ابی سفیان

در میان تمام کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده و لجوجانه مخالفت کرده، و مقاومت نشان دادند ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از دیگران بیشتر بود. او تا وقتی که پیروزی قطعی نصیب مسلمان ها نشده بود، برای خاموش کردن انوار آفتاب اسلام تلاش کرد، و در بدر، احد و خندق از سران مشرکین، و در احد و خندق سردار لشکر و زعیم سپاه کفر بود.

ابوسفیان، خودش، زنش و پسرهایش آنچه توانستند پیغمبر (صلی الله علیه وآله)را اذیت کردند، و از شرک و کفر پشتیبانی نمودند و در جنگ بدر سه تن از فرزندانش معاویه، حنظله و عمرو شرکت داشتند. علی(علیه السلام) حنظله را کشت و عمرو را اسیر کرد ولیمعاویه گریخت و آن چنان فرار کرد که وقتی به مکه رسید پاهایش باد کرده و ساقهایش ورم کرده بود به طوری که تا دو ماه خود را معالجه میکرد!.[(1)](#content_note_226_1)

در سال فتح مکه ابوسفیان و زن و فرزندانش از روی اکراه و بیم قتل به ناچار اسلام آوردند ولی در کفر باطنی خود باقی ماند و تا مرد با نفاق با مسلمان ها زندگی کرد.

روایات و اخبار در ذمّ ابیسفیان فراوان نقل شده و ازجمله روایتی است که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کرده اند که آن حضرت دید ابوسفیان میآید درحالی که بر الاغی سوار است؛ و معاویه زمام آن را گرفته و یزید پسر دیگرش آن را میراند فرمود:

«لَعَنَ اللهُ الرَّاکِبَ وَالْقَائِدَ وَالسَّائِقَ»؛[(2)](#content_note_226_2)

«خدا لعن کند آن را که سوار است و آن که زمام مرکب را گرفته و آن که آن را میراند».

ص: 226

1- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص85. بنا به نقل علامه کراجکی در کتاب التعجّب معاویه در سال فتح در یمن بوده و پدرش را در مورد اینکه اسلام آورده بود سرزنش کرد، چون خونش هدر شده بود ناچار پنج یا شش ماه پیش از رحلت پیغمبر، اسلام آورد. کراجکی، التعجّب، ص105 - 106.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص175؛ ر.ک: طبری، تاریخ، ج8، ص185.

راجع به نفاق او و اینکه اسلامش از روی اکراه بود و تا زنده بود دست از دشمنی با اسلام و مسلمان ها بر نداشت، حکایات بسیار در تواریخ است. ازجمله معروف و مشهور است که در روز بیعت عثمان که آغاز حکومت بنیامیّه بود گفت:

تَلَقَّفُوهَا یَا بَنِی عَبْدِ شَمْسٍ تَلَقُّفَ الْکُرَهِ، فَوَاللهِ مَا مِنْ جَنَّهٍ وَلَا نَارٍ؛

ای فرزندان عبدشمس! بگیرید این حکومت و ریاست را و مانند گوی دست به دست هم بدهید. پس سوگند به خدا بهشت و آتشی نیست.[(1)](#content_note_227_1)و در نقل دیگر است که گفت:

فَوَالَّذِی یَحْلِفُ بِهِ أَبُوسُفْیَانَ مَا مِنْ جَنَّهٍ وَلَا نَارٍ؛

قسم به آن کسی که ابوسفیان به آن سوگند میخورد (نه قسم به الله) نه بهشتی وجود دارد و نه جهنمی.

ابن عبدالبر از حسن بصری روایت کرده که وقتی خلافت بر عثمان مقرّر شد ابوسفیان بر او وارد شد، و گفت:

قَدْ صَارَتْ إِلَیْکُمْ بَعْدَ تَیْمٍ وَعَدِیٍّ فَأَدِرْهَا کَالْکُرَهِ، وَاجْعَلْ أَوْتَادَهَا بَنِی اُمَیَّهَ فَإِنَّمَا هُوَ المُلْکُ، وَلَا أَدْرِی مَا جَنَّهٌ وَلَا نَارٌ.

این حکومت بعد از تیم و عدی (کنایه از ابوبکر و عمر است) به دست تو رسیده است، پس آن را همچون توپ دست به دست بگردان و بنیامیّه را اساس و پایه های آن قرار بده، به هوش باش که این سلطنت است! من نمیدانم بهشت و جهنم چیست!.[(2)](#content_note_227_2)

ص: 227

1- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص175.

2- . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج4، ص1679. عثمان هم به وصیت عموزادهاش عمل کرد و تا توانست بنی امیّه را در شهرها حکومت داد و بر مسلمان ها مسلط ساخت تا هرچه میخواستند ظلم و ستم کردند.

وقتی بعد از آنکه اسلام آورده بود در حضور پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در پیش خود میاندیشید، و حدیث نفس میکرد که نمیدانم محمّد’ به چه علت بر ما پیروز گشت،

فَضَرَبَ فِی ظَهْرِهِ وَقَالَ: «بِاللهِ نَغْلِبُکَ»؛[(1)](#content_note_228_1)

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بر پشت او زد و فرمود: «به یاری خدا بر تو پیروز می شویم».بعد از آنکه کور شده بود بر ثنیه اُحد ایستاده و به آن کس که او را راه میبرد گفت:

هَهُنَا رَمَیْنَا مُحَمَّداً وَقَتَلْنَا أَصْحَابَهُ.[(2)](#content_note_228_2)

از جنگ احد سخن میراند و با افتخار میگفت:

در اینجا محمّد را به تیر بستیم، و اصحابش را کشتیم.

و دیگر از علائم نفاق او این است که به عباس گفت: ملک و پادشاهی پسر برادرت عظمت یافته. عباس گفت: وای بر تو، پادشاهی نیست پیغمبری است. همچنین وقتی دید بلال بر کعبه معظمه اذان میگوید و بانگش به «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله» بلند شد، گفت: خدا عتبه را خوشبخت ساخت که این روز را ندید.[(3)](#content_note_228_3)

در جنگ حنین وقتی سپاه مسلمین گریختند، و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) با عدّه قلیلی مقاومت کردند ابوسفیان نفاق و کینه خود را آشکار ساخت و درحالی که اَزلام همراهش بود میگفت:

لَا تَنْتَهِی هَزِیمَتُهُمْ دُونَ الْبَحْرِ؛[(4)](#content_note_228_4)

مسلمانان تا لب دریا فرار خواهند کرد!.

ص: 228

1- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج23، ص458؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج3، ص334.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص175.

3- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص175.

4- . ابن هشام، السیره النبویه، ج4، ص894؛ طبری، تاریخ، ج2، ص347؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج2، ص263؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج4، ص374.

و همچنین در جنگ های شام، رومیان را بر مسلمان ها تحریص میکرد، و وقتی رومی ها عقب نشینی میکردند تأسف میخورد.[(1)](#content_note_229_1)ابوسفیان علاوه بر نفاق و عناد، سوابق ننگین اخلاقی دیگر نیز داشت، و معاویه در الحاق زیاد به او، به زناکاری او نیز اعتراف کرد.

زمخشری در ربیع الابرار مینویسد: با نابغه مادر عمروعاص که از زنان زانیه بود در طهر واحد چهار نفر زنا کردند که ازجمله ابوسفیان بود و عمرو از او متولد شد، هر چهار تن او را به خود نسبت دادند ولی نابغه خودش چون عاص مخارجش را میداد او را نسبت به عاص داد، و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب در شعر خود به عمرو میگوید: أَبُوکَ أَبُوسُفْیانَ لَا شَکَّ قَدْ بَدَتْ....[(2)](#content_note_229_2)

وقتی پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) از دنیا رحلت فرمود ابوسفیان در مکه مشغول تحریک و تهییج فتنه بر علیه اسلام شد و خواست مردم را به ارتجاع وادارد. سهیل بن عمرو در آن هنگام که افکار، سخت متشنج و مضطرب بودند، نقشههای ابوسفیان را که مردم را به ترک اسلام و بازگشت به جاهلیت تحریص میکرد، نقش برآب ساخت، او خطبهای خواند و گفت:

به خدا سوگند، من میدانم که این دین مانند آفتاب که به مشرق و مغرب عالم میتابد جهان گیر خواهد شد. ابوسفیان شما را فریب ندهد او خودش نیز آنچه را من میدانم میداند، لکن سینهاش از حسد با بنیهاشم ناراحت و سنگین است.[(3)](#content_note_229_3)

ابوسفیان از مکه به مدینه آمد، داستان سقیفه بنی ساعده و بیعت ابوبکر و غصب خلافت را، برای روشن کردن آتش یک جنگ داخلی در اسلام، وسیله خوبی

ص: 229

1- . ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج6، ص529؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج2، ص414؛ مقریزی، النزاع و التخاصم، ص58؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص 94.

2- . زمخشری، ربیع الابرار، ج4، ص275؛ ر.ک: امینی، الغدیر، ج10، ص219.

3- . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج 2، ص670 - 671.

شناخت، لذا نزد علی(علیه السلام) آمد و گفت: دست بده تا با تو بیعت کنم به خدا سوگند اگر بخواهی مدینه را از سوار و پیاده پر میکنم.علی(علیه السلام) چون از اندیشهاش باخبر بود او را از پیش خود براند، و فرمود: «به خدا سوگند، تو از این کار غیر از فتنه قصدی نداری و به خدا قسم از دیرباز تا حال بدخواه اسلام بودهای و ما را حاجت به تو نیست».[(1)](#content_note_230_1)

#### هند زن ابی سفیان و مادربزرگ یزید

این زن در دشمنی با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و خاندان نبوّت، مانند حَمَّالهالحَطَب سرسخت بود بلکه کینهاش از او بیشتر بود. مردها را به جنگ با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) تشویق میکرد و در سنگدلی و تربیت وحشیانه و کینه ورزی او، اگر غیر از شهادت حضرت حمزه هیچ گواه دیگر نباشد کافی است؛ زیرا به تحریک و تطمیع او وحشی، ناجوانمردانه حمزه را شهید ساخت، و هند زینت های خود را به او جایزه داد، و به آن وضع وحشتناک حمزه را مثله کرد، و از گوش و بینی و سایر اعضای بدن او خلخال ساخت، و شکم حمزه را پاره کرد و جگرش را بیرون آورد و در دهن گذاشت، خواست آن را ببلعد نتوانست.[(2)](#content_note_230_2)

و حضرت زینب خاتون(علیها السلام) به همین جنایت و قساوت فوق العاده در مجلس یزید درضمن آن خطبه تاریخی اشاره فرمود:

«وَکَیْفَ یُرْتَجَی مُرَاقَبَهُ مَنْ لَفَظَ فُوهُ أَکْبَادَ الْأَزْکِیَاءِ، وَنَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ»؛[(3)](#content_note_230_3)

«چه امید برای حفظ حرمت افراد از کسی که کبد پاکان را جویده و گوشتش به خون شهدا روییده است!».

ص: 230

1- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج2، ص325 - 326.

2- . ابن هشام، السیره النبویه، ج3، ص607؛ ابن حبان بستی، الثقات، ج1، ص230 - 231؛ طبری، تاریخ، ج2، ص204.

3- . ابن طاووس، اللهوف، ص106؛ مجلسی، بحار الانوار، ج45، ص134؛ شوشتری، قاموس الرجال، ج12، ص270.

علاوه بر اینها هند در جاهلیت زنی بدنام بود؛ حسان بن ثابت در اشعارش از زنا دادن او و حملی که از زنا برداشت یاد کرده و میگوید:

وَنَسِیتِ فَاحِشَهً أَتَیْتِ بِهَا \*\*\* یَا هِنْدُ وَیْحَکِ سَبَّهَ الدَّهْرِ

زَعَمَ الْوَلائِدُ أَنّهَا وَلَدَتْ \*\*\* إِبْناً صَغِیراً کَانَ مِنْ عَهَرِ[(1)](#content_note_231_1)

«ای هند! فراموش کردهای بیعفتّی را که انجام دادهای، وای بر تو ای بدنام روزگار! قابلهها عقیده دارند که او کودکی را از زنا زاییده است».

#### معاویه بن ابی سفیان (پدر یزید)

##### اشاره

داستان پسر هند مگر نشنیدی \*\*\* که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست \*\*\* مادر او جگر عم پیمبر بمکید

خود به ناحق حق داماد پیمبر بگرفت \*\*\*پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

معاویه همان نامه سیاه، منافقی است که علامت نفاق (بغض علی(علیه السلام)) در هیچ کس مانند او آشکار نگشت. آنچه اسلام و مسلمانان از خیانت ها و جنایت های او کشیدند از دست احدی نکشیدند: موبقات و کبائر گناهان و بدعت های زشت و کشتارهای او از حدّ احصا و شماره خارج است.

تا کسی یک دوره تاریخ زندگی او را نخواند به ماهیّت این عنصر ناپاک و خطرناک و قیافه زشتی که از او در صفحات تاریخ باقی مانده پی نخواهد برد، و هرکس بخواهد او را معرفی کند از عهده بر نخواهد آمد.

به گفته آن مرد دانشمند آلمانی به شیخ محمد عبده، کسی که راه را بر توسعه فتوحات اسلام بست، معاویه بود.[(2)](#content_note_231_2)

ص: 231

1- . طبری، تاریخ، ج2، ص205؛ ابن عقیل علوی، النصائح الکافیه، ص113. برای اطلاع از شرح سوابق هند مراجعه شود به کتاب نامبرده و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج1، ص336 - 337؛ امینی، الغدیر، ج 10، ص170؛ مغنیه، المجالس الحسینیه، ص130.

2- .[1] ر.ک: رشیدرضا، المنار، ج11، ص260.

برای نیل به ریاست و حکومت به نام خون خواهی عثمان جنگی بر پا کرد، و صدوده هزار نفر را به کشتن داد و سیصدوشصت نفر را از اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از کسانی که در بیعت رضوان شرکت داشتند[(1)](#content_note_232_1) شهید ساخت؛ در جنگ جمل دست داشت و جنگ نهروان در نتیجه خروج او بر امام(علیه السلام) حادث شد.

آثار بیدینی و بیایمانی به دین و قرآن و بیاعتنایی او به شرف، و وجدان در تمام دوران زندگیش هویداست.

به طور یقین معاویه تلاش میکرد که اسلام را از بین بردارد، و دین را دین ابیسفیان و شریعت جاهلیت و روش آل حرب و طریقه بنیامیّه قرار دهد و آن همه دشمنی و جنگ های او با خاندان هاشم، مخصوصاً علی(علیه السلام) دشمنی با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و تعقیب جنگ های پدر، و جد مادری، و فامیلش به اسلام بود.

اگر کسی را در نفاق، طغیان، انکار حقّ، حیله، مکر و غدر، خیانت و پیمان شکنی، بیمانند بدانیم، به طور مسلم چنین کسی همان معاویه است.

همان گونه که در فضایل و ملکات عالیه افراد معدودی نخبه و برجسته و فوق العاده میشوند، در رذالت و فتنه انگیزی، و حب جاه و عداوت با اهل حقّ نیز افرادی فوق العاده هستند؛ معاویه، عمروعاص، یزید، مروان، زیاد، مسلم بن عقبه، عبدالملک، حجاج، بسر بن ارطاه، عبیدالله و شمر، از این طبقه هستند که در خبث نفس و ناپاکی ضمیر و زشتی رفتار در میان هم قطاران و همکاران خود از کفار، رتبه قهرمانی دارند.

##### نسب نامه معاویه

معاویه به طوری که معروف است پسر ابیسفیان است اما این نسب نامه مورد تصدیق همه علمای انساب نیست و جمعی از محقّقین علم انساب در صحت

ص: 232

1- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج4، ص239؛ خطیب تبریزی، الاکمال، ص140.

نسب او تردید دارند. مهم ترین دلیل بر صحت این تردید، وضع اخلاقی خاندان معاویه است که اهل زنا و فسق و فجور در آنها بسیار بوده و آلوده دامانی را عار نمیدانستند و شعرای جاهلیت و اسلام آنها را به این اوصاف زشت هجو کرده اند و در ناپاکی معاویه و پدرش و اینکه اهل فجور و فحشا بوده و از این ننگ شرم نمیکردند داستان استلحاق معاویه، زیاد بن ابیه را به پدرش، کافی است به آن وضع رسوا و موهن - که برخلاف حکم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) که فرمود: «اَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»،[(1)](#content_note_233_1) او را به پدر ملحق ساخت.

زمخشری در ربیع الابرار گفته است معاویه به چهار پدر نسبت داده شده و ازجمله آنان صباح، مغنّی عماره بن ولید است که اجیر ابی سفیان شده بود. ابوسفیان بدشکل و کوتاه قد بود و صباح جوانی خوش رو بود. هند او را به خود خواند. صباح خواهش هند را انجام داد، و گفتهاند که عتبه برادر معاویه هم از صباح است.[(2)](#content_note_233_2)

سبط ابن جوزی از اصمعی، و کلبی در مثالب نقل کرده که معنای سخن حضرت امام مجتبی(علیه السلام) به معاویه «قَدْ عَلِمْتُ الْفِرَاشَ الَّذِی وُلِدْتَ فِیهِ» این است که معاویه به چهار تن از قریش که همه ندیم ابیسفیان بودند نسبت داده شده، ازجمله: عماره بن ولید و مسافر بن ابی عمر. عماره از زیباترین مردان قریش بود. کلبی گفته که عموم مردم معاویه را از مسافر میدانستند، برای اینکه مسافر از همه به هند بیشتر عشقداشت، وقتی هند به معاویه حمل یافت، مسافر بیمناک شد که معلوم شود حمل از اوست، به حیره گریخت و در نزد پادشاه حیره بماند تا از عشق هند مرد.[(3)](#content_note_233_3)

ص: 233

1- . احمد بن حنبل، مسند، ج1، ص59، 65، 104؛ ج2، ص280، 475؛ ج4، ص186- 187، 238 - 239؛ کلینی، الکافی، ج5، ص491 - 492؛ طوسی، الاستبصار، ج3، ص368؛ همو، تهذیب الاحکام، ج8، ص169.

2- . زمخشری، ربیع الأبرار، ج4، ص275 - 276؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج1، ص366؛ ر.ک: امینی، الغدیر، ج10، ص170؛ مغنیه، المجالس الحسینیه، ص130.

3- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص184.

و هم کلبی گفتگوی یزید و اسحاق بن طابه را در حضور معاویه و اعتراف معاویه را به اینکه بعضی از قریش او را از غیر ابیسفیان میدانستند نقل کرده است.[(1)](#content_note_234_1)

علامه کبیر شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در نسب معاویه نظری دارد که خود را به آن متفرد شمرده و بعضی شواهد تاریخی نیز آن را تأیید میکند.

نگارنده میگوید: هرچند آن شیخ جلیل شواهدی را که بر رأی خود یافته ذکر ننموده ولی ما ضمن فحص و مطالعه به بعضی از شواهد بر رأی ایشان مطلع شدیم که از توضیح آن در این کتاب خودداری کرده و به همان آرای قدمای فن نسب اکتفا نمودیم.

##### معاویه در حدیث و سنّت

روایات در لعن و نفرین و مذمت معاویه فراوان، و در کتب معتبره روایت شده است که ما بعضی از این روایات را در اینجا نقل مینماییم:

1. ابن ابی الحدید از رسول اعظم(صلی الله علیه وآله) روایت نموده که فرمود:

«یَطْلَعُ مِنْ هَذَا الْفَجِّ رَجُلٌ مِنْ امّتی یُحْشَرُ عَلَی غَیْرِ مِلَّتِی فَطَلَعَ مُعَاوِیَهُ»؛

«از این راه مردی از امّت من میآید که بر غیر ملت من محشور میشود، پس معاویه آمد».[(2)](#content_note_234_2)2. از براء بن عازب روایت است که گفت: ابوسفیان با معاویه میآمد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«اَللَّهُمَّ الْعَنِ التَّابِعَ وَالْمَتْبُوعَ. اَللَّهُمَّ عَلَیْکَ بِالْاُقَیْعَسِ». فَقَالَ ابْنُ الْبَرَاءِ لِأَبِیهِ: مَنِ الْاُقَیْعَسُ؟ قَالَ: مُعَاوِیَهُ؛

ص: 234

1- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص186.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص176؛ امینی، الغدیر، ج 10، ص 141؛ ر.ک: طبری، تاریخ، ج8، ص186.

«خدایا تابع (معاویه) و متبوع (ابوسفیان) را لعن کن! خدایا بر تو باد به اقیعس». پسر براء به پدرش گفت: اقیعس کیست؟ گفت: معاویه است.[(1)](#content_note_235_1)

3. در حدیث مشهور مرفوع است که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«إِنَّ مُعَاوِیَهَ فِی تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ فِی أَسْفَلِ دَرَکٍ مِنْ جَحِیمٍ یُنَادِی یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ. فَیُقَالُ لَهُ: آلْآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ»؛[(2)](#content_note_235_2)

«معاویه در تابوتی از آتش در پستترین درکات جهنم است، ندا میکند: ای خدای مهربان و احسان کننده، به او گفته میشود: «حالا خدا را می خوانی درحالی که قبلاً به او نافرمانی کرده و از خرابکاران بودی».

4. و هم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت است که فرمود:

«إِذَا رَأَیْتُمْ مُعَاوِیَهَ عَلَی مِنْبَری فَاقْتُلُوهُ»؛[(3)](#content_note_235_3)

«وقتی معاویه را بر منبر من دیدید، او را بکشید».حسن بصری که یکی از روایت کنندگان این حدیث است میگوید: امر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را اطاعت نکردند پس رستگار و پیروز نشدند.[(4)](#content_note_235_4)

5. در روایت است که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) معاویه را طلبید او به عذر خوردن غذا مسامحه در شرفیابی کرد. حضرت فرمود:

ص: 235

1- . منقری، وقعه صفین، ص217 - 218؛ امینی، الغدیر، ج10، ص139.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص176؛ امینی، الغدیر، ج 10، ص 142. ر.ک: طبری، تاریخ، ج8، ص186. (با اختلاف در عبارات).

3- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص176؛ مناوی، کنورالحقایق، ج1، ص19.

4- . منقری، وقعه صفین، ص216؛ امینی، الغدیر، ج 10، ص 142- 143؛ مناوی، کنوزالحقائق، ج1، ص19.

«لَا أَشْبَعَ اللهُ بَطْنَهُ»؛

«خدا هرگز او را سیر نکند!».

پس از آن دیگر معاویه سیر نشد، و میگفت: من دست از غذا نمیکشم برای سیری از آن، بلکه از جهت خستگی از خوردن.[(1)](#content_note_236_1)

بیش از این مقدار هرکس بخواهد معاویه را از زبان احادیث و بزرگان صحابه و تابعین بشناسد به جلد دهم کتاب الغدیر رجوع نماید.

##### میگساری معاویه

شاید بعضی گمان کنند، یزید نخستین کسی بود از بنیامیه که شرب خمر و میگساری میکرد و علناً مرتکب این گناه بزرگ که شرع و عقل و علم، بر نکوهش و منع آن اتّفاق دارند میشد، و ندانند که این کار زشت در خاندان یزید سابقه داشته و از پدر و جدش به او ارث رسیده بود.

داستان میگساری ابیسفیان در خانه ابی مریم خمّار در طائف، و زنایش با سمیّه زانیه معروف و مشهور است، و از این فامیل است ولید بن عقبه که چنان که پیش از این گفته شد با حال مستی به مسجد رفت و نماز دو رکعتی را چهار رکعتی خواند، و در محراب قِی کرد، و عثمان - باآنکه اقامه شهود بر او شد - از اجرایحدّ شرعی درباره او چون برادر [رضاعی]اش بود خودداری کرد، و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) حد خدا را بر او جاری ساخت.

اما معاویه تواریخ معتبر، میگساری او و اینکه علناً برایش شراب به دمشق حمل میکردند را شرح دادهاند. او به جای اینکه در اجرای احکام خدا نظارت کند خودش با این روش مردم را به هتک احترام احکام تشویق و گستاخ مینمود، و وقتی او را نهی از منکر میکردند خشمناک میشد.

ص: 236

1- . طبری، تاریخ، ج8، ص186؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج15، ص176؛ شوشتری، قاموس الرجال، ج10، ص113.

ابن عساکر، و ابن حجر، و ابن عبدالبر، و ابن اثیر روایت کرده اند: روزی شراب هایی برای معاویه حمل میشد که عباده بن صامت و عبدالرحمن بن سهل انصاری مشک هایش را پاره کردند.[(1)](#content_note_237_1)

##### نفاق معاویه

چنانچه در روایات بسیار، اهل سنّت روایت کرده اند یکی از روشن ترین علائم نفاق، بغض علی بن ابی طالب(علیه السلام) است، و چنانچه گفته شد و همه می دانند معاویه در این صفت معروف و سرخیل اهل نفاق بود. او تمام کینهها و عداوت هایی را که با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) داشت به حساب علی(علیه السلام) گذاشت و انتقامی را که خودش و پدرش میخواستند از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بکشند از علی(علیه السلام) و فرزندانش کشید.

او با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) و قرآن و اسلام دشمن بود، و وقتی از دشمنی با شخص پیغمبر(صلی الله علیه وآله) مأیوس شد با خاندانش در مقام کینه توزی و دشمنی برآمد و در خاندان آن حضرت کسی از علی(علیه السلام) سزاوارتر به اینکه هدف تیر دشمنی کفار و منافقین و دشمنان اسلام و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شود نبود؛ زیرا علاوه بر آنکه کسی از علی(علیه السلام) به آن حضرت نزدیک تر نبود، کسی هم مانند علی(علیه السلام) با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) همکاری نکرد واو را یاری ننمود. پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) هر دو درخت اسلام را نشاندند و آبیاری کردند با این تفاوت که، پیغمبر نبیّ بود، و علی، ولیّ و وصیّ.

معاویه با این حساب ها دشمن سرسخت علی(علیه السلام) بود و این علامت نفاق در وجودش ریشه دوانیده، همه نواحی وجودش را مثل سرطان گرفته بود، و قصدش از آن همه جسارت و سبّ بر سر منابر، سبّ پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) بود، از

ص: 237

1- . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج2، ص836؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج26، ص197 - 198؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج3، ص299؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج4، ص264.

سیوطی نقل شده که در ایام بنیامیّه بیش از هفتادهزار منبر بود که بر آنها به علی(علیه السلام) لعن میکردند.

در کتاب العتب الجمیل محمد بن عقیل نقل کرده وقتی عمر بن عبدالعزیز این بدعت نکوهیده را الغاء کرد، خطیب مسجد جامع حرّان خطبه خواند، و از منبر به زیر آمد، و آن حضرت را چنانچه پیش از آن رسم بود سبّ نکرد. مردم نادان از هر طرف فریادشان بلند شد: «وَیْحَکَ وَیْحَکَ اَلسُّنَّهَ اَلسُّنَّهَ تَرَکْتَ السُّنَّهَ...» زیرا گمان میکردند این سبّ و ناسزا از اجزای مشروعه خطبه است.[(1)](#content_note_238_1)

تبلیغات دروغ معاویه خصوصاً در شام که از مرکز اسلام دور بودند خواه وناخواه تأثیر کرد، و سبب گمراهی جمعیت های انبوه گردید.

معاویه با پول و وسایلی که در دست داشت، گویندگان، شعرا و کسانی را که از افترا و تهمت به اشخاص پاک باک نداشتند به مزدوری گرفت، و حقایق اسلام را تحریف و آنها را واداشت که علی(علیه السلام) و سایر صحابه بزرگوار را به باد تهمت بگیرند تا خاندان نبوّت و بنیهاشم از مقام و مرتبهای که در اجتماع دارند ساقط گردند و اسلام در میان امواج فتن و جهالات و ظلم و کفر و سیاست بنیامیّه غرق شود.

ابن اثیر نقل کرده است: در جنگ صفین در یکی از روزها جوانی از سپاه معاویه برای نبرد بیرون آمد، و شعر میخواند و حمله میکرد و شمشیر میزد و لعن مینمود. هاشم مرقال که از افسران ارشد سپاه امام(علیه السلام) بود به او گفت: بعد از این سخنان که میگویی و این نبردی که مینمایی فردای قیامت حساب است، از خدا بترس که از این ایستگاه از تو میپرسد. از این جنگ و حمله چه میخواهی؟ گفت: من با شما جنگ میکنم برای آنکه صاحب شما نماز نمیخواند و شما نماز نمیخوانید و او خلیفه ما را کشته و شما او را در کشتن خلیفه یاری کردهاید.

ص: 238

1- . ابن عقیل علوی، العتب الجمیل، ص56؛ دفتردار المدنی، الاسلام بین السنه و الشیعه، ص25.

هاشم گفت: تو را با عثمان چه کار است؟ او را اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و فرزندان اصحاب آن حضرت، و قرّاء قرآن - که همه اهل دین و علم هستند و یک چشم به هم زدن کار این دین را مهمل نگذاشتند - کشتند.

و اما اینکه گفتی: صاحب ما نماز نمیخواند پس بدان که صاحب ما اول کسی است که نماز به جا آورد، و داناترین خلق خدا به دین خداست، و نزدیک ترین همه به رسول الله(صلی الله علیه وآله) است و این لشکر و سپاهی که با من میبینی همه از قرّاء قرآن هستند، شب ها را به عبادت و تهجد بیدارند. متوجّه باش که این اشقیا (یعنی معاویه و مزدورانش) تو را گمراه نسازند.

جوان گفت: آیا برای من توبه است؟ هاشم گفت: آری توبه کن! خدا توبه را قبول میکند و از گناهان عفو مینماید؛ جوان برگشت.[(1)](#content_note_239_1)

از جاحظ نقل شده که گروهی از بنی امیّه به معاویه گفتند: تو به آنچه آرزو داشتی رسیدی، خوب است این روش سبّ و ناسزا به علی را ترک کنی. گفت: نه به خدا ترک نمیکنم تا بچههای کوچک بر این روش، بزرگ و سالمندان پیر گردند، و یک نفر فضایل علی را یاد نکند.[(2)](#content_note_239_2)

یکی دیگر از علائم نفاق معاویه دشمنی او با انصار بود که چون آنها پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را یاری کردند معاویه آنها را دشمن میداشت و استهزا میکرد، حتی افرادی مانند جابر را بار نمیداد.

مسعودی نقل کرده است که جابر برای ملاقات معاویه وارد دمشق شد، تا چند روز به او اذن ملاقات نداد، وقتی به او اذن ملاقات داد، جابر گفت: معاویه مگر نشنیدهای که پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

فرمود:

مَنْ حَجَبَ ذَا فَاقَهٍ وَحَاجَهٍ حَجَبَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَوْمَ فَاقَتِهِ وَحَاجَتِهِ؛

ص: 239

1- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج3، ص213.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج4، ص57؛ محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج1، ص89.

«هرکس فقیر و حاجتمندی را بار و اجازه ملاقات ندهد خدا او را در روز فقر و احتیاجش به بارگاه قدس و ثواب خودش راه ندهد».

معاویه خشمناک شد (از روی تمسخر و استهزا به سخن پیغمبر(صلی الله علیه وآله))، گفت: شنیدم از او که میفرمود:

«إِنَّکُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِی اُثْرَهً فَاصْبِرُوا حَتَّی تَرِدُوا عَلَیَّ الْحَوْضَ»؛

«شما (انصار) بعد از من گرفتار کسانی خودخواه و سرکش می شوید، پس صبر کنید تا نزد حوض وارد شوید بر من (یا بر حوض وارد شوید)».

چرا صبر نکردی؟ جابر گفت مرا به یاد چیزی آوردی که فراموش کرده بودم و از نزد معاویه بیرون آمد، و سوار شد و برگشت. معاویه ششصد دینار برای او فرستاد. جابر آن را رد کرد، و اشعاری به او نوشت و به فرستاده معاویه گفت: بهخدا سوگند، هرگز پسر هند جگرخوار در صحیفه اعمالش حسنهای نخواهد یافت که من سبب آن باشم.[(1)](#content_note_240_1)

##### ننگ بزرگ تاریخی

یکی از گناهان غیرقابل عفو معاویه که تا زمان او سابقه نداشت این بود که وقتی میخواست به صفّین برود و با خلیفه به حقّ، معارضه نماید، و آتش جنگ داخلی و برادرکشی را در بین مسلمین روشن سازد، از بیم کنستانتین امپراطور روم که مبادا ازطرف بنادر شام به دمشق حمله نماید قرار باج و خراجی برای امپراطور داد که هر سال آن را بدهد. این ننگ تاریخی یک لکه سیاهی بود که بر جبهه آن همه فتوحات درخشان مسلمین و خدمات مجاهدین نشست.

ص: 240

1- . مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص115 - 116.

هرکس تاریخ اسلام و غیرت و همّت و فداکاری های سربازان و افسران رشید مسلمین را مطالعه کرده باشد، میداند که در صدر اسلام پذیرفتن چنین ننگی از بدترین خیانت ها شمرده میشد، و وضع تربیت مسلمانان و سربازان غیور و خداپرست آنها از قبول این گونه معاهدات ابا داشت.

مجاهدین اسلام هزار بار در میدان جهاد شهید شدن را بر تحمل ننگ ذلت در برابر بیگانه و دشمنان خدا و تسلط کفار ترجیح میدادند و مسئله تسلیم و معاهدات ننگین که امضای ضعف و زبونی مسلمین باشد در فکرشان خطور نمیکرد.

معاویه برای اینکه میخواست حکومت واقعی و مرکزی اسلام را ساقط کند برخلاف دستور محکم:

﴿ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ ﴾[(1)](#content_note_241_1)با رومیان عهدنامه ذلتآمیز و دادن جزیه را امضا کرد، و با مسلمانان و وصیّ پیغمبر(صلی الله علیه وآله) اعلان جنگ داد.

ای کاش به این اکتفا کرده بود. پس از مرگ کنستانتین، که در سال 668 میلادی تقریباً 47 هجری اتّفاق افتاد - یک بار دیگر در سال 60 هجری - مطابق 679 میلادی - چند ماه پیش از مرگش رسماً برطبقِ معاهدهای دیگر عهدهدار شد که همه ساله به کنستانتین (معروف به پوکونات) جزیه بدهد.

معاویه بعد از آنکه در حوالی قسطنطنیه شکست فاحشی از رومیان خورد دانست که مسلمانان مانند گذشته فداکاری و ثبات قدم نشان نمیدهند، زیرا هم روحیه و اخلاق اکثر سربازان در اثر بدی دستگاه حکومت، فاسد و ضعیف شده بود، و هم مسلمانان از توسعه فتوحات چندان خوشحال نمیشدند و به جهاد رغبت اظهار نمیکردند، برای اینکه فداکاری آنها موجب توسعه قلمرو حکومتی

ص: 241

1- . فتح، 29.

میشد که عَلم ضداسلام و خاندان نبوّت را به دست گرفته و در دارالاسلام و مراکز مهم اسلام، مثل مکه معظمه و مدینه طیبه و کوفه و بصره به شدّت با اسلام مبارزه میکرد، و احکام و برنامههای اسلامی را عملاً متروک و موقوف الاجرا ساخته بود.

ازطرفی هم، معاویه طرح ولایتعهدی یزید را با رشوه و زور سرنیزه عملی کرده بود و میدانست که پس از مرگش اغتشاشات داخلی به ظهور می رسد و یزید و سپاه اموی را با اغتشاش داخلی و حکومت بر ملت ناراضی، استعداد آن نیست که بتوانند با رومیان جنگ کنند و حمله آنها را دفع کنند؛ لذا برای بار دوم تسلیم رومیان شد، و چند تن از اعراب نصرانی را با هدایای بسیار به قسطنطنیه فرستاد و معاهدهای به مدت سی سال بین او و کنستانتین برقرار شد، و برطبق آن معاویه و جانشینانش متعهد شدند همه ساله سی هزار عدد مسکوک طلا و هشتصد نفر ازاسرای عیسوی و هشتصد رأس اسب عربی به قسطنطنیه باج بفرستند، و مخصوصاً در ماده چهارم مقرّر شد که این اموال را به اسم خراج به دربار امپراطور ارسال دارند و پس از معاویه یزید خراج بیشتری را قبول کرد.[(1)](#content_note_242_1)

به این ترتیب معاویه و پسرش برای اینکه میخواستند خود را برخلاف افکار عمومی بر مسلمانان تحمیل کنند و اسلام را از میان بر گیرند تن به زیر بار این ننگ بزرگ دادند، و مملکت اسلام را خوار و خفیف و تحت نفوذ بیگانه قرار دادند.

##### مستشاران مسیحی

یکی دیگر از خیانت های بنیامیّه استخدام مستشاران بیگانه و واگذاری امور مسلمین به مسیحیها بود. برخلاف تعالیم صریحه قرآن مجید، معاویه به مسیحیها در امور مالی و لشکری و کشوری کمال اعتماد را داشت، و با آنها مشورت میکرد،

ص: 242

1- . حجه السعاده، ج2، ص70 - 71.

و آنها را محرم اسرار خود قرار داده که ازجمله آنها سرجون نصرانی و پسرش منصور بوده که معاویه وزارت مالیه و حسابداری ارتش را به او سپرده بود[(1)](#content_note_243_1) و او به واسطه این شغل فوق العاده حساس و مهم در تمام دستگاه های حکومتی مخصوصاً در بین افسران و سربازان، نفوذ و اعتبار یافته بود[(2)](#content_note_243_2) و به حدس ما، سرجون و رفقای نصرانی او که با دربار روم ارتباط داشتند، در شکست سپاه مسلمین در قسطنطنیه که منتهی به کشته شدن سی هزار سرباز مسلمان شد دست داشتند، و سرجون (یا پسرشمنصور) چنانچه در حجهالسعاده[(3)](#content_note_243_3) نقل کرده وزیر یزید هم بوده و برحسب نقل تواریخ[(4)](#content_note_243_4) در قتل حسین(علیه السلام) هم دست داشت، و یزید با مشورت او عبیدالله بن زیاد را به استانداری کوفه انتخاب کرد.

تأمل در این حوادث تاریخی و آنچه در صفحات آینده راجع به تربیت یزید خواهیم نگاشت نشان میدهد که مسیحیها حکومت اسلام را در عهد معاویه و یزید تحت نفوذ سیاست خود قرار داده و ایادی آنها در دستگاه بنیامیّه بر امور مسلمین نظارت داشتند، و حکومت شام به امپراطوری روم و مسیحیها متکی بود.

بلکه به طوری که عقّاد هم در کتاب معاویه بن ابی سفیان فی المیزان در فصل «تمهیدات الحوادث» از ادله تاریخی استنتاج کرده، بنیامیّه با دربار روم از

ص: 243

1- .[2] ابن اثیرجزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص11.

2- . بنا به نقل «فردینال توئل» مسیحی در اعلام الشرق وزیر مالیه و حسابدار ارتش معاویه، منصور بن سرجون پدر یوحنای دمشقی بوده است و عقّاد در کتاب معاویه بن ابی سفیان فی المیزان (ص 168) میگوید: امور مالی را به سرجون بن منصور و پس از او به پسرش منصور واگذار کرد - و اصل سرجون چنانچه در حجه السعاده (ج 2، ص 72) نگاشته سرژیوس است.

3- . حجه السعاده، ج2، ص72.

4- . خوارزمی مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص198، فصل10؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص22 - 23؛ محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص84 - 85.

جاهلیت ارتباط داشته و بعضی از آنها مثل عثمان و ابوسفیان وسیله اجرای بعضی مقاصد سیاسی و عملیات جاسوسی حکومت بیزانسی بودهاند.

پس عجب نیست اگر بعضی از مستشرقین متعصب مسیحی مانند لامنس بلژیکی، از معاویه و یزید طرف داری میکنند؛ زیرا حکومت آنها تحت نفوذ مسیحیها و سدّ راه اجرای حقیقی برنامههای اسلامی بود و چنین حکومت هایی همیشه مورد پشتیبانی و تأیید حکومت های استعماری مسیحی بوده و هست.

##### تجاهر معاویه به ارتکاب گناه (و اخلاق خصوصی او)

معاویه متجاهر به محرّمات و خلاف سنت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود، از ربا و شراب پرهیز نداشت در ظرف های طلا و نقره غذا میخورد، انگشتر طلا در انگشت میکرد.زینت های قیمتی به خود میبست و در دین بدعت هایی گذارد. به شنیدن آوازهای غنا و لهو و طرب مأنوس بود، سفرههای رنگین میانداخت و به غذاهای لذیذ و خوش طعم بسیار راغب بود، لباس های فاخر و گران بها میپوشید، و به طورکلی روش او در خوراک و پوشاک دنیایی و بنای کاخ های رفیع[(1)](#content_note_244_1) و نگاه داری غلامان و کنیزان و حرکت با اسکورت و تشریفات سلطنتی برخلاف روش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و صحابه و برنامههای اسلام بود. او بیت المال مسلمین را در تشکیلات پادشاهی و وظایف درباری ها و اطرافیان و سربازان گارد مخصوص خود صرف میکرد و سوء سیاست مالی او موجب شد که بیت المال خالی شود به ناچار مالیات های سنگین به مردم بست و با اهل جزیه برخلاف پیمان رفتار میکرد، و ترتیبات مالی اسلام را به هم زد. او علاوه بر آنکه سبّ امیرالمؤمنین(علیه السلام) را معمول ساخت و علاوه بر استلحاق زیاد و استخلاف یزید، به مقام مقدس

ص: 244

1- . وقتی معاویه کاخ «الخضراء» را ساخت از ابی ذر پرسید: چگونه میبینی این کاخ را؟ ابوذر گفت: اگر آن را از مال خدا بنا کردهای از خیانتکارانی و اگر از مال خودت ساختهای پس از اسراف کنندگانی؛ یعنی در هر دو حال ساختن این قصر گناه بوده و خلاف فرموده خدا رفتار کردهای. عقّاد، معاویه بن ابی سفیان، ص 190.

پیغمبر(صلی الله علیه وآله) استخفاف میکرد و در حضور او به آن حضرت جسارت میشد و او منعی نمیکرد حتی به رسالت بر خودش سلام کردند و از آن منع نکرد.[(1)](#content_note_245_1)

او از فضایل اخلاقی مانند شجاعت، عدالت، انصاف، غیرت، تقوا، امانت و مردانگی بیبهره بود، حتی از حلم و سیاست نیز سهمی نداشت و اگرچه حکایاتی از او نقل شده که افراد کم اطلاع از تاریخ، آنها را دلیل حلم او میشمارند، ولی با دقت و تأمل در حوادث تاریخی معلوم میشود که او حلم را به خود میبسته، و تظاهر او به حلم از روی سیاست و نیرنگ بوده؛ زیرا وقایعی مانند قتل حجر مشتش را باز کرد.

عقّاد در کتاب معاویه[(2)](#content_note_245_2) فصل «الحلم» به طور مبسوط روشن ساخته که این تظاهرات معاویه بیارتباط به حلم بوده و در سیاست و نیرنگ و خدعه هم آن طور که پارهای گمان کرده اند امتیاز نداشته؛ چنانچه عقاد در فصل «الدّهاء» استنتاج میکند، سیاست او ناشی از قوّت قوه عقلیه نبوده و در نیرنگ از هم طرازان خود مثل عمروعاص، مغیره و زیاد اگر کمتر نبوده جلوتر نبوده است، آنچه باعث پیشرفت او شد، اوضاع و احوال مساعد و بیپروایی او از هر کار ناروا و جنایت بود که هر شخص سیاسی متوسط هم در آن ظروف و احوال میتوانست به مقاصد سیاسی خود برسد وگرنه سیاست معاویه به خصوص در امور مالی و اجتماعی و امنیت بسیار نکوهیده بود.[(3)](#content_note_245_3)

ص: 245

1- . ابن عقیل علوی، النصائح الکافیه، ص 94 - 99؛ عقّاد، معاویه بن ابی سفیان فی المیزان، ص 27، 36، 187 - 189.

2- . عقّاد، معاویه بن ابی سفیان فی المیزان، ص 76 - 117.

3- . عقّاد، معاویه بن ابی سفیان فی المیزان، ص 41 - 75. عقّاد در این کتاب موقعیت امام(علیه السلام) و موقعیت معاویه را کاملاً آشکار نموده و روشن کرده که راه امام یک راه بسیار دقیق و مستقیم و دینی و الهی بوده که انحراف از آن را امام جایز نمیشمرد و راه معاویه راهی بوده که حقّ و عدالت و مصالح مسلمین در آن به هیچ وجه میزان و مقیاس نبوده است. مطالعه این کتاب را هرچند در موارد چندی خالی از اشتباه نیست به اهل نظر توصیه مینماییم.

##### هدف های معاویه

هرکس تاریخ زندگی معاویه و رفتار او را بخواند برایش شکی باقی نخواهد ماند که از فتنههایی که در اسلام برپا کرد و جنایت هایی که مرتکب شد، قصدش حکومت و سلطنت بود و این سودا را از زمان خلافت عثمان در سر داشت و بااینکه میدانست بر باطل است و مثل او کسی را از خلافت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نصیبی نیست مع ذلک با ولیّ خدا و کسی که به اتّفاق تمام صحابه از او و هرکسی اولی و سزاوارتر به خلافت بود به جنگ پرداخت و کرد آنچه کرد.

معاویه در کارهایش خود را آزاد میدانست. نه مقید به حفظ مصالح اسلامی و نه رعایت احکام شرع بود، او مصالح خود و حکومتش را میدید و مقصدش حکومت بود.

حتی در دعوای خون خواهی عثمان[(1)](#content_note_246_1) هم به هیچ وجه قصدش خون خواهی از او نبود بلکه خون خواهی او را دستاویز حکومت قرار داد، و لذا وقتی به سلطنت رسید دیگر حرفی از آن به میان نیاورد و آنها را که قاتلین عثمان معرفی میکرد آزاد گذارد.

بعد از آنکه با نیرنگ های سیاسی و تطمیع اصحاب و یاران حضرت امام مجتبی(علیه السلام) آن امام مظلوم، ناچار به مصالحه گردید، معاویه در کوفه خطبهای خواند و همان جا پرده از روی مقاصد خود برداشت و گفت:

ای اهل کوفه! شما گمان کردید من با شما جنگ کردم برای خاطر نماز و زکات و حج، بااینکه میدانستم شما اهل نماز و زکات و حج هستید؟ من با شما جنگ کردم تا برشما امارت و حکومت یابم.[(2)](#content_note_246_2)

ص: 246

1- . راجع به خون خواهی از عثمان و بازی های سیاسی معاویه به نام خون خواهی او، عقّاد در کتاب معاویه فصلی تحت عنوان «موقف معاویه من قضیه عثمان» نگاشته که اگر چه مختصر است ولی خواننده را به جریان های کثیف سیاسی که خلافت اسلام در اثر غصب حقّ خاندان نبوت و خصوص روی کار آمدن بنی امیّه به آن مبتلا شد آگاه میسازد.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج16، ص14 - 15؛ امینی، الغدیر، ج10، ص326؛ ج11، ص7.

بااینکه در صلحی که بین او و حضرت امام مجتبی(علیه السلام) واقع شد شرایطی را قبول کرد ولی به هیچ یک از آن شرایط عمل نکرد[(1)](#content_note_247_1)، حُجْر و اصحابش و عمرو بن حمق را کشت و سبّ علی(علیه السلام) را ترک نکرد، و از برای یزید به زور از مردم بیعت گرفت و حضرت امام مجتبی(علیه السلام) را به زهر مسموم و شهید ساخت و به شعائر اسلام بیاعتنایی میکرد، و از اینکه نام پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) در اذان برده میشود سختناراحت بود، و تلاش میکرد که این نام نامی را از میان بردارد تا از اسلام اثری باقی نماند.

مسعودی از کتاب الموفقیات ابن بکار، از مطرف بن مغیره بن شعبه نقل کرده است که گفت: با پدرم مغیره بر معاویه وارد شدیم پدرم همواره با معاویه ملاقات و مجالست میکرد و در بازگشت برای ما از معاویه سخن میگفت و از زیرکی او تعجّب میکرد. یک شب به منزل آمد و از خوردن شام خودداری کرد. او را غمناک دیدم ساعتی منتظر ماندم که خودش سبب غم و اندوهش را بگوید و گمان کردم که در کار و شغل ما تصمیمی گرفته شده است.

گفتم: چرا امشب غمناکی؟

گفت: پسر! من از نزد خبیثترین مردم آمدهام من با معاویه خلوت کردم، و به او گفتم: تو به آرزوهایت رسیدهای، اکنون پیر شدهای وقت آن است که عدالت اظهار کنی و خیر و نیکی را گسترش دهی و به برادرانت از بنیهاشم نظر کنی و صله رحم نمایی! به خدا سوگند امروز چیزی که تو از آن بترسی نزد ایشان نیست.

معاویه گفت: هرگز هرگز، چنین کاری نکنم سپس از ابوبکر و عمر و عثمان یاد کرد که هریک از آنها حکومت یافتند وقتی هلاک شدند و از میان رفتند اسمشان هم از میان رفت، ولی در هر روز پنج مرتبه فریاد بلند میشود: «أَشْهَدُ أَنَّ

ص: 247

1- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج16، ص17؛ امینی، الغدیر، ج11، ص7.

مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ» با این برنامه چه کاری باقی میماند؟ به خدا سوگند باید این مراسم دفن و متروک شود.[(1)](#content_note_248_1)

از این حکایات معلوم میشود که معاویه علاوه بر اغراض سیاسی، قصدش از بین بردن نام پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و بازگشت دادن مردم به عصر جاهلیت بوده است. ما اگر بخواهیم درجرائم و جنایات معاویه قلم را رها کنیم و بسط سخن دهیم خود و خوانندگان را در زحمت نوشتن و خواندن یک کتاب بزرگ خواهیم انداخت و پس از آن هم باید از اینکه حقّ سخن را ادا نکردهایم عذر بخواهیم. بهتر این است که خوانندگان ارجمند خودشان به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و کتاب های تاریخ و جلد دهم الغدیر، و کتاب باارزش النصائح الکافیه مراجعه فرمایند تا تصدیق کنند که آنچه را ما بگوییم از مطاعن این عنصر ناپاک و دشمن اسلام، نیست مگر اندکی از بسیار و مشتی از خروار.

فقط در خاتمه این فصل این حقیقت را یادآور میشویم که معاویه از کُتّاب وحی نبوده؛ و از یک نفر از مورخین و محدثین موثق شنیده نشده که معاویه برای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) حتی یک آیه از قرآن مجید نوشته باشد.[(2)](#content_note_248_2)

از کتاب التعجّب علامه کراجکی نقل شده که معاویه همواره در شرک باقی بود و وحی را دروغ میشمرد و شرع را مسخره میکرد و در سال فتح، در یمن بود وقتی شنید پدرش اسلام آورده به او نامه نوشت و او را با نثر و نظم سرزنش کرد و خود همچنان در شرک ماند تا به سوی مکه گریخت؛ چون در آنجا مأوایی نیافت به ناچار نزد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) آمد و خود را بر پای عباس عموی آن حضرت افکند و اظهار اسلام کرد و عباس از او شفاعت نمود، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او را عفو کرد. و اسلام او پیش از وفات پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به شش یا پنج ماه بوده است. در این مدت بااینکه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) چهارده نفر کاتب داشته اصلاً معلوم نیست معاویه نامهای برای

ص: 248

1- . مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص 362.

2- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 338؛ عقّاد، ابوالشّهداء ص 75؛ همو، معاویه بن ابی سفیان، ص 164.

آن حضرت نوشته باشد و برفرض هم اگر یک نامه نوشته باشد، این برای مثل معاویه جز اینکه دلالت دارد از «مؤلّفه قلوبهم» بوده فضیلتی ثابت نمیسازد.

#### یزید کیست؟

##### اشاره

از بزرگ ترین عبرت های دنیا پیدا شدن شخصی مانند یزید در صحنه تاریخ اسلام و حکومت یافتن او بر رجال بزرگ از صحابه و تابعین است.

سیاهترین صفحات تاریخ بشر صفحاتی است که در آن، شرح زندگی یزید ثبت شده است. اگرچه رسوایی ها و جنایت های بنیامیه آنها را در میان بزه کاران تاریخ و زمامداران پست و جبار، مشهورتر از همه ساخت؛ ولی یزید برای این دودمان ننگ و عاری شد که نزدیک بود مردم آن همه ننگ و رسوایی سایر افراد این فامیل را فراموش کنند و فقط یزید را یگانه قهرمان کفر و شرارت، طغیان و سبک مغزی، دنائت و عداوت با خاندان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بشناسند.

بنی امیّه مانند یک صفحه سیاه در تاریخ ظاهر شدند، و یزید در آن صفحه سیاه نقطهای شد که سیاهیش بیشتر، و مصداق ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ﴾ گشت.

##### تربیت خانوادگی یزید

به گفته علایلی برای آنکه معنای شهادت حسین را بفهمیم لازم است یزید را بشناسیم و برای آنکه یزید را بشناسیم باید به تربیت خانوادگی او توجّه کنیم چون واضح است که محیط تربیت و پرورش در تکوین شخصیت بسیار مؤثر است.

دامن و شیر مادر، رفتار و اخلاق پدر، سوابق خانوادگی در روی انسان اثر میگذارند، این حقیقتی است که هم علمای اخلاق و روانشناسی آن را تأیید کرده اند، و هم در تعالیم اسلامی به طور جامع و کافی مراعات آن شده است.

ص: 249

میان آن کس که در محیط آلوده به گناه و فحشا، قمار و میگساری و ستم بزرگ شده و سال ها از سفره ظلم و غصب اموال مردم و حقوق فقرا خورده با آن کسکه در محیط صداقت، عفت، نجابت، عدالت و پارسایی و قناعت پرورش یافته، فرق و جدایی بسیار است.[(1)](#content_note_250_1)

بنابراین مطالعه تربیت خانوادگی افراد و رجال تاریخ، و ملاحظه چگونگی محیط رشد افکار و نفسیّات آنها لازم است، و یزید از آن کسان است که اعمال و رفتارش با تربیت خانوادگی و محیط زندگیش ارتباط داشت، و نسخهای مطابق اصل بود.

در این کتاب پدر و قبیله و اجداد یزید و مادربزرگ و جمعی از افراد فامیلش را به طور مختصر شناساندیم، و در قسمت های بعد هم شاید توضیحات بیشتر بدهیم. اکنون به نگارش هویت مادرش که تا حال از آن سخن به میان نیاوردهایم بپردازیم و سپس تربیت و اخلاق و سایر مشخصات او را نشان میدهیم.

##### مادر یزید

مادر یزید میسون دختر بجدل کلبی است و به طور اختصار بنا به نقل تجارب السّلف،[(2)](#content_note_250_2) و الزام النواصب[(3)](#content_note_250_3) و ربیع الابرار،[(4)](#content_note_250_4) و اشعار نسّابه کلبی، نسب یزید مورد طعن و مردود است و مادرش را وقتی پیش معاویه بردند به یزید از غلام پدرش حامله بود.[(5)](#content_note_250_5)

ص: 250

1- . این قاعده کلی و تخلف ناپذیر نیست و به عبارت دیگر علت تامه تکوین شخصیت، محیط تربیت نیست، بسا اتّفاق میافتد که از افراد ناپاک و در محیطهای آلوده افرادی پارسا و پرهیزکار به وجود میآیند و برعکس کسانی که در محیطهای مناسب و شرایط مساعد تربیت بزرگ شدهاند خوب از امتحان بیرون نمیآیند و مصداق: ﴿یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ﴾ میشوند، اما این دلیل آن نیست که محیط اثر ندارد بلکه دلیل آن است که با محیط فاسد هم مبارزه ممکن است، و بدی محیط برای بدان عذر بدرفتاری نیست.

2- . نخجوانی، تجارب السلف، ص66 - 67.

3- . صیمری، الزام النواصب، ص169.

4- . زمخشری، ربیع الابرار.

5- . مراجعه شود به: معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص 229؛ مغنیه، المجالس الحسینیه، ص130.

##### تربیت یزید

علایلی میگوید: نشو و نمای یزید و تربیتش مسیحی بود یا به مسیحیت نزدیک تر بود تا به اسلام (سپس میگوید):

شاید غریب به نظر آید اگر تربیت یزید را مسیحی بدانیم به طوری که از تربیت اسلامی و آشنایی او به عرف اسلام بسیار دور باشد، و شاید خواننده از آن تعجّب کند ولی تعجّب ندارد هرگاه بدانیم که یزید ازطرف مادر از بنی کلب است که پیش از اسلام دین مسیحی داشتند، و از بدیهیات علم الاجتماع این است که ریشه کن ساختن عقایدی که جامعهای داشته، و آن عقاید در عرف و عادت آنها اثر گذاشته محتاج به گذشت زمان و طول مدت است.

یزید در چنین قبیلهای که هنوز افکار و عادات مسیحیت را پشت سر نگذاشته بود تربیت شد؛ علاوه براین بنا به نظر طایفهای از مورخین بعضی از استادان یزید مسیحی بوده، و سوء تأثیر چنین تربیتی در کسی که زمامدار امور مسلمین باشد معلوم است.

و به همین جهت بود که یزید، مسیحیان را به خود نزدیک کرد، و برخلاف دستور قرآن:

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصَارَی أَوْلِیَاءَ﴾[(1)](#content_note_251_1)

به آنها اعتماد کرد و آنان را از خواص و محرم اسرار حکومت کرده بود و به قدری به آنها اطمینان داشت که تربیت فرزندش خالد را به اتّفاق مورخین به یک نفر مسیحی واگذار کرد و همچنین با اخطل، شاعر نصرانی روابط صمیمانهداشت، و او را به هجو انصار پیغمبر(صلی الله علیه وآله) واداشت، و رابطهاش با اخطل چنان گرم بود که وقتی مرد، یزید برایش مرثیه گفت.

ص: 251

1- 2. مائده، 51. «ای اهل ایمان! یهود و نصاری را به دوستی مگیرید».

تمام این دقایق تاریخی شهادت میدهد که یزید از تربیت اسلامی محروم بود و مانند بعضی از غرب زدگان زمان ما شدیداً تحت تأثیر عادات بیگانگان بود. رقص، اشتغال به غنا و لهو، میگساری، سگ بازی همه از عادات مسیحیها بود که یزید در تحت تأثیر آن تربیت فاسد، به آن معتاد شد، و شعائر اسلام را محترم نمیشمرد و علناً مرتکب این معاصی میگشت، و به خاندان رسالت، و به مقام روحانی و معنوی حسین(علیه السلام) اعتنا و توجّه نمیکرد.

پس عجب نیست اگر جمعی از مورخین نقل کرده اند که یزید قوای مسلمین را از فتح یونان و قبرس باز گرداند، و در مقابل مبالغی اموال گرفت؛ زیرا برای یزید فتح اسلامی معنایی نداشت.[(1)](#content_note_252_1)

یزید در کارها با مسیحیها و بیگانگانی چون سرجون رومی مشورت میکرد، و رأی آنها را به کار میبست، و (چنانچه گفته شد) عبیدالله بن زیاد را به استانداری کوفه نیز با مشورت سرجون انتخاب کرد.[(2)](#content_note_252_2)

علاوه بر این تربیت، یزید یک تربیت بادیهای نیز داشت که از آن هم کمتر از عادات نکوهیدهای که در تربیت مسیحی فراگرفته بود متأثر نبود، چنانچه میدانیم معاویه ناچار شد با مادر یزید متارکه نماید، و او را به بادیه فرستاد، و یزید در بادیه متولد شد، و هرچند علت این متارکه را بعضی کراهت میسون از زندگی شهری در آن کاخ مجلل، و کنیزکان زیبا و فرش های گران بها و ظروف طلا و نقره دانستهاند؛ ولی آیا واقعاً علت این متارکه این بود یا علت همان علاقه بهغلام پدرش بود، که چون بر عشق او توانایی شکیب نداشت؛ اشعار میخواند و بیتابی میکرد تا معاویه ناچار شد او را به همان محل دلخواهش فرستاد.

ص: 252

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص66 – 68.

2- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج3، ص268؛ محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص84 - 85؛ حجه السعاده، ج2، ص6.

##### اخلاق و روش یزید

عقّاد میگوید: یزید جوان بدخویی بود که شب و روزش را در میگساری و اشتغال به تار میگذراند و از مجلس زنان و ندیمانش بر نمیخاست مگر برای شکار، و هفتهها را در شکار بیاطلاع از جریان امور کشور سر میکرد.[(1)](#content_note_253_1)

هم او میگوید: علاقه شدید یزید به شعر، او را به میگساری و معاشرت با شعرا و ندیمان راغب کرده بود، و میل مفرط او به شکار او را از رسیدگی به امور ملک و سیاست باز میداشت. توجّه او به تربیت یوزها و بوزینگان او را در عداد و هم ردیف صاحبان یوز و بوزینه قرار داد. یزید بوزینهای داشت که آن را ابوقبیس میخواند، و لباس حریر به او میپوشاند و آن را به طلا و نقره زینت مینمود و در مجالس شراب حاضر میساخت و در مسابقات اسب دوانی بر الاغی سوارش میکرد و تحریص مینمود تا مسابقه را از اسب ها ببرد.[(2)](#content_note_253_2) یزید حتی در مدینه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نیز از میگساری، و گناه خودداری نمیکرد.[(3)](#content_note_253_3)

حسین(علیه السلام) در حضور معاویه یزید را این گونه معرفی کرد:

یزید خودش خود را معرفی کرده تو برایش همان چیز را بگیر که خودش گرفته که سگ ها را برای آنکه به جنگ هم اندازد، و کبوترها را برای کبوتربازی و زن های آوازه خوان و مغنّیه و صاحبان آلات طرب را برای خوش گذرانی، جمع آوری کرده است.[(4)](#content_note_253_4)

دانشمند مصری محمد رضا میگوید: نشو و نمای اولاد طبقه اشرافی عادتاً این طور است که به تعالیم دین اعتنا ندارند، و حلال را از حرام نمیشناسند، و همّتشان به خوش گذرانی، لهو و شکار، رقص، غنا و میگساری است، بنابراین تربیت یزید برخلاف تربیت فرزندان صحابه بود؛ زیرا تربیت آنها دینی بود.

ص: 253

1- . عقّاد، ابوالشهداء، ص149.

2- . عقّاد، ابوالشهداء، ص149.

3- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 317.

4- . محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص 60.

معاویه توانست با قدرت سلطنت از اهل شام برای یزید بیعت بگیرد. اما نتوانست در اهل مدینه اثر کند لذا وقتی مرد، یزید به استعمال اسلحه متوسل شد.[(1)](#content_note_254_1)

مسعودی میگوید: یزید صاحب طرب و بازها و سگ های شکاری و بوزینهها و یوزها و مجالس شراب بود. بعد از شهادت حسین(علیه السلام) روزی بر سر سفره شراب نشست درحالی که ابن زیاد در طرف راست او نشسته بود. به ساقی شراب گفت:

إِسْقِنِی شَرْبَهً تُرَوِّی فُؤَادِی \*\*\* ثُمَّ مِلْ فَاسْقِ مِثْلَهَا اِبنَ زیَادِ

صَاحِبَ السِّرِّ وَالأمَانَهِ عِنْدِی \*\*\* وَلِتَسْدِیدِ مَغنَمِی وَجِهَادِی[(2)](#content_note_254_2)

سپس مغنیان را امر به تغنّی و آوازخوانی کرد.[(3)](#content_note_254_3)

خواص یزید و عمّال و کارگزاران او در فسق و فجور از او پیروی میکردند و در حکومت او در مکه و مدینه غنا آشکار شد، آلات لهو به کار افتاد و میگساری آشکار و علنی گردید.

سپس داستان بوزینهاش ابوقبیس را که در مجالس شراب و لهو حاضرش میساخت و برایش متکا میگذاشت و او را بر خر وحشی سوار میکرد و تزیینات و تشریفات ابوقبیس و خر وحشی اش را شرح داده که هر خواننده را به شگفت میآورد.[(4)](#content_note_254_4)

کیاهراسی شافعی میگوید: یزید با یوز شکار میرفت و نرد میباخت و به میگساری معتاد بود و پس از اینکه دو بیت از او در وصف شراب نقلکرده، فصل طویلی در مذمّت او نگاشته و در پایان گفته است که اگر به کاغذ مدد میشدم عنان قلم را رها میساختم و کلام را در مخازی این مرد گسترش میدادم.[(5)](#content_note_254_5)

ص: 254

1- . محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص 60.

2- .[2] با جرعه ای از شراب مرا سیراب کن، که دلم را سیراب سازد، سپس پر کن با مثل آن پسر زیاد را سیراب کن، او رازدار من است و کسی است که پایه های حکومت و غنیمت مرا محکم کرده است.

3- . مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص67.

4- . مسعودی، مروج الذّهب، ج 3، ص67 – 68.

5- . دمیری، حیاهالحیوان، ج2، ص306.

##### جنایت های بزرگ یزید

1. اعظم جنایات و اکبر مظالم یزید همان قتل سیدالشهدا(علیه السلام) و جوانان هاشمی، و اخیار و افاضل دودمان رسالت و اصحاب ابرار آن حضرت و اسارت بانوان اهل بیت(علیهم السلام) است، عبیدالله بن زیاد، سیدالشهدا(علیه السلام) را به امر یزید شهید کرد و اهل بیتش را مانند کفار اسیر ساخت و به فرمان یزید آن عزیزان خدا را با سر بریده امام حسین(علیه السلام) به شام فرستاد و به دستور یزید آنها را بر در مسجد دمشق همان گونه که دیگر اسیران را نگاه میداشتند نگاه داشتند تا مردم آنها را ببینند. و یزید او را به پاس این خدمات تا زنده بود از حکومت معزول نکرد، و از آن همه جرائم و جنایاتی که مرتکب شد از بستن آب به روی اهل بیت(علیهم السلام) و اطفال خردسال و کشتن کودکان شیرخوار مؤاخذهای ننمود، و وقتی عبیدالله به دمشق آمد او را گرامی داشت و با او به میگساری پرداخت، و در مدحش شعر گفت و مغنیانش غنا میخواندند، و مجلس بزمشان را گرم مینمودند.

ابن عبّاس در پاسخ نامه یزید به او نوشت: گمان می کنی فراموش کردهام که تو حسین و جوانان بنی عبدالمطلب را کشتی درحالی که بدن های آغشته به خونشان برهنه بر خاک ماند تا خدا یاری کرد، و مردمی را برانگیخت تا آنها را به خاک سپردند، من هرچه را فراموش کنم فراموش نمیکنم که تو حسین(علیه السلام) را از حرم خدا، و حرم پیغمبر(صلی الله علیه وآله) طرد کردی، و به پسر مرجانه نوشتی، و او را به قتل حسین(علیه السلام)مأمور ساختی، و من امیدوارم که خدا تو را به زودی به کیفر این گناه که عترت پیغمبر را کشتی مؤاخذه فرماید (و هم درضمن این نامه نوشت):

تو پسرعمّ من و اهل بیت رسول خدا را که چراغان هدایت، و ستارگان نوربخش در ظلمات غوایت هستند کشتی، آیا فراموش نمودهای که یاران خودت را به سوی حرم خدا فرستادی تا حسین(علیه السلام) را بکشند و همواره از پی قتل او بودی تا ناچار راه عراق گرفت؛ این ستم ها را برای دشمنی با خدا و پیغمبر و

ص: 255

اهل بیتش که خدایشان از هر رجس و آلایشی پاک گردانید مرتکب شدی (تا به اینجا میرساند که مینویسد):

از بزرگ ترین جرم هایی که موجب شماتت و سرزنش تو است این است که دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و اطفال و حرم آن حضرت را از عراق به سوی شام اسیر بردی تا مردم، قدرت و قهر تو را نسبت به ما ببینند، و از این همه قهر و استیلا، کین نیاکان کافر، و انتقام کشته شدگان بدر را میگرفتی، و آن کینه را که در دل داشتی آشکار کردی.[(1)](#content_note_256_1)

و از اعمال کفرآمیز او که دل خواص و نزدیکانش هم از آن به درد آمد و بانگ اعتراض همه را بلند کرد این بود که سر مبارک حسین(علیه السلام) را با بانوان و پردگیان حرم آن حضرت در مجلس عمومی حاضر ساخت و آن سر انور را در جلو خود گذارد و با چوب دستی یا شمشیر بر آن رو و لب و دندانی که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) میبوسید و میبویید میزد و شعر میخواند، و شادی میکرد.

2. پس از واقعه جانسوز و دلخراش کربلا واقعه دیگری که به فرمان یزید عالم اسلام را داغدار و مصیبت زده ساخت واقعه حرّه بود. این واقعه نیز پرده از روی کفر او و پدرش برداشت، و بر همه مردم خطری را که از ناحیه بنیامیه به اساس و مقدسات اسلام متوجّه بود آشکار ساخت.

پس از شهادت حسین(علیه السلام)، و بروز آن جنایت عظیمه مسلمان ها عموماً خطر یزید را برای اسلام احساس کردند و دانستند که کوبیدن اسلام و مسلمین و هتکمحرّمات و الغای قوانین و احکام و بیاعتنایی به مقام رسالت جزو برنامههای اساسی بنیامیه است، و یزید عنصر پلیدی است که در نظرش سوابق اشخاص، و موازین عدل و شرع هیچ ارزشی ندارد و شنایع اعمال و مظالم او در هیچ مرز و حدّی متوقّف نمیشود. عطایای مردم را از بیت المال منع کردند. لذا در مدینه که بزرگ ترین مراکز علمی و دینی و مجمع صحابه بود مقدمات قیام و انقلاب فراهم شد.

ص: 256

1- . یعقوبی، تاریخ2، ص250؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص247 - 248.

والی مدینه برای آنکه از شورش جلوگیری کند چند تن از رجال و سران شهر را به دمشق فرستاد تا یزید از آنها دلجویی کند و با پول و رشوه، دین آنها را بخرد. یزید هم از تطمیع، و اعطای جوایز و صله دادن به آنها خودداری نکرد اما مسافرت این افراد به شام حقایق را بر آنها آشکارتر ساخت؛ آنها یزید را سرگرم معاصی و غرق در مخالفت خدا و پیغمبر دیدند؛ وقتی برگشتند گفتند:

ما از نزد یزید بیرون نیامدیم، مگر آنکه ترسیدیم بر ما از آسمان سنگ ببارد. او مردی است که دین ندارد، با محارم خود زنا میکند، شراب مینوشد و نماز نمیخواند، روزگارش را به لهو و لعب و تار زدن و مصاحبت زن های آوازهخوان و با سگ بازی میگذراند و شب ها با اهل فساد و فسق به فحشا مشغول است.

در تواریخ معتبر است که چون فسق و اسراف یزید در معاصی به حدّ کمال رسید و جور و ظلم او و فرمانداران و مأمورینش همه مردم را گرفت، و روش فرعون را تجدید نمود مردم مدینه بر او شوریدند و فرماندارش را بیرون کردند.

یزید، مسلم بن عقبه را که در قساوت قلب و ظلم و بیاعتنایی به محترمات دینی و اخلاقی در میان افسران حکومت اموی کم نظیر بود (و از دست پروردگان معاویه و طرف اعتماد او بود) با سپاهی گران به مدینه فرستاد و به او دستور داد سه روز به قتل و غارت مدینه بپردازد بااینکه از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) روایت است:«مَنْ أَخَافَ أَهْلَ الْمَدِینَهِ أَخَافَهُ اللهُ وَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللهِ وَالْمَلَائِکَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ»؛[(1)](#content_note_257_1)

«کسی که اهل مدینه را بترساند، خداوند او را میترساند و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد»!.

ص: 257

1- .[1] احمد بن حنبل، مسند، ج4، ص55 - 56؛ ابن ابی عاصم، الآحاد و المثانی، ج4، ص171؛ نسائی، السنن الکبری، ج2، ص483؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج7، ص143؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج58، ص110؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص120 - 121، 252.

مسلم یا به تعبیر بعضی از تاریخ نگاران مُسرِف با آن سپاه بیباک خون آشام به مدینه آمد و به تحریک و کمک مروان ملعون و خیانت یکی از بنیحارثه، مدینه را فتح کرد و مظالم و شنایع و جنایاتی مرتکب شد که قلم از تفصیل آن شرمگین، و برای بیان اجمال آن الفاظی که حاکی از آن همه شرارت باشد کمیاب است. یزید مال و جان و ناموس اهل مدینه را بر لشکر شام مباح ساخت و به استثنای چند نفر مانند علی بن حسین(علیهما السلام) که خود و خاندانشان از تعرض مصون ماندند سایر صحابه و تابعین در این واقعه مقتول شدند.

علاوه بر اطفال و زنانی که در این واقعه فجیعه کشته شدند یک هزاروهفتصد نفر از سران انصار و مهاجرین و صحابه و زهاد و اهل عبادت و هفتصد نفر از حاملین و حافظین قرآن به قتل رسیدند و از سایر مردم ده هزار نفر را کشتند.[(1)](#content_note_258_1)

کار غارت را به جایی رساندند که در خانهها از اثاث و فرش برای کسی چیزی باقی نماند، و در تعرض به نوامیس مسلمانان در این شهر مقدس به امر یزید هرچه توانستند کوتاهی نکردند، و بااینکه زنان و دختران، فراری و پراکنده و پنهان شده بودند در این سه روز به هزار دوشیزه عفیفه مسلمان، قشون یزید به اصطلاح خلیفه و پادشاه اسلام، تجاوز کردند و شماره زنانی که از زنا حمل برداشتند به روایت مدائنی هزار و به روایت دیگر ده هزار رسید.سربازی وارد خانهای شد که در آن زنی از انصار نوزادی در بغل داشت، سرباز اثاث خانه را خواست.

گفت: به خدا چیزی باقی نگذاردهاند، و هرچه بوده به غارت بردهاند.

سرباز گفت: البتّه باید به من چیزی بدهی وگرنه خودت و این کودک را می کشم.

زن گفت: وای بر تو این پسر ابن ابی کبشه انصاری از اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) است. من از زنانی هستم که در بیعت شجره شرکت داشتم و بیعت کردم که زنا نکنم، دزدی نکنم، فرزند نکشم، بهتان نزنم و به بیعتی که نمودم وفا کردم پس بترس از خدا.

ص: 258

1- . ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ج1، ص233 - 239.

سپس رو به کودکش کرد و گفت: پسر جان به خدا اگر چیزی داشتم که به فدای تو به این مرد بدهم، فدا میدادم.

سرباز بیرحم پای طفل را همچنان که پستان مادر را به دهان داشت گرفت و کشید، و چنان او را به سختی به دیوار زد که مغز سرش به روی زمین ریخت.

تاریخ نگاران نقل کرده اند هنوز از خانه بیرون نرفته بود که نصف رویش سیاه شد.[(1)](#content_note_259_1)

خلاصه، تجاوز و کفرشان به حدّی منتهی شد که مراکبشان را در مسجد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بردند، و به منبر شریف و قبر مطهر جسارت کردند و گروهی از مردم را که پناهنده به روضه مقدّسه و قبر و منبر آن حضرت شده بودند در همان جا کشتند و روضه، و مسجد را از خونشان پر ساختند.

تمام این جرائم را به فرمان یزید و قدرت او مرتکب شدند و یزید از مروان که برای اجرای فرمان او با مسرف همکاری کرد تقدیر نمود و به او جایزه داد.

3. یکی دیگر از شنایع مظالم یزید این بود که از اهل مدینه بیعت گرفت بر اینکه همه غلام و مملوک یزیدند و گردن های آنها را مانند غلامان مهر زدند.وقتی سه روزی که یزید دستور داده شهر مدینه بر سپاهش مباح باشد، پایان یافت، روز چهارم، مسرف ملعون فرمان داد تا اسیران را در غل کردند، سپس سایر مردم را که از قتل نجات یافته بودند احضار کرده و از آنها برای یزید و جانشین او بیعت گرفت که جان و مالشان ملک او باشد و هر حکمی بخواهد در آن بدهد. در آن روز هرکس از این بیعت سرباز زد و تصویب نکرد یا عذری آورد، کشته شد.

نخستین کسی که برای بیعت خوانده شد عبدالله بن ربیعه فرزندزاده ام ّسلمه همسر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود. وقتی مسرف به او پیشنهاد بیعت داد گفت: بر کتاب خدا و سنت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بیعت میکنم.

ص: 259

1- . ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ج1، ص238.

مسرف گفت: باید بیعت کنید بر اینکه مملوک یزید هستید که در اموال و فرزندان شما هرچه خواست بکند. عبدالله خودداری کرد. مسرف فرمان داد گردنش را زدند.

به این وضع مسرف از بزرگانی از صحابه و تابعین که باقی مانده بودند و طبقات دیگر به استثنای حضرت علی بن حسین(علیهما السلام) بیعت گرفت که آنها بنده قِنّ یزید هستند (یعنی بندهای که پدر و مادرش نیز مملوک یزید بوده) و بر گردن همه مانند نشانی که به اسب ها مینهند، نشان و علامت نهادند و همچنین بر کف دست هایشان، چنان که نسبت به غلامان رسم بود، علامت بندگی نقش نمودند.

درحقیقت، اهل مدینه غرامت خدماتی را که به اسلام و توحید و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان در هنگام هجرت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نمودند به بنیامیّه پرداختند و یزید انتقام از آنها گرفت و کینه خود و دودمانش را نسبت به اسلام و پیامبر اعظم(صلی الله علیه وآله) آشکار ساخت.

4. چهارمین فاجعه بزرگ و تعرّض صریحی که یزید به اسلام و مسلمین نمود، هتک مسجدالحرام و منجنیق بستن به خانه کعبه معظمه قبله مسلمانان و سوزاندن سقف و پردههای کعبه و خراب کردن خانه بود.[(1)](#content_note_260_1)

##### کفر یزید

آنچه از جرائم یزید گفته شد، برای هرکس خالی از تعصب و عناد باشد شکی در کفر او باقی نخواهد ماند.

ص: 260

1- . راجع به واقعه حرّه و ختم اعناق مسلمین و آن بیعت خبیثه و ویران کردن کعبه معظمه به این کتاب ها مراجعه فرمایید: ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ج 1، ص227 – 243؛ طبری، تاریخ، ج4، ص370؛ یعقوبی، تاریخ، ج2، ص250 – 251؛ ابن داوود دینوری، الاخبارالطوال، ج1، ص220 – 237؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص69 - 71؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص258 - 260؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص111؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص209؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج1، ص267 - 270.

معلوم است که یزید برای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و مسجد و روضه آن حضرت، و کعبه معظمه احترامی قائل نبوده و به رسالت و نبوّت ایمان نداشته که در هتک حرمت مقدسات اسلام این گونه جسور و بی باک بود.

هرکس در اعمال و حرکات او و پدرش دقت کند میفهمد که اگر شخص پیغمبر(صلی الله علیه وآله) هم در این دنیا بود، معاویه و یزید اگر میتوانستند این جنایت ها را مرتکب میشدند و آن حضرت را به قتل میرساندند و به همان راه گذشتگانشان در جنگ بدر و احد و خندق میرفتند.

یزید علاوه بر انجام دادن این اعمال کفرآمیز، به صراحت و با زبان نیز اظهار کفر کرد، و وقتی سر مبارک سیدالشهدا(علیه السلام) را در جلو خود گذارده بود، با چوب خیزران به آن سر نازنین میزد و این اشعار را میخواند.

یَا غُرَابَ الْبَیْنِ! مَا شِئْتَ فَقُلْ \*\*\* إِنَّمَا تَنْدُبُ أَمْراً قَدْ حَصَلَ

لَیْتَ أَشْیَاخِی بِبَدْرٍ شَهِدُوا \*\*\* جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَل

فَأَهَلُّوا، وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً \*\*\* وَلَقَالُوا یَا یَزِیدُ لا تَشَلْ

قَدْ قَتَلْنَا الْقَرْنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ \*\*\* وَعَدَلْنَا قَتْلَ بَدْرٍ فَاعْتَدَلَ

لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْکِ فَلا \*\*\* خَبَرٌ جَاءَ وَلا وَحْیٌ نَزَلَ

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ \*\*\* مِنْ بَنِی أَحْمَدَ مَا کَانَ فَعَلَ[(1)](#content_note_261_1)

ای کلاغ جدایی هرچه میخواهی بگو! همانا تو گریه میکنی بر کاری که عملی شده است. کاش پدران من که در بدر کشته شدند میدیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه! از شادی فریاد میزدند و میگفتند: ای یزید دستت شل مباد! مهتران و بزرگان آنها را کشتیم و این را به جای

ص: 261

1- . مقدسی، البدء و التاریخ، ج6، ص12؛ شبراوی، الاتحاف، ص56 - 57؛ بنت الشاطی، السیدۀ زینب، ص141؛ شرباصی، حفیدهالرسول، ص58.

کشتگان بدر گذاشتیم، پس حسابمان تسویه شد! بنیهاشم با سلطنت بازی کردند؛ نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. من از خاندان خندف نیستم اگر از فرزندان احمد آنچه را انجام دادهاند، انتقام نکشم.

ابن عقیل گوید: یکی از دلیل های کفر و زندقه یزید، اشعار اوست که در آنها اِلحاد و خباثت ضمیر و بدکیشی خود را آشکار کرده است؛ ازجمله در قصیدهای که بعضی از ابیات آن این است:

عُلِیّهُ هَاتِی وَاعْلِنِی وَتَرَنَّمِی \*\*\* بِذَلِکَ إِنِّی لا اُحِبُّ الْتَّنَاجِیَا

حَدیِثَ أَبِی سُفْیَانَ قِدْماً سُمِی بِهَا \*\*\* إِلَی أَحَدٍ حَتَّی أَقَامَ الْبَوَاکِیَا

أَلا هَاتِ فَاسْقِینِی عَلَی ذَاکَ قَهْوَهً \*\*\* تُخَیِّرُهَا الْعَنْسِیَّ کَرْماً شَامِیَا

إِذَا مَا نَظَرْنَا فِی اُمُورٍ قَدِیمَهٍ \*\*\* وَجَدْنَا حَلالاً شُرْبَهَا مُتَوَالِیَا

وَإِنْ مِتُّ یَا اُمَّ الاُحَیْمِرِ فَانْکِحِی \*\*\* وَلا تَأْمَلِی بَعْدَ الْفِرَاقِ تَلاقِیَا

فَإِنَّ الَّذِی حُدِثْتِ عَنْ یَوْمِ بَعْثِنَا \*\*\* أَحَادِیثُ طَسْمٍ تَجْعَلُ الْقَلْبَ سَاهِیاً

وَلابُدَّ لِی مِنْ أَنْ أَزُورَ مُحمَّداً \*\*\* بِمَشْمُولَهٍ صَفْرَاءَ تَرْوِی عِظَامِیاً[(1)](#content_note_262_1)

و از جمله اشعار اوست :

ص: 262

1- 2. در این چند بیت شاعر ملحد (یزید) از معشوقه و ندیمه خود میخواهد که علنی و آشکار و با عشوه برای او آواز بخواند و داستان های کهنه و ملال انگیز را کنار نهد و از شراب هایی که تاک (درخت انگور) آن برای شراب برگزیده میشود به او بنوشاند و سپس آن را حلال میشمرد و به او سفارش میکند که پس از مرگ آرزومند دیدار او نباشد و دیگری را به نکاح خود برگزیند و پس از آن منکر حیات و رستاخیز شده و میگوید آنچه از بعث و رستاخیز به تو گفته شده حدیث های کهنهای است که موجب سهو قلب (و فراموش شدن شراب و شهوات) میگردد و سپس به مقام قدس حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) جسارت و اهانت نموده است.

مَعْشَرَ النَّدْمَانِ قُومُوا \*\*\* وَاسْمَعُوا صَوْتَ الأَغَانِی

وَاشْرَبُوا کَأْسَ مُدَامٍ \*\*\* وَاتْرُکُوا ذِکْرَ الْمَعَانِی

أَشْغَلَتْنِی نَغْمَهُ الْعَیْ \*\*\* دَانِ عَنْ صَوْتِ الأَذَانِ

وَتَعَوَّضْتُ عَنِ الْحُو \*\*\* رِ عَجُوزاً فِی الدِّنَانِ[(1)](#content_note_263_1)

ای گروه ندیمان برخیزید و نغمه تار و تنبور بشنوید، پیاله های مداوم بنوشید و صحبت از معنویات را کنار بگذارید (که) نغمه های سازها مرا از شنیدن اذان بازداشته است و من حوریهای بهشتی را با پیرزن در خمره (شراب کهنه) عوض کرده ام.

و از اشعار کفرآمیز اوست:

لَمَّا بدَتْ تِلْکَ الحُمُولُ وَأَشرَقَتْ \*\*\* تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلَی رُبَی جَیْرُونِ

نَعِبَ الْغُرَابُ فَقُلتُ: نُحْ أَو لا تَنُحْ \*\*\* فَلَقدْ قَضَیْتُ مِنَ الْغَرِیمِ دُیُونِی[(2)](#content_note_263_2)

وقتی که آن هودج ها نمایان شد و آن آفتاب ها بر بلندی های جیرون تابید، کلاغ آواز شوم سر داد، من گفتم (ای کلاغ) چه نوحه سرایی بکنی یا نکنی، من طلبهای خود را از بدهکار پس گرفتم!.

#### اوضاع اجتماعی در عصر یزید

به گواهی محقّقین علم تاریخ، اوضاع اجتماعی مسلمانان از عصر زمامداری عثمان و حکومت یافتن بنی امیّه در شهرها و استان ها رو به انحطاط عجیبی گذاشت، و در عصر معاویه به خصوص بعد از شهادت حضرت امام مجتبی(علیه السلام) با سرعت عجیبی اجتماع در سراشیبی سقوط افتاد به طوری که با اوضاع مجتمع عصر پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و دوران خلافت علی(علیه السلام) تفاوت های فاحش یافت.

ص: 263

1- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص 261.

2- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص235.

فکر، اخلاق و روش مسلمانان عوض شد، فساد و سوءاستفاده در همه جا رخنه کرد، رسوم حکومت های روم و ایران که ظهور اسلام و نهضت آسمانی نو آن را پشت سر گذارده بود بازگشت کرد، شریعت و قرآن و احکام را به میل شخصی خود تأویل و توجیه میکردند. عقاید و آرا تحت کنترل و بازرسی شدید مأمورین حکومت درآمده بود. فرهنگ و تعلیم وتربیت اموی افکار را عوض میکرد و مردم را به قبول ظلم و خضوع و سکوت و تملق در برابر دستگاه های دولتی و خودمختاری معاویه پرورش میداد.

در مسائلی که مراجعه به آرای عمومی رسم بود (مانند بیعت یزید) غیر از رأی حاکم، رأی احدی محترم نبود و زور سرنیزه و برق شمشیر، آراء را به میل بنی امیه قرار میداد، و مراجعه به آرای عموم و شورا که در آن عصر بر زبان ها تکرار میشد بسیار مسخره و توهین به جامعه بود.معاویه رسماً اعلان میکرد و در مجمع بزرگی مثل مسجدالحرام منبر میرفت و در حضور مخالفین ولایتعهدی یزید با کمال بیحیایی و بی شرمی از آزادی انتخابات در ولایتعهدی یزید و موافقت سران امّت سخن میگفت؛ درحالی که در پای منبرش جلّادان و آدم کشان او آماده بودند که اگر کسی نفس بکشد همان جا گردنش را بزنند.

آن مسلمان هایی را که برای رضای خدا جهاد میکردند و شهادت در راه خدا را با افتخار استقبال میکردند و به مادیات بی اعتنا بودند و به آزادگی و سادگی و قناعت و عدالت خو گرفته بودند و از سطوت حکام نمیهراسیدند و مانند ابی ذر و عمار اجرای تعالیم قرآن را باشدت و جدیت مطالبه میکردند، جای خود را به مردمی دنیاپرست و بوالهوس سپردند که گوش و چشم بصیرتشان را تجملات و غذاهای لذیذ و لباس های قیمتی و خانههای وسیع، کر و کور ساخته و حبّ دنیا قوای اخلاقی آنها را سست نموده، برای پول و حقوقی که از زمامداران میگرفتند همه گونه ذلت و پستی را تحمل میکردند و هر فرمانی را از آنها اطاعت نموده و غیرت و مردانگی و شرف و کرامت انسانیت را کنار گذاشته بودند.

ص: 264

دیگر در میان کارمندان و مأموران و افسران کسی نبود که از مافوق برای اطاعت از قانون اطاعت نماید یا از فرمان مافوق در دستور خلاف قانون اطاعت نکند. مأموران خود را به حقوق و جایزهها و انعامات فروخته بودند و مانند بندگان از اوامر معاویه و یزید و زیاد و شمر و دیگران اطاعت میکردند و قانون را برای اطاعت مافوق زیر پا میگذاشتند.

و اگر کسانی مثل والی خراسان[(1)](#content_note_265_1) در دستگاه بودند که از اطاعت اوامر نامشروع و تجاوز به حقوق ملت خودداری میکردند، به تدریج تصفیه شده و خانه نشین گردیدند.برای این افراد تفاوت نمیکرد یزید و معاویه زمامدار باشد، یا علی و حسین(علیهما السلام)؛ بلکه چون منافع شخصی آنها در حکومت معاویه و یزید تأمین میشد به حکومت آنها مایل بودند.

خفقان، رکود و سکوت، جمیع نواحی زندگی اجتماعی را فراگرفته بود، امر به معروف و نهی از منکر متروک شده و مأموران از آن جلوگیری مینمودند.

خطبا جز به نفع زمامداران و دعا و نیایش برای معاویه و یزید، و نفرین و ناسزا به اخیار و بندگان شایسته خدا سخن دیگر نمیتوانستند بگویند.

فقر عمومی و تنگدستی مردم را سخت در فشار گذارده و بیت المال مسلمین که باید صرف رفاه حال مردم و پیشرفت امور اقتصادی و عمرانی و تأمین منافع عامه و ترقی و پیشرفت جامعه شود، بیشتر صرف انعام و جوایز و صله ها و حقوق های کلان به طرف داران سیاست و جاسوسان و سازمان های دستگاه بنیامیه و خرید کنیزان خواننده و نوازنده و مجالس بزم و شراب و قمار و رقص و طرب میشد.

افکار، معارف، علوم و دین و ایمان رو به تنزل میرفت و به آخرین مراتب انحطاط رسیده بود.

ص: 265

1- . عقّاد، معاویه بن ابی سفیان فی المیزان، ص 189.

قدرت اجتماع و نیروی عمومی و ملّی اسلامی آن قدر ضعیف بود که احدی را جرئت اعتراض به تخلف یک مأمور ساده حکومت نبود، خفقان فکری و دینی به طوری بود که از اسلام اسمی، و از قرآن رسمی بیشتر باقی نمانده و حدود و نظامات اسلامی بازیچه گردیده و ملاک و میزان جریان امور، اراده حاکم و دستگاه او بود. دین اسلام از آن جهت که برنامه و دستورالعمل حکومت و زمامداری است، از ارزش و اعتبار افتاده بود.

خفقان علمی هم به نوعی بود که معاویه رسماً شخصی مانند ابن عبّاس را که از معروف ترین علمای اسلام بود، از تفسیر قرآن و بیان حقایق طبق نظر اهل بیت، وروایاتشان از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، منع نمود، و بحث و تفسیر و نقل حدیث و بیان احکام حلال و حرام تحت مراقبت کارآگاهان قرار داشت.

و خلاصه همان طور که حسین(علیه السلام) فرمود: «سنت پیغمبر میرانده، و از میان رفته و بدعت زنده و رایج شده بود؛ نه به حقّ عمل میشد، و نه از باطل کسی باز داشته میگشت».[(1)](#content_note_266_1)

کدام دلیل بر پستی عزائم و انحطاط اخلاق جامعه و ضعف فکر و ایمان روشن تر از این است که مردمی شمشیرزن، سرباز، مسلح، با رغبت و اصرار از شخصی مانند حسین(علیه السلام) دعوت کنند و پی درپی نامه و فرستاده بفرستند و از او بخواهند که برای اقامه عدل و احیای شرع و دفع بدعت ها دعوت آنها را اجابت کند و با نماینده او (مسلم بن عقیل) بیعت نمایند و همین که ابن زیاد آنها را به مال و منال دنیا تطمیع کرد، عقل و دین و بیعت خود را کنار بگذارند و نماینده امام را غریب و تنها سازند تا به آن وضع فجیع به قتل برسد و بعد از آنکه حسین(علیه السلام) به سوی آنها آمد، همان افراد پول و رشوه بگیرند و به جنگ او بروند و آب را بر روی او و کودکان خردسالش ببندند.

ص: 266

1- . ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف، ج2، ص335؛ طبری، تاریخ، ج4، ص266.

ما در سابق هم از این تنزل اخلاق چیزهایی تذکر دادیم و گفتیم که لشکر کوفه لشکری بود که دست و پا و زبانش با وجدان و روح و فکرش جنگ میکرد، عمر سعد و شبث بن ربعی و عمرو بن حجاج و حجّار بن ابجر و دیگران را حبّ دنیا و ترس از زوال مقام به کربلا برد. در پاسخ هایی که عمر سعد به حسین(علیه السلام) داد بنگرید که از روی انحطاط فکری و تسلط روح ترس و بیم و تن دادن به زیر بار ظلم و فقر اخلاقی مردم آن زمان، پرده بر میدارد. حسین(علیه السلام) به او فرمود: «آیا با منجنگ میکنی؟ آیا از خدا نمیترسی؟ من پسر آن کس هستم که تو میدانی. آیا با من نمیشوی؟ و اینها را رها نمیکنی؛ زیرا این به خدا نزدیک تر است».

ابن سعد نگفت: چون حقّ با بنیامیّه است. نگفت: چون نهضت و قیام شما را خلاف مصلحت امّت می دانم، بلکه گفت: میترسم خانهام خراب شود.

امام(علیه السلام) فرمود: «من برایت آن را بنا میکنم». گفت: میترسم دهِ من گرفته شود فرمود: «من بهتر از آن را به تو در حجاز میدهم».

گفت: من عائله دار هستم، و میترسم ابن زیاد آنها را بکشد.

هرچه گفت از ترس و بیم گفت، اگر چه محرک اصلی او همان طمع حکومت ری بود، ولی به هرحال این گفتگوها انحطاط اخلاق را در آن زمان نشان میدهد که چگونه روح ترس و بیم، و فقدان شجاعت اخلاقی و رشد فکری بر مردم سایه انداخته و علاقه به مظاهر فریبنده دنیا همّتها را پست و ارادهها را سست نموده بود.

آری وقتی افرادی مانند معاویه، یزید، مسلم بن عقبه، مغیره، زیاد، بُسر و عمروعاص، زمامدار و رهبر جامعه گردند محصول آن غیر از دنائت اخلاق و فساد اجتماع و کوتاه فکری و بشرپرستی نخواهد بود؛ چنان جامعهای با مصلحین و رجال خدایی و ملی هم قدمی نخواهد کرد، و برای نجات آن جامعه، فداکاری و قیام و نهضتی چون نهضت حسینی لازم است.

ص: 267

ص: 268

## بخش سوم: علل قیام امام حسین(علیه السلام)

### اشاره

ص: 269

ص: 270

### علل قیام امام حسین(علیه السلام)

#### اشاره

علل قیام امام حسین(علیه السلام)[(1)](#content_note_271_1)

#### 1- اطاعت فرمان خدا و ادای تکلیف

##### اشاره

محرک انسان به کار و قیام و نهضت، گاه امور مادی و منافع دنیایی و اغراض شخصی، و به عبارت دیگر خودبینی و کام گیری های نفسانی است و گاه حبّ به خیر و فضیلت و انجام تکلیف و وظیفه است.

محتاج به توضیح نیست که اگر محرک شخصی، عوامل مادی و شخصی باشد، درجه عمل پست بوده و عامل آن شایان تقدیر نیست، و کار او با کار حیوانات، تفاوت ندارد و همان گونه که آنها به دنبال علف و کاه و دانه به حرکت میآیند، بیشتر انسان ها هم مقصدشان برتر از هدف حیوان نمیباشد.[(2)](#content_note_271_2)

ص: 271

1- . دانستن علل و اسرار کارهای نبیّ و امام، و معرفت حکمت ها و مصالح آن واجب نیست، و اگر اسرار و موجبات آن معلوم نشود، در نبوت نبی و امامت امام شکی حاصل نخواهد شد؛ زیرا بعد از آنکه عقلاً و شرعاً ثابت شد و دانستیم که به طورکلی کردار نبی و امام متضمن حکم و مصالح و برطبق تکلیف شرعی است، دیگر دانستن آن به نحو تفصیل، لازم نیست. چنانچه در عالم تکوین مصالح آفرینش بسیاری از مخلوقات بر بشر مجهول است ولی انکار آن صحیح نیست و دلیل عدم حکمت آفریدگار جهان نمیشود. در تشریع و روش انبیا و اولیا نیز چنین چیزهایی هست، بلکه گاهی کارهایی از آنان دیده میشود بااینکه عین صواب و حکمت است ولی اگر خود آنها وجه حکمت و مصلحت آن را بیان نفرمایند، دیگران آن را درک نخواهند کرد. نمونه آن همان حکایت خضر و موسی(علیهما السلام) است، پس ما نمیتوانیم علل حرکات و اعمال امام را دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم، بنابراین آنچه را در این موضوع بگوییم نه به منظور تصویب و توجیه قیام امام حسین(علیه السلام) است؛ زیرا قیام آن حضرت عین صواب و حقیقت است، و نه به منظور احاطه به حکم و مصالح این قیام مقدس است؛ چون گنجایش بحر در سبو ممکن نیست، بلکه به منظور روشن شدن بعضی از افکار، و تقویت مبانی ایمان و اخلاق نسل جوان مسلمان، به مقدار درک ناقص خود توضیحاتی میدهیم.

2- . بقره، 201.

بلی، این انسان ها اگر از راه مشروع برای تأمین منافع مادی کوشش کنند و خیانت و تجاوز به حقوق دیگران ننمایند و فزونی طلبی آنها را کور و کر نسازد و آداب اخلاقی و شرعی را رعایت کنند، ملامتی بر آنان نیست، و میتوان گفت که عالم انسانیت را پشت سر گذارده، و در کلاس اول انسانیت قدم نهاده بلکه مثاب و مأجور و مصداق آیه شریفه:

﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَهً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَهً﴾[(1)](#content_note_272_1)

میباشند.

و اگر از طرق نامشروع غرائز خود را سیر نمایند، مستحق سرزنش و کیفر بوده و ستمکار و طاغی و یاغی، دزد، قمارباز و رباخوار و آدم کش و بیعفت و بیناموس و... از آب در میآیند.

بنابراین، اکثریت خوبان جامعه و افراد سر به راه کسانی هستند که از راه های حلال و مشروع، منافع مادی و مقاصد شخصی خود را تحصیل میکنند و عموم کسانی که از راه مستقیم منحرف شدهاند کسانی هستند که در مقام اشباع غرائز به هر کار و به هر وسیله دست میزنند و حلال و حرام، در قاموس آنان مترادف بوده و فزونی طلبی آنها از هر جهت حدّ و اندازه ندارد.

و اگر محرک بشر حب به خیر و نیکی و ادای تکلیف باشد، و در آن شائبه غرض شخصی نباشد، عمل بسیار عالی و صادر از جنبه انسانیت خالص و صاحب آن شایسته همه گونه تحسین و تقدیر است، و همان طور که حُسنِ خیر و فضیلت و عدالت بالذّات درک میشود، صاحب چنین عملی نیز بالذّات محبوب و شرافتمند است.

یکی از هدف های تربیت صحیح و دعوت انبیا این است که حب به خیر، و دوستی علم و عدالت برای ذات خیر در آدمیان کامل شود و همه به سوی این

ص: 272

1- . بقره، 201.

نقطه، هدایت شوند تا هم غرض ها و مقاصد در یک نقطه متمرکز و سیر و حرکت همه به سوی یک مقصد و به هوای یک چیز باشد و هم به کمال انسانیت نایل شوند.

آنچه گفته شد اشارهای در این موضوع بیش نیست، و شرح و تفصیل آن موجب اطاله کلام و دوری از مقصد کتاب میشود.

یک صنف دیگر هستند که محرک و مؤثر در وجودشان مافوق تمام این عوامل و برتر از تمام این مقاصد است.

اینها بندگان حقیقی و خاص خدا هستند که غیر از بندگی و فرمان بری، کار و مقصد و هدفی ندارند. کار این باریافتگان را به هیچ علت و سببی جز فرمان بری خدا و بندگی و امتثال امر و اطاعت فرمان نمیتوان استناد داد. آنها نه از مصلحت مأمورٌبه، و نه از مفسده منهیٌّ عنه میپرسند و نه از فلسفه و فایده؛ زیرا در مقام امتثال و فرمان بری سخن از این مطالب به میان آوردن فضولی و تجاوز از حدّ و گستاخی به مولاست.

بنده آن باشد که بند خویش نیست \*\*\* جز رضای خواجهاش در پیش نیست

نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض \*\*\* نه سبب جوید ز امرش نه غرض

مؤثر در وجود و متصرف در امورشان خداست و آن چیزی که داعی آنها به کار و قیام میشود امر خداست، و آیه:

﴿عِبَادٌ مُکْرَمُونَ \* لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرهِ یَعمَلُونَ﴾؛[(1)](#content_note_273_1)

«همه بندگان مقرب خدایند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هرچه کنند به فرمان او کنند».

در حقّ ایشان هم صادق است.

ص: 273

1- . انبیاء، 26 - 27.

هرچه مرتبه توحید عالی تر و خالص تر شود، خلوص نیت و تسلیم در برابر فرمان حقّ کامل تر میگردد و تمام مطالب و مقاصد آنها در جنب مطلوب حقیقی و مقصود بالذّات و منتهای آمال، همه فانی و نیست محض و عدم صرف میشود. خلوص ایمان و توحید بی شائبه و پاک از هر رنگ و زنگ، آنها را فقط متوجّه به خدا ساخته است.

چشم را از غیر و غیرت دوخته \*\*\* همچو آتش خشک و تر را سوخته

چنانچه حسین(علیه السلام) در دعای عرفه به درگاه او عرضه داشته:

«أَنْتَ الَّذِی أَزَلْتَ الْأَغْیَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِکَ حَتَّی لَمْ یُحِبُّوا سِوَاکَ، وَلَمْ یَلْجَأُوا إِلَی غَیْرِکَ»؛[(1)](#content_note_274_1)

«تویی که دیگران را از قلوب دوستانت راندی تا اینکه غیر از تو را دوست نداشته باشند و به جز تو به کسی پناه نبرند».

پس علل حرکت و اقدام و نهضت ایشان غیر فرمان خدا و محبّت خدا و رضای خدا چیز دیگری نیست. دعایشان:

«اَللَّهُمَّ ارْزُقْنِی حُبَّکَ، وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ، وَحُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنِی إِلَی قُرْبِکَ».[(2)](#content_note_274_2)

است.

و شعار و ذکرشان:«لَا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَلَا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ إِلَّا بِاللهِ، وَاُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللهِ وَحَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ، وَاللهُ أَکْبَرُ».[(3)](#content_note_274_3)

است.

ص: 274

1- . مجلسی، بحارالانوار، ج95، ص226.

2- . «خدایا محبّت و دوستی خودت را و دوستی کسانی را که تو را دوست دارند و دوستی هر عملی را که مرا به تو نزدیک کند به من روزی کن».

3- . «جز خدا معبودی نیست و هیچ نیرو و توانایی نیست جز به اراده خدا. من کارهایم را به خدا می سپارم خدا برای ما بس است و چه نیکو وکیلی است و خدا بزرگ تر از آن است که توصیف شود».

نیست در لوح دلم جز الف قامت دوست \*\*\* چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم

ایشان بالاتر از آنند که از طمع در حور و قصور و ثواب و سود و جنت موعود، و یا ترس از جهنم و عذاب و عقاب یوم النّشور، اطاعت امر کنند، در علل حرکات این افراد ممتاز و بندگان خاص خدا چیزی جز فرمان خدا جستن اشتباه است.

صحبت حور نخواهم که بود عین قصور \*\*\* با خیال تو اگر با دیگری پردازم

انبیا و پیغمبران و پیشوایان دینی و ائمه طاهرین(علیهم السلام) که راهنمایان توحید خالص و پیشتازان کاروان خداپرستانند، در این میدان سرآمد تمام خلق خدایند و مطالعه تواریخ زندگی آنها عالی ترین درس توحید است.

ابراهیم خلیل(علیه السلام) میگفت:

﴿إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ﴾؛[(1)](#content_note_275_1)

«من (با کمال اخلاص) به سوی خدا میروم که البتّه هدایتم خواهم کرد».

و

﴿إِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ﴾؛[(2)](#content_note_275_2)

«من با ایمان خالص رو به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمان ها و زمین است و من هرگز با مشرکان (در عقاید انحرافی) موافق نخواهم بود».حضرت خاتم الانبیا(صلی الله علیه وآله) میفرمود:

«إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ َ وَمَمَاتِی لِلهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ»؛[(3)](#content_note_275_3)

ص: 275

1- . صافات، 99.

2- . انعام، 79.

3- . با الهام از آیات 162 و 163 سوره انعام: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ...﴾.

«نماز و طاعت و مرگ و زندگیم همه برای خداست که پروردگار جهان است و شریکی ندارد».

بعد از پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) خاندان بزرگوار آن حضرت، علی و فرزندانش نمونههای عالی توجّه خالص به مبدأ و یکتاپرستی بودند.

علی(علیه السلام) کسی بود که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) چنانچه در روایت است در وصف ایمانش فرمود: «اگر آسمان ها و زمین در یک کف میزان و ایمان علی در کف دیگر گذارده شود، ایمان علی سنگینتر خواهد بود».[(1)](#content_note_276_1)

حق پرستی و عدالت خواهی و آزادمنشی، و زهد، تقوا، شجاعت، صراحت و همه صفات انسانی که در علی و خاندانش بروز کرد، میوه درخت توحید و خداپرستی و تسلیم و توجّه خالص به مبدأ بود. هرگاه دو کار برایشان پیش میآمد آن را اختیار میکردند که رضای خدا در آن بیشتر باشد.

بزرگ ترین مظهر خلوص و پاک بازی و جلوه واقعیت و حقیقت و حق پرستی این خاندان، قیام حسین(علیه السلام) بر ضد یزید و حکومت بنی امیه بود که یک قیام خالص الهی و نهضت دینی بود.

حسین(علیه السلام) در این قیام، نه حکومت و مقام ظاهری و دنیوی میخواست و نه بسط نفوذ و مال و ثروت؛ برای اطاعت خدا از بیعت یزید خودداری کرد و برای اطاعتامر خدا از حرمین شریفین هجرت نمود و برای اطاعت خدا جهاد کرد و برای برانگیخته شدن آن حضرت به این قیام باعثی جز امر خدا و ادای تکلیف نبود.

بنابراین بهترین تعبیرات و واقعیترین تفاسیر برای علت قیام و نهضت حسین(علیه السلام) همین است که بگوییم علت قیام، امر خدا بود و این یک حقیقتی است که تاریخ و دین و سوابق زندگی حسین(علیه السلام) آن را تأیید و تصدیق میکند و غیر از این هم نیست.

ص: 276

1- .[2] مغربی، شرح الاخبار، ج2، ص322؛ طوسی، الامالی، 238، 575 - 576؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج2، ص191؛ ابن بطریق، عمده عیون صحاح الاخبار، ص370؛ طبری، ذخائر العقبی، ص100؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج15، ص338 – 339.

تاریخ، شاهدی آشکارتر برای خلوص نیت و خودگذشتگی و تسلیم محض در برابر فرمان خدا از فداکاری حسین(علیه السلام) نشان نمیدهد.

کدام شاهد برای اخلاص و پاکی نیت، و صفای باطن و توحید خالص، بهتر از این است که شخص در راه خدا تصمیم به مرگ بگیرد و دل به مرگ سپارد و شهادت را با آغوش باز استقبال و آماده مصیبات جانکاهی چون داغ جوانان عزیز و برادران و اصحاب و اطفال و اسیری بانوان و آه جانسوز لب تشنگان گردد.

پس بسیار خطاست که اگر کسی عوامل سیاسی و منافع مادی و مصالح شخصی یا اختلافات قبیلهای و خانوادگی را در اینجا به حساب آورد و تصور کند که قیام حسین(علیه السلام) مستند به آن گونه علل بوده است، زیرا حسین(علیه السلام) مرد خدا و بنده خاص خدا بود. بندهای که حقیقت معنای بندگی را دریافته بود و خواسته های خود را در جنب خواسته خدا نمیدید و به حساب نمیآورد. حسین(علیه السلام)، خدا را رقیب و نگهبان خود میدانست و با چشم معرفت و دیده ایمان، او را میدید و خطاب و کلامش با خدا این بود:

«عَمِیَتْ عَیْنٌ لَا تَراکَ عَلَیْهَا رَقیباً، وَخَسِرَتْ صَفْقَهُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصِیباً»؛[(1)](#content_note_277_1)

«کور باد آن چشمی که تو را مراقب خود نبیند و زیانبار باد معامله بندهای که بهرهای از دوستی ات ندارد».

دعای عرفه و ادعیه دیگر که از آن حضرت در روز عاشورا و مواقع دیگر روایت شده، نمایش احساسات روحانی و ذوق و درک وجدانی حسین(علیه السلام) و جلوه ارتباط او با خداست. کسی که در معرفت و خداشناسی دارای چنان مرتبه بلندی باشد، جز به داعی الهی قدمی بر نخواهد داشت و سخنی نخواهد گفت.

تاریخ اسلام، احادیث و روایات، سوابق زندگی شخصی حسین(علیه السلام)، سوابق زندگی دودمان او، همه دلیل این است که قیام آن حضرت یک مأموریت الهی

ص: 277

1- . مجلسی، بحارالانوار، ج95، ص226.

بوده که در آن فتح و پیروزی ظاهری و زودگذر منظور نبوده و مطلوب حسین(علیه السلام) در این نهضت و قیام، سیاست و ریاست و بسط نفوذ، نبوده است.

همان طور که ظهور جدش پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، ظهور هدایت الهی و نهضت آسمانی بود و به سیاستهای روز و اغراض سیاسی بستگی و ارتباط نداشت و دعوت آن حضرت قدم به قدم در تمام مراحل به فرمان خدا بود. قیام و حرکت حسین(علیه السلام) نیز که وجودش امتداد هدایت جدش بود منزه از غرضهای سیاسی، و طلب ملک و سلطنت بود.

هرکس و هر دستهای، به حسب ذوق و معرفت خود هر تعبیری از آن بنمایند و هر اسمی روی این قیام بگذارند؛ آن را امتحان خدایی بدانند که برای مصالح بزرگی از انبیا و اولیا میشود یا کوشش برای تأسیس و تجدید حکومت اسلامی بشمارند یا مأموریت و تعهدی بدانند که در عوالم دیگر حسین(علیه السلام) آن را پذیرفته بود، یا آن را بزرگ ترین صحنههای نمایش خلوص بشر در پیشگاه خدا و حمایت از حقّ و عدالت و دین خدا بگویند و بارزترین جلوههای صبر و شکیبایی و قدرت روح و قوت نفس بشر بشناسند، عارف، فیلسوف، مورخ، محدث، شاعر احساساتی و دیگران هر تعبیری از آن بنمایند و با هر لفظی از عظمت این فداکاری عظیم و بینظیر سخن بگویند، همه با هزار بیان مختلف یک حقیقت را میگویند که این همه تعبیرات و الفاظ هرکدام اشاره به یک جلوه از جلوات آن حقیقت است، آن حقیقت غیر از این نیست که قیام حسین(علیه السلام)، یک مأموریت فوق العاده و رمز غیبی وسر الهی بود و آنچه او را آماده این همه فداکاری و تحمل این مصائب جانکاه نمود فرمان خدا بود.

در انقلاب های سیاسی، رهبران انقلاب برای مغلوب کردن دشمن از تطمیع و تهدید، تهیه جمعیت و اسلحه، انواع تشبّثات حتی خیانت و دروغ و قتل نفس های ناگهانی خودداری نمیکنند و آنهایی که بخواهند در انقلاب خود شرافتمندانه رفتار کنند پیش بینیهای لازم را نموده و در جلب همکار و جمع افراد، اهتمام و کوشش مینمایند و هرگز از شکست خود و امکان پیروزی دشمن سخن نمیگویند، از اینکه یک آینده خطرناک و موحش در انتظارشان باشد، حرفی به میان نمیآورند، و سپاه

ص: 278

خود را از یک پایان جانسوز و پر از مصائب خبر نمیدهند، و لشکر را از دور خود پراکنده نمیسازند؛ هرگز از محل امنی که در نظر همگان محترم است، و هتک آن محل برای دشمن گران تمام میشود بیرون نمیروند.

اگر رهبر قیامی چنین روشی را پیش گرفت و قیامش را به استقبال مرگ و شهادت رفتن، تفسیر کرد و دل به مرگ نهاد، همه میفهمند که قیام او سیاسی و به منظور تصرف حکومت و تصاحب سلطنت نیست. کسانی هم که به طمع مال دنیا و احتمال رسیدن به مقام و جاه با رهبران شورش ها و انقلاب ها هم صدا میشوند، در این قیام ها شرکت نمیکنند.

اینک قیام حسین(علیه السلام) را از این ناحیه تماشا کنید!

##### الف - پیش بینی شهادت

چنانچه میدانیم و به نقل متواتر ثابت است، رسول اعظم(صلی الله علیه وآله)

و علی(علیه السلام) از شهادت سیدالشهدا(علیه السلام) خبر دادند، و این اخبار در معتبرترین کتاب های تاریخ و حدیث ضبط شده است، و صحابه و همسران و خویشاوندان و نزدیکان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) این اخبار را بلاواسطه و یا باواسطه شنیده بودند. وقتی حسین(علیه السلام) عازم هجرت از مدینه طیّبه به مکه معظمه شد، و هنگامی که در مکه تصمیم به سفر عراق گرفت، اعیانو رجال اسلام در بیم و تشویش افتاده و سخت نگران شدند. هم به ملاحظه اینکه به طور یقین می دانستند برطبق اخبار پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شهادت در انتظار حسین(علیه السلام) است و هم به ملاحظه اوضاع روز و استیلای بنیامیّه بر جهان اسلام، و رعب و هراسی که از ظلم و ستمشان در دل ها افتاده، و خفقانی که قلوب مسلمین را فراگرفته؛ از اینکه بتوان با حکومت ستمکار آنها به مبازره برخاست مأیوس و ناامید بودند و هم با امتحاناتی که مردم کوفه در عصر حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام)، و حضرت امام مجتبی(علیه السلام) داده بودند، آینده روشن معلوم بود که حسین(علیه السلام) به سوی مرگ و شهادت سفر میکند و احتمال اینکه

ص: 279

جریان به طور دیگر خاتمه یابد، بسیار ضعیف بود.

اگر پنجاه درصد بلکه بیست درصد احتمال پیروزی ظاهری حسین(علیه السلام) داده میشد، با ایمان مردم به حقیقت آن حضرت و با محبوبیتی که در قلوب همه داشت، جمعیت و سپاه آن حضرت خیلی بیش از اینها میشد و کسانی مانند عبیدالله حر جعفی از میدان قیام و جهاد کنار نمیرفتند، اما این اشخاص چون وارد در سیاست روز بودند و میدانستند راه همراهی با حسین(علیه السلام) به کجا منتهی میشود و همّت آنکه مانند زهیر از سر مال و جاه و جان در راه خدا و یاری پسر پیغمبر بگذرند، نداشتند و وجدانشان هم به آنها اجازه نمیداد که با حزب اموی همکاری کنند و با پسر پیغمبر که حامی دین و طرف دار حقّ بود بجنگند، لذا کناره گیری اختیار کردند و از سعادت شهادت و یاری امام وقت محروم شدند.

مسلمانان، مسلمانان زمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نبودند. تجمّلات دنیا و خوشگذرانی ها در آنها اثر کرده و شیرینی حکومت و ریاست را چشیده بودند ثروتهای کلان، و مال و زمین و محصول فراوان، غلامان و کنیزان؛ تعلّقاتشان را به دنیا زیاد و ایمانشان را ضعیف ساخته بود.امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به زهد و تقوا و فداکاری در راه حقّ، از بین رفته و حب دنیا و دوستی پول و مقام و شهوت وجدانها را تاریک و آلوده نموده بود. آنهایی که دستگاه های رهبری جامعه را اداره میکردند هم حالشان معلوم بود! عمرشان را با سگ و بوزینه و قمار و شراب و رقص و خوانندگی و غنا، سر کرده و بیت المال مسلمین را میان طرف داران خود قسمت مینمودند و با حقوق های زیادی که به فرماندهان میدادند و تمتعاتی که در اختیارشان گذاشته شده بود شرف و غیرت و دین و توجّه به مصالح را از آنها خریده بودند.

آنهایی که با بنیامیّه، و مقاصدشان همراه نبودند حداقلِّ مجازاتشان، محرومیت از حقوق اجتماعی و قطع مقرّری بود.

ص: 280

از چنین جامعهای توقع آنکه قیام کرده و به گرد یک پیشوای دینی یا رهبر ملی اجتماعی کنند و حکومت خودکامگان را ساقط سازند، بعید است؛ لذا پشت پا به سعادت خود زدند و حسین(علیه السلام) را تنها گذاشتند.[(1)](#content_note_281_1)

همه مردم، حسین(علیه السلام) را دوست میداشتند و طرف دار فکر و روش او بودند ولی شجاعت روحی و رشد فکری و قوّت ایمان و گذشتشان به قدری نبود که

ص: 281

1- . انصاف این است که مردم کوفه در پرستش مظاهر فریبنده مادی و ترک حقّ تنها نیستند و فقط آنها را نباید به باد توبیخ و لعنت گرفت. در سایر اعصار نیز مردمانی بوده و هستند که به همان روش اهل کوفه میروند و دین و حامیان دین را تنها میگذارند، با این تفاوت که کسانی که دعوت به حقّ میکنند، مقام و شخصیت حسین(علیه السلام) را ندارند ولی هدف و مقصد حسین(علیه السلام) باقی است و امروز هم علت عمده گرفتاریهای مسلمانان و ضعف و سستی آنان و تجزیه کشورها و تفرقه و اختلاف و یکی نبودن حرف ها، ترس از زوال منافع مادّی و حبّ دنیا و وحشت از مرگ است. چنانچه در روایت است که پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «یُوشَکُ أَنْ تَدَاعَی عَلَیْکُم الْاُمَمُ مِنْ کُلِّ اُفُقٍ کَمَا تَدَاعَی الْآکِلَهُ عَلَی قَصْعَتِهَا». قَالَ: قُلْنَا: أَ مِنْ قِلَّهِ یَوْمَئِذٍ بِنَا یَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ یَوْمَئِذٍ کَثِیرٌ وَلَکِنْ تکُونُونَ غُثَاءً کَغُثَاءِ السَّیْلِ وَیُجْعَلُ فِی قُلُوبِکُمْ الْوَهْنُ». قَالَ: قُلْنَا: وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْیَا وَکَرَاهِیَّهُ الْمَوْتِ». «در آینده نه چندان دور دشمنان از هر طرف، مانند هجوم آوردن خورندگان بر کاسه ها، بر شما هجوم آورند؟» عرض کردیم: یا رسول الله! این به­سبب کمی جمعیت ما خواهد بود؟. فرمود: «بلکه جمعیت شما در آن وقت زیاد است، لکن شما مانند کف سیل خواهید شد و در دل های شما وهن و سستی پیدا خواهد شد». عرض کردیم این سستی چیست؟. «فرمود: دوست داشتن دنیا و ناخوش داشتن مرگ». طیالسی، مسند، ص133؛ احمد بن حنبل، مسند، ج5، ص278؛ ابوداوود سجستانی، سنن، ج2، ص313؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج23، ص330؛ متّقی هندی، کنزالعمّال، ج11، ص132. روایت مذکور به این متن نیز نقل شده است: «کَیْفَ بِکُمْ إِذَا تَدَاعَی عَلَیْکُمْ بَنُو الْأَصْفَرِ» و بر این تقدیر ممکن است بنا بر آنکه بنی امیّه اصلاً رومی هستند یا اقلاً بنی مروان چنانچه عقّاد و دیگران نقل کرده اند مراد از بنی الاصفر همان بنیامیّه و بنیمروان باشند که برای بلعیدن جوامع اسلامی دهن باز کردند و مسلمانان باآنکه جمعیتشان زیاد بود چون از ترس مرگ و حب دنیا دل هایشان سست شده بود از اسلام دفاع نکردند تا بنیامیّه آنها را از حقوق اسلام محروم نمودند.

بتوانند مانند حبیب و مسلم و حرّ و زهیر، مقامات و مصالح، و منافع زودگذر و موقت را فدای مصالح عامه و یاری دین کنند.

این جمله که فرزدق به حضرت امام حسین(علیه السلام) عرضه داشت:

قُلُوبُهُمْ مَعَکَ وَسُیُوفُهُمْ عَلَیْکَ؛[(1)](#content_note_282_1)

دل های مردم با تو، ولی شمشیرهایشان با بنی امیّه است؛

یک جمله تمامی بود که وضع مردم را در آن روزگار کاملاً شرح میدهد؛ هم موقعیت روحانی و ملّی حسین(علیه السلام) را در قلوب معلوم میسازد، و هم ضعف روحی و فقدان شجاعت اخلاقی مردم را بیان میکند.

مجمع بن عبدالله بن مجمع عائذی که از شهدای کربلاست مردم کوفه را بدین گونه معرفی کرد. گفت: به سران مردم رشوههای بزرگ داده شد، و کیسههایشان پر شد، پس آنها بر ظلم و دشمنی با تو همدست شدند، و اما سایر مردم:

فَإِنَّ قُلُوبَهُمْ تَهْوَی إِلَیْکَ، وَسُیُوفَهُمْ غَداً مَشهُورَهٌ عَلَیْکَ؛[(2)](#content_note_282_2)

دل هاشان به سوی تو مایل است ولی فردا شمشیرهاشان به روی تو کشیده میشود.

غرض این است که معلوم باشد صحابه و بنی هاشم و مردمان وارد به جریان روز بودند و یاران حسین(علیه السلام) همه شهادت خود را پیش بینی میکردند.

از ابن عبّاس نقل است که میگفت: ما اهل بیت که جمع بسیاری بودیم، شک نداشتیم که حسین(علیه السلام) در طفّ (کربلا) کشته میشود.[(3)](#content_note_282_3)

ص: 282

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص290؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص217.

2- . ابومخنف، مقتل الحسین(علیه السلام)، ص88؛ طبری، تاریخ، ج4، ص206؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص49؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج8، ص118؛ سماوی، ابصارالعین، ص146؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص160.

3- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص160، فصل8.

ابن عبّاس، ابن عمر، محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر که اصرار در انصراف آن حضرت داشتند و تقاضای خود را از آن سیّد شهیدان تکرار میکردند، ازاین جهت بود که شهادت آن امام مجاهد مظلوم را پیشبینی مینمودند؛ عرض میکردند: اگر تو کشته شوی نور خدا خاموش میشود، تو نشانه راه یافتگان، و امید مؤمنان هستی.[(1)](#content_note_283_1)

از همه بیشتر شخص حسین(علیه السلام) از خبرهای جدّ و پدرش بااطلاع و از روحیات مردم آگاه بود! او بهتر از همه کس آنها را میشناخت، و این کلام از آن حضرت است:«اَلنَّاسُ عَبِیدُ الدُّنْیَا، وَالدِّینُ لَعْقٌ عَلَی أَلْسِنَتِهِمْ... فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبِلَاءِ قَلَّ الدَّیّانُونَ».[(2)](#content_note_283_2)

لذا وقتی در بین راه یک نفر از بنی عکرمه از آن حضرت تقاضا کرد به کوفه نرود، و عرض کرد: شما وارد نمیشوید مگر بر نیزه و شمشیر، حضرت فرمود:

«یَا عَبْدَ اللهِ! إِنَّهُ لَیْسَ بِخَفِیٍّ عَلَیَّ الرَّأیُ (مَا رَأَیْتُ) وَلَکِنَّ اللهَ لَا یُغْلَبُ عَلَی أَمْرِهِ»؛[(3)](#content_note_283_3)

«ای بنده خدا! آنچه گفتی بر من پوشیده نیست و پایان کار همان است که تو میبینی؛ ولی بر امر تقدیر خدا نمیتوان چیره شد».

ص: 283

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص218، فصل10.

2- . ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص245؛ مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص383؛ ج75، ص117؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص234. «مردم بنده دنیا هستند و دین سر زبان شان است وقتی با گرفتاری آزمایش می شوند دیندارها کم می شوند».

3- . طبری، تاریخ، ج4، ص301؛ مفید، الإرشاد، ج2، ص76.

##### ب - خبر امام حسین(علیه السلام) از شهادت خود

هرکس بخواهد یک انقلاب سیاسی را رهبری کند و مسند زمامداری را تصرف نماید، همواره برای تقویت روحیه اطرافیان خود و تضعیف روحیه دشمن، خود را برنده و فاتح و طرف را بازنده و مغلوب معرفی میکند، حماسه سرایی مینماید، از شجاعت خود و جمعیت و امتیازات و شرایطی که او را بر دشمن غالب میکند میگوید، خطابه میخواند، سخنرانی میکند تا طرف دارانش قوی دل دنبال هدف او باشند.

لیکن اگر سخن از کشته شدن خود و کسانش به میان آورد و در سخنرانی ها گاهی به کنایه، و گاهی به صراحت از سرنوشت دردناک خود سخن به میان آوردو مرگ و شهادت خود را اعلام کند که طبعاً موجب ضعف قلب و بیم و وحشت مردم ناآزموده میگردد، معلوم میشود در نهضتی که پیش گرفته مقصدش سیاست و ریاست نیست، زیرا علاوه بر آنکه اسباب و وسایل آن را تدارک نمیبیند، وسایل موجود و حاصل را نیز از میان میبرد و از اینکه نهضتش منتهی به حکومت و ریاست شود مردم را مأیوس میکند.

این سخنان با تأمین اغراض سیاسی سازگار نیست و چنان کسی لابد هدف دیگر دارد و محرک او در قیام و نهضت را در ماورای امور سیاسی باید پیدا کرد.

حسین(علیه السلام) مکرر از قتل خود خبر میداد، و از خلع یزید و تصرف ممالک اسلامی و تشکیل حکومت به کسی خبر نداد، هرچند همه را موظّف و مکلف میدانست که با آن حضرت همکاری کنند و از بیعت با یزید و اطاعت او امتناع ورزند و بر ضد او شورش و انقلاب برپا نمایند ولی میدانست که چنین قیامی نخواهد شد، و خودش با جمعی قلیل باید قیام نمایند و کشته شوند. لذا شهادت خود را به مردم اعلام میکرد. گاهی در پاسخ کسانی که از آن حضرت میخواستند سفر نکند و به عراق نرود میفرمود:

ص: 284

«من رسول خدا را در خواب دیدم، و در آن خواب به کاری مأمور شدم که اگر آن کار را انجام دهم سزاوارتر است».

عرض کردند: آن خواب چگونه بود؟

فرمود: «آن را به کسی نگفتهام و برای کسی هم نخواهم گفت تا خدا را ملاقات کنم».[(1)](#content_note_285_1)

هنگامی که ابن عبّاس و عبدالله بن عمر با آن حضرت در وضعی که پیش آمده بود سخن میگفتند تا بلکه امام(علیه السلام) از تصمیمی که داشت منصرف شود، و سخنبین آنها طولانی شد، بعد از آنکه هر دو، گفتار حسین(علیه السلام) را تصدیق کردند در پایان آن حضرت به عبدالله بن عمر فرمود:

«تو را به خدا قسم! آیا در نظر تو من در روشی که پیش گرفتهام و در امری که جلو آمده بر خطا هستم؟ اگر نظر تو غیر این است نظر خودت را اظهار کن».

ابن عمر گفت: خدا گواه است که تو بر خطا نیستی و خداوند پسر دختر پیغمبر خود را بر راه خطا قرار نمیدهد. مانند تو کسی در طهارت و قرابت با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) با مثل یزید نباید بیعت کند، اما من بیمناکم از آنکه به روی نیکو و زیبای تو شمشیرها زده شود با ما به مدینه باز گرد، و اگر خواستی با یزید هرگز بیعت نکن.

حسین(علیه السلام) فرمود: «هیهات! (یعنی دور است این آرزو) که من بتوانم به مدینه برگردم و در آنجا با امنیت و فراغت خاطر زندگی کنم، ای پسر عمر! این مردم اگر به من دسترسی نداشته باشند، مرا طلب کنند تا بیابند تا اینکه با کراهت بیعت کنم یا آنکه مرا بکشند».

«آیا نمیدانی که از خواری دنیا این است که سر یحیی بن زکریا را برای زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل بردند و سر به سخن در آمد و از این ستم به یحیی زیانی نرسید، بلکه آقایی شهیدان را یافت و در روز قیامت آقای شهدا است؟

ص: 285

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص292؛ محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص 91 - 92.

آیا نمیدانی که بنی اسرائیل از بامداد تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را کشتند پس از آن در بازارها نشستند و به خریدوفروش مشغول گشتند. مثل اینکه جنایتی انجام ندادهاند. و خدا در مؤاخذه آنها شتاب نکرد، و سپس بر آنها به سختی گرفت؟».[(1)](#content_note_286_1)

سپس عبدالله بن عمر تقاضا کرد تا آن حضرت ناف مبارک را که بوسه گاه حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)

بود بنمود، عبدالله سه بار آن را بوسید و گریست و گفت: تو را به خدا میسپارم که در این سفر شهید خواهی شد.[(2)](#content_note_286_2)ابن اعثم کوفی روایت کرده که حسین(علیه السلام) شبی بر سر قبر جدش چند رکعت نماز خواند، سپس گفت:

«خدا! این قبر پیغمبر تو محمّد است، من پسر دختر پیغمبر تو هستم، و آنچه برای من پیش آمده میدانی. خدایا! من معروف و کار نیک را دوست میدارم و منکر و کار بد را زشت و منکر میشمارم. من از تو به حقّ این قبر و آن کس که در آن است میخواهم که برای من اختیار کنی آنچه را رضای تو در آن است و باعث رضای پیغمبر تو و مؤمنین است».

سپس مشغول گریه شد تا نزدیک صبح سر را بر قبر گذارد، خواب سبکی آن حضرت را گرفت، پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

را در میان جمعی از فرشتگان دید که آمد او را به سینه چسباند و میان دو چشمش را بوسید و فرمود:

«حبیب من یا حسین! گویا میبینم تو را در زمان نزدیکی در زمین کربلا به خون آغشته و سربریده در میان گروهی از امت من، و تو در این هنگام تشنه کامی، و کسی تو را سیراب نسازد، و با این ستم آن مردم امید شفاعت مرا دارند. خدا شفاعت مرا به آنها نرساند. آنان را نزد خدا نصیبی نیست. حبیب من یا حسین! پدر، مادر و برادرت بر من وارد شدهاند، و مشتاق

ص: 286

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص191 – 193، فصل10.

2- . معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص 333.

دیدار تو هستند. و تو را در بهشت درجهای است که به آن درجه نمیرسی مگر به شهادت».

حسین عرض کرد: «یا جداه! مرا حاجتی به بازگشت به دنیا نیست مرا بگیر و با خود ببر».

فرمود: «یا حسین! تو باید در دنیا بمانی تا شهادت روزی تو شود، و به ثواب عظیم آن برسی؛ تو، پدر، مادر، برادر، عمو و عموی پدرت، روز قیامت در زمره واحده محشور میشوید تا داخل بهشت شوید».وقتی حسین(علیه السلام) از خواب بیدار شد، آن خواب را برای اهل بیت و فرزندان عبدالمطلب حکایت کرد، غصه و اندوهشان زیاد شد به حدّی که در آن روز در شرق و غرب عالم کسی از اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) گریه و غصه و اندوهش بیشتر نبود.[(1)](#content_note_287_1)

در کشف الغمه از حضرت زین العابدین(علیه السلام) نقل کرده که فرمود: «به هر منزل فرود آمدیم و بار بستیم پدرم از شهادت یحیی بن زکریا سخن همی گفت و از آن جمله روزی فرمود که از خواری دنیا نزد باری تعالی این است که سر مطهر یحیی را بریدند و به هدیه نزد زن زانیهای از بنی اسرائیل بردند».[(2)](#content_note_287_2)

##### ج - هجرت از مکّه معظّمه

مردان سیاسی از تحصّن در اماکن مقدّسه و مشاهد خودداری نمیکنند، و از موقعیت و احترام هر شخصی و مقام و مکان مقدّس به نفع خود استفاده نموده و سنگر میسازند.

متحصّن شدن در اماکن مقدّسه که مورد احترام عامه است طرف مقابل را در یک بن بست دینی و عرفی میگذارد؛ زیرا اگر احترام آن مکان مقدس را هتک نماید از موقعیت

ص: 287

1- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص19؛ نیز ر.ک: خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص187، فصل9؛ معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص 263 - 264.

2- . اربلی، کشف الغمه، ج2، ص219؛ نیز ر.ک: زرندی، نظم دررالسمطین، ص215؛ معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص359.

او در نفوس کاسته میشود و مورد خشم و تنفّر عموم قرار میگیرد و اگر بخواهد از آن مکان احترام کند باید دست دشمن را باز بگذارد، و بنشیند و ناظر اقدامات خصمانه او باشد.

حسین(علیه السلام) در مقدس ترین امکنه که ازنظر تمام ملل مخصوصاً مسلمین، محترم و محل امن بود، یعنی حرم خدا و مکه معظمه و مسجد الحرام، منزل گزیده بود. مکان و سرزمین مقدسی که به حکم: ﴿مَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً﴾ مأمن و محل امن بود. همان مأمنی که مردم جاهلیت نیز احترام آن را رعایت میکردند و با تمامدشمنی ها و کینهها که با یکدیگر داشتند در آنجا اسلحه را بر زمین میگذاردند و به جنگ و نبرد خاتمه میدادند.

طبعاً این سرزمین برای حسین(علیه السلام) بهترین مرکز انقلاب و دعوت علیه بنیامیّه، و جمع آوری قشون و بهترین فرصت بود.

حسین(علیه السلام) میتوانست در شهر مکه قیام کند و عامل یزید را از شهر بیرون نماید و از همان جا نامهها به اطراف و شهرها بنویسد و مردم را به شورش و انقلاب دعوت کند، نتیجه این میشد که یزید به مکه قشون میفرستاد، و مکّه را محاصره میکرد، و کعبه را خراب و اهل مکه را قتل عام مینمود.

اما حسین(علیه السلام) مقصد سیاسی نداشت[(1)](#content_note_288_1) و کسی هم نبود که محرمات و شعائر خدا و مقدّسات را سبک بشمارد. او اعتراضش به بنی امیه این بود که محرّمات را

ص: 288

1- . اشتباه نشود! غرض ما از اینکه میگوییم حسین(علیه السلام) مقصد سیاسی نداشت این نیست که مرد خدا باید در سیاست مداخله ننماید و در جریان امور عامه بینظر و بی طرف و به صلاح و فساد و عزّت و ذلّت جامعه مسلمین بی اعتنا و ساکت باشد - زیرا این روش چنانچه بعد هم توضیح میدهیم، برخلاف تعالیم اسلام است. در احکام اسلام، حتی عبادات از نماز جماعت و حج و روزه و شعائر دیگر دین، سیاست به این معنا و مبارزه با اهل باطل و کفر و اظهار عظمت و شوکت اسلام و همکاری برای پیشرفت و ترقی مسلمین وارد است و اسلام و مسلمانی در هیچ حال و هیچ مکانی از توجّه به حُسن جریان امور بر اساس نظام اسلام جدا نیست - بلکه غرض این است که حسین(علیه السلام) مقصدش از قیام، طلب ریاست و تصرف مسند سیاست و جاه و مقام نبود.

هتک و شعائر و احکام را ضایع کرده اند پس چگونه راضی میشد جریان کار طوری پیش آید که بنی امیه احترام حرم خدا را هتک نمایند. او میدانست که اعلان قیام در مکّه موجب هتک مسجد و تخریب خانه و اسائه ادب به تمام مشاهد و مواقف حرم خواهد شد، این دوراندیشی و متانت رأی حسین(علیه السلام)، بعدها هنگام قیام ابن زبیر، آشکار گردید، لذا از اینکه حرم را مرکز قیام و نهضت قرار دهد جداً خودداری فرمود.یک راه دیگر نیز مقابل آن حضرت بود که در مکه بماند و حرفی نزند و بیعت هم نکند، در آنجا بست بنشیند، و از بیعت یزید امتناع ورزد. این پیشنهادی بود که عبدالله بن عمر و ابن عبّاس و بعضی دیگر به آن حضرت میدادند، و خواستار شدند که چون به احترام حرم، کسی متعرّض شما نخواهد شد در همین جا بمان، و با یزید بیعت نکن، و در این محل امن و جوار خانه خدا، محترم و مکرّم اقامت فرما.

امام(علیه السلام) این پیشنهاد را هم نپذیرفت زیرا میدانست بنیامیّه آن حضرت را خواهند کشت، و در هرکجا به او دست یابند اگر چه در زیر پرده کعبه یا در خانه باشد از او دست بردار نیستند و به احترام حرم و کعبه توجّه ندارند.

میدانست کسانی را گماشتهاند که در همان موسم حج ناگهان بر آن حضرت حمله کنند و خونش را بریزند دراین صورت هم احترام حرم هتک میشد و هم خونش به هدر میرفت و شهادتش برای اسلام مثمر ثمری نمیشد؛ زیرا ممکن بود حاکم مکه مردم را به اشتباه بیندازد و جمعی را به اسم شرکت و توطئه در قتل آن حضرت دستگیر کند.

ازاین جهت حسین(علیه السلام) تصمیم به خروج از مکه گرفت تا آن کس نباشد که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) خبر داد به واسطه او حرمت حرم هتک میشود.

وقتی فرزدق از علت شتاب آن حضرت و خروج از مکّه، پیش از ادای مناسک پرسید فرمود:

ص: 289

«لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَاُخِذْتُ»؛[(1)](#content_note_290_1)

«اگر شتاب نمیکردم دستگیر میشدم».

و نیز میفرمود: «به خدا سوگند! تا خونم را نریزند، رهایم نمیکنند و وقتی مرا کشتند خدا بر آنها مسلط سازد کسی را که آنها را ذلیل سازد تا آنکه از خرقه حیض خوارتر شوند».[(2)](#content_note_290_2)به ابن زبیر فرمود: «پدرم مرا حدیث کرد که رئیسی در مکه، حرمت آن را هتک مینماید و من دوست ندارم که آن کس باشم».[(3)](#content_note_290_3)

طبری نقل کرده است که ابن زبیر با آن حضرت سخنی گفت، حضرت فرمود: «آیا میدانید ابن زبیر چه گفت؟».

گفتند: خدا ما را فدایت کند نمیدانیم.

فرمود: «گفت در همین مسجد باش تا از برایت عِدّه و جمعیت فراهم کنم».

سپس فرمود: «به خدا قسم اگر من یک وجب بیرون از حرم کشته شوم بیشتر دوست دارم تا یک وجب داخل حرم کشته شوم (زیرا اگر داخل حرم کشته میشد حرمت حرم هتک میشد)، و سوگند به خدا اگر من در لانه جنبندهای از جنبندگان هم باشم مرا بیرون میآورند و به قتل میرسانند، به خدا قسم، احترام مرا هتک میکنند، چنانچه یهود احترام شنبه را هتک کردند».[(4)](#content_note_290_4)

ص: 290

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص290؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص217.

2- . طبری، تاریخ، ج4، ص269؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج3، ص276؛ معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص334.

3- . طبری، تاریخ، ج4، ص289؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج3، ص275.

4- . طبری، تاریخ، ج4، ص289؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج3، ص276؛ شبلنجی، نورالابصار، ص116. پوشیده نماند که ابن زبیر از ماندن و توقف امام(علیه السلام) در مکه کراهت داشت زیرا باوجود امام(علیه السلام) کسی به او توجّهی نمیکرد، آنچه را میگفت برای آن بود که خود را ظاهراً تبرئه نماید. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص72؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص174 و کتاب های دیگر.

##### د - حلّ بیعت

یک انقلاب سیاسی محتاج به عدّه و نفرات و جمعیت و افراد است و بدون افراد و سرباز و سپاه انقلاب سیاسی نتیجه بخش نمیشود.

پس اگر کسی قیام کند و اعلان مخالفت با حکومت بدهد و به جمع قشون و سپاه اهمیت ندهد، نمیتوان او را طالب ریاست دانست. و اگر از این هم جلوتررفت و لشکر خود را با اعلام عاقبت حزنانگیز و پایان پراندوه قیام خویش از دور خود متفرق ساخت و بلکه رسماً به آنها اجازه کناره گیری داد، رهبر این قیام به فکری که متهم نمیشود فکر سیاست، سلطنت طلبی و حکومت است.

حسین(علیه السلام) هنگامی که از مدینه عازم هجرت به مکّه و از مکّه عزیمت عراق کرد، همواره به زبان ها و بیان های مختلف، اطرافیان خود را از شهادت خبر میداد و از سرنوشت خود آگاه میساخت.

در خطبهای که در مکّه، هنگام عزیمت عراق انشا کرد، و در بین راه مکرر اصحاب خود را از پایان غم انگیز این نهضت خبر داد.

وقتی به منزل ذوحسم رسیدند این خطبه را خواند:

«أَمَّا بَعْدُ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْیَا قَدْ تَغَیَّرَتْ وَ تَنَکَّرَتْ وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا، وَاسْتَمَرَّتْ جِدّاً حَتَّی لَمْ یَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَهٌ کَصُبَابَهِ الْإِنَاءِ وَخَسِیسُ عَیْشٍ کَالْمَرْعَی الْوَبِیلِ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحقّ لَا یُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا یُتَنَاهَی عَنْهُ لِیَرْغَبُ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَاءِ اللهِ مُحقّاً فَإِنِّی لَا أَرَی الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَهً، وَلَا الْحَیَاهَ مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَّا بَرَماً»؛[(1)](#content_note_291_1)

ص: 291

1- . معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص 353 و کتاب های دیگر با اندک اختلاف لفظی، مثل: ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج2، ص 39؛ زرندی، نظم دررالسمطین ص216؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص149 - 150؛ شبراوی، الاتحاف ص25؛ محمدرضا، الحسن والحسین سبطا رسول الله، ص 160.

«اکنون سرنوشت این گونه پیش آمده که میبینید و دنیا دگرگون و زشت و ناخوش شده، وخوبی هایش پشت کرده، و زندگی اش رفته است، و چیزی به جا نمانده مگر مانند اندکآبی که در ته ظرف آب باشد، و زندگی پستی مانند چراگاه بدعاقبت، که پایانش وخیم باشد. آیا نمیبینید که به حقّ عمل نمیشود، و از باطل کسی باز نمیایستد و پذیرای نهی نمیشود؟ مؤمن دیدار خدا می گزیند به راستی که من مرگ (شهادت) را جز سعادت و زندگی با این ستمکاران را جز دلتنگی و گرفتگی نمیبینم».

در این هنگام اصحاب باوفای امام(علیه السلام) هریک به نوعی، به زبانی اظهار وفاداری، و جان نثاری کردند و گفتند:

اگر دنیا برای ما جاویدان باشد، و مرگی جز شهادت نباشد ما شهادت را بر زندگی برگزینیم و افتخار کنیم که در برابر تو ما را بکشند و اعضای ما را پاره پاره نمایند. ما بر نیت و بصیرت خود ثابتیم با دوستان تو دوست، و با دشمنان تو دشمنیم. خدا را به وجود مسعود تو بر ما منّت ها است.[(1)](#content_note_292_1)

وقتی به زمین کربلا رسید محل شهادت و مقتل خود را به آنها نشان داد. هنگامی که به منزل زباله رسید. اصحاب را از شهادت مسلم و عبدالله بن یقطر آگاهی داد، و فرمود:

«قَدْ خَذَلَنَا شِیعَتُنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْکُمُ الْإِنْصِرَافَ فَلْیَنْصَرِفْ لَیْسَ عَلَیْهِ مِنَّا ذِمَامٌ»؛

«شیعه ما، ما را واگذاشتند. هرکس از شما دوست میدارد باز گردد باید باز گردد که ما را بر او بیعتی نیست».

ص: 292

1- . معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص354.

در این وقت آن مردم از چپ و راست متفرق و پراکنده شدند و جز برگزیدگان و آزمودگان کسی باقی نماند.[(1)](#content_note_293_1)در شب عاشورا هنگامی که آن مردان خدا به عبادت، ذکر، نماز، دعا و تلاوت قرآن مشغول بودند، آقایشان حسین(علیه السلام) در میان جمع آنها آمد، و این خطبه را خواند، فرمود:

«اُثْنِی عَلَی اللّه أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ. اَللَّهُمَّ إِنِّی أَحْمَدُکَ عَلَی أَنْ أَکْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّهِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِی الدِّینِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَأَبْصَاراً وَأَفْئِدَهً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاکِرِینَ اَمّا بَعْدُ فَإِنِّی لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَی وَلَا خَیْراً مِنْ أَصْحَابِی وَلَا أَهْلَ بَیْتٍ أَبَرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَجَزَاکُمُ اللَّهُ عَنِّی خَیْراً أَلَا وَإِنِّی لَأَظُنُّ أَنَّ لَنَا یَوْماً مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَإِنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِیعاً فِی حِلٍّ لَیْسَ عَلَیْکُمْ حَرَجٌ مِنِّی وَلَا ذِمَامٌ. هَذَا اللَّیْلُ قَدْ غَشِیَکُم فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً، وَدَعُونِی وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمَ، فَإِنَّهُمْ لَیْسَ یُرِیدُونَ غَیْرِی».[(2)](#content_note_293_2)

«خدا را به نیکوتر وجهی مدح و ثنا میکنم، و او را در خوشی و ناخوشی حمد و سپاس میکنم. خدایا تو را حمد مینمایم که ما را با نبوت کرامت دادی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین بصیرت و بینش عطا کردی برای ما چشم و گوش و دل قرار دادی پس ما را از شکرگزاران قرار بده (اما بعد) من اصحابی را باوفاتر و بهتر از اصحاب خود، و اهل بیتی را نیکوتر و با پیوندتر از اهل بیت خود نمیدانم، خدا شما را پاداش نیک دهد، که شرط

ص: 293

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص30؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص43؛ سماوی، ابصارالعین، ص87.

2- . طبری، تاریخ، ج4، ص317؛ مفید، الإرشاد، ج2، ص91؛ طبرسی، اعلام الوری، ج1، ص455؛ معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص382؛ سماوی، ابصارالعین، ص31؛ محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص120.

نیکی و یاری را به جا آوردید. ما را از آنها بیش از یک روز مهلتی نیست. به شما اذن دادم که همگی بروید، بیعت خود را از شما بازگشودم، بر شما عهد و بیعتی نیست. این تاریکی شب شما را پوشانده است، آن را مرکب خود قرار دهید، و مرا با این مردم بگذارید زیرا اینان جز من دیگر کسی را طلب نکنند».

در اینجا نیز برادران و برادرزادگان و اصحاب امام(علیه السلام) هریک به نوبت برخاستند، و شرط وفاداری به جا آوردند و سخنانی گفتند که تا جهان باقی است سرمشق اصفیا و اولیاست.

سپس حسین(علیه السلام) آنها را در حال دعا و عبادت گذاشت و به خیمه بازگشت و مشغول رسیدگی به کارها و وصیت به مهمّات خود گردید.[(1)](#content_note_294_1)

امام حسین(علیه السلام) تا شب عاشورا همواره اصحاب و یاران خود را از پایان کار آگاهی میداد و هرگز از فتح و غنیمت و اعطای منصب و حکومت سخنی به میان نمیآورد و به جز امر خدا و تکلیف شرعی و امتثال فرمان باعث و محرکی نداشت.

بنابراین - چنانچه گفتیم - بسیار خطاست اگر کسی قیام امام(علیه السلام) را تعلیل به علل سیاسی یا اختلافاتی که بین بنیهاشم و بنیامیه بوده است بنماید؛ هرچند آن اختلافات نیز بر اساس تباین اخلاقی و منافرات روحی و اختلاف فکر این دو قبیله بود و از موجبات شدت دشمنی یزید، همان کینههای دیرینه او و فامیلش نسبت به بنی هاشم و اخلاق زشتی بود که در محیط فاسد تربیت بنی امیه کسب کرده بود.

ص: 294

1- . معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص 383؛ سماوی، ابصارالعین، ص31؛ محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسولالله، ص 120 - 122. الحقّ آن اصحاب باوفا به آنچه گفتند عمل کردند و روز عاشورا فداکاری و ثبات قدم و ایمانی از خود نشان دادند که دوست و دشمن از وفا و پایداری و استقامت و محبّت شان به خاندان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) متحیر شدند.

ولی قیام امام حسین(علیه السلام) بالاتر از این بود که از آن اختلافات گذشته سرچشمه بگیرد. چنانچه بعثت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) ارتباطی به اختلاف بنی هاشم و بنی امیه نداشت، علت قیام حسین(علیه السلام) نیز این اختلاف نبود و یگانه کلمهای که میتوانیم در علت قیام آن حضرت بگوییم این است که نهضت حسین(علیه السلام) یک مأموریت الهی و فرمان پذیری واقعی بود که با سیاست و تصرف مسند حکومت و زمامداری و منافع دنیوی هیچ گونه ارتباطی نداشت.

#### 2- امر به معروف و نهی از منکر

﴿وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر﴾.[(1)](#content_note_295_1)

در کتب معتبر تاریخ روایت شده که حسین(علیه السلام) برای برادرش محمد حنفیه این وصیت را نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم. این است آنچه که وصیت کرد حسین بن علی بن ابی طالب به برادرش محمد بن علی معروف به ابن حنفیه:

همانا حسین گواهی میدهد به یگانگی خدا و اینکه شریکی برای او نیست و اینکه محمّد، بنده و فرستاده اوست، شریعت و دینی را که آورد به حقّ از جانب حقّ آورد، و اینکه بهشت و آتش، حقّ است، و قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست، و اینکه خدا تمام مردگان را برخواهد انگیخت.

همانا من از برای تجاوز و طغیان و خودداری از قبول حقّ و برای فساد و ستم بیرون نشدم، بلکه برای اصلاح امور امت جدم محمّد(صلی الله علیه وآله) میخواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر سیره و روش جدم پیغمبر و پدرم علی بن ابی طالب بروم،

ص: 295

1- . آل عمران، 104.

پس هرکس بپذیرد مرا به پذیرفتن حقّ، پس خداوند اولی به حقّ است، و هرکس رد کند بر من، صبر کنم تا خدا میان من و قوم من به حقّ حکم کند و خدا بهترین حکم کنندگان است ای برادر! این وصیت من است به سوی تو».

«وَمَا تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ، وإِلَیْهِ اُنِیبُ وَالسَّلَامُ عَلَیْکَ وَعَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی، وَلَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ».[(1)](#content_note_296_1)

این وصیت مانند کلمه توحید مشتمل بر نفی و اثبات است.

اما در جنبه نفی، اگرچه احدی از مسلمانان در حقّ حسین(علیه السلام) احتمال نمیداد که قصد و نیتش از این قیام، فساد، و تجاوز، و ستم یا خودداری از قبول حقّ باشد زیرا در طرف بیعت با یزید حقّی تصور نمیشد که کسی خودداری از آن را سرپیچی از قبول حقّ بشمارد.

حسین(علیه السلام) کسی نبود که مردم او را نشناسند، و به سلامت نفس و پاکی ضمیر و طهارت وجدان او آگاه نباشند.

خدا او را به صریح آیه تطهیر[(2)](#content_note_296_2) از هر رجس و آلایشی پاک گردانیده و برطبق حدیث صحیح مشهور ثقلین، مصونیت، و عصمت او از خطا اعلان شده بود.ولی برای اینکه کارگردانان حکومت؛ و دستگاه تبلیغاتی، و قلم ها و زبان های مزدور دولت اموی چنین تهمتی را در محافل خودشان، به آن حضرت نزنند، و ساده لوحان بی اطلاع را در شبهه نیندازند این جمله را نوشت:

ص: 296

1- . محدّث قمی، نفس المهموم، فصل4، ص91؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص112. جمله «اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ» تا آخر وصیت از مقتل الحسین(علیه السلام) خوارزمی (ج1، ص189، فصل9) نقل شده است. «توفیقم جز به خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم و سلام بر تو و بر کسی که پیرو رستگاری و هدایت باشد و نیرو و توانایی نیست جز به وسیله خدای بزرگ».

2- . احزاب، 33.

«إِنِّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَلَا بَطِراً، وَلَا مُفْسِداً؛ وَلَا ظَالِماً»؛[(1)](#content_note_297_1)

«من از روی تجاوز و طغیان و سرمستی و یا تکبر و گردن کشی و خرابکاری و ظلم از مدینه خارج نشدم».

اما در جنبه اثبات این جمله را فرمود:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ ِالْإِصْلَاحِ فِی أُمّهِ جَدِّی مُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآله) اُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ وَأَسِیرُ بِسِیرَهِ جَدِّی وَأَبِی عَلِیّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ...».[(2)](#content_note_297_2)

در این جمله حسین(علیه السلام) علت قیام و برنامه کار خود را در چهار ماده اعلام کرد:

1. اصلاح امور امّت.

2. امر به معروف.

3. نهی از منکر.

4. پیروی از روش جدش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و پدرش امام علی(علیه السلام).

یکی از واجبات بزرگ و فرایض مهم اسلامی که شرعاً و عقلاً اهمیت آن معلوم گشته و تأکیدات فراوانی نسبت به آن شده و بقای احکام و شریعت، وابسته به آن است، امر به معروف و نهی از منکر است.

این حکم، نمونهای از احکام عالی و ترقّی بخش اسلام است و به تمام افراد حقّ میدهد که اجرای احکام را از همه و هرکس مطالبه کنند و با معصیت و خلاف قانون شرع مبارزه نمایند و یک فرد عادی را موظف و مأمور میسازد که در اجرای حدود و احکام و حسن جریان امور نظارت نماید و درحقیقت این حکم ضامن اجرای قوانین اسلام است.

ص: 297

1- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص21؛ مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص329؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص179.

2- .[2] ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص21؛ مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص329 – 330؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص179.

عزّت و آبروی مسلمانان در گرو عمل به این حکم است و ذلّت و بیچارگی آنها راجع به ترک این واجب است.

در صدر اسلام رعایت این حکم را مسلمانان پشتوانه حفظ حقوق خود و جلوگیری از ظلم و تجاوز میدانستند و کسانی پیدا میشدند که بزرگان و زمامداران را با صراحت لهجه امر به معروف و نهی از منکر مینمودند و از اعمال و رفتارشان انتقاد میکردند و آنها هم در مقابل عکس العمل سوئی نشان نمیدادند.

بعد از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) اگرچه خلافت از مجرای صحیح و اصیل خود منحرف شد ولی در عمل به سایر احکام اسلام و اجرای حدود، چون به زمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) نزدیک بودند مراقبت میکردند، و صورت برنامههای اسلامی محفوظ و امر به معروف و نهی از منکر معمول بود، و مسلمان ها این حقّ و آزادی را برای خود نگاه میداشتند و در اجرای احکام نظارت مینمودند و کسی هم به آمرین به معروف، و نهی کنندگان از منکر اعتراض نمیکرد و تا زمان خلافت عثمان که شکل حکومت از سادگی و بی پیراگی به تدریج خارج شد و نخست معاویه و بعد سایر بنی امیه از روش کسریها و قیصرها تقلید نموده و خود و اطرافیان و کسانشان را از مردم جدا و بالاتر شمرده و برادری و برابری اسلامی را ضعیف ساختند؛ امر به معروف و نهی از منکر نیز، به واسطه عکس العمل های شدیدی که عمّال آنها نشان میدادند متروک شد.

وقتی حکومت بر مجرای عدالت و سعادت جامعه سیر کند از امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد ناراحت نمیشود و از آن جلوگیری نمیکند؛ ولی حکومتی که بر اساس ظلم و زور و بی احترامی به افکار و احساسات عموم و مقدسات و شعائر روی کار باشد از امر به معروف و نهی از منکر و آزادی قلم و زبان میترسد.

بنیامیه هم به این ملاحظه این آزادی ها را از مردم گرفتند هرکس سخن حقّی میگفت، مورد شکنجه و آزار مأمورین واقع میشد و هرکس اعتراض مینمود او

ص: 298

را حبس یا تبعید میکردند، و حقوقش را قطع مینمودند یا خونش را میریختند و یا مثل عبدالرّحمن حسان غثری که «زیاد» به امر معاویه او را زنده دفن نمود،[(1)](#content_note_299_1) زنده به گور میساختند.

حتی فرد یا شخصیتی مثل ابی ذر، صحابی جلیل به تقاضای معاویه به جرم امر به معروف و نهی از منکر به امر عثمان از شام به وضع بسیار زننده و اسفناکی به مدینه اعزام و از آنجا هم چون دست از انجام وظیفه برنداشت به ربذه تبعید شد تا در همان جا از دنیا رفت.

شاید نخستین کسی که علناً در برابر انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر عکس العمل و مقاومت به خرج داد عثمان بود که تذکرات و انتقادات صحابه و سایر مسلمانان را نسبت به روش ناصواب حکومتی خود ناشنیده گرفت و مانند زمامدارانی که خود را مسئول جامعه نمیدانند رفتار کرد.

اگر عثمان به مسئولیت خود در برابر جامعه مسلمین توجّه کرده و تذکرات صحابه را در مورد عمّال خائن و ظالم و متجاهر به فسق، و زیاده روی در صرف بیت المال، پذیرفته بود، هم بنیان معنوی خلافت به استحکام خود باقی میماند و هم باب آن همه فتنهها و انقلاب ها به روی اجتماع مسلمین باز نمیشد.درحقیقت یورش و شورشی که بر خلیفه شد به علّت توجّه نکردن او به امر به معروف و نهی از منکر و سلب آزادی منطق و انتقاد بود که بالأخره کاسه صبر جامعه لبریز شد تا جایی که چاره کار را منحصر به انقلاب دیدند.

پس از عثمان اگر چه در مدت خلافت علی(علیه السلام) در آن قسمت از کشورهای اسلامی که در قلمرو خلافت آن حضرت بود، وضع زمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) تجدید شد، و مردم آزاد شدند، و علی(علیه السلام) شخصاً امر به معروف و نهی از منکر میفرمود و در بازارها و مجامع این وظیفه را انجام میداد، اما هم، آن روش حکومت، دیری نپایید و هم همان تربیت شدگان مکتب بنی امیه و حکومت عثمان مانع پیشرفت و تغییر وضع شدند.

ص: 299

1- . مغنیه، المجالس الحسینیه، ص139.

بعد از شهادت حضرت امام علی(علیه السلام) مأموران حکومت معاویه از امر به معروف و نهی از منکر به شدت جلوگیری کردند و کار به جایی رسید که احدی را جرئت چون وچرا در کارهای دستگاه های حکومتی نبود و اگر کسی حرفی میزد به سیاه چال زندان های زیاد و دیگران میافتاد.

به نظر ما بزرگ ترین سدّی را که بنی امیه شکستند و بزرگ ترین خطری که آن روز و در هر عصر اجتماعات اسلامی را تهدید مینماید، آزاد نبودن امر به معروف و نهی از منکر است.

بنی امیه با بستن زبان ها توانستند در داخل کشور اسلام هرگونه مداخله نامشروع بنمایند؛ و از این راه رژیم استبداد و خودکامگی آنها بر سر جوامع مسلمین سایه انداخت، و زمامداران ستمکار آنچه توانستند از مقام و قدرت خود سوء استفاده نموده هرگونه تحمیلی را بر مردم روا داشتند و کسی نمیتوانست در کار آنها چون وچرایی بکند و کار را به جایی رساندند که به جای امر به معروف و نهی از منکر عکس آن رایج شد، بلکه در نظر بسیاری معروف، منکر و منکر، معروف گردید.

حجر بن عدی، رشید هجری، عمرو بن حمق و میثم تمار با آن وضع فجیع به جرم دوستی علی(علیه السلام) و امر به معروف و نهی از منکر کشته شدند.فشار ظلم و زور سرنیزه و شمشیر به طوری مردم را در وحشت و بیم انداخت که بعد از شهادت حضرت مجتبی(علیه السلام) بزرگان صحابه جرئت آنکه منکری را انکار و برخلاف سیاست بنی امیه سخن بگویند نداشتند و جامعه مسلمانان در یک سکوت مرگبار و خفقان عجیب فرو رفت.

در چنین محیط پر از ارعاب و در زیر سرنیزهها و شمشیرهایی که خون هزاران بی گناه از آن میچکید، معاویه زمینه ولایتعهدی یزید را فراهم کرد و به سربازان جلّاد و دژخیمان آدم کش مأموریت داد هرکس مخالفت کند بی درنگ گردنش را بزنند و در حجاز که پایتخت واقعی اسلام و مقرّ خاندان پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، و سایر زعما و اهل حلّ و عقد بود، ولایتعهدی یزید را اعلام کرد و شخصیت های درجه اول دینی و سیاسی را به دروغ به موافقت با این بیعت شوم، متهم ساخت.

ص: 300

تشریح وضع اسف بار و رقّت انگیزی که مسلمانان در اثر ترک امر به معروف و نهی از منکر و همکاری نکردن با امثال ابیذر، مقداد، حجر و عمار به آن مبتلا شدند، به طور وضوح واقعاً دشوار است.

منکر از این بالاتر چیست که امیرالمؤمنین(علیه السلام) را که به منزله نفس نفیس پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و پسرعمّ و داماد و وصیّ آن حضرت، و اول مجاهد و حامی اسلام و اعلم و ازهد و اعدل و اتقی و اعبد امّت بود، در بالای منابری که به همّت و جانبازی خود علی(علیه السلام) برپا شده بود، سبّ کنند و کسی جرئت نهی از این منکر عظیم را نداشته باشد.

منکر از این بزرگ تر کدام است که به فرمان یزید سه روز مدینه را قتل عام کنند و مال و عرض و ناموس مسلمین بر سربازان حکومت مباح گردد.

آری، وقتی امر به معروف و نهی از منکر ترک شده و جامعه به قدرت های فردی تسلیم گردید و خود را به آنها فروخت، نتیجه همین میشود که در حکومت بنی امیه به آن گرفتار شدند. رجال و صلحا و طرف داران مصالح عامه کشته یا زندانی میشوند. اموال بیت المال صرف عیاشی و هرزگی میگردد،حتی به ناموس افراد تجاوز، و احکام و حدود تعطیل، و شعائر اسلام را تحقیر مینمایند، و کنیزکان و زن ها را به کارهای مختص به مردها میگمارند، و ولید کنیز خودش را با حال جنابت به مسجد میفرستد تا بر مردها امامت کند[(1)](#content_note_301_1) و فرماندار کوفه با حال مستی به مسجد میرود،[(2)](#content_note_301_2) و زنا و بی عفتی رایج میشود.

تمام این مفاسد از مرکز حکومت سرچشمه میگرفت، و منتهی به یک شخص میشد که به نام خلیفه و زمامدار، همه قدرتها را قبضه کرده، آزادیها را از بین برده و مردم را از حقوق اجتماعی و دینی محروم ساخته بود.

ص: 301

1- . بلاذری، انساب الاشراف، ج9، ص160؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ج2، ص320.

2- . نسائی، السنن الکبری، ج3، ص248؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج4، ص1554؛ ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج5، ص91؛ مجلسی، بحارالانوار، ج31، ص53.

غرض ما اکنون شرح مفاسد حکومت بنیامیه و انتقاد از آن نیست. غرض این است که بنی امیه رل تجاوز و ستم را به دست گرفتند و دانستند که اگر بخواهند آزادانه به حکومت ظلم و وحشت خود ادامه دهند و مقاصد پلید خود را اجرا نمایند باید این آزادی انتقاد را که اسلام به جامعه داده، بگیرند.

هر تشکیلات و سازمانی در صورتی میتواند باقی بماند که نقطه ضعف و محل انتقادی در آن نباشد و یا اگر نقطه ضعفی دارد از انتقاد نهراسد و انتقادات بجا را بپذیرد ولی اگر این طور نشد ناچار باید دهن انتقادکنندگان را با پول و زور ببندد، و این کاری بود که معاویه و حکومت اموی انجام داد.

معلوم است وقتی نهی از منکر آزاد نباشد، محیط برای کسانی که از انتقاد وحشت دارند آماده میشود، به هر طرف بخواهند حمله میکنند و هر جنایت و عمل شنیعی را مرتکب میشوند و به هر کجا خواستند جامعه را میبرند و پول پرستان و کسانی که دین و شرف خود را به آنها به طمع منافع مادّی فروختهاند نیز آنها را مدح میکنند و اعمال زشت و رفتارشان را در مجامع و محافل و بر کرسیهای نطق و خطابه، به رخ مردم میکشند و آنها را مصلح و غمخوار جامعه معرفی میکنند.حسین(علیه السلام) که ناظر این اوضاع ناهنجار اجتماعی و سیاسی مسلمین بود علاوه بر آنکه مانند یک فرد از مسلمانان تکلیف داشت امر به معروف و نهی از منکر نماید، ازنظر مقام و موقعیت و محبوبیت خاصی که در بین مسلمین داشت، تکلیفش سنگینتر بود.

چشم همه مسلمین به آن حضرت که به رهبری معنوی و اسلامی مسلّم بود، دوخته شده و اکثریت مردم پیش خود میگفتند درصورتی که حسین(علیه السلام) در برابر این اوضاع، مصلحت را در سکوت بداند تکلیف دیگران معلوم است؛ زیرا کسی از حسین(علیه السلام) بیناتر به اوضاع و داناتر به احکام نیست. چه کسی از حسین(علیه السلام) سزاوارتر به مبارزه با این همه منکرات بود؟

امام حسین(علیه السلام) وظیفه داشت و مکلف بود که برای نهی از منکر به پا خیزد و عالم اسلام را بیدار کند و با بذل جان خود و یارانش بزرگ ترین ضربت کاری را بر پیکر نحس و نجس حکومت بنی امیه وارد سازد.

ص: 302

حسین(علیه السلام) به شدت مسئولیتی را که داشت احساس میکرد و درضمن خطبهها و بیاناتی که میکرد، این مسئولیت بزرگ را برای مردم شرح میداد.

ازجمله به نقل ابی مخنف از عقبه بن ابی عیزار، در بیضه، [(1)](#content_note_303_1) این خطبه را برای اصحاب خویش و سپاه حرّ خواند، بعد از حمد و ثنای خدا فرمود:

«أَیُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ الله(صلی الله علیه وآله) قَالَ: مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلّاً لِحُرُمِ اللهِ نَاکِثاً لِعَهْدِ اللهِ، مُخَالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله) یَعْمَلُ فِی عِبَادِ اللهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ کَانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ. أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَهَ الشَّیْطَانِ،وَتَرَکُوا طَاعَهَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَیْءِ، وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَیَّرَ...». [(2)](#content_note_303_2)

در این خطبه امام(علیه السلام) مسئولیت شدید مسلمانان را در برابر آن همه منکرات و علت قیام خویش را اعلام کرد، فرمود:

«ای مردم! رسول خدا’ فرمود: هرکس ببیند سلطان ستمکاری را که حرامهای خدا را حلال قرار دهد، و عهد خدا را بشکند، و مخالف سنت پیغمبر’ باشد و در میان بندگان خدا به گناه و ستم، کار کند، ولی او در برابر این سلطان، با کار و یا با گفتارش مبارزه نکند، سزاوار است بر خدا که او را در جایگاهی که برای عذاب سلطان مقرر شده وارد سازد. آگاه باشید که این مردم ملازم اطاعت شیطان

ص: 303

1- 1. یکی از محل هایی که امام(علیه السلام) در مسیر حرکتشان به کربلا برای استراحت در آنجا توقف کردند و فرصتی پیش آمد که امام(علیه السلام) برای بار دوّم با سپاهیان حرّ سخن بگوید.

2- . طبری، تاریخ، ج4، ص304؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص48؛ معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص353.

شده و اطاعت خدا را ترک کرده و فساد را آشکار و حدود را تعطیل، و فیء و بیت المال را به خود اختصاص داده و حلال خدا را حرام، و حرام او را حلال ساختهاند، و من سزاوارترین کس هستم که بر آنان انکار کند».[(1)](#content_note_304_1)

ص: 304

1- . اگر کسی بخواهد بیش از این به اهمیّت امر به معروف و نهی از منکر و نکوهش مسامحه در آن ازنظر حسین(علیه السلام) آگاه شود، به خطبهای که حسن بن علی بن شعبه حرانی در تحف العقول (ص237 - 239) از آن حضرت روایت کرده است مراجعه نماید. اینک ترجمه بعضی از قسمت های این خطبه به طور نقل به معنا و مضمون: «ای مردم! عبرت بگیرید به آنچه خدا اولیای خود را به آن اندرز داده، و آن نکوهش احبار یهود و نصاری است که فرمود: ﴿لَوْلَا یَنْهَیهُمُ الرَبَّانِیُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ﴾ (مائده، 63) و فرمود: ﴿لُعِنَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی إِسْرائیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ \* کَانُوا لَا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ﴾ (مائده، 78 - 79). خدا بر آنها عیب گرفت برای آنکه از ستمگران، کردار زشت و فساد میدیدند و آنان را برای منافعی که از آنها میبردند و بیمی که داشتند، نهی از منکر نمیکردند و حال آنکه خدا میفرماید: از مردم نترسید و از من بترسید و فرموده است: مؤمنین و مؤمنات اولیای یکدیگرند و امر به معروف و نهی از منکر میکنند. خدا به این علت، نخست امر به معروف و نهی از منکر را نام برد که اگر این فریضه برپا شود، تمام واجبات آسان و دشوار، برپا می شوند؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام و رد مظالم و مخالفت با ستمکاران است. با آن فیء و غنیمت ها تقسیم و صدقات از موارد معینه گرفته و بجا و به مورد به مصرف می رسد. شما ای گروهی که به دانش مشهور و به نیکوکاری مذکور و به خیرخواهی مردم معروفید! خدا در دل مردم مهابت و احترام شما را قرار داده است. آیا نیست که به این همه عزّت و بزرگی نایل شده اید، برای اینکه در قیام به حقّ خدا، به شما چشم داشت دارند باآنکه شما در بیشتر حقوق خدا کوتاهی می کنید! شما نه مالی بذل نموده اید و نه مردمی هستید که در راه خدا فداکاری کرده باشید، و نه با کسان و نزدیکان خود (که دشمن خدایند) دشمنی کرده اید، با این حال تمنّای بهشت خدا و همجواری با پیغمبران خدا و امان از عذاب او را دارید! من از آن می ترسم که برخلاف این آرزو به عقابی از عقاب های خدا گرفتار شوید برای اینکه شما از مقام خود سوءاستفاده می کنید. نه در مقام و منزلتی که دارید به وظیفه خود رفتار می کنید و نه کسانی را که انجام وظیفه می نمایند یاری می کنید. شمایید که اگر بر اذیّت شکیبایی کرده و در راه خدا متحمل مؤونه (خرج و زحمت) شدید، مرجع و مصدر امور می گشتید، ولی ظلمه را بر منزلت خود تمکین دادید و امور الهی را به آنها واگذاشتید تا آنها به شبهات و شهوات خود رفتار نمایند. شما با ترس از مرگ و راضی شدن به این زندگی فانی، آنها را بر خود مسلط نموده و ضعیفان را به دست بیداد آنها سپردید. پس گروهی به قهر و استعباد آنان گرفتار و گروه دیگر برای ضعف امور معیشت مغلوب شده اند. آنان موافق هواها و دل خواه خود رفتار می نمایند و به اشرار اقتدا کرده و به خدای جبار گستاخ شده اند. بر منبر هر شهری سخنگویی زشت گو( مانند آنان که به امیرالمؤمنین(علیه السلام) ناسزا می گفتند) گذارده اند. عجبا و چگونه تعجّب نکنم و حال آنکه روی زمین را خیانتکاران و عمال نامهربان گرفته اند خدا حاکم و قاضی است در آنچه در آن نزاع داریم. خدایا تو می دانی آنچه از ما صادر شده نه برای رغبت و طمع در سلطنت است و نه برای دادگرفتن از دشمن، بلکه می خواهیم معالم دین تو را آشکار کرده و در شهرهای تو اصلاح را اظهار می کنیم، می خواهیم ستمدیدگان در ضمان امان قرار گرفته و سنن و فرائض و احکام تو معمول شود. پس شما (ای مردم) اگر ما را یاری نکنید و انصاف ما را ندهید ستمکاران بر شما چیره گردند و در خاموش کردن نور پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شما اقدام می نمایند. وَحَسْبُنا اللهُ عَلَیْهِ تَوَکَّلْنَا وَإِلَیْهِ أَنَبْنَا وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ

اگر کسی بگوید در چنان وضعی که برای حسین(علیه السلام) پیش آمده بود، شرایط وجوب امر به معروف موجود نبود؛ زیرا ازجمله شرایط آن احتمال تأثیر است که معلوم بود یزید و پیروانش نه از حکومت کنار میروند و نه از روش خود دست برمیدارند، و شرط دیگر آن نیز امن از ضرر است که آن هم موجود نبود.

پاسخ این است که:

1. ما شرایط احکام و خصوصیات و فروع آن را باید از حسین(علیه السلام) استفاده کنیم و استوارترین دلیل بر جواز شرعی هر عمل این است که حسین(علیه السلام) آن را انجام داده باشد، و به عبارت دیگر: گفتار و رفتار آن حضرت از ادلّه احکام شرعیه است.

پس فرضاً اگر دلیلی که دلالت بر اشتراط امر به معروف به احتمال تأثیر و امن از ضرر دارد، به عموم یا اطلاق شامل این مورد هم بشود، همان اقدام حسین(علیه السلام) مخصِّص یا مقیِّد آن خواهد بود، و میفهمیم که در این مورد دو شرط نام برده در

ص: 305

وجوب دخالت ندارد و باید امر به معروف و نهی از منکر نمود هرچند احتمال تأثیر داده نشود و معرض ترتّب ضرر هم باشد.

2. مسلّم نیست که شرعاً در هر مورد، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، مشروط به امن از ضرر باشد، بلکه میتوان گفت در بعضی موارد عکس آن ثابت است و باید اهمیت مصلحت امر به معروف و نهی از منکر را با ضرر و مفسدهای که از آن متوجّه میشود سنجید، اگر مصلحت آن اهّم و شرعاً لازم الاستیفا باشد، مثل بقای دین، تحمل ضرر لازم است و ترک امر به معروف جایز نیست.

به بیان دیگر: فرق است بین امر به معروف و نهی از منکرهای عادی و معمولی که غرض بازداری اشخاص از معصیت و مخالفت، و واداری آنها به اطاعت واگر کسی بگوید در چنان وضعی که برای حسین(علیه السلام) پیش آمده بود، شرایط وجوب امر به معروف موجود نبود؛ زیرا ازجمله شرایط آن احتمال تأثیر است که معلوم بود یزید و پیروانش نه از حکومت کنار میروند و نه از روش خود دست برمیدارند، و شرط دیگر آن نیز امن از ضرر است که آن هم موجود نبود.

پاسخ این است که:

1. ما شرایط احکام و خصوصیات و فروع آن را باید از حسین(علیه السلام) استفاده کنیم و استوارترین دلیل بر جواز شرعی هر عمل این است که حسین(علیه السلام) آن را انجام داده باشد، و به عبارت دیگر: گفتار و رفتار آن حضرت از ادلّه احکام شرعیه است.

پس فرضاً اگر دلیلی که دلالت بر اشتراط امر به معروف به احتمال تأثیر و امن از ضرر دارد، به عموم یا اطلاق شامل این مورد هم بشود، همان اقدام حسین(علیه السلام) مخصِّص یا مقیِّد آن خواهد بود، و میفهمیم که در این مورد دو شرط نام برده در وجوب دخالت ندارد و باید امر به معروف و نهی از منکر نمود هرچند احتمال تأثیر داده نشود و معرض ترتّب ضرر هم باشد.

2. مسلّم نیست که شرعاً در هر مورد، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، مشروط به امن از ضرر باشد، بلکه میتوان گفت در بعضی موارد عکس آن ثابت است و باید اهمیت مصلحت امر به معروف و نهی از منکر را با ضرر و مفسدهای که از آن متوجّه میشود سنجید، اگر مصلحت آن اهّم و شرعاً لازم الاستیفا باشد، مثل بقای دین، تحمل ضرر لازم است و ترک امر به معروف جایز نیست.

به بیان دیگر: فرق است بین امر به معروف و نهی از منکرهای عادی و معمولی که غرض بازداری اشخاص از معصیت و مخالفت، و واداری آنها به اطاعت وانجام وظیفه است، و بین امر به معروف و نهی از منکری که جنبه عمومی و کلی داشته و احیای دین، بقای احکام و شعائر به آن وابسته باشد و ترک آن موجب خسارت ها و مصائب جبران ناپذیر و تقویت کفار و تسلط آنان بر مسلمانان شود، مثل آنکه در عصر حکومت یزید ملیّت جامعه اسلام در خطر تغییر و تبدیل به ملیّت کفر واقع شده بود و اوضاع و احوال نشان میداد که عن قریب دین از اثر و رسمیت افتاده و فاتحه اسلام خوانده میشود. در صورت اول، امر به معروف و نهی از منکر مشروط به امن از ضرر است و در صورت دوم وجوب، مشروط به امن از ضرر نیست و باید با احتمال تأثیر و عدم ترتّب مفسده بزرگ تر، دین را یاری کرد و خطر را از اسلام دفع نمود اگر چه به فدا کردن مال و جان برسد.

3. احتمال تأثیر بر دو نوع است: گاهی شخصی را که اکنون آماده یا مشغول معصیتی است میخواهیم نهی از آن منکر کنیم، اگر احتمال تأثیر ندهیم، نهی از منکر واجب نیست و گاهی نهی از منکر مینماییم و بالفعل احتمال تأثیر نمیدهیم ولی میدانیم در آینده مؤثر واقع میشود در این صورت، نهی از منکر واجب، و با صورت احتمال تأثیر فعلی فرق ندارد.

ص: 306

مثل آنکه احتمال بدهیم اگر با فِرَق ضالّه یا مؤسسات فساد مبارزه کنیم و معایب و مفاسد و مقاصد سوء آنها را به گوش مردم برسانیم و اعلام خطر کنیم، پس از مدتی دستگاهشان بیمشتری و برچیده میشود یا اثر آنها در فساد اجتماع کمتر و یا حداقل از گسترش بیشتر تبلیغات و فسادشان جلوگیری به عمل میآید و اگر کارگردانان آنها دست از خیانت بر ندارند در اثر نهی از منکر تبلیغات سوء آنها باعث گمراهی نخواهد گشت، در این مورد امر به معروف و نهی از منکر با احتمال تأثیر آن در آینده، واجب است.

در دنیای معاصر هم بیشتر مللی که توانستهاند بندهای اسارت خویش را پاره کنند و به آزادی و استقلال برسند برای مبارزه، همین راه را انتخاب کردند، با فداکاری و تحمل ناملائمات، دشواری ها، سختی ها و تهییج احساسات، دشمنانخود را در افکار محکوم و پایههای تسلط و نفوذ آنان را متزلزل و به تدریج ساقط میسازند و در این مبارزات آن افرادی که پرچم به دست گرفتند پیروز شدند و خون هایشان بهای آزادی جامعه و برافتادن نفوذ بیگانه است، و این پیکار را اگر چه نتیجهاش در آینده ظاهر میشود، موفقیت آمیز و افتخار میشمارند؛ زیرا غرض، ریاست و حکومت نیست، بلکه هدف، اصلاح و نجات جمعیت است.

مردان خدا نیز برای هدف های عالی انسانی و الهی خود، گاهی چنین مبارزاتی دارند. یعنی بااینکه میدانند دشمنان خدا خونشان را میریزند و سرشان را بالای نیزه میکنند ولی باز هم برای نجات اسلام و توحید، پیکار و جهاد مینماید تا عکس العمل قیام آنها به تدریج مردم را بیدار، و مسیر تاریخ را عوض کند.

حسین(علیه السلام) با وضعی که پیش آمده بود، و احکام قرآن و موجودیت اسلام را شدیدترین خطرات تهدید میکرد، و آینده اسلام، تاریک و مبهم، بلکه معلوم بود که عن قریب خورشید نورانی اسلام غروب، و دوران شرک و جاهلیت بازگشت خواهد کرد، نمیتوانست با در نظر گرفتن احتمال یا قطع به ضرر، دست روی دست بگذارد و در خانه بنشیند و ناظر این مصیبات برای عالم اسلام شود.

ص: 307

حسین(علیه السلام) کاملاً از خطری که متوجّه دین شده بود آگاه بود لذا در همان آغاز کار که مروان در مدینه به آن حضرت توصیه کرد که با یزید بیعت کند، و به اصطلاح او محترم و با خاطری آسوده زندگی نماید، فرمود:

«إِنَّا لِلهِ، وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَی الْإِسْلَامِ اَلسَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْاُمَّهُ بِرَاعٍ مِثْلِ یَزِیدَ».[(1)](#content_note_308_1)پس از استرجاع فرمود: «باید با اسلام وداع کرد؛ زیرا امّت به راعی و شبانی مانند یزید مبتلا شده است»، یعنی وقتی یزید زمامدار مسلمین شود معلوم است که اسلام به چه سرنوشتی گرفتار میشود؛ آنجا که یزید است، اسلام نیست، و آنجا که اسلام است، یزید نیست.

در مقابل چنین خطر و منکری حسین(علیه السلام) باید به پا خیزد، و دفاع کند و سنگر اسلام را خالی نگذارد هرچند خودش و عزیزانش را بکشند، و خواهران و دخترانش را اسیر کنند؛ زیرا حسین(علیه السلام) بقای اسلام و بقای احکام اسلام را از بقای خودش مهم تر میدانست، پس جان خود را فدای اسلام کرد.

شرط احتمال تاثیر هم موجود بود بلکه حسین(علیه السلام) یقین به تأثیر داشت و میدانست که نهضت و قیام او، اسلام را حفظ میکند و حرکت او ضامن بقای دین خواهد بود، میدانست که اگر بنی امیه او را - که فرزند پیغمبر و مرکز تحقق آمال معنوی و اسلامی مردم، و شریف ترین و گرامی ترین خلق و محبوب ترین افراد در قلوب جامعه است - بکشند دیگر قدرتشان درهم شکسته میشود، و

ص: 308

1- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص17؛ ابن طاووس، اللهوف، ص18؛ مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص326؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص175. «ما از آن خداییم و ما به سوی او باز می گردیم. از اسلام باید خداحافظی کرد آنگاه که امّت اسلامی به زمامداری مانند یزید گرفتار شود».

چنان سیل خشم و نفرت مردم به سویشان سرازیر میشود که حال هجوم به اسلام در آنها از میان میرود، و باید موقعیت دفاعی به خود بگیرند تا بتوانند چند صباحی پایههای لرزان حکومت کثیف خود را از سقوط نگاه دارند.

میدانست که شهادت او و اسارت اهل بیت ماهیّت بنیامیّه و عداوت های آنها را با اسلام و شخص پیغمبر(صلی الله علیه وآله) آشکار میسازد و عکس العمل قتل او ریشههای اسلام را در دل ها استوار کرده و حسّ تمرّد و سرپیچی از اوامر امویین را در همه ایجاد مینماید و احساسات اسلامی و شعور دینی مردم را بیدار و زنده میکند.

میدانست که وقتی بنیامیه او را کشتند، مردم دستگاه خلافت و حکومت را در مسیر خلاف مصالح اسلام و مسلمین میدانند و آن را نماینده افکار جامعههایمسلمان نمیشناسند و معلوم است حکومتی که دشمن دین و خاندان رسالت شناخته شد، هرچند مدت کوتاهی بر ظاهر مردم فرمانروایی کند، نخواهد توانست با سوء استفاده از مسند رهبری اسلامی جامعه را گمراه و اندیشهها را منحرف سازد.

فاجعه کربلا دنیای اسلام را تکان داد و مثل آن بود که شخص پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شهید شده باشد، و در تمام شهرها احساسات خشم آگین مردم نسبت به بنیامیه به جوش آمد و انقلاب های ضدّ امویین یکی پس از دیگری شروع شد تا آن حکومتی که به اسم اسلام، از شرک و کفر ترویج میکرد ساقط شد و آن خون های پاکی که از اهل بیت ریخته شد بهای نجات اسلام و شور و هیجان دینی مردم علیه بنی امیه بود.

پس معلوم شد که امر به معروف و نهی از منکر حسین(علیه السلام) ازنظر قواعد عمومی و فقهی نیز لازم و از واجبات بوده است و حسین(علیه السلام) در راه ادای این تکلیف از جان خود و عزیزترین و لایق ترین جوانان و برادران و یاران چشم پوشید و همه را فدای مقاصد بزرگ و عالی اسلامی کرد، و بااینکه سیل مصائب به سوی او هجوم آورد ثابت و پایدار ایستادگی کرد، و از دین و هدف خود دفاع نمود.

ص: 309

و باآنکه اطفالش را در شدت زحمت تشنگی میدید، و کودکانش را برابر چشمش به فجیعترین وضعی کشتند، به قدر یک سرسوزن از برنامه کار و ادای وظیفه منحرف نشد.

آری، قیام حسین(علیه السلام) امر به معروف و نهی از منکر بود. مبارزه با ظلم و ستم و کفر و ارتجاع واقعی بود.

اما تاریخ امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و کفر نشان نمیدهد که یک نفر مانند حسین(علیه السلام) را با زن و بچه و عائله انبوه، لشکری ستمگر، احاطه کرده باشد و خواهران و دخترانش را در معرض اسیری مشاهده کند، و بیش از هفتادزخم شمشیر و نیزه از دشمن خورده باشد و درعین حال عزّت و کرامت نفس خود را حفظ کرده و به دین و وظیفه خود وفادار مانده باشد.

این حسین(علیه السلام) بود که در راه امر به معروف و نهی از منکر چنان قوّت قلب و شجاعتی در روز عاشورا اظهار کرد که از عهده آن همه امتحانات بزرگ برآمد و در بین شهدای راه حقّ، رتبه اول را حائز شد.

این حسین(علیه السلام) بود که پی درپی علاوه بر آن زخم هایی که به جسمش میرسید، مصیبت هایی از داغ جوانان و شهادت برادران و برادرزادگان، و طفل شیرخوار که هرکدام شجاع ترین افراد را از پا در میآورد و ناچار به تسلیم میسازد، بر او وارد میشد و روح پر از ایمان و دل لبریز از صبر و یقین او را متزلزل نمیکرد.

این حسین(علیه السلام) بود که در ادای وظیفه نهی از منکر، با این همه شدائد و سختی ها عذری نیاورد و برای ترک آن بهانه جویی نکرد و مصداق این حدیث مشهور نبوی گردید:

«سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّی حَمْزَهُ وَرَجُلٌ قَامَ إِلَی إِمَامٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ وَنَهَاهُ فَقَتَلَهُ»؛[(1)](#content_note_310_1)

ص: 310

1- . ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج35، ص416؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج2، ص94.

سرور شهیدان، عموی من حمزه است و مردی است که علیه پیشوایی ستمگر قیام کرد و او را امر به معروف و نهی از منکر نمود و سپس به دست آن ظالم کشته شد».

#### 3- علل قیام از زبان خود امام(علیه السلام)

«مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْکِتَابِ وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَالدَّائِنُ بِدِینِ الحَقِّ وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَی ذَاتِ اللهِ».[(1)](#content_note_311_1)وقتی ولید استاندار مدینه طیبه، امام(علیه السلام) را به استانداری دعوت کرد، و خبر مرگ معاویه را به آن حضرت داد و نامهای را که یزید برای گرفتن بیعت به او نوشته بود قرائت کرد[(2)](#content_note_311_2) امام(علیه السلام) در پاسخش فرمود:

«تو به اینکه من در پنهانی و خلوت بیعت کنم قناعت نخواهی کرد مگر آنکه آشکارا بیعت کنم که مردم آگاه شوند».

ولید گفت: آری!

فرمود: «تا بامداد صبر کن و در این موضوع تصمیم بگیر!».

ولید - بااینکه از کلام امام(علیه السلام) آشکار بود که بیعت نمیکند، اما چون مایل بود با آن حضرت شدت و سختی ننماید، گفت: بازگرد به نام خدا تا در مجمع مردم تو را ملاقات نماییم.

ص: 311

1- . ابومخنف، مقتل الحسین(علیه السلام)، ص17؛ طبری، تاریخ، ج4، ص262؛ سماوی، ابصارالعین، ص217. «نیست امام و پیشوا جز کسی که به کتاب خدا عمل کند و دادگستری نماید و به دین حقّ پایبند باشد و با اعتقاد به ذات خدا نفس خود را از گناهان باز دارد».

2- . بنا به نقل یعقوبی و خوارزمی صریحاً به ولید نوشته بود اگر حسین و ابن زبیر از بیعت خودداری کنند، گردنشان را بزند و سرهایشان را به نزد او بفرستد. یعقوبی، تاریخ، ج2، ص241؛ خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص180، فصل9.

مروان گفت: به خدا سوگند اگر حسین(علیه السلام) در این ساعت بیعت نکرده، از تو جدا شود دیگر بر او قدرت نخواهی یافت، او را حبس کن و نگذار از اینجا خارج شود مگر آنکه بیعت کند یا گردنش را بزن!

حسین(علیه السلام) فرمود: «وای بر تو ای پسر زرقاء آیا تو امر میکنی به کشتن من ای ولید؟ دروغ گفتی و پستی کردی». پس از آن روی به ولید کرد و فرمود:

«ای امیر، ما خاندان نبوّتیم، و معدن پیغمبری و رسالتیم، محل آمدوشد فرشتگان و فرودگاه رحمت خدا هستیم. خدا به ما فتح کرده، و به ما ختم کند، ویزید فاسق و فاجر و شراب خوار و قاتل بیگناهان و متجاهر به فسق و فجور است. کسی مانند من با مثل او بیعت نکند ولی بامدادان خواهیم دید که کدام یک از ما سزاوار و شایسته بیعت و خلافت است».

وقتی امام(علیه السلام) از نزد ولید بیرون رفت، مروان گفت: خلاف گفته من کردی به خدا دیگر چنین فرصتی به دست تو نخواهد افتاد.

ولید گفت: وای بر تو، تو به من میگویی دین و دنیای خود را از دست بدهم! به خدا سوگند دوست ندارم که مالک تمام دنیا باشم و حسین را کشته باشم. سبحان الله آیا حسین را بکشم برای اینکه میگوید من بیعت نمیکنم. به خدا کسی که خدا را به خون حسین ملاقات کند میزان عملش سبک است و خدا روز قیامت به او نظر نمیکند و به او رحمت ننماید و برای او عذاب دردناک است.[(1)](#content_note_312_1)

این صفحه از تاریخ حسین(علیه السلام) برای درک علت قیام و خودداری آن حضرت از بیعت و تعیین هدف و مبدأ آن امام شهید(علیه السلام) بسیار حساس و مهم است، زیرا موادّی را یادآور شده که هریک برای ردّ بیعت و وجوب قیام کافی است.

ص: 312

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص184 فصل9؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص113 - 114 و کتاب های دیگر.

موادی را که حسین(علیه السلام) مستند و دلیل امتناع از بیعت و تصمیم بر مخالفت قرار داده، موادّی بود که احدی در صحت و درستی آن شک نداشت و صغری و کبرای آن مورد قبول و اتّفاق همه بود، حتی ولید عموزاده یزید و استاندار او، صحت این ادله و مواد استنادیه را انکار نکرد و در برابر قوّت منطق و صحت استدلال و احتجاج حسین(علیه السلام) هیچ ایراد و اشکالی ننمود.

بهترین کسی که میتواند حقایق مستندات و علل این قیام را بیان کند، شخص حسین(علیه السلام) است که هم در صدق گفتارش کسی تردید نمیکند و هم عالِم به اوضاع سیاست اسلامی بود، و از آنچه که در جوامع اسلامی میگذشت کاملاً آگاه بود ویزید و عمال و مأموران و متصدیان دستگاه های حکومتی را میشناخت، و از نیّات و مقاصدشان باخبر بود.

پس هرچه حسین(علیه السلام) راجع به این مسائل بیان فرماید، عین حقیقت، و استوارترین مرجع ما در معرفت مستندات، و ادله لزوم قیام و خودداری از بیعت است.

هر کلامی که مطابق حقیقت باشد در نفوس نفوذ میکند، و دل ها را تکان میدهد، و حتی در اهل باطل نیز اثر میگذارد که گاهی در برابر آن سکوت میکنند، و گاهی بدون رعایت مصلحت دنیا و سیاست وقت به حقیقت آن اقرار مینمایند.

سخنان حقّ و صریح حسین(علیه السلام) چنان با واقع مطابق بود که نزدیک ترین مردم به یزید، یعنی ولید هم نتوانست آن را رد کند یا کارهای یزید را توجیه نماید و برای لزوم بیعت او توضیحی بدهد.

اکنون بنگرید: نخست حسین(علیه السلام) فرمود:

«أَیُّهَا الْأَمیرُ! إِنَّا أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّهِ، وَمَعْدِنُ الرِّسَالَهِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِکَهِ، وَمَهْبِطُ الرَّحْمَهِ».[(1)](#content_note_313_1)

ص: 313

1- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص14. «ای امیر ما خاندان نبوّتیم و معدن رسالت و جایگاه رفت وآمد فرشتگان و محل فرود آمدن رحمتیم».

در این قسمت شایستگی علمی و عملی و سوابق درخشان و بی نظیر خود را برای زعامت مسلمین و رهبری عامه، و اظهار رأی در مسائل بزرگ اسلامی، و تعیین خط سیر و روش مسلمانان، با چند جمله کوتاه و یک عالم معنا و حقیقت بیان فرمود و ولید را متوجّه شخصیت بی بدیل خود در جهان اسلام نمود، و یادآور شد که کسی مانند او به امور شرعی و هدف ها و خواسته های اسلام عارف نیست و احدی هم مثل او به حفظ مصالح عالیه مسلمین علاقهمند نمیباشد؛ زیرا او اهل خانه نبوت و معدن پیغمبری و محلّ نزول فرشتگان و فرودگاه رحمت است.برای بیان تمرکز شرایط زعامت مسلمانان در آن حضرت کلماتی رساتر از این چند جمله نیست.

این کاخ بلند توحید و بنای عظیم اسلام به معماری جدّش پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، و دستیاری و پایمردی پدرش علی(علیه السلام) و همّت بلند و سخاوت جدّهاش خدیجه(علیها السلام) و پرستاریهای مادرش فاطمه(علیها السلام) از پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، و فداکاری و کمک های بی دریغ عمویش جعفر و عموی پدرش حمزه و دیگر سربازان راه توحید و فداکاران بنی هاشم، برپا شد و اینک او بعد از برادرش حسن مجتبی(علیه السلام)، یگانه حامی و غمخوار اسلام است.

اگر کسی که این قانون و این شریعت و این وحی و قرآن در خانهاش نازل شده، از اسلام حمایت نکند، یقیناً دیگران حمایت نخواهند کرد.

این چند جمله کوتاه و پرمعنا، مسئولیت سنگینی را که حسین(علیه السلام) در برابر اسلام و قرآن داشت، و برنامهای را که باید در حوادث و پیشامدها اجرا نماید روشن میسازد، و به طور مستدل و قاطع اثبات میکند که حسین(علیه السلام) نمیتواند نسبت به اوضاع و احوالی که در عالم اسلام پیش آمده بی اعتنا باشد.

حسین(علیه السلام) باید نسبت به حکومت یزید وظیفهای را که اگر جدش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود انجام میداد، انجام دهد. آیا پیغمبر(صلی الله علیه وآله) با زمامداری مثل یزید روی موافق نشان میداد؟ آیا پیغمبر در برابر اینکه دستگاه خلافت و جانشینی او این گونه مسخره شود، سکوت میکرد؟

ص: 314

آیا این بود آن اجتماع مترقی و ملکوتی که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) تأسیس آن را در تحت لوای توحید و عدالت و آزادی واقعی به بشریت پیشنهاد داد که یزید و ابن زیادها بر مردم مسلط شوند و حدود و قوانین و احکام شرع پایمال شود؟

این همان پیغمبر بود که گفت: «اگر خورشید را در دست راستم، و ماه را در دست چپم گذارند دست از دعوت بر نخواهم داشت».[(1)](#content_note_315_1)و این حسین(علیه السلام) که فرزند همان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود گفت: «اگر در تمام دنیا محلّی برای ماندن پیدا نکنم، با یزید بیعت نخواهم کرد».

مبدأ و مقصد هر دو (پیامبر(صلی الله علیه وآله) و حسین(علیه السلام)) یکی است.

این چند جمله پرارزش و باروح، برهان موقعیت ارجمند روحانی حسین(علیه السلام) و جامعیت تمام شرایط زمامداری، و نشان دهنده قیافه روحی، و ساختمان شخصیت معنوی، و خصال عالی اوست.

در جمله «بِنَا فَتَحَ اللهُ، وَبِنَا خَتَمَ»[(2)](#content_note_315_2) میفرماید:

باب هدایت و راهنمایی مردم را خدا به ما گشوده و به ما نیز ختم کرده است. مقصود این است که منصب الهی هدایت، و رهبری و زعامت همواره در خاندان ماست.

جمله دیگر :

«وَیَزِیدُ فَاسِقٌ فَاجِرٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَهِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَالْفُجُورِ».[(3)](#content_note_315_3)

ص: 315

1- . طبری، تاریخ، ج2، ص67؛ ابن جوزی، المنتظم، ج2، ص368؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج2، ص64؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج2، ص64.

2- .[1] ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص14؛ ابن طاووس، اللهوف، ص17؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص174.

3- . «یزید فاسق بدکاره شرابخوار آدم کش است و کسی است که آشکارا به فسق و فجور و گناه دست می زند».

در این جمله، امام(علیه السلام) با کمال صراحت در استانداری مدینه که یکی از مراکز قدرت و سلطه یزید بود، ذمائم اخلاقی و عملی او را - که در هرکس یکی از آنها وجود داشته باشد، لیاقت آنکه در یک اجتماع اسلامی کدخدای یک ده یا پاسبان کوچهای شود ندارد، تا چه رسد خلافت و زمامداری - تذکر داد.این اوصاف، و رذائل هرکدام یک ماده و دلیل قاطع برای شرعی نبودن حکومت یزید و حرمت بیعت با او و تمکین از زمامداری اوست.

1. فسق، فجور، زنا و گناه.

2. میگساری.

3. آدم کشی بدون مجوز شرعی.

4. تجاهر به معصیت.

یکی از صفاتی که باید در خلیفه باشد این است که خلیفه باید در روش و رفتار، مظهر عدالت و تعالیم اسلام و نمونه تربیت مکتب قرآن باشد، و مانند آینه که از شخصی که در برابر آن بایستد حکایت میکند، از اسلام حکایت کند.

غرض از تعیین خلیفه و زمامدار، اجرای حدود و امر به معروف و نهی از منکر و عمل به شریعت و احکام است، پس خلیفه و زمامدار باید خودش بیش از همه به قانون و احکام عمل نماید و حقوق اسلامی را برای همه افراد محترم شمارد.

کسی که میخواهد به حکم شریعت و قانون، زمامدار باشد، باید رعایت و احترامش از قانون شرع از دیگران بیشتر باشد و اگر خلیفه متجاهر به فسق و نابکاری و خیانت گردید، ضررهایی که از ناحیه او به ملت میرسد پایه بقای ملت را متزلزل و مشرف به انهدام خواهد ساخت.

جامعه علاوه بر آنکه حقّ ندارد به خلاف مستبدّان و نابکاران و تجاهرکنندگان به گناه رأی دهند، باید آنها را از مناصبی که دارند عزل کنند.

جمله سوم:

ص: 316

«وَ مِثْلی لَا یُبَایِعُ مِثْلَهُ».[(1)](#content_note_317_1)این جمله، نتیجه جملههایی است که راجع به صلاحیت بی نظیر و شخصیت ممتاز خود و سوابق و احوال ننگین یزید فرمود. یعنی: کسی مثل من، با این گذشته درخشان و با مقام رهبری به حقی که نسبت به جامعه دارد با کسی مثل یزید بیعت نمیکند، زیرا بیعت با خلیفه در اصطلاح مسلمین، تعهد اطاعت و انقیاد است به کسی که مرکز تحقق هدف های عالیه اسلامی و مصدر عزت و اعتلای مسلمین و اعلای کلمه اسلام و حامی قرآن و آمر به معروف و ناهی از منکر، و به عبارت دیگر قائم مقام و جانشین پیغمبر(صلی الله علیه وآله) باشد.

معنای بیعت صحیح، ابراز آمادگی در فرمان بردن از اوامر خلیفه واقعی و فداکاری در راه انجام اوامر اوست که بر هر مسلمان به حکم: ﴿أَطِیعُوا اللهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ﴾[(2)](#content_note_317_2) واجب است و این بیعت با مثل یزید هرچند صورت سازی و برای دفع ضرر باشد، امضای قانونی شدن فسق و فجور و تجاهر به منکرات و معاصی و تضییع حقوق و اتکای به ظالمین و ستمکاران و فسّاق و فجّار است و صدور آن از مثل حسین(علیه السلام) امکان شرعی و عرفی نداشت.

این بیعت، تعهد همکاری در قتل مردم بی گناه، و بردن آبرو و عزّت اسلام است و ساحت مقدس حسین(علیه السلام) به این بیعت ننگین آلوده نخواهد شد.

لذا آن حضرت این جمله را «مِثْلِی لَا یُبَایِعُ مِثْلَهُ» مانند یک حکم بدیهی و مورداتّفاق و مسلّم همه فرمود؛ زیرا احدی از مسلمانان باوجدان نمیگفت شخصیتی مثل حسین(علیه السلام) با ناکسی مثل یزید بیعت کند.

این یک نتیجه مورد قبول همه بود که حسین(علیه السلام) پس از بیان سوابق دینی و روحانی خود و پیشینههای پرننگ یزید آن را اعلام فرمود.

ص: 317

1- .[1] ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص14؛ ابن طاووس، اللهوف، ص17؛ بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ص174.

2- . نساء، 59.

آری اگر فرضاً تمام مسلمانان به این ذلّت و پستی تن در دهند و با مثل یزیدی بیعت کنند و به زمامداری امثال او رأی دهند، حسین(علیه السلام) که صاحب آن مکارم وفضایل و مقامات است و چشم اسلام و اسلامیان به مساعی و کوشش او در نجات دین و برنامههای قرآنی دوخته است، با کسی که مرکز شرارت و قساوت و فسق و گناه است، بیعت نمیکند.

حساب حسین(علیه السلام) از حساب همه جداست. او اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و مرکز آمدوشد ملائکه و محل هبوط رحمت و پس از برادرش حسن(علیه السلام) پسر منحصربه فرد دختر پیغمبر بود، به فرزدق فرمود:

«این مردم ملازم اطاعت شیطان شده، و اطاعت خدای رحمان را ترک کرده و فساد را ظاهر و حدود را باطل نمودهاند، شراب مینوشند و اموال فقرا و مساکین را به خود اختصاص دادهاند، و من سزاوارترین افراد هستم به قیام برای یاری دین و عزت شرع و جهاد در راه خدا از برای اعلای کلمه خدا».[(1)](#content_note_318_1)

پس وقتی کار به اینجا کشید که کسی مانند یزید بخواهد بر مسند پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بنشیند و خود را رهبر دینی و سیاسی مسلمین و پیشوای عالم اسلام بداند، برای امام(علیه السلام) جز اعلام خطر و اعلان قیام شرعی نبودن حکومت، وظیفهای دیگر نیست؛ زیرا در نظر مردم بیعت او و هریک از بزرگان صحابه و تابعین با این عنصر ناپاک، امضای صحت حکومت، و ابطال حقیقت خلافت و عدول از تمام شرایط زعامت اسلامی، و جانشینی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و القای جامعه در ضلالت بود. این بیعت در گردن مردان خدا مانند سلسلهها و زنجیرهای عذاب است، و سنگینی و فشار آن بر روح آنان از سنگینی کوه ها بیشتر است.

حسین(علیه السلام) با این منطق قیام کرد، و بر سر این سخن ایستاد و فرمود:

ص: 318

1- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص217 – 218.

«مَا الْإمامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْکِتَابِ، وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، وَالدَّائِنُ بِدِینِ الحَقِّ، وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَی ذَاتِ اللهِ».[(1)](#content_note_319_1)

«امام نیست مگر آن که به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد برپا کند و دین حقّ را منقاد باشد و نفس خویشتن را طبق عقیده به ذات خدا حبس کند».

و در روز عاشورا که باران مصیبت ها بر سرش میبارید همان منطق را تکرار میکرد و میفرمود:

«أَمَا وَاللهِ لَا اُجِیبُهُمْ إِلَی شَیْءٍ مِمَّا یُرِیدُونَ حَتَّی أَلْقَی اللهَ وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِی»؛[(2)](#content_note_319_2)

«به خدا سوگند! به خواسته های این مردم پاسخ موافق نمیدهم تا خدا را دیدار کنم درحالی که به خونم رنگین و خضاب شده باشم».

#### 4 - فساد دستگاه خلافت

در اینکه حکومت اسلامی باید نماینده افکار و آرای مسلمین و تجسّم روح جامعه و محقق رسالت اسلام باشد، اختلافی بین دانشمندان نیست.

شیعه، زمامدار و رهبر حکومت را یک پیشوای کامل الهی میداند که آن شخص پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، و بعد از وفات آن حضرت کسانی هستند که به امر خدا از جانب پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، منصوب و معرفی شدهاند. همان گونه که پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، رهبری دینی، روحانی، سیاسی و انتظامی جامعه را به عهده دارد، همین رهبری را امام(علیه السلام) نیز دارد با

ص: 319

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص262.

2- . ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج5، ص101؛ مجلسی، بحارالانوار، ج45، ص12؛ علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص118.

این تفاوتکه به امام(علیه السلام) دین و شریعت وحی نمیشود، و از همان مجرای کتاب و سنّت، وظایف رهبری اجتماع را انجام میدهد ولی بر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) وحی نازل میشد، و واسطه اقتباس و اخذ دین و شریعت از عالم غیب غیر از او کس دیگر نیست.

معلوم است که این نقشه و ترتیب برای اداره اجتماع از هر ترتیب دیگر مورد اعتمادتر و اطمینان بخش تر است، و یقیناً کسی را که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) ازطرف خدا معرفی کند از هر جهت صلاحیت و شایستگی رهبری دارد.

چنانچه فیلسوف بزرگ شیخ الرئیس ابوعلی سینا میگوید:

وَالْإِسْتِخْلَافُ بِالنَّصِّ أَصْوَبُ فَإِنَّ ذَلِکَ لَا یُؤَدِّی إِلَی التَّشَعُّبِ، وَالتَّشَاغُبِ وَالْإِخْتِلَافِ.[(1)](#content_note_320_1)

انتخاب و تعیین خلیفه به نصب، و نص (که مذهب شیعه است) درستتر است، برای آنکه منجرّ به تفرقه و اختلاف و شرّ و فتنه نمیشود.

و بنا بر مذهب اهل سنّت نیز حکومت باید مظهر روح جامعه مسلمین باشد و در صورتی واجب الاطاعه است که مقیّد به حفظ شعائر اسلام و مصالح مسلمانان و مصدر قدرت جامعه باشد و اگر حفظ شعائر و اجرای احکام شرع را برنامه خود قرار ندهد و از نصوص دین تخلّف نماید شرعی و اسلامی نیست.[(2)](#content_note_320_2)

ص: 320

1- . ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، ج2، ص452، مقاله 10، فصل5

2- . بااینکه برحسب اخباری که از طرق اهل سنّت رسیده اطاعت زمامداران ستمپیشه و کسانی که ملتزم به احکام اسلام نیستند، جایز نیست، و روایاتی که راجع به اطاعت از امرا، به طور مطلق رسیده هم منصرف به زمامدارانی است که حافظ شرع و مصالح عامّه و هدف های اسلامی باشند. مع ذلک آنچه عملاً مشاهده شده روش بیشتر اهل سنت بر این بوده که از هرکس حکومت یافت اطاعت نموده و از زمامدارانی، مانند ولید و حجاج و یزید و جبابره بنی عباس و فسّاق و ستمکاران تبعیت داشته، و آنها را خلیفه و امیرالمؤمنین خوانده و واجب الاطاعه میشمردند، ولی امروز متفکرین بزرگ آنها این روش را رد کرده و به شدّت این گونه اطاعت از فسقه و فجره را به باد انتقاد گرفته و از روی خطای پیشینیان خود پرده برداشتهاند.

یک غرض عمده از خلافت، راست کردن کژی ها و اقامه عدالت اجتماعی و اجرای نظام اسلامی است. اگر حکومت به این هدف ها اهمیت ندهد به قدر پشیزی ارزش ندارد و تمرّد از اوامرش در صورت امکان، لازم و یاری و اعانت آن گناه است.

اسلام با تحمیل شخصیت حکّام بر رعایا مبارزه کرد، و حکومتهای استبدادی حکام آفریقا و امرا و رؤسای قبائل نجد و حجاز و ترکستان و کشورهای دیگر را ساقط کرد و تذلیل بشر را به هر عنوان و اسمی محکوم ساخت؛ و سطح افکار جامعه را بالا برد و شوکت استثمارگران را درهم شکست، نه برای اینکه صاحبان مناصب را عوض کند و در ایران یا سوریه یا الجزایر و مراکش به جای حاکم ایرانی یا آفریقایی، حاکم عربی بنشاند.

کاخ کسری، و آن همه تجمّلات و تشریفات را که از دسترنج کارگران، و کشاورزان محروم تهیه شده بود از میان برداشت نه برای اینکه دیگران و خلفای بنیامیّه و بنیعباس همان رسم را دنبال کنند و کاخ های رفیعتر، با تجمّلاتی خیره کنندهتر و تشریفات بیشتر ترتیب دهند و بندگان خدا را استعباد کنند،[(1)](#content_note_321_1) بلکه هدف اسلام، پایان دادن به استعباد بود تا ملت ها شخصیت و شرف خود را بجویند و کورکورانه از زمامداران اطاعت نکنند.

اسلام، سلطه و قدرت حکومت را ملک شخصی حاکم نمیداند که با آن بتواند برای خود دستگاه و حریم نفوذ و تشریفات فراهم کند یا زور و قدرت خود را به رخ ضعفا بکشد، بلکه قدرت و سلطه حکومت جلوه قدرت جامعهای است که

ص: 321

1- . یکی از نمونههای استعباد (به بندگی گرفتن) بنی عباس این بود که در راه کاخ مخصوص و دربار خلافت، سنگی مانند حجرالأسود نصب کرده و بر آن پارچه اطلسی انداخته بودند، و رسم بر این بود که هرکس از بزرگان و پادشاهان و دیگران عازم ملاقات خلیفه بود، این سنگ را میبوسید. وقتی یکی از علما به نام مجدالدین اسماعیل فالی برای ادای رسالتی از جانب اتابیک فارس به بغداد آمد از بوسیدن آن سنگ خودداری کرد، چون او را ملزم کردند، ناچار قرآن مجید را بر آن سنگ گذارد و قرآن را بوسید (ر.ک: میرخواند، روضه الصفا).

حاکم هم یکی از افراد آن است، و هرکس به سهم خود از این قدرت نصیبی دارد، پس این قدرت را نمی توان تبدیل به قدرت شخصی نمود و از آن سوءاستفاده کرد.

نظام حکومت اسلام بر این استوار است که واضع احکام، خداوند متعال است و احدی از بشر حقّ تشریع و وضع قانون ندارد:

﴿إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ﴾.[(1)](#content_note_322_1)

اسلام رعایت از حدود، و قواعد شرع را از همه خواسته، و از حکم برخلاف شرع، و خلاف ما أنزل الله به شدت منع کرده است:

﴿وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ فَاُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.[(2)](#content_note_322_2)

﴿وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّهُ فَاُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.[(3)](#content_note_322_3)

هرکس غیر از حکم خدا و روش و منهج اسلام، و شریعت قرآن راه دیگری اختیار کند گمراه است:

﴿وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَی اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ یَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُبِیناً﴾.[(4)](#content_note_322_4)

هدف اسلام در نظام حکومت، پایان دادن به حکومت بشر و تسلیم همه به حکومت خداست.

در موقعی که پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه وآله) پرچم دعوت به توحید و آزادی بشر را به دست گرفت و بانگ بیدارباش او تمام ملل به خواب رفته دنیا را بیدار و صدایروحانی آن سروش ربانی، بشریت را به خود متوجّه ساخت و انسان هایی را که

ص: 322

1- . یوسف، 40.

2- . مائده، 45.

3- . مائده، 47.

4- . احزاب، 36. «هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری داشته باشد و هرکس نافرمانی خدا و رسول را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

تا آن زمان به قدر و ارزش و حقوق عالیه خود آشنا نبودند، به حقوقشان آشنا ساخت، و فرمود:

﴿تَعَالَوْا إِلَی کَلِمَهٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللّهَ وَ لَا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهَ ﴾.[(1)](#content_note_323_1)

در همه جای دنیا، حکومت وسیله استثمار و استعباد تودههای وسیع انسان ها بود، همه جا اصل سلطنت بشر بر بشر، رایج و محترم بود، زمامداران حاکمیت مطلقه داشتند، و کار جنگ و نبرد، صلح و آشتی و اتحاد، و هرگونه تصمیم در امور کشوری و لشکری و اقتصادی و اجتماعی را حقّ خود میدانستند و ملتها در قبول آن تصمیمات بی چون وچرا مجبور و ناچار بودند.

شخصیت حکام و امیران نه از آن جهت که یک امیر و زمامدار ساده بود مورد احترام بود، بلکه بیشتر از آن جهت بود که او را صاحب اختیار ملت و مافوق دیگران میشناختند و در برابر او ملزم به تواضع و تعظیمهایی بودند که بشر نباید در مقابل بشری مثل خود، آن گونه تعظیم و تواضع نماید.

در چنین جهانی که ملت ها به منزله مملوک زمامداران بوده، و در بیانات و خطاباتشان آنها را متعلق به خود میشمردند و بشریت در انحطاط عجیب و بردگی حکومت ها گرفتار بود پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) ظهور کرد و آزادی بشر را اعلان و آن تشریفات و تعینات را الغا کرد و به او درس عدالت و فضیلت و مساوات داد.

روزی مردی اعرابی شرفیاب محضر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شد و بااینکه محضر آن حضرت بسیار ساده و بی پیرایه بود و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و اصحابش متواضعانه بر روی زمین مینشستند، نه تختی داشت و نه تاج و سریری و نه بالش و مسندی، مع ذلک مرداعرابی از هیبت آن حضرت بدنش به لرزه آمد، مثل آنکه گمان کرد

ص: 323

1- . آل عمران، 64. «(ای اهل کتاب) بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرید».

حضور پادشاهی از پادشاهان حاضر شده، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «نترس! من پادشاه نیستم، من پسر زنی از قریشم که گوشت قدید[(1)](#content_note_324_1) میخورد».[(2)](#content_note_324_2)

در اسلام، خطر و اهمیت امارت بسیار است و امرا در خطر عظیم هستند مگر آنکه به تکالیف خود عمل کنند.

خطرناک ترین مشاغل که بسیاری از پارسایان و پرهیزکاران همواره از آن گریزان بودهاند، امارت و حکومت بوده، چون کمتر کسانی یافت میشوند که از قدرت حکومت سوء استفاده نکنند و شغل و مقام، روح و اخلاقشان را تغییر ندهند. حاکم بر لب گودال جهنم است، مگر آنکه از حکومت خود کمترین سوءاستفاده را ننماید.

صاحب کتاب الصفوه از ابی مطرف روایت کرده که علی(علیه السلام) را دیدم مانند یک اعرابی بدوی در بازار کرباس فروشان، به بزّازی فرمود:

آیا پیراهن داری از تو خریداری کنم؟

عرض کرد: بله یا امیرالمؤمنین! آن حضرت از او نخرید به نزد دیگری رفت، او نیز آن حضرت را شناخت، از او هم خریداری نکرد. پس به نزد جوانی رفت که آن حضرت را نشناخت. پیراهنی از او به سه درهم خرید، وقتی پدر جوان آمد، جوان به او خبر داد، دانست که خریدارش امیرالمؤمنین بوده، یک درهم برداشت و خدمت حضرت آمد عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین بهای پیراهن دو درهم است.

حضرت فرمود: «پسرت پیراهن را با رضایت خودم به من فروخت».[(3)](#content_note_324_3)

به ابن عبّاس در«ذی قار» (نام محلی است) درحالی که کفش خود را وصله میزد فرمود:

ص: 324

1- 2. قدید: گوشت خشک کرده و نمک سود، گوشت خشک کرده گاو یا گوسفند یا ماهی به هر طریقی که خشک کنند و نگاه دارند. عمید، فرهنگ فارسی، ص935.

2- . طبرسی، مکارم الاخلاق، ص16؛ مجلسی، بحارالانوار، ج16، ص229.

3- . طبری، ذخائر العقبی، ص108؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج2، ص196.

«مَا قِیمَهُ هَذِهِ النَّعْلِ؟»؛

«قیمت این کفش چقدر است؟».

ابن عبّاس عرض کرد:

لَا قِیمَهَ لَهَا؛

قیمتی ندارد.

فرمود:

«وَاللهِ لَهِیَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ إِمْرَتِکُمْ إِلَّا أَنْ اُقِیمَ حَقَّاً أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلاً»؛[(1)](#content_note_325_1)

«به خدا سوگند! این کفش از امارت و زمامداری بر شما پیش من محبوبتر است، مگر آنکه حقّی را به پا دارم یا باطلی را دفع کنم».

به عقیده ما یکی از مهم ترین چیزهایی که معرّف روح اسلام و از تعالیم و هدف های این دین حنیف است، سبک حکومت و روش زمامداری اسلامی و اداره امور سیاسی و اجتماعی است.

متأسفانه پس از رحلت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به واسطه آنکه خلافت از مسیر واقعی خود خارج شد، سازمان حکومت از شباهت به یک حکومت شرعی به تدریج دور شد، و هرچه فاصله مردم با عهد نبوّت بیشتر گردید، سبک حکومت به سبک حکومت هایی که اسلام با آنها سخت در ستیز بود نزدیک تر گشت و عفریت مهیب ارتجاع بر افکار و آرا مسلّط شد و حکومت و سیاست از دیانت و شریعت و روحانیت منفصل گردید.در آغاز کار هنگامی که خلیفه اول و دوم حکومت یافتند، به واسطه نزدیک بودن زمان مسلمان ها به عصر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و انس آنها با حکومت و رهبری ساده

ص: 325

1- . نهج البلاغه، خطبه33 (ج1، ص80)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج2، ص185؛ ابن میثم بحرانی، شرح مائه کلمه، ص228؛ مجلسی، بحارالانوار، ج32، ص76.

آن حضرت، زمینه ارتجاع و بازگشت به حکومت اکاسره و قیاصره، بسیار کم بود و عوض کردن وضع با عکس العمل شدید همه روبه رو میشد، به این علت برای پیشرفت کار و تحکیم مبانی حکومت و برای اینکه در آن شرایط توسعه قلمرو مملکت و فتوحات جز با پیروی از روش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) ممکن نبود ظواهر رعایت میشد[(1)](#content_note_326_1) و سعی مینمودند که عدالت اسلامی را به رخ مردم بکشند، و جامعه را با تبعیت از روش اسلامی، مؤمن به حکومت نمایند، و هرچند در موارد بسیاری از عدالت خارج شدند ولی روی هم رفته وضع حکومتشان طوری بود که اکثریت مردم بین روش آن حکومت و حکومت های دیگر تفاوت بسیار قائل بودند، مقایسه وضع و روش زمامداران با وضع ساده خلیفه مسلمین آنها را راضی و امیدوار میساخت ولی این وضع هم دیری نپایید.

در عهد خلافت عثمان رسماً خط سیر عوض شد و بانگ نارضایتی مردم بلند گردید و در انتخاب عمّال و فرمانداران، اصل لیاقت و شایستگی و امانت، مراعات نمیشد، و عثمان خویشاوندان خود را که متهم و دارای سوابق سوء و رفتار زشت، و گناهکار بودند در حکومت ولایت داد و در کارهای بزرگ وارد ساخت.

سید قطب در کتاب العدالهالاجتماعیه میگوید:

بدترین مصادفات تأخیر علی و تقدیم عثمان بود[(2)](#content_note_326_2) که کلیدهای حکومت را در اختیار مرد ناپاکی از بنی امیه مثل مروان گذارد، و اگر حسن طالع یاور شده و علی خلیفه شده بود تعالیم اسلام استمرار مییافت.[(3)](#content_note_326_3)

ص: 326

1- . مع ذلک این دو نفر نیز علاوه بر مسئله غصب خلافت و گرفتن فدک، تخلفات دیگر نیز داشتند که در موارد خود مذکور است به طوری که وقتی عمر مرد، هشتاد هزار درهم به بیت المال مقروض بود. رجوع شود به: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج12، ص210 - 227؛ امینی، الغدیر.

2- . آقای سید قطب! این تصادف نبود، این نتیجه شورای شش نفری خلیفه بود که با چنین کار بیسابقه ای مسلمانان را از اظهار رأی و انتخاب خلیفه ممنوع کرده و دست علی(علیه السلام) را از حقّش کوتاه کرد و اگر این شورا نبود به طور یقین در این موقع، مسلمانان علی(علیه السلام) را انتخاب میکردند.

3- . سید قطب، العداله الاجتماعیه، ص182.

و نیز تأسف میخورد از اینکه سوء طالع مسلمین باعث شد که مردی ضعیف و بی لیاقت و بی کفایت مثل عثمان خلیفه گردید.[(1)](#content_note_327_1)

در اینجا وضع عثمان و روش او و چپاول بیت المال و تسلط دادن او به بنی معیط و بنی امیه و حَکَم، طَرید رسول الله(صلی الله علیه وآله) را بر مردم پیش کشیده و از حاتم بخشی های او از مال فقرا انتقاد کرده و میگوید:

عثمان به دامادش در روز عروسی او دویست هزار درهم از بیت المال داد. زید بن ارقم که خزینه دار بود، صبح روز دیگر درحالی که حزن و اندوه بر او مستولی بود و چشم هایش از بدی وضع حکومت اسلامی پر از اشک بود استعفا کرد.

عثمان گفت: یا ابن ارقم گریه میکنی که من صله رحم نمودهام؟

زید بن ارقم جواب داد به خدا سوگند اگر صد درهم به او بدهی بسیار است.

عثمان با کمال خشم به جای آنکه توبه کند استعفای زید را پذیرفت.[(2)](#content_note_327_2)

همچنین میگوید: مثال ها از این قبیل در تاریخ عثمان بسیار است، ازجمله در یک روز به زبیر ششصدهزار و به طلحه دویست هزار درهم و به مروان یک پنجم خراج آفریقا را بخشید و باآنکه بزرگان صحابه او را نهی کردند در او اثر نکرد.

در ادامه میگوید: واضح است که روش عثمان در توزیع بیت المال و روش مستشارش مروان و واگذاری اکثر مناصب به بنیامیه، همه، اوضاع و احوالی بود که در خط سیر تاریخ اثر گذاشت. این چیز کمی نبود، که مردم میگفتند خلیفهکسان خود را برگزیده و بیتالمال را میانشان قسمت میکند و اصحاب پیغمبر را از کارها برکنار میسازد تا دشمنان پیغمبر را منصب و مقام بدهد.[(3)](#content_note_327_3)

ص: 327

1- . سید قطب، العدالهالاجتماعیه، ص186.

2- . سید قطب، العداله الاجتماعیه، ص187.

3- . سید قطب، العداله الاجتماعیه، ص190.

نیز میگوید: عثمان روزی که کشته شد یکصدوپنجاه هزار مثقال طلا و یک میلیون درهم پول نقد داشت و قیمت ضیاع (زمین زراعتی) او صدهزار دینار بود، علاوه بر اسب و شتر بسیاری که داشت.[(1)](#content_note_328_1)

و در جای دیگر میگوید: این علی بن ابی طالب(علیه السلام) خلیفه پیغمبر بود که در فصل زمستان از سرما میلرزید و بر بدنش جامه تابستانی بود و بیت المال در دستش بود و هیچ چیز مانع برداشت او از بیت المال و خرید یک جامه زمستانی نبود جز بیداری ضمیر.[(2)](#content_note_328_2)

خالد بن معمر سدوسی، علباء بن هیثم را به جدایی از علی(علیه السلام) و اتصال به معاویه دعوت میکرد و او را به دنیا و پول و جوایز معاویه وعده میداد. میگفت: ای علباء در کار خود و قبیله و خویشاوندانت اندیشه کن، از راه خدمت علی به مال دنیا نمیرسی. چه امید داری به مردی که من خواستم در عطای فرزندانش حسن و حسین اندک دراهمی بیفزاید تا بلکه تنگی و سختی معاش آنها تخفیف یابد خودداری کرد؛ و خشمناک شد، و چیزی بر عطای معمولی آن دو بزرگوار نیفزود.[(3)](#content_note_328_3)

مسلمانان آزادمنش و موحّد از سوء وضع دستگاه حکومت عثمان به ستوه آمده، نخست در مقام گله و شکایت و اعتراض برآمدند، چون نتیجه ای نگرفتند و عثمان تذکرات عموم را ناشنیده گرفت، و به احساسات همگانی مسلمین اعتنایینکرد، و خویشان فاسق و ستمگرش را از پست های حساس بر نداشت، مسلمانان انقلاب کردند که سرانجام به خلع و قتل او پایان یافت.[(4)](#content_note_328_4)

ص: 328

1- . سید قطب، العداله الاجتماعیه، ص209.

2- . سید قطب، العداله الاجتماعیه، ص157.

3- . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج10، ص250.

4- . در این جریان دستهای کسانی مانند معاویه، عایشه و طلحه که قتل عثمان را به صلاح سیاست خود میدانستند نیز در کار بود که این کتاب محل شرح آن نیست.

ولی انقلاب دیر شده بود و مسلمان ها فرصت ها را پشت سر گذاشته بودند و به موقع از آن استفاده نکردند. عمّال دیکتاتور و حکام سودپرست در مناطق مهم کشور اسلام نفوذ یافته و با پرداخت پول و تطمیع، اخلاق مردم را عوض کرده بودند.

مخصوصاً معاویه در شام از زمان خلافت عمر در سبک حکومت، اقتدا به دربار قیصر کرده و روش حکومت های ضدّاسلام را پیش گرفته بود.[(1)](#content_note_329_1)

در این بحران سیاسی و انقلاب شدید و تشنج فکری، علی(علیه السلام) زمام حکومت را به دست گرفت و طلیعه تشکیل یک حکومت تمام اسلامی آشکار شد.

همه معتقد بودند که علی(علیه السلام) هدف های اسلام را تحقق می بخشد و عصر طلایی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را باز میگرداند و روزگار ظلم و ستم و تبعیض و تقدیم عرب بر عجم و غارت بیت المال و ضعیف کشی سپری میگردد، حکّام و کارمندان ستم پیشه و میگسار و زناکار و نااهل، از کارها برکنار میشوند، اصول عدالت و مساوات و برادری اسلامی به طور کامل اجرا میگردد، این پیش بینی به ملاحظه شخصیت وپیشینه درخشان علمی و عملی، و ارتباط مستقیم و بسیار نزدیک او با پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و علم و آگاهی آن حضرت از روح تعالیم اسلام صحیح و بجا بود و در آن گزاف و مبالغه نبود.

ص: 329

1- . معاویه از وقتی در شام امارت یافت برخلاف سیره پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و روش عمومی فرماندهان مسلمین، رسم اکاسره و قیاصره را که منتهی به استعباد مردم و بشرپرستی و سلب حقوق جامعه میشود زنده ساخت. او هنگام ایاب و ذهاب با سواره نظام بیرون میآمد. وقتی عمر به شام آمد (چنانچه ابن سعد نقل کرده) معاویه را با جبّه خز و لباس قیمتی و سواره نظام دید و هرچند بر او اعتراض کرد، و درّه بر سر او زد ولی عذر ناموجه او را پذیرفت و او را به حال خود گذاشت (ابن عقیل علوی، النصائح الکافیه، ص208) و در اسدالغابه (ابن اثیر جزری، ج4، ص386) نقل کرده که عمر میگفت: هذا کسری العرب؛ این کسرای عرب است. نیز ر.ک: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج59، ص114 - 115؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج3، ص134؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج8، ص134.

از حاکمی مانند علی(علیه السلام) جز ترویج علم و عدالت و یاری مظلوم و عمران بلاد و برقراری بهترین نظم و انتظام، انتظار دیگر نمیرفت، و احدی از زمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

تا آن موقع و بعد از آن حتی دشمنانش درباره او غیر از این اظهار رأی نکرده است.

ولی متأسفانه مسلمان ها به موقع سراغ علی(علیه السلام) نیامدند، بیست وپنج سال میان عهد زمامداری علی(علیه السلام) و دوران نبوت فاصله شد. اخلال گران، و منفعت پرستان در همه دستگاه ها رخنه کرده و وارد شده بودند. امثال مروان، معاویه، ولید بن عقبه و عمروعاص در تعیین سرنوشت و شئون مسلمانان و انحراف دادن افکار مؤثر شده بودند و هرکدام از این نوع افراد در ناحیه و منطقهای نفوذ قابل توجّه یافته و همکارانی تحصیل کرده بودند.

موانعی که در سر راه تشکیل یک حکومت تمام اسلامی بود، یکی و دوتا نبود، جز عده معدودی از صحابه، مانند عمار و تربیت شدگان مکتب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) که ارتباطشان با علی(علیه السلام) قطع نشده بود، کسی بدون قیدوشرط طرف دار حکومت عدالت اسلامی نبود.

اگر زمامداری امّت بعد از پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) رسیده بود، رهبری و زمامداری پیغمبر(صلی الله علیه وآله) امتداد مییافت، بلکه به گفته دانشمند و متفکر مصری سید قطب، اگر علی(علیه السلام) پیش از حکومت عثمان و تسلط بنیامیّه هم زمامدار گردیده بود و دستگاه خلافت آن گونه که در عصر عثمان آلوده شد، آلوده نمیگشت و به دست مثل معاویهای پیراهن عثمانی نمیافتاد، باز اصلاحات عمده و تجدید عهد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و اجرای نقشههای اسلام برای علی(علیه السلام) امکان داشت.

اما نقشه شورای شش نفری کار خود را کرد، و کسی که آن شورا را تشکیل داد طوری زمینه سازی کرد که علی(علیه السلام) کنار رود و عثمان بر سر کار بیاید.

ص: 330

به هرحال امام علی(علیه السلام) در مدت پنج سال خلافتش آنچه توانست و وظیفه داشت تلاش کرد تا حکومت اسلامی را نجات دهد و به وضع آشفته سروسامانی بدهد و خودسران و استثمارگران را سرجای خود بنشاند، اما آماده نبودن محیط و مساعد نبودن افکار و موانع بسیار دیگر و شقاوت ابن ملجم مرادی اسلام را از ورود به یک عصر درخشان و نورانی محروم ساخت.[(1)](#content_note_331_1)

علی(علیه السلام) چنانچه توماس کارلایل مسیحی هم در کتاب الابطال گفته برای عدالت خواهی و اهتمامی که در اجرای عدل داشت شهید شد، و صفحه خلافت آن حضرت ورق خورد.

ولی درعین حال همان پنج سال حکومت علی(علیه السلام) با آن همه ابتلائات و معارضات، مسلمان ها را بیدارکرد، و حالات و روش علی(علیه السلام) و زندگی ساده، تواضع، آزادگی، مردانگی، پرهیزکاری، پارسایی و عبادات او در مردم اثر گذاشت و ضرب المثل گردید که هرچه زمان گذشت و حکام و امرای تازهای روی کار آمدند، ایمان مردم به علی(علیه السلام) و خاندانش بیشتر و از آن دوران به نیکی یاد کرده، غبطهها میخوردند، و از اینکه با رادمرد بزرگی چون علی(علیه السلام) همکاری نکردند دست تأسف به روی دست میزدند، و اظهار پشیمانی میکردند.

پس از شهادت حضرت امام علی(علیه السلام) چنانچه میدانیم حضرت امام مجتبی(علیه السلام) به ملاحظه مصالح عالیه اسلامی و رفع یک سلسله اشتباهات فکری از جامعه، با معاویه صلح کرد. راجع به معاویه و مصیباتی که از ناحیه این ناپاک به اسلامرسید آنچه گفتیم و هرچه بگوییم کم گفتهایم، خوانندگان را به کتاب النصائح الکافیه، و کتاب های تاریخ ارجاع میدهیم.

محمد غزالی نویسنده معاصر مصری میگوید:

ص: 331

1- . اگر علی(علیه السلام) شهید نشده بود اسلام را در مسیر حقیقی خود قرار میداد و بنی امیه را از دخالت در شئون مسلمانان برکنار میداشت ولی شقاوت ابن ملجم مرادی خط سیر تاریخ را عوض کرد.

علما و ائمه مسلمین اجماع و اتّفاق دارند که برنامههای حکومت اسلامی در عهد معاویه از مجرای رشد خود بیرون رفت، سپس امر دین و مصالح جامعه در هرج ومرج افتاد و در زمامداران مسلمین کسانی پیدا شدند که از پادشاهان کفار در مستی و کوری پیشی گرفتند.[(1)](#content_note_332_1)

سید قطب مفسر و متفکر مصری میگوید:

حکومت امویین، خلافت اسلامی نبود بلکه سلطنت استبدادی بود و منطبق با وحی اسلام نبود، بلکه ناشی از برنامه جاهلیت بود که اشراق و تابش روح اسلامی را خاموش کرد.

برای اینکه بدانیم حکومت بنیامیه بر چه اساسی استوار شد، کافی است که همان صورت بیعت یزید را ببینیم.

معاویه گروههایی از مردم را احضار کرد تا راجع به گرفتن بیعت برای یزید نظر بدهند. مردی که او را یزید بن مقفع میگفتند برخاست و گفت: امیرالمؤمنین این است و اشاره به معاویه کرد.

سپس گفت: و اگر معاویه مرد، امیرالمؤمنین این است و اشاره به یزید کرد. پس از آن گفت: هرکس این را نپذیرد پس این است (و اشاره به شمشیر کرد).

معاویه گفت: بنشین تو سید خطبایی.

پس از آن، داستان بیعت گرفتن معاویه را برای یزید در مکه ذکر میکند که چگونه با زور شمشیر و قدرت سرنیزه و خدعه و نیرنگ از مردم بیعت گرفت.[(2)](#content_note_332_2)

سپس (بعد از آنکه شرحی از نابکاریهای یزید را مانند میگساری، زنا و ترک نماز، نقل کرده) میگوید: اعمال یزید مانند: قتل حسین و حصار خانه کعبه و رمی آن به سنگ و تخریب خانه و سوزاندن آن و واقعه حرّه، همه شهادت

ص: 332

1- . غزالی، الاسلام و الاستبداد السیاسی، ص43.

2- . سید قطب، العداله الاجتماعیه، ص180 - 181.

میدهد که هرچه درباره او گفته شده مبالغه و گزاف نیست، تعیین یزید برای خلافت یک ضربت کاری به قلب اسلام و به نظام اسلام و هدف ها و مقاصد اسلام بود.[(1)](#content_note_333_1)

در زمان حکومت معاویه روزبه روز روش زمامداری از روش اسلامی دورتر میشد و تحولی عجیب در شکل حکومت ظاهر شد که معاویه آن را با ولایتعهدی یزید تکمیل کرد، و همان طور که سید قطب گفت ضربت کاری به قلب اسلام و نظام اسلامی وارد شد، و بر حسین(علیه السلام) واجب بود که آن را جبران نماید و مرهمی به جراحاتی که بر پیکر اسلام رسیده بگذارد و به عموم مردم بفهماند که این شکل حکومت شرعی نیست، و با حکومت اسلام ارتباط و شباهت ندارد.

بر حسین(علیه السلام) لازم بود اعلام کند، پیشوایی مسلمانان با داشتن صفاتی مثل صفات یزید، امکان نخواهد داشت، و یزید و امثال او غاصب خلافت و زمامداری هستند و حساب حکومتشان از حساب حکومتی که هدف اسلام است، جداست.

حسین(علیه السلام) با قیام خود نظر دین را راجع به حکومت یزید اعلام کرد، و مسلمان ها را از یک سلسله اشتباهات که موجب دوری از حقیقت اسلام و احکام آن میشود نجات داد و حساب این گونه زمامداران را از حساب دین جدا کرد.

اگر حسین(علیه السلام) قیام نمیکرد و سکوت یا بیعت میکرد بیشتر مردم در اشتباه میافتادند و برنامه اسلام در مورد زمامداری از بین میرفت، و حکومت اموی مظهر نظام اسلام میشد.

نیکلسون مستشرق معروف میگوید: امویها ازنظر دین سرکش و مستبد بودند؛ زیرا قوانین اسلام و شرایع آن را هتک کردند و شعائر بزرگ اسلام را خوار

ص: 333

1- . سید قطب، العداله الاجتماعیه، ص181.

شمرده زیر پا گذاردند و برایشان حلال نبود مؤمنانی را که بر ضد آنها شمشیر کشیدند بکشند، چون خودشان غاصب حکومت بودند و ازنظر تاریخ، قیام بر ضدّ بنی امیه قیام دین بر ضد پادشاهی یا قیام حکومت دینی بر ضد امپراطوری بود، بنابراین از روی انصاف، تاریخ حکم میکند به اینکه خون حسین به گردن بنی امیه است، علاوه بر آنکه شایسته است بدانیم جدایی دین از حکومت در نظر مسلمانان وجود ندارد.[(1)](#content_note_334_1)

محمد غزالی مصری بعضی از مفاسد نظام حکومتی را در عهد بنی امیه به این شرح بیان می دارد:

1. خلافت از مسیر خود خارج شد و به صورت حکومت فردی و پادشاهی درآمد.

2. این احساس که جامعه و امّت، مصدر قدرت و سلطه حاکم است، و امرا و زمامداران نایب مردم و خادم جامعه هستند، ضعیف شد و حکام، صاحب سیادت مطلقه و ریاست بی قیدوشرط شدند و مردم و جامعه را اتباع خود قرار دادند، حاکم، فرمان فرمای مطلق و مردم، تابع اشاره او بودند.

3. مردمانی مرده ضمیر و جوانانی کم عقل و سفیه و بی بهره از معارف اسلام و در معصیت و گناه گستاخ، مقام خلافت را اشغال کردند.

4. مصارف خوش گذرانیهای خلفا و کسان و بستگان و ستایش گویانشان از بیت المال برداشت میشد و در حوائج فقرا و مصالح امّت صرف نمیگردید.

5. عصبیت جاهلیت و مفاخرت های قبیلهای و فامیلی و نژادی و عنصری که اسلام به شدّت با آن مبارزه دارد، تجدید شد و برادری و وحدت اسلامی به تفرقهو تشتّت مبدل گردید و عرب به قبائل متعدد منقسم و میان عرب و ایرانیان و سایر مللی که قبلاً اسلام اختیار کرده بودند کینه و جدایی واقع شد و حکومت مستبد بنیامیه این اختلافات را به مصلحت خود میدانست و به آتش این

ص: 334

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص73.

منازعات دامن میزد و میان این جمعیت های متمایز تفرقه میانداخت و آنها را به جنگ وکینه ورزی تحریک مینمود[(1)](#content_note_335_1) و از این قبیله بر ضد آن قبیله انتصار میجست. این معانی برخلاف اصول اسلام، ویران کننده اجتماع مسلمین بود، اجتماعی که تمام وجوه تمایز را پشت سر گذاشته و به یک قدر جامع (اسلام و ایمان به خدا و حکومت اسلامی) دل بسته بود.

6. اخلاق حسنه، تقوا و فضیلت از ارزش و اعتبار افتاد؛ زیرا ریاست و پیشوایی مردم به دست افرادی بی شرف، پست و بی حیا افتاد و معلوم است که وقتی زمامداران از شرف و حیا بیبهره باشند و به عفت و پارسایی اهمیت ندهند، این صفات از بین میرود.

وقتی صحابه باتقوا و باسابقه را بر منابر لعن کنند و شاعر مسیحی، یزید را مدح نماید و انصار را هجو کند، البتّه فضیلت و تقوا از اعتبار میافتد.

7. حقوق و آزادی های افراد، پایمال شده و کسانی که وارد سازمان های دولتی بنی امیه بودند از هیچ گونه تجاوز به حقوق مردم باک نداشتند، میکشتند و به زندان ها میانداختند، تنها عدد کسانی که حجاج در غیر جنگ ها کشت به صدوبیست هزار نفر رسید.در پایان میگوید: واقع این است که حرکت و تکانی که اسلام از ناحیه فتنههای بنی امیه دید به طوری شدید بود که به هر دعوت دیگر این گونه صدمه رسیده بود آن را از میان میبرد و ارکان آن را ویران میساخت.[(2)](#content_note_335_2)

ص: 335

1- . معاویه سیاست خطرناک و خائنانه تفرقه بین مسلمین را یکی از اصول سیاست خود قرار داد و مسلمانان را به تفرقه و کینه و اختلاف تحریک میکرد، حتی نمیتوانست میان دو نفر از رجال مسلمانان صلح و صفا ببیند و به هر قسم بود آنها را از هم جدا میساخت، میان مهاجر و انصار، میان عرب و عجم، میان یمانیه و مصریه، میان قبایل، میان افراد؛ حتی در بین بنیامیه (جز خاندان ابیسفیان) دشمنی و عداوت میانداخت و به قول عقّاد به حساب صحیح تاریخی باید معاویه را «مفرق الجماعات» نامیده و سال استقلال او را به زمامداری، که به غلط «عام الجماعه» گفتهاند، سال تفرقه و جدایی شمرد. به کتاب معاویه بن ابیسفیان فی المیزان رجوع شود.

2- . غزالی، الاسلام و الاستبداد السیاسی، ص 187 - 188.

این بود مختصری از زیان های آفت خطرناکی که به نام یزید و حکومت اموی به جان حکومت اسلامی افتاد و شکل حکومت را که عالی ترین نمایش عدالت اسلامی بود به آن صورت وحشتزا و منفور درآورد.

اگر قیام حسین(علیه السلام) در آن موقع به فریاد اسلام نرسیده بود و انفصال آن حکومت را از زمامداری اسلامی آشکار نساخته بود، بزرگ ترین ننگ و عار دامن اسلام را لکه دار میساخت و عدالت و نظام ممتاز حکومتی دین خدا پایمال و نابود می گشت.

فَصَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللهِ. أَشْهَدُ أَنَّکَ أَحْیَیْتَ نِظَامَ الدِّینِ وَأَظْهَرْتَ قَوَاعِدَ الْحُکْمِ.[(1)](#content_note_336_1)

#### 5- خطر ارتجاع

این خطر از تمام مخاطراتی که در آن روز جامعه مسلمانان را تهدید میکرد، مهم تر و شکنندهتر بود.

عفریت ارتجاع و بازگشت به عصر شرک و بت پرستی و جاهلیت، اندک اندک قیافه منحوس و مهیب خود را نشان میداد.

زور سرنیزه بنی امیه، نقشههای وسیع آنها را در سست کردن مبانی دینی جامعه و الغای نظامات اسلامی و تحقیر شعائر دینی، اجرا میکرد.عالم اسلام مخصوصاً مراکز حساس و موطن رجال بزرگ و باشخصیت مثل مکه، مدینه، کوفه و بصره در سکوت مرگبار و خفقان شدید فرو رفته بود.

شدّت ستمگری فرمانداری مانند زیاد، سمره و مغیره، و بی باکی آنها از قتل نفوس محترمه، جرح و ضرب و مثله، پرونده سازی و هتک اعراض مسلمانان، جامعه را مرعوب و مأیوس ساخته بود.

ص: 336

1- . پس درود و سلام خدا بر تو ای اباعبدالله. گواهی می دهم که تو نظام دین را زنده کردی و پایه های حکم خدا را محکم ساختی.

بنیامیه دست به کار برگرداندن مردم از راه اسلام و مخالفت با نصوص کتاب و سنّت و سیره رسول اعظم(صلی الله علیه وآله) شدند و افکار معاویه و نقشههای او اساس حملههای آنها بر ضدّاسلام و صحابه و انصار و اهل بیت بود.

بنیامیه تصمیم داشتند که روحانیت اسلام و طبقات دین دار و ملتزم به آداب و شعائر دین را که مورد احترام مردم بودند بکوبند و از میان بردارند.

علاوه بر کشتن پسر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و قتل عام مردم مدینه و ویران ساختن و سوزاندن کعبه معظمه قبله مسلمانان، تجاهر به گناه و تعطیل حدود، دو مرکز بزرگ اسلام - مکه معظمه و مدینه طیبه - را مجمع خنیاگران و نوازندگان و مخنثان و امارد و شعرای عشق باز، و اراذل و اوباش قرار دادند تا عظمت و اعتبار این دو شهر مقدس کم شود و وضع این دو شهر، مردم شهرهای دیگر را به معاصی و فحشا گستاخ سازد.

بنیامیه بودند که علاوه بر آنکه شمشیر در اهل بیت گذاردند و خواستند کاری کنند که کسی فکر زمامداری آنها و مراجعه به آنها را نکند و زمین را از آل محمد(صلی الله علیه وآله) خالی سازند، کمر دشمنی انصار پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را نیز برای اینکه آن حضرت را یاری نمودند به میان بستند و آنان را از حقوق اسلامی محروم، و ذلیل و خوار ساختند.[(1)](#content_note_337_1)

تعطیل حدود و دفع شهود از عصر عثمان شروع شد و اگر علی(علیه السلام) یگانه کسی که به شدت مطالبه اجرای حدود را مینمود نبود، در همان زمان عثمان، حدود تعطیل گشته و فاتحه احکام خوانده شده بود.[(2)](#content_note_337_2)

علایلی میگوید: در نزد مفکرین اسلامی ثابت است که بنی امیه آلت فساد بودند و تجدید زندگی عصر جاهلیت با تمام مراسم و رنگ هایش جزو طبیعت آنها بود.[(3)](#content_note_337_3)

ص: 337

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص27 - 28.

2- . ر.ک: مسعودی، مروج الذهب، ج2، ص335 – 336.

3- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص 28.

سبط ابن جوزی میگوید: جدّم در کتاب تبصره گفته است: همانا حسین به سوی آن قوم رفت برای اینکه دید شریعت محو شده است پس در رفع قواعد آن کوشش کرد.[(1)](#content_note_338_1)

اگر بدون معارض و بی سروصدا دست یزید در اجرای نقشههای خائنانه بنیامیه باز گذاشته میشد، همان طور که معاویه میخواست، اذان و شهادت به توحید و رسالت ترک میشد و از اسلام اسمی باقی نمیماند و اگر هم اسمی میماند مسمّای آن طریقه بنی امیه و روش و اعمال یزید بود.

اگر خلافت یزید با عکس العمل شدیدی در جامعه اسلام مواجه نمیگشت، او به سِمَت جانشینی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) پذیرفته میشد و مملکت اسلام کانون معاصی، فحشا، قمار، شراب، رقص، غنا و سگ بازی و نابکاری میگردید؛ زیرا جامعه از بزرگان و سران خود پیروی میکنند و کارهای آنها را سرمشق قرار میدهند.

لذا لازم بود برای حفظ اسلام و دفع خطر ارتجاع نسبت به روش یزید جنبش و نهضتی آغاز شود که عموم، مخالفت روش او را با برنامههای اسلام درک کنند و بدانند که سران سیاسی بنیامیه از برنامههای اسلامی تبعیت ندارند.

علاوه باید احساسات دینی مردم را بر ضد آنان بیدار ساخت تا در مخالفت آنها سرسختی نشان داده و نسبت به کارها و برنامههایی که مطرح میکنند بدبین باشند و آنها را خائن و دشمن اسلام بشناسند.

قیام سیدالشهدا(علیه السلام) برای این دو منظور لازم و واجب بود یعنی لازم بود که هم پرده از روی کار بنیامیه بردارد و آنها را به جوامع اسلامی معرفی نماید، و هم احساسات دینی مردم را علیه امویین بسیج کند و عواطف جامعه را به سوی خاندان پیغمبر و اهل بیت(علیهم السلام) جلب فرماید تا بنیامیه از اینکه بتوانند بر قلوب مردم حکمرانی کنند و مالک دل ها شوند و شعائر اسلامی مانند اذان را موقوف سازند، محروم و ناامید شوند.

شیخ محمد محمود مدنی استاد و رئیس دانشکده شریعت دانشگاه الازهر میگوید:

ص: 338

1- . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص245.

حسین، شهید نمونه و برجسته مجاهدین راه خدا، دید بال و پر حقّ شکسته و باطل از چهار سو راه را بر آن بسته است، خود را دید که شاخ درخت نبوّت و پسر آن امام شیردلی است که هرگز از بیم و ذلت سر به زیر نینداخت.

خود را دید که برطرف کردن این حزن و اندوه و از میان بردن این تاریکی ها به او حواله شده و از او خواسته شده است.

صدایی از اعماق دلش او را ندا میکرد:

تو ای پسر پیغمبر برای رفع این شدائد هستی!

خدا به جدّ تو تاریکی ها را برطرف، و حقّ را ظاهر و باطل را باطل ساخت تا بر او نازل شد:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّهِ وَالْفَتْحُ﴾[(1)](#content_note_339_1)

و مردم گروه گروه در دین خدا وارد شدند.

پدر تو همان شمشیر برنده و قاطعی بود که در نیام نرفت تا گردن های مشرکین را ذلیل توحید ساخت.برخیز اباعبدالله! مانند پدر و جدت جهاد کن و از دین خدا حمایت کن، و ستمکاران را از بین ببر، و زمین را از پلیدی ظلم و ستم پاک ساز.

خاندان تو، اصحاب تو خوار شدهاند و بانوان و فقرا و اطفال و یتیمان و بیوه زنان بیچاره گشتهاند.

پس چه کسی این همه گرفتاری و پریشانی و فشار ظلم و ستم را برطرف میسازد اگر تو برطرف نسازی؟.

و چه کس برای نجات امت قیام میکند اگر تو قیام نکنی؟ پسر علی و فاطمه؟!

گویی حسین این صدا را از اعماق دلش میشنید که او را به این ندای مؤثر، ندا میکرد، و شب و روز به او اصرار می ورزید.

ص: 339

1- . نصر، 1.

پس حسین حقّ چارهای جز پاسخ به این ندا و اجابت این صدا نداشت و به کسانی که او را از قیام باز میداشتند و میترساندند، توجّه نفرمود و شدت و قساوت دشمن و جسارت و بیاعتنایی او به احترام خاندان نبوّت، او را از جهاد در راه خدا باز نداشت، زیرا او مجاهدی بود که به امر خدا قیام کرد و برایش تفاوت نداشت که به ظاهر مغلوب باشد یا منصور، چون هر دو حال برایش شرافت بود:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ﴾[(1)](#content_note_340_1)

پس او در راه خدا و حقّ شهید شد و کشندگان به لعنت خدا و تمام ملائکه و مردم گرفتار شدند و او به بزرگ ترین درجات در نزد خدایش رستگار شد:

«مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ».[(2)](#content_note_340_2)و پایان این فصل را این ابیات پرمعنا قرار میدهیم که ترجمانی از خطر یزید برای اسلام و توحید، و فداکاری سیدالشهدا(علیه السلام) در راه نجات دین است.

لإِنْ جَرَتْ لَفْظَهُ التَّوْحِیدِ فِی فَمِهِ \*\*\* فَسَیْفُهُ بِسِوَی التَّوْحِیدِ مَا فَتَکَا

قَدْ أَصْبَحَ الدِّینُ مِنْهُ یَشَتَکِی سَقَماً \*\*\* وَمَا إِلَی أَحَدٍ غَیْرَ الْحُسَیْنِ شَکَا

فَمَا رَأَی السِّبْطُ لِلدِّینِ الْحَنِیفِ شَفَا \*\*\* إِلا إِذَا دَمُهُ فِی کَرْبَلا سُفِکَا

اگر چه لفظ توحید بر زبانش جاری میشود اما شمشیرش چیزی غیر از توحید را نمیکشد، دین از دست او از درد مینالد و به هیچ کس غیر از حسین(علیه السلام) شِکوه نمیکند، پس فرزند پیغمبر (حسین) برای دین حنیف شفایی نیافت جز اینکه خونش در کربلا ریخته شود.

ص: 340

1- 1. توبه، 52. «بگو: درباره ما چه انتظاری دارید، جز اینکه یکی از دو خوبی (شهادت یا پیروزی) نصیب ما میشود».

2- . مجله العدل، س2، ص6، طبع نجف اشرف (نقل به معنا).

#### 6- نداشتن تأمین جانی

6. نداشتن تأمین جانی[(1)](#content_note_341_1)

شرعاً و عقلاً هرکس در برابر صدمات و خطراتی که متوجّه جانش میشود، حقّ دفاع دارد، و فطرت او در هنگام توجّه خطر، او را به مدافعه و حفظ جانوادار میسازد، و اگر انسان در مقابل دشمن مهاجم، دفاع نکند و تسلیم شود مسئول، و سزاوار توبیخ است.

اگر حیات کسی ازطرف حکومت، بدون علت مشروع به خطر افتاد، و مصونیت جان و احترام خونش مراعات نشد، میتواند برای حفظ جان و دفاع از نفس خویش قیام و انقلاب کند و این حقّ، یعنی حقّ دفاع از نفس، حقی است که برای تمام افراد ثابت و محرز است.

باتوجّه به این مقدمه میگوییم: حسین(علیه السلام) در اوضاع و احوالی که امنیت جانی برای آن حضرت وجود نداشت و میدانست که بنیامیه در مقام کشتن او هستند و آسودهاش نمیگذارند تا خونش را بریزند، قیام کرد و برای دفاع از نفس چارهای جز قیام و خودداری از تسلیم نداشت.

اگر کسی بگوید: این خطر ازجهت خودداری امام(علیه السلام) از بیعت بود، و اگر بیعت میکرد خطر مرتفع میشد. پاسخش این است که: البتّه حسین(علیه السلام) از بیعت با یزید امتناع داشت؛ اما این امتناع مجوّز قتل آن حضرت نبود؛ زیرا در حکومت

ص: 341

1- . پوشیده نیست که علت اساسی قیام امام(علیه السلام)، همان اطاعت از فرمان خدا و ادای تکلیف و دفع خطر از اسلام و آئین توحید و برنامههای اسلامی بود چنانچه در زیارت اربعین است: «وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَهِ وَحَیْرَهِ الضَّلَالَهِ». طوسی، مصباح المتهجد، ص788؛ همو، تهذیب الاحکام، ج6، ص113؛ کفعمی، المصباح، ص489؛ مشهدی، المزار، ص514. «او (حسین) خون خود را در راه تو نثار کرد تا بندگانت را از جهالت و حیرت گمراهی برهاند». نگارش مثل این علت (نداشتن تأمین جانی) برای تشریح شرایط و احوالی است که با وجود آن، حتی از لحاظ شخصی و فردی نیز قیام موجه و مشروع و نشانه کمال شجاعت روحی و عزّت و کرامت نفس و تن ندادن به ذلت و پستی است.

به اصطلاح اسلامی که به طور انتخاب و مراجعه به آرای عمومی، خلیفه و زمامدار تعیین میشد، بیعت و رأی دادن به زمامداری کسی که به حکومت انتخاب شده واجب نبود و به عبارت دیگر بیعت با خلیفه انتخابی بر کسی که در صلاحیت او تردید دارد یا او را صالح برای زمامداری نشناسد یا در اصل صحت بیعت او حرف و ایراد داشته باشد، واجب نیست. فقط بنا بر معمول عامه و اهل سنّت، به خصوص در اعصار بنیامیه و بنیعباس و دوران های اختناق و خفقان، قیام بر ضد حکومت تا خون و مال و آبروی شخص محترم باشد، جایز شمرده نمیشد.

حتی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بااینکه خلافتش به نصّ و اجماع ثابت بود، متعرّض کسانی که با آن حضرت بیعت نکردند و به ظاهر مخالفتی نداشتند یا به عذرهای جاهلانه و مغرضانه از شرکت در جهاد با قاسطین و ناکثین و مارقین، خوددارینمودند، نگردید و آنان را به جنگ ملزم نفرمود و حقّ بیعت نکردن به خصوص اگر برای روشن شدن وضع باشد برای هرکس ثابت بود[(1)](#content_note_342_1) و تعرّض به کسی که کنارهگیری کرده و در رتق وفتق امور و سیاست مداخله نمیکند، و به اجتهاد خودش زمامدار وقت را صالح برای زمامداری نمیشناسد، مادام که قیام نکرده، جایز نیست، و این همان پیشنهادی بود که حسین(علیه السلام) بنا به نقل بعضی از مقاتل به بنی امیه داد که متعرض او نشوند تا در یکی از ثغور و مرزهای اسلام برود و در آنجا بماند «لَهُ مَا لَهُمْ وَعَلَیْهِ مَا عَلَیْهِمْ». غرض این است که خودداری از بیعت مجوّز سلب مصونیت و مباح شدن مال و جان مسلمان نمیشود، پس امتناع

ص: 342

1- . یکی از مظالمی که در آغاز کار و بعد از رحلت پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، کارگردانان سیاست مرتکب شدند همین بود که وقتی علی(علیه السلام) و سایر بنی هاشم و جمعی از مهاجر و انصار از بیعت ابی بکر خودداری نمودند، آنها را مجبور به بیعت کردند و بااینکه از آنها عملی جز اظهار رأی و دعوت به تجدید نظر و بازگشت به سوی حقّ صادر نشده بود و برخلاف حکومت رسمیت نیافته هم قیامی نکردند، آنها را تحت فشار گذارده و جرائمی مرتکب شدند که در حکومتی که مبنی بر شورا و احترام از آرای اشخاص باشد جایز نیست.

حسین(علیه السلام) از بیعت، یک حقّ شرعی و یک نوع آزادی عادی بوده و به علل و مواد ذیل بجا و مشروع بوده است:

1. نفس امتناع از بیعت درصورتی که توأم با معارضه عملی با حکومت نباشد، خصوصاً اگر بر اساس عقیده به عدم صلاحیت نامزد خلافت باشد، جایز است. بلی، برطبق مذهب شیعه که امام(علیه السلام) به نصّ پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از جانب خدا نصب میشود و یک منصب الهی است، هرگونه امتناعی که حاکی از عدم تسلیم فرمان خدا باشد جایز نیست.

2. امتناع از بیعت برای کسی که خود از اهل حلّ و عقد و مراجع امور مسلمانان باشد جایز است و عدم بیعت او موجب عدم انعقاد اجماع است وبدون بیعت او خلافت بنا بر مذهب اهل سنّت هم غیرشرعی و تحمیل بر مسلمین و سلب آزادی است و سرباز زدن از اوامر او تخلف شرعی شمرده نمیشود.

3. بیعتی که بر پایه تطمیع و تهویل و تهدید و ارعاب باشد، لغو، و هرکس با آن بیعت انتخاب شود، نماینده جامعه نیست و معارضه با حکومتی که در این شرایط تعیین شده، جایز است.

پس بنا بر این مواد اگر عمّال حکومتی برای فردی مخاطره ایجاد کنند و بخواهند او را بی جهت فقط به جرم اینکه چرا در بیعت شرکت نکرده و به کسی که نامزد آنها بود رأی نداده، دستگیر و به قتل برسانند، آن فرد حقّ دارد برای حفظ جان خود بر حکومت خروج نماید و از مردم بخواهد تا او را یاری نمایند.

در مورد بیعت با یزید: اولاً حسین(علیه السلام) خود از اهل حلّ و عقد بود یعنی اگر بنا باشد امر خلافت با مشورت و مراجعه به آرای عموم و اجماع اهل حلّ و عقد انجام شود، حسین(علیه السلام) اوّلین شخصیتی بود که نظر و رأی او در شرعی بودن خلافت دخالت داشت؛ زیرا هم به ملاحظه مقام ارجمند معنوی و موقعیت بزرگ روحانی و پرارزشی که داشت، رأیش بسیار مقدس و محترم بود، و هم ازجهت

ص: 343

توجّه عموم مسلمین به آن حضرت، رأیش میزان نظر عموم مسلمین به استثنای جمعی از بنیامیه و عمّال و طرف داران آنها بود. پس بیعت نکردن حسین(علیه السلام) مساوی است با غیرشرعی بودن حکومت و خلافت، بنابراین خودداری چنین شخصیتی از بیعت باید محترم باشد؛ و اگر بنا باشد مثل او را مجبور به بیعت سازند از اجماع و شورا جز لفظ چیزی باقی نمیماند، و زور و استبداد جای هر قاعده و ترتیبی را خواهد گرفت.

و ثانیاً فرضاً اگر امام(علیه السلام) یکی از افراد عادی مسلمانان بود باز خودداری از بیعت موجب جواز هتک احترام و تعرض به حریم حرمت و آزادی، و مباح شدن خون او نمیشد؛ زیرا چنان که گفته شد درصورتی که بیعت یزید صحیح بود، بر او بیشاز عدم مخالفت و معارضه نکردن تکلیفی نبود و خودداری از بیعت باعث هتک حرمت خون که از هر مسلمانی محترم است نمیشود.

بیعت با یزید چنانچه اتّفاق تمام تواریخ بر آن است مبنی بر تطمیع و تهدید و ارعاب بود و چیزی که در آن ملاحظه نشد، صلاحیت او و مصلحت امت بود و بیشتر کسانی که به او رأی دادند از روی رعب و زیر برق شمشیر و نیزه بیعت کردند، و آن عده کمی که با رغبت و میل موافقت کردند، همان هایی بودند که چشم طمع به مقامات لشکری و کشوری دوخته، و از بیت المال حقوق های کلان میگرفتند و از جوایز معاویه و یزید برخوردار بودند، خدا میداند که چه مبالغ هنگفتی از بیت المال و حقوق فقرا و خلق گرسنه و برهنه صرف این کار شد، و چه خون هایی به ناحق ریخته شد، و چه ستمکارانی برای اخذ بیعت بر سر کار آورده شدند که یکی از آنها مغیره بود.

بنابراین، امام(علیه السلام) و سایر شخصیت های اسلامی حقّ داشتند از بیعت یزید امتناع نمایند و خود را از آلوده شدن به شرکت در مظالم او حفظ کنند و کسی هم حقّ نداشت آنها را مجبور و ملزم به بیعت سازد، و دلیل بر آنکه آنها این حقّ را داشتند، یکی امتناع خود آنهاست، و دیگر آنکه احدی از مسلمانان آنها را ازجهت

ص: 344

ترک این بیعت ملامت و نکوهش نکرد بلکه همگی اصل جواز خودداری از بیعت و بلکه حرمت بیعت با یزید را قبول داشتند.

بعد از این توضیحات و بیان مواد و ادله جواز امتناع از بیعت، مسئله سلب امنیت از حسین(علیه السلام) و توجّه خطر به جان آن حضرت که یک ماده مهم و علت واضح و قانع کنندهای برای قیام و دفاع است، مطرح میشود.

تواریخ اسلامی همه نقل کرده اند که جان حسین(علیه السلام) در خطر بوده، و بنیامیه و حکومت یزید قصد جانش را کرده بودند و خواه بیعت میکرد و خواه بیعت نمیکرد خون مبارکش را میریختند.

روش حکومت و رفتار یزید و پدرش و عمّال آنها طوری بود که اگر به آن حضرت هم اطمینان هایی در مورد عدم تعرّض به جانش میدادند، قابل اعتماد نبود. آنها مکرر رجال و شخصیت های کشور را که در خانه نشسته و در کارهای سیاسی دخالت نداشتند، فقط برای اینکه در بین مردم سوابق روشن و طرف دارانی دارند کشتند. نه رعایت عهد و پیمان میکردند و نه امانی را که به شخص میدادند محترم میشمردند. این بنیامیه و معاویه بودند که سعد وقاص را محرمانه کشتند و این بنیامیه و معاویه بودند که به دست ابن آثال مسیحی عبدالرحمن بن خالد را که از هواخواهان سرسخت خودشان بود، برای اینکه شاید معارض سلطنت یزید شود کشتند و قاتل او را با اینکه مسیحی بود بر مسلمان ها در شهر حمص حکومت دادند.

این معاویه و بنیامیه بودند که حضرت مجتبی و سبط اکبر و نور دیده حضرت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به فجیعترین صورتی شهید نمودند، برای اینکه معاویه در عهدنامه، با آن حضرت تعهد کرده بود کسی را ولیعهد نکند.

معاویه وقتی به عنوان مشورت، موضوع ولایتعهدی یزید را با افراد خبره و سیاستمداران مطرح ساخت، احنف بن قیس به او گفت: این فکر خیانت و تحمیل بر مسلمین است؛ زیرا باوجود شخصی مثل امام حسن مجتبی(علیه السلام) که در بین مردم

ص: 345

محبوبیت دارد و نفوذش به قدری است که او را از پدرش علی(علیه السلام) هم بیشتر دوست میدارند، انتخاب شخص متهم و مشهور به فسادی مثل یزید خطا و خیانت است.

معاویه و بنیامیه همان کسانی بودند که برخلاف تمام شروط عهدنامه با حضرت مجتبی(علیه السلام) رفتار کردند، و هنوز مرکب عهدنامه صلح نخشکیده بود که وارد کوفه شد، و خطبهای خواند که در آن سوءنیت، و هدف های خود را آشکار ساخت، و درضمن آن خطبه گفت:کُلُّ شَرْطٍ شَرَطْتُهُ فَتَحْتَ قَدَمَیَّ هاتَیْنِ؛[(1)](#content_note_346_1)

هر شرطی نموده بودم، زیر پاهایم گذاردم.

و رسماً نقض عهد خود را اعلان کرد بااینکه خدا میفرماید:

﴿وَ أَوفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کَانَ مَسْؤُلاً﴾[(2)](#content_note_346_2)

اینان کسانی بودند که به مسلم بن عقیل(علیه السلام) امان دادند و به امان خود وفا نکردند و آن مرد خدا را شهید نمودند.[(3)](#content_note_346_3)

لذا وقتی روز عاشورا قیس بن اشعث به امام(علیه السلام) گفت: آیا به حکم پسران عمویت تسلیم نمیشوی؟ از آنها جز آنچه دوست داری به تو نمیرسد. امام(علیه السلام) در جوابش فرمود: «أَنْتَ أَخُو أَخِیکَ»؛ «تو برادر برادرت هستی (آیا میخواهی بنیهاشم بیشتر از خون مسلم از تو بخواهند؟)»؛[(4)](#content_note_346_4) یعنی تو برادر محمد بن اشعث هستی که ازطرف ابن زیاد به مسلم امان داد، و با آن امان او را به آن وضع دردناک شهید کردند، با آن سابقه چگونه این سخنان را میگویی و میخواهی مرا فریب دهی؟

ص: 346

1- .[1] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج16، ص15؛ امینی، الغدیر، ج10، ص326؛ ج11، ص7.

2- . اسراء، 34.

3- . سید قطب، العداله الاجتماعیه، ص199.

4- . محمد رضا، الحسن و الحسین سبطا رسول الله، ص110.

این یک مطلب ساده و روشنی بود که هرکس دورنمای اعمال گذشته و تاریخ بنی امیه را تماشا میکرد، میفهمید، تا چه رسد به کسی که در روشنایی علم ولایت و امامت، خدا او را از اسرار بزرگ و حوادث آینده باخبر ساخته باشد.

پس حسین(علیه السلام) اگر بیعت هم میکرد، برای خاطر محبوبیت و موقعیتی که دارا بود امنیت و مصونیت نداشت و او را شهید میکردند. برای اینکه بدانیم حسین(علیه السلام) واقعاً جانش در خطر بوده و چارهای غیر از قیام و دفاع نداشت، همان سخنانی که درمکه معظمه و در بین راه ضمن پاسخ بزرگان و رجال باشخصیت میفرمود، کافی است؛ زیرا کسی غیر از خود امام حسین(علیه السلام) بهتر نمیتوانست این موضوع را تشخیص دهد و روشن کند.

دفاع و قیام، تکلیف امام حسین(علیه السلام) بود؛ احراز موضوع و شرط وجوب نیز با خود آن حضرت بود.

حسین(علیه السلام) مکرر میفرمود: بنیامیه تصمیم گرفتهاند مرا بکشند، و هیچ کس هم در جواب امام(علیه السلام) نگفت: بنی امیه اهل این کارها نیستند، یا این کار را انجام نمیدهند، ازجمله به ابن زبیر در مکه فرمود:

«وَأَیْمُ اللهِ لَوْ کُنْتُ فِی جُحْرِ هَامَّهٍ مِنْ هَذِهِ الْهَوامِّ لَاسْتَخْرَجُونِی حَتَّی یَقْضُوا بِی حَاجَتَهُمْ وَاللهِ لَیُعْتَدَنَّ عَلَیَّ کَمَا اعْتَدَتِ الْیَهُودُ فِی السَّبْتِ».[(1)](#content_note_347_1)

به ابن عبّاس فرمود: ای پسر عباس آیا میدانی من پسر دختر پیغمبرم؟ گفت: به خدا قسم آری، غیر از تو کسی را پسر دختر پیغمبر نمیشناسم و یاری تو بر این امّت واجب است، مثل وجوب روزه و زکات که خدا یکی از آنها را بدون دیگری نمیپذیرد (یعنی طاعات و عبادات بدون یاری تو مقبول نیست) حسین(علیه السلام) فرمود:

ص: 347

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص289؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص38. «به خدا سوگند اگر در سوراخ گزنده ای باشم مرا بیرون می کشند تا خواسته خود را عملی کنند (مرا بکشند). به خدا سوگند بر من تعرّض می کنند آن گونه که یهود در روز شنبه کردند».

پس چه میگویی در حقّ مردمی که پسر دختر پیغمبر را از خانه و قرارگاه و زادگاهش و حرم پیغمبر و مجاورت قبر و مسجد و محل هجرت آن حضرت بیرون ساختند و او را بیمناک نمودهاند که نتواند در نقطهای قرار بگیرد و در مکانی وطن گزیند و قصد کشتن او را کرده باشند درحالی که او از راه توحید و از ولایت خدا وروش پیغمبر و جانشینانش خارج نشده باشد. ابن عبّاس گفت: نمیگویم در حقّ آنها مگر آنکه آنان به خدا و رسول کافر شدهاند.[(1)](#content_note_348_1)

صاحب الدرّ النظیم از جعفر بن سلیمان از کسی که مشافههً[(2)](#content_note_348_2) از حسین(علیه السلام) شنیده، روایت کرده که در آن سالی که به حج میرفتم، از کنار جاده عبور میکردم که خیمههای بسیاری را برافراشته دیدم، گفتند خیمههای حضرت خامس آل عبا است، به خدمت آن حضرت مشرف شدم، دیدم نزد عمود خیمه نشسته، و نامههای بسیار در پیش داشت و در آنها نظر میکرد گفتم: یا ابن رسول الله از چه در این بیابان بیآب و گیاه فرود آمدهای؟

فرمود: بنیامیه اراده قتل من کرده اند، و اینک نامههای کوفیان است که مرا دعوت کرده اند و البتّه مرا به درجه شهادت میرسانند.[(3)](#content_note_348_3)

وقتی ابوهره ازدی عرض کرد: «یا ابن رسول الله چرا حرم خدا و حرم جدّت را بگذاشتی؟ فرمود: «وای بر تو! اباهره، بنیامیه مالم را گرفتند، صبر ورزیدم... اکنون میخواهند تا خون پاک من مظلوم را بریزند؛ البتّه این ستمکاران خون من را خواهند ریخت».[(4)](#content_note_348_4)

از این گونه سخنان که همه دلالت دارد بر آنکه امام(علیه السلام) به هیچ وجه تأمین جانی نداشته و بنیامیه کمر به کشتن آن حضرت بسته بودند، در کتب تاریخ و مقتل بیش از اینهاست.[(5)](#content_note_348_5)

ص: 348

1- . خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص191، فصل10.

2- مشافهه: روبه روی یکدیگر سخن گفتن (شنیدن از راه مشافهه: شنیدن چیزی به طور مستقیم از زبان دیگری).

3- . ابن حاتم عاملی، الدرالنظیم، ص547.

4- . معتمد الدوله، قمقام زخار، ج1، ص347.

5- . طبری، تاریخ، ج4، ص289 - 290؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص217؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص38؛ خوارزمی، مقتل الحسین(علیه السلام)، ج1، ص219.

### حکومت اسلامی و سیاست

اگر کسی بگوید: چون هدف قیام و حرکت حسین(علیه السلام) تشکیل حکومت اسلامی و برکنار کردن یزید بود، قیام آن حضرت سیاسی بود و اگر هدف غیر از این بود پس چرا دعوت اهل کوفه را پذیرفت؟ و چرا پسر عم گرامیش مسلم(علیه السلام) را به کوفه فرستاد.

جواب این است که:

اولاً، قیام برای تشکیل حکومت حقّ و عدالت اسلامی و تضمین حسن جریان امور اجتماعی و عمومی و اجرای احکام و نظامات آسمانی قرآن مجید و اصلاحات حقیقی از شخصیتی مثل حسین(علیه السلام) عین سیاست به معنا و مفهوم صحیح و معقول و واقعی آن است و میان این سیاست با سیاستی که از آن توطئه و نیرنگ و فتنه انگیزی و مقدّمه چینی برای مقاصد شخصی و به دست آوردن قدرت و تفوّق، قصد میشود، هیچ رابطهای نیست. آن سیاستی که هدف آن تشکیل حکومت اسلامی است، کوشش برای حفظ حقوق و تأمین آزادی انسان ها و حکومت خدا و احکام خدا بر مردم است. اما آن سیاستی که در عرف بعضی از مردم عصر ما معمول شده، به معنای طلب حکومت و تفوّق بر جامعه و استثمار دیگران است؛ پرواضح است که چنین سیاستی مذموم است.

سیاست علی(علیه السلام)، سیاست بود و سیاست معاویه هم سیاست شمرده میشد. هر دو جنگ میکردند، و هر دو قشون و سپاه داشتند اما این کجا و آن کجا؟ علی(علیه السلام) جنگ میکرد:

ص: 349

«لِتَکُونَ کَلِمَهُ اللهِ هِیَ الْعُلْیَا»؛[(1)](#content_note_350_1)

«تا اینکه سخن خدا بلندآوازه باشد».

جنگ میکرد تا احکام خدا حاکم بر همه گردد و مساوات و عدالت اسلامی برقرار شود. معاویه جنگ میکرد تا زمامدار و بر گردن مردم سوار شود و بر مال و جان و ناموس جامعه مطابق میل و هوسش حکمران باشد، البتّه اگر غرض از سیاست، روش معاویه و عمروعاص باشد، مذموم و نزدیک شدن به آن نزدیک شدن به آتش است، و اگر غرض از سیاست، روش پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) باشد از عالی ترین صفات کمال بشر است.

همکاری عموم و نظارت قاطبه مردم و اجرای عدالت و برقراری نظم صحیح و تشکیل اجتماع هرچه بهتر و مترقّیتر، و برپایی حکومت اصلح و مسئولیت مشترک، جزو برنامههای عالی اسلام است. هرگز این سیاست از دیانت و روحانیت جدا نیست، و این سخن که بر زبان های افرادی بی اطلاع از حقایق اسلام افتاده: «روحانیت از سیاست جداست»، سخن بیگانگان و دشمنان اسلام است که میخواهند اسلام را تجزیه کرده و آن را در دایره عبادات و اخلاق، محبوس کنند و از اتحاد مسلمین و تجدید عظمت آنها و اجرای نظامات اسلام مانع شده و قوانین فاسد بیگانگان و روش کفار را در بین مسلمانان رایج سازند.

اگر مسلمانی چنین عقیدهای را داشته باشد - یعنی اسلام را فقط یک سلسله برنامههای روحی و معنوی بداند و برنامههای دیگر اسلام را در کشورداری، عمران و حقوق، انتظامات و آئین داوری و غیره انکار کند - طبق موازین و شرایطی که در فقه مقرر شده محکوم به کفر و خروج از اسلام خواهد بود.

ص: 350

1- . اشاره به آیه 52 سوره توبه: ﴿وَکَلِمَهُ اللهِ هِیَ الْعُلْیَا﴾.

این عقیده که اسلام شامل تمام مسائل زندگی اجتماعی و فردی مسلمانان است و اسلام برای همه، دین و عقیده، وطن، حکومت، قانون، روحانیت، سیاست، صلح و جنگ و همه چیز است و از هیچ یک از شئون و مسائل حیات بشر جدا نیست، عقیدهای است که باید کاملاً به مسلمان ها تفهیم شود و حقایق و معانی بلند آن تشریح گردد.

هر مسلمان (به خصوص افراد مؤثر در جامعه) باید در سکوت و کنارهگیری از مسائل اجتماعی و در نطق و دخالت و قیام خود، به پیشرفت اسلام و اجرای احکام و ترقّی و عظمت مسلمانان متوجّه باشد.

بنابراین شکی نیست که اصلاحات و مدافعه از اوضاعی که در آن عصر، اسلام را تهدید میکرد، با تشکیل حکومت اسلامی و گرفتن مسند خلافت از عنصر ضدّاسلام و ناپاکی مثل یزید تأمین میشد، و اگر حسین(علیه السلام) که هم امام منصوص و هم از هر جهت شایستگی و صلاحیتش مورداتّفاق مسلمانان بود، زمامدار میشد آن مفاسد مرتفع و اسلام در مسیر واقعی خود به جلو میرفت.

پس در صورت همکاری و یاری مردم، قیام حسین(علیه السلام) برای برکنار کردن یزید و تشکیل حکومت اسلامی شرعی و واجب بود، و این مقصد قیام را از حقیقت و خلوص و حفظ دین و خیر و اصلاح خارج نمیساخت و به طلب سلطنت و اغراض سیاسی آلوده نمیکرد.

این اصل، یعنی تأسیس حکومت اسلامی در صورت همکاری مردم ارزش آن را داشت که حسین(علیه السلام) برای آن قیام نماید، بلکه در صورت همکاری و پایداری و استقامت مردم شاید بهترین و نزدیک ترین راه به هدف حسین(علیه السلام) بود، ولی چون آن حضرت علاوه بر علم امامت، از اوضاع اجتماعی و اخلاقی مردم و شدت سوء نیتو ظلم بنیامیه، شهادت خود را پیش بینی میکرد، تصمیم گرفت با صدای مظلومیت و عکس العمل تحمل آن مصائب جانکاه مسلمانان را بیدار و اسلام را نجات دهد.

ص: 351

و ثانیاً قبول دعوت مردم کوفه و اعزام مسلم(علیه السلام) برای این بود که پس از مرگ معاویه و ولایتعهدی یزید که به فسق و فجور و انحراف از تعالیم اسلام معروف و مشهور بود، مسلمانان بیدار و متوجّه، در سرگردانی و تحیّر عجیبی افتاده و سنگینی حکومت تحمیلی یزید آنها را ناراحت کرده بود. عالم اسلام ازنظر عموم (جز جیره خواران و دست نشاندگان بنیامیه) بدون خلیفه و زمامدار شرعی بود! زیرا بنا بر مذهب شیعه، حسین(علیه السلام) امام و خلیفه منصوص و تعیین شده از جانب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود، و بنا بر نظر دیگران هم زمامداری یزید شرعی نبود، چون هم انتخابش ازطرف معاویه مبنی بر رعایت مصلحت مسلمین نبود، و هم اهل حلّ و عقد و بزرگانی که رأیشان میزان رأی عموم بود، از بیعت با او خودداری کرده بودند. کسانی هم که به او رأی داده یا سکوت کرده بودند، از بیم شمشیر ابن زیادها و مسلم بن عقبهها (مسرف)، یا به طمع جوایز و گرفتن پول و درجه و مقام بود. حتی در خاندان بنی امیه، مروان و دیگران با آن مخالفت کردند و معاویه آنها را با پول و رشوه دادن و حکومت ساکت کرد و برای مروان ماهی هزار دینار و افراد دیگر را صد دینار اضافه حقوق قرار داد.[(1)](#content_note_352_1)

و به طورکلی جز کسانی که تحت تأثیر تهدید یا تطمیع و حفظ منافع بودند، نوع مردم از حکومت یزید نگران، و بیعت با او را شرعی و سبب وجوب اطاعت و حرمت خروج بر او نمیدانستند.

و از سوی دیگر باشخصیتترین کسی که نامش بر زبان ها بود و مسلمان ها به او ارادت داشتند و برای خلافت و رهبری مسلمانان شایستهتر از هرکسمیشناختند حسین(علیه السلام) بود. برای اصلاح و تأسیس حکومت اسلامی چشم ها از او برداشته نمیشد و اگر او که صاحب حقّ و در نظر همه سزاوارتر از هرکس بود، از گرفتن حقّ خویش خودداری میکرد و به وضعی که پیش آمده رضایت

ص: 352

1- . ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ج1، ص197 - 199؛ عقّاد، ابوالشّهداء، ص 201 - 203.

میداد، دست دیگران هم بسته میشد، و همه آن را در رضایت به حکومت یزید عذر و حجت قرار میدادند، پس آنچه در مرحله اوّل بر حسین(علیه السلام) لازم بود این است که از بیعت با یزید امتناع نماید و دست مسلمان ها را برای اقدام و تجدید حکومت اسلامی و همکاری بازگذارد و آنها را با بیعت و تسلیم خود در برابر عمل انجام شده قرار ندهد و حجت را بر آنها تمام سازد و در مرحله بعد هم باید برای اتمام حجت، دعوت آنها را برای تأسیس حکومت اسلامی به رهبری خودش بپذیرد.

لذا وقتی نامهها و فرستادههای مردم عراق و رؤسای قبائل، به آن حضرت رسید که از او دعوت کرده بودند رسماً زمامداری و خلافت را عهدهدار شود و اظهار انقیاد و اطاعت و فداکاری و دلسوزی برای وضع ناهنجار مسلمین نموده بودند، و نامهها و فرستادگانشان متوالی و متواتر شد و به ظاهر حجت را بر امام(علیه السلام) در این موقع حساس تمام کردند آن حضرت پیشنهاد آنها را پذیرفت و پسر عمّ عزیز و ارجمندش - مُسلم - را به کوفه فرستاد.

معلوم است که با آن همه اصرار و اظهار حضور مردم عراق در چنان فرصت تاریخی، ناگزیر بود دعوت آنها را بپذیرد. اگر او به داد مردم نرسد و به صدای استغاثه آنها جواب ندهد پس مردم چه کنند؟ و جامعه مسلمانی که خود را تشنه اصلاحات میداند، چه راهی پیش گیرد؟ سزاوار نبود حسین(علیه السلام) دعوت آنها را که مدّعی همه گونه اظهار اخلاص و فداکاری بودند ردّ کند و به سوءنیت وپیمان شکنی متهم سازد، و آنان را به جرم رفتار و کردارشان با پدر و برادرش مؤاخذه نماید.

یا چنانچه بعضی میگفتند، به آنها بگوید: شما اول شهر را تصرف کنید و عامل یزید را بیرون نمایید، وقتی بدون منازع شد مرا بخوانید تا بیایم. حسین(علیه السلام) این پیشنهاد را نداد؛ زیرا به او گفتند: بدون رهبر، انقلاب علیه حکومت اموی نتیجه بخش

ص: 353

نیست و به علاوه معنای آن این است که شما خود بروید و جنگ کنید و کشته بدهید، اگر میدان را صاف و بی مانع کردید مرا بخوانید تا زمامدار شوم، این پیشنهادها در افکار مردم بهانه جویی و شانه خالی کردن از زیر بار تکلیف شمرده میشد.

آنها زبان حال و مقالشان این بود: ما امام نداریم، پیشوا نداریم، جامعه اسلام بدون رهبر و امامی که قائم به امور باشد مخصوصاً با روی کار آمدن جنایتکاری مثل یزید، متلاشی میشود باید فکری کرد و چارهای اندیشید، ما هرچه فکر کردهایم و مشورت نمودهایم، جز آنکه تو که پسر پیغمبری، به داد اسلام برسی و حکومت اسلام را از دست این ناکسان خلاص سازی و به سوی ما بیایی چارهای نیست.

این پیشنهاد را در آن عصر و در آن شرایط، حسین(علیه السلام) باید بپذیرد و اگر خدعه و نیرنگ هم بود، تکلیف او پذیرفتن بود، چنانچه در بعضی از کتب مقتل است که فرمود:

«مَنْ خَادَعَنَا فِی اللهِ إِنْخَدَعْنَا لَهُ»؛

«هرکس در کار خدا با ما خدعه و نیرنگ کند، خدا هم از جانب ما خدعهاش را به او باز میگرداند».

قبول این پیشنهاد و اعزام مسلم بن عقیل و دست به کار شدن برای تأسیس حکومت اسلامی مربوط به سیاست به معنای طلب ملک و ریاست نبود، این سیاست، سیاست اسلامی، و وظیفه دینی و وجدانی و قیام برای خدا بود.لذا بااینکه میدانست جریان به کجا منتهی میشود، دعوت اهل کوفه را پذیرفت و مسلم را به آنجا فرستاد.

مسلم به کوفه آمد و بدون آنکه مالی و رشوهای برای سران قبائل بیاورد[(1)](#content_note_354_1) یا وعده مقام و منصب به کسی دهد یا کسی را تهدید کند، در محیطی آزاد شروع

ص: 354

1- . حضرت مسلم(علیه السلام) برای مخارج خود هفتصد درهم در کوفه قرض کرد که در هنگام شهادت وصیت به پرداخت کرد. عقّاد ابوالشّهداء، ص215 و سائر کتب مقتل.

به کار کرد و چنانچه میدانیم با حسن استقبال مردم که کاشف از همان خواسته های واقعی و کمال خوش بینی آنها به حسین(علیه السلام) و تنفّر شدیدشان از بنی امیه بود روبه رو شد، و هجده هزار نفر یا شصت هزار نفر با او با رغبت و شوق بیعت کردند و تشکیل خلافت اسلامی پی ریزی شد و زمامداری حسین(علیه السلام) رسمیت یافت و چون اهل حلّ و عقد و مسلمانان آزادانه با احدی جز آن حضرت بیعت نکرده بودند، آن حضرت در عرف کسانی هم که خلافت را با اجماع میدانند، خلیفه شرعی گردید و این بیعت، یک بیعت واقعی بود، زیرا نه پول در کار بود و نه زور، ولی متأسفانه حوادثی که پیش آمد و محبّت مال و زر و زیور دنیا و بیم از مرگ و ضعف ایمان و فقدان شجاعت اخلاقی، آنها را از استقامت و فداکاری در راه مقصد و عقیده بازداشت تا با آن وضع اسفانگیز و جنایت بار، عهدشکنی و بی وفایی کرده و ذلیل و مغلوب مطامع پست مادی شدند.

بدیهی است آنچه از حسین(علیه السلام) صادر شد از جواب نامهها و اعزام مسلم و عزیمت خود آن حضرت به سوی عراق، همه به ظاهر پاسخ مثبت به ندای التجاء و استغاثه مردم کوفه و کوشش برای تشکیل حکومت اسلامی بود.

اما چون باطن کار بر آن حضرت معلوم بود و چون او برنامه ای را که انبیا و اولیا اجرا کردند اجرا می نمود، دعوت مردم کوفه را قبول و حجت را بر آنها تمام کرد و مفاد آیه کریمه:﴿لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ﴾[(1)](#content_note_355_1)

را به کار بست.

همان طور که یکی از فواید دعوت پیغمبران قطع عذر و ﴿ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴾[(2)](#content_note_355_2) است.

ص: 355

1- .[1] انفال، 42. «تا آنها که هلاک (و گمراه) می شوند از روی دلیل روشن باشد و آنها که زنده (و هدایت) می شوند از روی دلیل روشن باشد».

2- .[2]نساء، 165. «تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند».

حسین(علیه السلام) که خلیفه و جانشین پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود هم، با مردم اتمام حجت و قطع عذر کرد.

و حوادث کوفه و بی وفایی و پایداری مردم نشان داد که تشکیل حکومت اسلامی در آن شرایط میسر نیست و راه دفع خطرات از اسلام، خودداری از بیعت و تسلیم و استقامت و تدارک انقلاب فکری و تهییج احساسات و فداکاری و بی اثر کردن برنامههای تخریبی بنیامیه است.

خلاصه جواب این است که با حساب دقیق، نجات اسلام از یکی از دو راه ممکن بود: نخست، تشکیل حکومت اسلامی و برکنار کردن یزید. دوم، فداکاری در راه امتناع از بیعت و تسلیم و استقبال از شهادت و مظلومیت فوق العاده؛ اما چون راه اول به علّت ناپایداری مردم به نتیجه نمیرسید، امام(علیه السلام) از آغاز کار راه دوم را انتخاب کرد، و برای اتمام حجت تا وقتی پیمان شکنی مردم کوفه علنی و آشکار نشده بود از راه مشترک به طرف مقصد دوم میرفت.

پس، تشکیل حکومت اسلامی اگر چه هدف عالی و مقصد مقدسی بود که طلب آن، از مقام امامت و عصمت حسین(علیه السلام) چیزی کم نمیکرد بلکه قیام برای آن نیز از جانب آن حضرت بجا و سزاوار بود؛ اما چون شرایط آن موجود نبود، با علم امام(علیه السلام) به واقع و پیش بینی آینده، نمیتوان آن را از علل و اسباب قیام شمرد.

ص: 356

### دفع اشتباه کاری

#### اشاره

مسلّم است هرکس تاریخ قیام حسینی را مطالعه نماید شیفته و دلباخته فداکاری و حق پرستی آن حضرت میشود و برای او شکی باقی نمیماند که حسین(علیه السلام) مرد حقّ بود و برای حقّ قیام کرد و جان خود و عزیزترین یاران را در راه حقّ داد.

اگر کسی بخواهد بر اساس دشمنی با اسلام و خاندان رسالت و ولایت، یا همکاری با سیاست استعمارگران و پارهای از خاورشناسان مزدور استعمار (مانند لامنس)، از بنیامیه و یزید دفاع نماید یا با خرده گیری های مغرضانه از عظمت این نهضت بکاهد و افراد بیاطلاعی را که وارد محیط اسلام نیستند و به شخصیت و مقام ارجمند دینی حسین(علیه السلام) معرفت ندارند، گمراه سازد، نخواهد توانست؛ زیرا حربه تهمت و افترا، اگر در موارد دیگر کارگر شده در اینجا تأثیر نکرد، و خلوص حسین(علیه السلام) در فداکاری در راه دین و حمایت از حقّ چنان ظاهر شد که تمام پردههای ابهام و اشتباه کاریها را پاره ساخت.

حتی خود بنیامیه چون دیدند حسین(علیه السلام) را نمیتوان به تهمتهای سیاسی، یعنی طلب سلطنت و جاه آلوده کرد و برای قتل آن حضرت هیچ عذر مقبول ندارند، هرکدام برای اینکه دامن خود را از عار و ننگ این ظلم فجیع پاک سازند شرکت خود را در قتل امام(علیه السلام) انکار مینمودند و هرکس دیگری را مقصر قلمداد میکرد، با این همه نتوانستند در جامعه اسلامی خود را در ارتکاب قتل آن حضرت معذور معرفی کنند.

ص: 357

کسانی که از روی اغراض پلید خواستهاند از اهمیت و اعتبار این نهضت بکاهند معدود و انگشت شمارند.

یکی از این افراد که در پیشینیان شاید در این گمراهی و انحراف فکری منفرد باشد ابوبکر بن عربی است که به او نسبت میدهند گفته است:

إِنَّ حُسَیْناً قُتِلَ بِسَیْفِ جَدِّهِ؛[(1)](#content_note_358_1)

حسین(علیه السلام) با شمشیر جدش کشته شد!.

این کلام اگر چه به ظاهر دفاع از کشندگان حسین(علیه السلام) است که برحسب روایات متواتره و اجماع امت، بزرگ ترین جنایت ها را مرتکب شده و خشم خدا و رسول و شقاوت و خسران دنیا و آخرت را برای خود خریدند؛ ولی در واقع اسائه ادب و گستاخی به مقام شامخ پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است.

ابن عربی گمان کرده که شمشیر رسالت و نبوّت، شمشیر ضحّاک و چنگیز بوده است که حسین(علیه السلام) با آن کشته شود.

ابن عربی میگوید: آن شمشیر ستمی که به دست بنیامیه بود، شمشیر پیغمبر بود!

میگوید: آن شمشیری که معاویه با آن خون مسلمانان بی گناه، و صحابه عالی قدر و تابعین را ریخت شمشیر پیغمبر بود!

میگوید: آن شمشیری که مردانی مانند عمّار، اویس، خزیمه، ابن تیهان، حجر بن عدی و سایر شهدای مَرْج راهِط، و رشید هجری و میثم تمار با آن کشته شدند شمشیر پیغمبر بود.

ابن عربی میگوید: آن شمشیری که مدینه را قتل عام کرد و در حرم پیغمبر خون مسلمان ها را ریخت، و حرمت مقدسات اسلامی را هتک، و ناموس زنان باعفت و نجابت مدینه را به باد داد، شمشیر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود و بالأخره میگوید:

ص: 358

1- . علایلی، سموالمعنی فی سموالذات، ص71.

شمشیری کهبه دست یزید، زیاد، ابن زیاد، مسلم بن عقبه، بسر بن ارطاه و حصین بن نمیر و حجاج و ولید و امثال این ستمکاران بود، شمشیر پیغمبر بود!

#### پناه بر خدا

اهانت به مقام مقدس پیغمبر(صلی الله علیه وآله) از این بالاتر نمیشود که کسی صریحاً یا به کنایه بگوید: شمشیر او به دست این افراد بود، یعنی این افراد مظهر برنامههای سیاسی و نظامی اسلام بودند.

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللهِ وَإِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ.

جا دارد که برای مثل این مصیبت ها که در اسلام، افرادی مانند ابن عربی پیدا شوند و جسارت و دشمنی را با اهل بیت رسالت به این حد برسانند، عوض اشک، خون گریه کنیم.

دشنام و ناسزا به پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و به اسلام از این جمله ابن عربی بدتر نیست؟

نه، ای ابن عربی! حسین(علیه السلام) و یاران و اصحابش و هرکس برای یاری حقّ و نصرت اسلام قیام کرد، با شمشیر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) کشته نشد.

حسین(علیه السلام)، با شمشیر عتبه و شیبه و ولید و مشرکینی که با اسلام مبارزه کردند کشته شد. با شمشیر کفر و ارتجاع، با شمشیر ابیسفیان و پسرهایش که در جنگ بدر و اُحد و احزاب به روی اسلام کشیده شد، با شمشیری که حمزه را با آن کشتند، با شمشیر معاویه و عمروعاص و مروان، کشته شد. حسین(علیه السلام) با شمشیر شما نویسندگان متملق و چاپلوس کشته شد.

یکی دیگر از این افراد محمد خضری بک صاحب کتاب محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه است که در کتاب نامبرده به اسلام و تاریخ خیانت ها کرده است.

این مرد که ناصبی و طرف دار بنیامیه مخصوصاً معاویه و یزید بوده، قیام حسین(علیه السلام) را یک تندروی و انتحار سیاسی و ترک حزم و دوراندیشی و

ص: 359

خوش گمانی به مردم عراق شمرده و با الفاظی اعتراض آمیز از نهضت حسین(علیه السلام) انتقاد کرده و به جای اینکه بنی امیه و مخصوصاً معاویه را که موجب تفرقه و اختلاف مسلمین شد و بر خلیفه به حقّ خروج کرد و پسرش یزید را که شایستگی نداشت، به رسم اکاسره و قیاصره، ولیعهد ساخت، نکوهش و توبیخ کند به روش پاک و مقدس حسین(علیه السلام) و قیام او بر ضدّ یزید، حمله کرده و در پایان مقال میگوید:

حسین(علیه السلام) در موقعی با یزید مخالفت کرد که هنوز از او جور و ستمی ظاهر نشده بود.[(1)](#content_note_360_1)

ما میگوییم: در محیط مسلمین و جهان اسلام خصوصاً باتوجّه به سوابق روشن سیدالشهدا(علیه السلام) و فضایل و مناقب او و اخبار و احادیث متواترهای که در شأن و بلندی مقامش از پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله)

روایت شده، احتمال آنکه حسین(علیه السلام) در این قیام قدمی به اشتباه برداشته باشد مردود و منفی است و مصاب بودن آن حضرت، یک فکر عمومی و نظر و رأی همگانی است.

در عصر ما عموم عقلا و طبقات فاضل دنیا بر این عقیده هستند که باید تا سرحدّ امکان با ظلم و ستم و استثمار ضعیفان مبارزه کرد و حیات و بقای ملل را وابسته به مقاومت آنها در برابر ظلم و ستم میدانند و روش حسین(علیه السلام) را میستایند، او را پیشوای فداکاران راه نجات بشر و آزادی ملت ها و اصلاحات میدانند و به یاوه سرایی های خضری بک ناصبی کسی اعتنا نمیکند و کسانی که این یاوهها بر قلم و زبانشان جاری شود مورد طعن و ردّ مسلمین واقع میشوند. مع ذلک به طوراختصار باتوجّه به پاسخ هایی که دانشمند مصری استاد محمد رضا در کتاب الحسن و الحسین سبطا رسول الله به خضری بک داده چند پاسخ به او میدهیم:

ص: 360

1- . خضری بک، محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ج2، ص129 - 130.

1. خضری بک گمان کرده، قیام حسین(علیه السلام) به منظور طلب سلطنت بوده و حاصل نشدن آن به علت ترک حزم و احتیاط و آماده نساختن وسائل و اسباب بوده است؛ ازاین جهت حرکت امام(علیه السلام) را بدون مطالعه عاقبت کار و دوراندیشی شمرده و مورد انتقاد قرار داده است.

ولی چنان که مکرر گفتهایم: قیام امام(علیه السلام) برای طلب حکومت نبود و آن حضرت از عواقب امر مطلع بود و دیگران هم از مآل و پایان این حرکت آگاه بودند و امام(علیه السلام) خود را مکلّف میدانست که در برابر وضعی که پیش آمده عکس العمل نشان دهد.

او بیعت با یزید را جایز نمیدانست و امتناع از آن را هرچند به قیمت خون پاکش تمام شود واجب میدانست.

حسین(علیه السلام) در بین امت، شخصیت اول و تمام شرایط زمامداری اسلامی در او جمع بود. او از خاندان رسالت بود، به صلاح امت اهمیت میداد؛ چگونه راضی شود خلافت بازیچه جوانی فاسق، فاجر و متجاهر به گناه گردد.

اگر امر به معروف و نهی از منکر واجب باشد، حسین(علیه السلام) اول کسی بود که باید به آن عمل کند، و اول کسی است که باید برای پاک کردن محیط از منکرات و کفر و ظلم اگر چه به بذل جان باشد، اقدام کند. اگر حسین(علیه السلام) در راه بقای دین و دفاع از شرع، مجاهده و فداکاری نکند پس چه کسی جهاد کند؟

حسین(علیه السلام) فداکاری و جان نثاری در راه اقامه حقّ و اماته باطل و نجات اسلام را واجب میدانست که فرمود:«لَا أَرَی الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَهً، وَلَا الْحَیَاهَ مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَّا بَرَمَا».[(1)](#content_note_361_1)

و فرمود:

«لَا اُجِیبُ ابْنَ زِیَادٍ فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ فَمَرْحَباً بِهِ».[(2)](#content_note_361_2)

ص: 361

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص305؛ طبری، ذخائر العقبی، ص149 - 150؛ زرندی، نظم دررالسّمطین، ص216.

2- .[2] ابن داوود دینوری، الاخبارالطوال، ص254. «من با خواسته ابن زیاد موافقت نمی کنم. آیا جز مرگ چیزی است؟ من از مرگ استقبال می کنم و به آن خوش آمد می گویم».

اشتباه یا اشتباه کاری خضری بک در اینجا است که قیام امام(علیه السلام) را با قیام سیاستمداران و ریاست طلبان تاریخ مقایسه کرده و آن را انتحار سیاسی و ترک حزم شمرده باآنکه این قیام از هرگونه شائبه اغراض دنیایی و شخصی منزّه و مبرّا بود و در فصل اول همین بخش روشن ساختیم که قیام امام(علیه السلام) یک قیام الهی و ادای تکلیف دینی و مأموریت خدایی بود و باید آن را با قیام های مشابه آن (نهضت های انبیا و اولیا) مقایسه کرد که به اتکای نیروی مادی و ظاهری نبود.

ابراهیم خلیل(علیه السلام) درحالی که نه قشونی داشت و نه شمشیر و اسلحه و نه همکار و همفکری، در برابر پادشاه جباری مانند نمرود قیام کرد و خدایان و مقدسات او و ملتش را خوار شمرد، بت هایشان را شکست و پایمال نمود. موسای کلیم(علیه السلام) چوپان پشمینه پوش فقیر از فرعون مصر خواستار شد که دست از دعوای خود بردارد و استعباد بندگان خدا را ترک کند و بنی اسرائیل را آزاد سازد، او را گمراه شمرد و از او و قشون و سپاهش بیم نکرد.

محمّد(صلی الله علیه وآله) بی معین و یار و یاور و تنها و بی جمعیت و لشکر، پرچم دعوت گردنکشان متکبر عرب و عجم را به دوش گرفت، و قبائل مشرک و وحشی راکه سیصدوشصت بت داشتند، به توحید و پرستش خدای یگانه خواند و به پادشاه ایران و قیصر روم نامه نوشت و همه را دعوت به پذیرش دین خدا کرد.

یحیای پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، مردم را به سوی خدا خواند، پادشاه ستمکاری او را کشت و سرش را برای فاحشهای به هدیه بردند.

حسین(علیه السلام) مردم را به حقّ و عدالت و دین جدّش دعوت کرد، او را کشتند و سرش را برای یزید هدیه بردند.

زکریا(علیه السلام) و سایر پیغمبرانی که کشته شدند، یا مردم دعوتشان را پذیرفتند، با اتکا به کدام اسباب ظاهری و وسایل مادی قیام کردند؟

ص: 362

قیام این طبقه جز مأموریت دینی، باعثی نداشت و غلبه و شکست ظاهری برای آنها یکسان بود.

در عصر انبیا نیز کسانی بودند که دعوت ایشان را تندروی و بی احتیاطی و استقبال از مرگ و هرگونه خطر میشمردند، بلکه آنها را به باد استهزا و تمسخر میگرفتند، چون هدف انبیا را از هدف مردمان دنیاطلب و جاه دوست تمیز نمیدادند و نهضت های روحانی و معنوی و آسمانی را که بر اساس اطاعت امر خدا و فضیلت و بشردوستی و حقیقت و عدالت و اتمام حجت است، مانند نهضت های دنیایی که بر اساس حبّ به دنیا و جاه و ریاست و منفعت شخصی است گمان میکردند.

2. به نظر خضری بک، حسین(علیه السلام) وقتی که قیام کرد، هنوز از یزید ستمی ظاهر نشده بود و بهتر این بود که صبر کند و حرفی نزند و حکومت او را امضا کند تا یزید بر مرکب مرادش سوار شود و ظلم و ستمش عالم را بگیرد، آن وقت قیام کند!

خضری بک گمان کرده حسین(علیه السلام) یزید را نمیشناخت، یا مسلمان ها او را نمیشناختند.یزید مشهور به فساد اخلاق و اعمال زشت بود. میگساری و سگ بازی و تجاهر او به معاصی معروف بود. کسانی که در زمان معاویه با ولایتعهدی او مخالفت کردند همه فساد اخلاق و سوء رفتار او را مانع زمامداری او میدانستند.

یزید در زمان پدرش حتی وقتی به مدینه میآمد، باآنکه میدانست کردار و رفتارش به گوش بزرگان اسلام و صحابه میرسد، دست از میگساری بر نمیداشت.[(1)](#content_note_363_1)

امام(علیه السلام) در همان عهد معاویه، او را میشناخت و به معاویه فرمود: «تو میخواهی مردم را به اشتباه بیندازی، مثل آنکه غائبی را وصف کنی یا کسی را که در پشت پرده است بشناسانی. یزید خودش خود را با سگ ها و کبوترهایش و کنیزان خواننده و نوازندهاش و با انواع کارهای لهو شناسانده است، رها کن آنچه را اراده

ص: 363

1- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج3، ص317.

کردهای! سود نمیدهد تو را اینکه بر خدا وارد شوی درحالی که بار گناهی که از ستم به این خلق داری بیشتر از این باشد».[(1)](#content_note_364_1)

3. اگر یزید بعد از شهادت امام(علیه السلام) عدل و داد پیشه کرده و به کتاب و سنّت عمل نموده بود و آن کردار زشت و رفتار نکوهیده را ترک کرده بود، جا داشت کسی بگوید حسین(علیه السلام) او را چنان که باید نشناخت و در نهضت شتاب فرمود.

ولی بعد از آنکه حادثه کربلا و اسارت خاندان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و واقعه حرّه و تخریب مکه معظمه و مداومت او به معاصی و تجاهر به فسق و فجور و گناهان کبیره، او را بیش ازپیش به مردم معرفی کرد، این گونه ایراد از خضری بک جز آنکه حکایت از عداوت با اهل بیت(علیهم السلام) میکند معنایی ندارد.

4. سخنان خضری بک یا از جهت تعصب یا ازجهت عدم درک هدف اسلام است. او گمان میکند هرکس علیه هر حکومتی در هر شرایطی قیام کند، عاملتفرقه و اختلاف است و باید از هر ظالم و ستمگر و هر حکومتی، تمکین و اطاعت کرد و با او همکاری و سازش نمود تا تفرقه و اختلاف پیش نیاید و اتحاد و همکاری، پسندیده است اگر چه با ستمکاران و برای ظلم و ستم باشد و همه باید با حکومت یزید، ولید، حجاج، معاویه و بیدادگران تاریخ از در سازش در آیند و آنها را به رسمیت بشناسند تا تفرقه ایجاد نشود. نه، خضری بک! سخت گمراه شدهای، اختلاف و تفرقه بین اهل حقّ و باطل همیشه بوده و هیچ شریعتی اجازه نمیدهد که اهل حقّ تسلیم اهل باطل شوند، برای آنکه تفرقه و اختلاف حادث نشود. با این حساب شما، ابراهیم خلیل(علیه السلام) هم که در مقابل نمرود، و پیامبر عظیم الشأن اسلام(صلی الله علیه وآله) که علیه بتپرستی قیام کرد، - العیاذ بالله - عامل تفرقه و اختلاف شدند.

ص: 364

1- . ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ج1، ص208 - 209؛ امینی، الغدیر، ج3، ص260؛ ج10، ص248.

نه آقای خضری بک! ریشه اختلافات مسلمین، حکومت امثال معاویه مفرّق الجماعات، و یزیدها و مخالفت آنان با تعالیم دین و دستورات اسلام و جاه پرستی و دنیاطلبی بود.

5. آقای خضری بک! در نزد امام(علیه السلام) حساب کار روشن بود و با کمال بیداری و هشیاری به سوی مقصد و هدفی که داشت میرفت و از ماورای پردههای زمان، اوضاع بعد را پیش بینی میکرد و تدارک کار را چنان دید که حکومت بنیامیه در خشم و نفرت عمومی محو و از شمار حکومت های اسلامی خارج و به لعن ابد گرفتار گردند. حسین(علیه السلام) در این جهت که بنی امیه و مخصوصاً یزید و معاویه را از پا در آورد و پرده از باطن کار آنها بردارد و مسلمانان را با خودش در باطل بودن آنها هم صدا کند و اسلام را از شرّ آنها نجات دهد، تمام قوایی را که لازم بود، برای این کار بسیج نمود و دقیقهای از دقایق، حزم و احتیاط را ترک نکرد و در راه تأمین مقصد و هدف خویش تمام اطراف و جوانب کار را ملاحظه فرمود ومقدمات را چنان فراهم کرد که مقصدش تأمین گشت و صدای مظلومیتش در عالم پیچید، و بنیامیه منفور و مخذول شدند و نقشههایی که داشتند بی اثر شد، و پسر یزید (معاویه دوم) رسماً بر منبر دمشق به مظالم و جرائم پدر و جدش، و فضایل علی(علیه السلام) و صلاحیت اهل بیت(علیهم السلام) شهادت داد.

ص: 365

### القای نفس در تهلکه

شاید کسی بگوید اگر هدف انسان کشته شدن و مظلومیت، و اسارت اهل و عیال باشد القای نفس در تهلکه است[(1)](#content_note_366_1) که عقلاً و شرعاً برحسب آیه کریمه:

﴿ وَ لَا تُلْقُوا بِأَیْدیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ ﴾[(2)](#content_note_366_2)

«خودتان را به دست خودتان به هلاکت نیندازید».

جایز نیست؛ پس چگونه امام(علیه السلام) برای شهادت و کشته شدن بیرون شد و مقدّمات آن را با اختیار خود فراهم ساخت، کشتن امام(علیه السلام) و اسارت خاندان نبوّت بزرگ ترین جنایات است و مبغوض خداست، و غیر از زیان و ضرر سودی ندارد.

جواب این است که:

1. القای نفس در تهلکه یکی از موضوعاتی است که به حسب اختلاف احوال و عناوین، گاه موضوع حکم تحریمی و گاه موضوع حکم الزامی و وجوبی میشود و این طور نیست که مطلقاً القای نفس در تهلکه حرام باشد، بلکه گاهی هم واجب میشود، و اگر فرضاً این آیه عموم داشته باشد با ادله دیگر تخصیص میخورد.

اگر اسلام در تهلکه بیفتد، و نجات آن از تهلکه متوقّف بر القای نفس در تهلکه باشد، آیا باز هم القای نفس در تهلکه جایز نیست؟

ص: 366

1- . القای نفس در تهلکه: یعنی خود را در کاری انداختن، که آن کار موجب هلاکت میشود. (القاء: انداختن؛ تهلکه: هر کاری که عاقبتش هلاکت باشد).

2- . بقره، 195.

و آیا عقلاً و شرعاً کسی که برای حفظ جان خود اسلام را در تهلکه بگذارد مسئول نیست؟ و آیا این مورد از دفاع و جهاد اولی به فداکاری و وجوب نیست؟

فلسفه جهاد و دفاع، دعوت به توحید و آزاد کردن بشر از پرستش غیرخدا و حفظ اسلام و نجات دین از تهلکه و یا حفظ کشور اسلام از تسلط اجانب است که بر مردم طبق احکام جهاد و دفاع - با یقین به کشته شدن و افتادن نفوس بسیار در تهلکه - واجب است.

اگر دفاع از سنگر و مرزی، توقف بر کشته شدن جمعی از لشکر پیدا کرد و برای حفظ مملکت اسلام، دفاع از آن ضرورت داشت، باید با تحمل تلفات سنگین به دفاع پرداخت و این القای در تهلکه، جایز بلکه واجب است.

2. این حکم (حرمت القای نفس در تهلکه) حکم ارشادی و تأیید حکم عقل به قبح «القای در تهلکه» است و بدیهی است که استنکار عقل در موردی است که مصلحت مهم تر در بین نباشد ولی اگر حفظ مصلحت بزرگ تری توقف بر آن یافت، عقل به جواز و گاه به لزوم و حسن القا حکم مینماید.

3. هلاک و تهلکه به چند نحو متصوّر است که از آن جمله، فنا و ضایع و بیهوده شدن است، و ممکن است مراد از تهلکه در آیه شریفه این قسم هلاکت باشد و این در موردی است که در القای در تهلکه، مقصد صحیح شرعی و عقلی نباشد؛ اما اگر مقصد صحیح و شرعی مثل حفظ دین و ادای تکلیف و دفاع از احکام در نظر باشد، فداکاری و جانبازی، القای در تهلکه و فنا نیست.

کسی که در راه خدا و برای حفظ دین و مصالح عموم کشته شود ضایع و باطل نشده، بلکه باقی و ثابتتر گردیده و خود را به اعلی الثمن و گران ترین قیمت ها فروخته است، پس در زمینه تحصیل مصلحت یا دفع مفسده ای که شرعاً مهم تر از حفظ جان باشد، بذل جان و تن دادن به مرگ و شهادت، القای در تهلکه نیست، نظیر صرف مال که اگر انسان آن را دور بریزد تبذیر است ولی اگر برای حفظ آبرو و شرافت یا استفاده بیشتر بدهد، بجا و مشروع است.

ص: 367

4. صبر و استقامت در میدان جهاد و دفاع از دین، به خصوص در مواردی که پشت کردن به جنگ سبب تزلزل و شکست سپاه اسلام و غلبه کفار شود و فداکاری موجب تشویق مجاهدین گردد، با علم به شهادت ممدوح، بلکه واجب است و هیچ کس این گونه مردانگی و ثبات قدم و استقامت را، القای نفس در تهلکه که ممنوع و حرام است، نشمرده بلکه همیشه به خصوص در صدر اسلام یکی از افتخارات بزرگ و سربلندی های سربازان خصوصاً پرچم داران سپاه و فرماندهان بوده است؛ مانند استقامت تاریخی و جانبازی و فداکاری جناب جعفر طیّار(علیه السلام) در جنگ موته؛ این جانبازی و مجاهدت اقدام به شهادت، درک سعادت و رستگاری و تقرّب به خداوند متعال است، نه خودکشی و القای نفس در هلاکت.

5. آیه کریمه اگر چه دلالت بر حرمت القای نفس در تهلکه دارد، اما چون متعلق نهی عنوان القای در تهلکه است، و مثل تعلّق نهی به موضوعات خارجیّه مانند شرب خمر یا قمار نیست، تحقق مصداق و فرد آن دائرمدار تحقق عنوان مذکور است، ممکن است یک اقدام و عملی در حالی یا نسبت به شخصی القای در تهلکه باشد و در حالی دیگر یا نسبت به شخص دیگر نباشد، و به طوری که یکی از علمای تفسیر ذکر کرده است از روایات هم استفاده میشود که این عنوان مصادیق مختلف دارد: گاهی القای در تهلکه، ترک انفاق مال، و گاهی انفاق مال و گاهی ترک دفاع و جهاد و گاهی دفاع است؛ چنانچه گاهی القای در تهلکه، فردی و گاهی عمومی و همگانی است؛ باید موارد و مناسبات و مصالح و مفاسد را در نظر گرفت: در بعضی موارد القای در تهلکه صادق است و در بعضی موارد صادق نیست، و در پارهای از موارد اگر هم صادق باشد ترک آن سبب سقوط در تهلکه دنیوی یا اخروی بزرگ تر و غیرقابل جبران میشود.

پس از این پاسخ ها، لازم است توضیح ذیل را نیز اضافه کنیم:

ص: 368

اولاً، امام(علیه السلام) که صاحب مقام امامت و عصمت است، از تمام امت اعلم به احکام و معصوم از خطا و اشتباه است و آنچه از او صادر شود طبق فرمان الهی و تکلیف شرعی میباشد.

ثانیاً، بنی امیه او را میکشتند، خواه به سوی عراق میرفت یا در مکّه میماند. امام(علیه السلام) در این مورد ملاحظه تمام مصالح را نمود، از مکه بیرون آمد برای اینکه در مکه او را نکشند و حرمت حرم هتک نشود و هرکس با دقت برنامه قیام آن حضرت را ملاحظه کند میفهمد که امام(علیه السلام) برای آنکه شهادت و مظلومیتش حداکثر فایده را برای بقای اسلام و احیای دین داشته باشد تمام دقایق و نکات را مراعات کرد.

ثالثاً، هدف حسین(علیه السلام) از قیام و امتناع از بیعت و تسلیم نشدن و تحمّل آن مصائب عظیمه، نجات دین بود، و این هدفی بود که ارزش داشت امام(علیه السلام) برای حصول آن، جان خود و جوانان و اصحابش را فدا کند، ازاین جهت شهادت را اختیار کرد و از آن مصائب بزرگ استقبال نمود.

مقصود اصلی و بالذات حسین(علیه السلام)، امتثال امر خدا و حفظ دین و حمایت از حقّ و کشیدن خط بطلان بر حکومت بنی امیه و افکار و هدف های آنها بود و مقدمه رسیدن به این مقصود، تسلیم نشدن و استقامت تا سرحدّ شهادت و آن همه حادثه بود. مقصود امام(علیه السلام)، محبوب خدا و محبوب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و مقبول عقل و وجدان پاک انسانیّت بود.

این مغلطه است اگر کسی بگوید بااینکه کشتن امام(علیه السلام) مبغوض خدا بود، چگونه امام(علیه السلام) خود به سوی آن رفت؛ زیرا امام(علیه السلام) کشتن خود را که عمل دیگران بود نمیخواست و تا توانست از آن مانع شد و برای اتمام حجت، آن ستمگران را موعظه و نصیحت فرمود، ولی کشته شدن و شهادت در راه خدا محبوب آن حضرت بود و آن را از اعظم وسائل کمال قرب و رستگاری میدانست و هر مؤمن و مسلمانی باید آرزومند و مشتاق شهادت باشد.

ص: 369

کشتن امام(علیه السلام) و اسیرکردن اهل بیت(علیهم السلام)، مبغوض خداوند و از جنایات و گناهان کبیره بلکه از اکبر کبائر است و همان طور که در خطبه حضرت امام سجاد(علیه السلام) در مدینه طیّبه بیان شده «ثلمه عظیمه» (ضرر جبران ناپذیر) بود، و ضرر و زیان آن برای عالم اسلام بیش از حدّ تصور بود و واجب بود که آن اشقیا در اندیشه چنین جنایتی نیفتند، و اگر کوه های عالم را بر سرشان میزدند، متعرض آن حضرت نگردند، ولی بر حسین(علیه السلام) لازم نبود برای حفظ جان و دفع این ثلمه عظمی تسلیم آنها شده و با یزید بیعت کند؛ زیرا در نظر واقع بین او، ضرر و زیان آن برای اسلام به مراتب بیشتر بود. چنانچه مصلحت «حفظ دین» و «امتناع از تسلیم و بیعت» را به قدری بزرگ میدانست که در راه آن از جان خود و فرزندان و عزیزانش گذشت و در راه احیای اسلام و ابقای کلمه توحید همه را فدا کرد.

و به عبارت دیگر: تکلیف مردم اطاعت از امام(علیه السلام)، یاری و دفاع از وجود مقدس او و ترک تعرّض به حریم حرمت آن حضرت و تکلیف امام(علیه السلام)، استقامت در راه عقیده و مقصد و تن دادن به شهادت و مصیبت برای بقای اسلام بود. آیا چون مردم به تکلیف خود عمل نکردند، امام(علیه السلام) هم باید تکلیف خود را انجام ندهد و به ذلّت تسلیم شده و عقب نشینی کند، و دین و قرآن و شریعت را غریب و تنها بگذارد.

داستان اصحاب اخدود و آن مردان و بانوان باایمان را که خدا در قرآن،[(1)](#content_note_370_1) بصیرت و صبرشان را یاد فرموده بخوانید و به دقت مطالعه کنید که چگونه سوخته شدن به آتش را بر ترک ایمان و بازگشت به کفر برگزیدند، و از بوته آن امتحان عظیم، بی غلّ وغشّ و خالص بیرون آمدند.

بنابراین ثبات و استقامت در راه عقیده و ایمان و دعوت به خدا و حفظ دین و هدف های اساسی و عالی انسانی با بصیرت و توجّه و معرفت، مطلبی است و القای نفس در تهلکه، مطلبی دیگر. فداکاری و یاری خدا و دین خدا از کسی که عارف

ص: 370

1- . بروج، 4 - 8.

به محل و موقع و احکام آن باشد، باعث سربلندی و افتخار است و به زبان علمی موضوعاً و تخصّصاً یا تخصیصاً از القای نفس در تهلکه خارج میباشد.

بدیهی است دفع این اشتباه در مورد اقدام پیغمبر یا امام محتاج به این توضیحات نیست؛ زیرا چنانچه مکرّر گفته شد: فعل و قول و تقریر (سنّت) امام نیز مانند پیغمبر از ادله احکام شرعیه است و در شأن ما نیست که با اجتهاد خود، وظیفه امام را معیّن کنیم. بلی، ازنظر فقهی و استنباط و تعیین تکلیف خودمان، تعقیب این بحث مفید و سودمند است. به هرحال در اعمال و روش انبیا و ائمه اسرار و حکمی از امتحان عباد و اتمام حجت و تکمیل نفوس و استصلاح بندگان و... مندرج است که آشنایی فی الجمله به آن حکمت ها و مصالح، محتاج به غور و دقت بسیار در آیات و احادیث و حالات و رفتار ایشان است و آنچه ما بنویسیم، نیست مگر اندکی از بسیار و قطرهای از دریا.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست \*\*\* که تر کنند سرانگشت و صفحه بشمارند

ص: 371

### چرا امام حسن(علیه السلام) قیام نکرد؟

شاید برای پارهای از خوانندگان وقتی مطالب فصلهای گذشته را بخوانند این سؤال پیش بیاید. چرا حضرت امام مجتبی(علیه السلام) قیام نکرد، و با معاویه از در سازش درآمد باآنکه نه شجاعت و قوّت قلب او کمتر از برادر بود و نه فداکاری و علاقه و اهتمام حسین(علیه السلام) به حفظ دین و نجات اسلام از آن حضرت بیشتر بود.

پس چگونه شد که حضرت امام مجتبی(علیه السلام) حلم و بردباری پیشه ساخت، و صبر و شکیبایی را شعار خویش نمود، و امام حسین(علیه السلام) به نهضت و قیام برخاست و جهاد و شهادت را اختیار کرد.

هرچند در پاسخ این سؤال دانشمندان محقق و آگاه از اسرار و حوادث تاریخ صدر اسلام کتابها نوشته[(1)](#content_note_372_1) و اسرار و مصالح صلح امام حسن(علیه السلام) را شرح دادهاند، مع ذلک ما هم برای اینکه این سؤال در اینجا بیجواب نماند بعضی از علل و حکمت های صلح امام(علیه السلام) و تفاوت زمان حضرت امام مجتبی(علیه السلام) را با عصر برادر، برحسب اجتهادات علمی و تاریخی خود مینگاریم و برای توضیحات بیشتر خواننده را به مطالعه آن کتاب ها حواله میدهیم:

1. طول مدت جنگ های داخلی که تا آن زمان بی سابقه بود، و کشتههای بسیار که طرفین داده بودند، آمادگی مردم را برای ادامه جنگ اگر به کلی از بین نبرده بود، کم کرده بود و جز عده قلیلی مانند قیس بن سعد که با ایمان کامل و هوش سرشار و تربیت خاص، آینده اسلام را در حکومت بنی امیه میدیدند و دورنمای

ص: 372

1- . ازجمله علامه شیخ راضی آل یس، کتابی به نام صلح الحسن نگاشته است.

آن وضع موحش را تماشا میکردند، بیشتر افراد به جنگ علاقه نداشتند و طرف دار صلح و سازش بودند و از جنگ خسته شده بودند.

امیرمؤمنان(علیه السلام) در اواخر دوران زندگی هرچه آنها را ترغیب به جهاد مینمود آن گونه که باید اظهار اطاعت و فرمان پذیری کنند نکردند، و در امتثال اوامر آن حضرت سنگینی و سستی نشان میدادند به طوری که آن حضرت از دست آنها آزرده خاطر و گله مند شده بود.

پس از شهادت امیرمؤمنان(علیه السلام) بی رغبتی آنها به جهاد بیشتر شد، خانواده هایی که در این جنگ ها کشته داده و عزادار بودند بیشتر با ادامه جهاد روی خوش نشان نمیدادند.

عدّه کشته شدگان جنگ صفین بنا به نقل مسعودی از طرفین صدوده هزار[(1)](#content_note_373_1) و شماره کشتگان جنگ نهروان چهار هزار نفر بود[(2)](#content_note_373_2) و بنا به نقل یعقوبی[(3)](#content_note_373_3) عدّه مقتولین جنگ جمل که قبل از صفین و نهروان روی داد سی وچند هزار نفر بود.

این کثرت مقتولین در این جنگ های داخلی قیافه جهاد را مهیب و وحشت زا ساخته و مردمان کوتاه فکر و راحت طلب که همیشه اکثریت را دارند از آن گریزان کرده بود، لذا وقتی حضرت امام حسن(علیه السلام) تصمیم به جهاد گرفت و مردم را به جهاد ترغیب کرد، بیشتر نپذیرفتند بااینکه شخصاً از کوفه بیرون رفت، و مغیره بن نوفل را در کوفه جانشین خود قرار داد، و نخیله را لشکرگاه کرد و ده روز در آنجا ماند، بیش از چهار هزار نفر برای جهاد در رکاب آن حضرت بیرون نیامدند، امام(علیه السلام) ناچار به کوفه بازگشت، و مردم را به جهاد تحریص کرد.[(4)](#content_note_373_4)

ص: 373

1- . مسعودی، مروج الذهب، ج2، ص393 – 394.

2- . مسعودی، مروج الذهب، ج2، ص406.

3- . یعقوبی، تاریخ، ج2، ص183.

4- . مغنیه، الشیعه و الحاکمون، ص62.

2. وقتی تهاون و سستی آنها در امر جهاد معلوم، و دانسته شد که اکثر او را تنها و غریب گذاردهاند، برای اتمام حجت و قطع عذر خطبهای خواند و در موضوع جهاد و صلح به طور آشکار از آنها نظر خواست آنان از اطراف فریاد برداشتند ما حاضر به جهاد نیستیم، ما را هلاک نکن.

ابن اثیر روایت کرده که حضرت امام مجتبی(علیه السلام) بعد از حمد خداوند عزّوجلّ فرمود:

«به خدا سوگند ما را از جهاد با اهل شام باز نداشته، شکی و نه ندامتی، همانا با اهل شام جنگ میکردیم در حال سلامتی از اختلاف و دشمنی و در حال صبر و شکیبایی، پس سلامتی به دشمنی و صبر به ناشکیبی تبدیل شد، در هنگام رفتن به صفین دین شما جلو دنیای شما بود، و امروز صبح کردهاید درحالی که دنیای شما جلو دین شماست. آگاه باشید که ما برای شما همچنان هستیم که بودیم، و شما برای ما آن چنان که بودید، نیستید».

در پایان خطبه فرمود:

«معاویه ما را به امری خوانده است که در آن عزت و انصاف و عدالت نیست، اگر آماده فداکاری و مرگ هستید پیشنهاد او را ردّ میکنیم و او را با شمشیر برای محاکمه به سوی خدا میفرستیم، و اگر این زندگی دنیا را میخواهید (و حاضر به جهاد نیستید) رضای شما را میگیریم».

فَنَادَاهُ الْقَوْمُ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ البَقِیَّهَ الْبَقِیَّهَ؛

مردم از هر سو فریاد زدند ما را باقی بگذار، ما را از ریشه بیرون نیاور!.

فَلَمَّا أَفْرَدُوهُ أَمْضَی الصُّلْحَ؛[(1)](#content_note_374_1)

پس چون او را تنها گذاردند صلح کرد.

ص: 374

1- . ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج2، ص13 - 14.

3. گروهی هم بودند که ادامه جنگ را موجب ضعف کلی مسلمین میدانستند و بیم آن داشتند که اگر جنگ دنبال شود ذخائر جنگی مسلمانان از عِدّه و عُدّه تمام شود و دشمنان خارجی به آنها هجوم آورند و در ممالکی که تازه ضمیمه قلمرو حکومت اسلام شده انقلاب و کودتا علیه حکومت مرکزی آغاز گردد، و این احتمال هم بجا بود، زیرا بی شبهه جنگ داخلی سبب ضعف میشود و بعد از جنگ هرکدام از دو حریف که غالب شود، توانایی دفاع از مملکت را ندارد، و معلوم است معاویه که آن همه مظالم را مرتکب شد، و بر خلیفه به حقّ خروج کرد و اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را برای خاطر آنکه خلافت را غصب کند به قتل رسانید، چنان کسی نبود که برای بقای اسلام و مصالح عالیه مسلمین دست از تجاوز و حکومت بردارد.

او سال ها نقشهکشیها کرده و خیانت ها و جنایت ها مرتکب شده که بر مردم سلطنت یابد، چگونه حاضر خواهد شد کنار رود و تسلیم حقّ شود اگر در او ذرّهای غیرت دین و علاقه به عزّت اسلام بود از روز نخست با علی(علیه السلام) مخالفت نمیکرد و این فتنهها را برپا نمینمود.

در این شرایط کسی که مصالح مسلمین را حفظ میکند و از مقام زمامداری و خلافت که حقّ اوست به ظاهر صرف نظر میکند، حضرت امام حسن(علیه السلام) است که ناچار برای حفظ دین به صلح تن در داد، و آن همه شدائد و زخم زبان ها را در راه خدا خریدار شد و مانند پدرش علی(علیه السلام) در عصر ابی بکر و عمر و عثمان، شمشیر در غلاف کرد.

4. مسلمان ها بیشتر نیرنگ های معاویه و بنیامیه و خسارت هایی را که حکومت آنها به بار میآورد پیش بینی نمیکردند و هرچند میدانستند بنیامیه در فکر و عقاید و رهبری مردم، و علاقه به اسلام و عدالت گستری، مانند بنی هاشم نیستند؛اما گمان نمیکردند وضع حکومت با حکومت در عصر ابوبکر و عمر چندان

ص: 375

تفاوت یابد، و برفرض تفاوتی پیدا کند، و معاویه در حفظ ظاهر مثل آنها نباشد، تفاوت آن قدرها نمیشود که برای آن این همه کشتار لازم باشد، و جنگ بزرگ داخلی که عالم اسلام را تجزیه کرده، تعقیب شود.

دیگر این مردم فکر نمیکردند که بنی امیه در صدد فرصت هستند که اساس اسلام را منهدم و دوران جاهلیت را تجدید و تمام حقوق افراد را پامال و همه را استثمار نمایند.

فکر نمیکردند که این عصر با عصر ابیبکر و عمر تفاوت بسیار دارد، و اصلاً مزاج جامعه عوض شده و خروج خلافت از مسیر حقیقی به تدریج کار خود را کرده و اگر در آغاز کار ظواهر شرع رعایت میشد برای آن بود که مردم به عهد پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و روش حکومت الهی آن حضرت حدیث العهد و آشنا بودند، و بزرگان صحابه - که با آن وضع خو گرفته و به لغو همه رسوم و تشریفات بیهوده مقیّد و به تبعیت از مقررات اسلامی مأنوس بودند - هنوز زنده بودند و زمینه تغییر وضع و تشکیل حکومت های مستبدانه و اِعمال قدرت های شخصی و... موجود نبود.

اما در این عصر، مزاج اجتماع تغییر کرده و مردم به ظلم و تجاوز حکّام، مخصوصاً در زمان عثمان آشنا شده و سودپرستان و جاه طلبان به دستگاه خلافت نزدیک و متصدّی مقامات گردیده بودند و شرط اعطای مناصب را، لیاقت و صلاحیت و حفظ مصالح و اجرای برنامههای اسلامی نمیدانستند و در قبول مناصب نیز منظور بسیاری، انجام تکلیف شرعی و خدمت به اسلام نبود.

این مطالب کم وبیش بر بیشتر مردم پوشیده بود و تصور میکردند که وضع خلافت چندان با وضع اول تفاوت پیدا نخواهد کرد این بود که ادامه این جنگ و کشتار را لازم نمیدانستند و بلکه خطرناک میشمردند.

ص: 376

5. اوضاع و احوال نشان میداد که جنگ را معاویه میبرد و سپاه امام(علیه السلام) به صورت ظاهر مغلوب میشوند، در این صورت صدماتی که بر شیعه و به طورکلی بر افراد جامعه وارد میشد بیشتر میگردید و بانگ اعتراض مردم به حضرت امام(علیه السلام) که چرا صلح را با آن شرایط نپذیرفت، بلند میشد مخصوصاً که طرف داران جنگ کمتر و طرف داران صلح بیشتر بودند و به عبارت دیگر میگفتند: این شما بودید که معاویه را جسور و گستاخ کردید که بدون اعتنا به کسی و بی قیدوشرط، مقاصد شوم خود را انجام دهد و اگر صلح با آن شرایط انجام شده بود، معاویه برحسب عرف و عادت ناچار بود پای قولی که داده و عهدی که کرده بایستد و شرایط صلح را رعایت کند.

درحالی که در عصر امام حسین(علیه السلام) دیگر احتمال آنکه بنیامیه آن هم فاسدی، مثل یزید به قول و عهد خود وفا کند، از میان رفته بود و همه آنها را به عهدشکنی و غدر و خیانت و قتل بی گناهان و کشتن رجال به طور محرمانه و آشکار شناخته بودند و قیام علیه آنها را لازم میدانستند.

پس همان طور که قیام حسین(علیه السلام) برای اسلام نافع و نجات بخش گردید؛ روش امام حسن(علیه السلام) نیز باعث بقای دین و حفظ مصالح مسلمین شد و اگر آن حضرت یک تنه با یاوران کم در آن شرایط و احوال قیام میکرد، خونش بی ثمر به هدر میرفت. و دست بنیامیه در محو اسلام بازتر میشد و اثری بر آن قیام مرتّب نمیگشت.

6. رهبران دینی و رجال الهی مانند علی، حسن و حسین(علیهم السلام) در جنگ و صلح و دوستی و دشمنی به راه حقیقت میروند و سیاستهای باطل و فریب مردم و دروغ و خیانت و مکر را نردبان نیل به مقاصد خود قرار نمیدهند.

اما رهبران سیاسی و مادی برای رسیدن به مقاصد خود و جلب همکاری دیگران به هر وسیله، و حیله و دروغ و خیانت متوسل میشوند. پول و رشوه و

ص: 377

جاه و مقام در اختیار پول پرستان و جاه طلبان میگذارند و شرف و شخصیت و دین آنها را میخرند.

رهبران دینی مردم را از راه دعوت به حقیقت و فضیلت و ایمان، به سوی حقّ جلب میکنند، ولی رهبران سیاسی در موقع لزوم حقیقت را پایمال و در خزانه و بیت المال را باز میکنند و برای اغراض خود آرای مردم را خریداری کرده و مناصب و مقامات را به هرکس بیشتر در کار باطل با آنها یار شود میبخشند. در قاموس آنها صلاحیت و عدالت و رفاه ضعفا و اصلاح و پرهیز از ظلم و شرارت وجود ندارد.

وقتی ما به تاریخ اسلام رجوع کنیم و وضع روحی جامعه را در زمان خلافت حضرت مجتبی(علیه السلام) و تغلّب معاویه مطالعه کنیم، میبینیم حضرت امام مجتبی(علیه السلام) یاورانی که بتوان با آنها فتنه معاویه را خاموش کرد، نداشت و بیشتر اطرافیان و سپاهیانش مورد اعتماد نبودند و رهبریهای مردمان نالایق و تربیت های غلط، جامعه را گرفتار انحطاط شدید اخلاقی ساخته بود.

کسانی که مدّعی جانشینی پیغمبر(صلی الله علیه وآله) شدند، راه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را در تربیت نفوس و تکمیل مردم و بی اعتنایی به امور مادی، پیش نگرفتند و از همان آغاز کارشان، وارد یک سلسله اعمال زشت و هتک نفوس و اَعراض دیگران شدند.

اشخاصی را از دستگاه های اسلام کنار نمودند و افرادی را که طرف دار منافع آنها بودند بر سر کار میآوردند و مقام و رتبه میدادند. اسلام را از سادگی خارج نمودند، و به تدریج کاری کردند که مسلمان هایی که در زمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) دارای همّت عالی و گذشت از دنیا بودند، و به امید ثواب و تقرب به خدا و اعلای کلمه اسلام، جهاد و جان نثاری میکردند، در این عصر بیشتر متوجّه به دنیا، تجملات، خوش گذرانی، راحت طلبی، سودجویی و جمع مال و ثروت شده بودند.

ص: 378

معاویه هم از این فرصت حداکثر استفاده را نمود و دانست که شرایط و وضع زمان برای تشکیل حکومتی که هدف اوست، مهیّاست، زیرا مالک شدن شرف و دین و ایمان مردم با پول و ایالت و ولایت دادن ممکن است، از این راه پیش آمد و بر مرکب مراد سوار شد، و مانند عمروعاص و مغیره را مزدور خود ساخت، و از همین راه دست به کار توطئه علیه حضرت امام مجتبی(علیه السلام) و ایجاد هرج ومرج و اختلاف داخلی در بین اصحاب آن حضرت شد.

آنها را تطمیع کرد و وعده و نوید داد، برای بعضی از آنها رشوه فرستاد؛ و یکی از معروف ترین فرماندهان لشکر امام(علیه السلام) را با دادن رشوه زیادی از آن حضرت جدا ساخت.

عمرو بن حریث، اشعث بن قیس و حجار بن ابجر و شبث بن ربعی را تطمیع کرد و وعده داد اگر امام(علیه السلام) را بکشند به هریک، صدهزار درهم و دختری از دخترانش را بدهد و به فرماندهی یکی از لشکرهای شام منصوب سازد.[(1)](#content_note_379_1)

بعضی دیگر از اصحاب امام(علیه السلام) را به گرفتن رشوه متهم ساخت، نیرنگ های دیگر برای تخدیش اذهان مردم کوتاه فکر و ساده لوح به کار برد. به این جهت سپاه امام حسن(علیه السلام) که اکثر از مردمی بودند که بیست وپنج سال از تربیت صحیح اسلامی برکنار مانده بودند، نتوانستند در برابر آنچه بر آنها عرضه شد مقاومت کنند و بسیاری از سرانشان خود را به معاویه فروختند، و معلوم است که اعتماد بر سپاهی که حاضر باشد با گرفتن پول از دشمن با او همدست شود جایز نیست، و جلب آنها با پول بیت المال، و تطمیع به مقام و منصب و جاه، برخلاف روش آل علی بود؛ زیرا موجب ترویج ظلم و بازگذاشتن دست ستمکاران و خیانت پیشگان میشد.

ص: 379

1- . مغنیه، الشیعه و الحاکمون، ص62.

با این وضع و با این محیط، اگر امام حسن(علیه السلام) صلح نمیکرد علاوه بر آنکه باقیمانده سپاهش به وضع موهنی شکست میخوردند، ممکن بود خود آن حضرت هم به وسیله بعضی لشکریان منافق، مانند اشعث که از زمان حضرت امیرمؤمنان(علیه السلام) با معاویه محرمانه همکاری میکرد کشته و یا دستگیر و تسلیم معاویه گردد و پس از یک سلسله توهینات خدعه آمیز که مخصوص به معاویه بود آزاد شود و معاویه آن را نشانه حلم و بردباری قرار داده و منّتی از خود بر خاندان پیغمبر و بنی هاشم بشمارد و مهابت و جلالت و محبوبیتی را که آن حضرت در نفوس داشت، از بین ببرد و سرانجام هم، با همان وضع فجیع، محرمانه آن حضرت را به قتل برساند.

مسلماً لطمهای که از این وضع به اهل حقّ وارد میشد، قابل جبران نبود و دیگر، زمینهای برای قیام و اقدام حسین(علیه السلام) فراهم نمیشد.

7. اگر حضرت امام حسن(علیه السلام) بعد از مرگ معاویه زنده بود، همان روش امام حسین(علیه السلام) را انجام میداد و به طور یقین با زمامداری یزید به شدّت مخالفت میکرد، بلکه اگر در حیات آن حضرت معاویه ولایتعهدی یزید را رسماً عنوان مینمود با مخالفت آن حضرت مواجه میشد و سخت به زحمت میافتاد؛ لذا وقتی در حیات حضرت مجتبی(علیه السلام) به مدینه آمد و از عبادله در موضوع بیعت گرفتن برای یزید نظر خواست دانست که با وجود امام(علیه السلام)، ولایتعهدی یزید انجام پذیر نیست. از آن پس سخنی از آن نگفت تا امام(علیه السلام) را شهید ساخت. سپس به طورعلنی ولایتعهدی یزید را عنوان کرد و برایش به زور از مردم بیعت گرفت.

8. ابن شهرآشوب روایت کرده که اهل قبله اجماع دارند بر اینکه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«اَلْحَسَنُ وَ اَلْحُسَیْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»؛[(1)](#content_note_380_1)

ص: 380

1- . ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج3، ص394.

«حسن و حسین دو امام و پیشوا هستند چه قیام کنند و یا نشسته باشند (سکوت کنند)».

این حدیث و احادیثی دیگر دلالت دارند بر اینکه حسن و حسین(علیهما السلام) به هرحال منصب امامت را دارا هستند؛ خواه قیام کنند و خواه خانه نشین باشند.

هر روشی که این دو برادر و سایر ائمه(علیهم السلام) پیش گرفتند برحسب امر خدا و تکالیف خاصی بوده است که به حسب اقتضای مصالح بر عهده آنها بوده و این بزرگواران در سکوت و تکلّم، صلح و جهاد، و احوال دیگر مأمور به امر خداوند متعال بودهاند و هرکدام در عصر خود حامی دین خدا و امان مردم و کشتی نجات بوده و هستند.

امام حسن(علیه السلام) مانند دوران جدّش پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در مکّه معظّمه، و پدرش علی(علیه السلام) در زمان حکومت ابی بکر و عمر و عثمان رفتار کرد؛ و حسین(علیه السلام) بعد از مرگ معاویه مانند جدّش رسول اعظم(صلی الله علیه وآله) در هنگامی که در مدینه بود و مانند پدرش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در مدت پنج سال که با ناکثین و قاسطین و مارقین جهاد کرد، رفتار نمود.

در روایت است که جابر به حضرت امام حسین(علیه السلام) پیشنهاد داد که مانند برادرش صلح نماید، حسین(علیه السلام) فرمود: «ای جابر! برادرم به امر خدا و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) صلح کرد، و من هم به امر خدا و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) رفتار میکنم».[(1)](#content_note_381_1)

ص: 381

1- . ابن حمزه طوسی، الثّاقب فی المناقب، ص322؛ بحرانی، مدینه معاجز الائمه الاثنی عشر، ج3، ص74، 382؛ مغنیه، المجالس الحسینیه، ص22.

ص: 382

## بخش چهارم: نتایج و فواید قیام امام حسین(علیه السلام)

### اشاره

ص: 383

ص: 384

### نتایج قیام امام حسین(علیه السلام)

#### اشاره

هر نهضت و قیامی که به منظور ایجاد سازمان نوین و نظام جدید و اصلاحات معنوی و اجتماعی و اقتصادی یا هر مقصد دیگر برپا شود خواه وناخواه در افکار و اوضاع و احوال جامعه، عکس العمل هایی مساعد یا نامساعد خواهد داشت، خواه منظور قیام کننده حمایت از حقّ و نجات انسان ها و اصلاح امور و برقراری عدالت اجتماعی و کمک به طبقات محروم و ستمدیده، دفاع از حریم شرف و فضیلت و آزادی و سایر هدف های صحیح و انسانی باشد، یا آنکه غرض او از انقلاب، مقاصد شخصی و مادی و هدف های سیاسی باشد.

البتّه پیروزی یک فرد سیاسی که به مصلحت شخصی و برای رسیدن به مقام و منصب تلاش و مبارزه میکند، در این است که در قیام سیاسی بر حریف غالب و او را از صحنه سیاست خارج و مقام مقصود را تصرّف کند و اگر نتوانست به هدف سیاسی خود برسد مغلوب و قیامش بی نتیجه خواهد شد و اگر پیروز شود، پیروزی او پیروزی فردی و محدود به همان زمان و دوران ریاست و فرمانروایی است.

اما پیروزی و ظفر مصلحین حقیقی، و کسانی که برای حقّ و مصالح عالیه اجتماع قیام میکنند، در این است که حقّ، حاکم و مصالح جامعه، تأمین و عدالت بر ظلم، و نظم و قانون بر بینظمی و قانون شکنی، غالب و پیروز شود.

این اشخاص اگرچه نتوانند در ظاهر طرف را مغلوب سازند و از پای در آورند، و در میدان نبرد حقّ و باطل، جان خود را در راه حمایت از حقّ از دست

ص: 385

بدهند؛ اما واکنشهای طبیعی عمل آنها که موافق با فطرت پاک هر بشر است، قلوب را به سوی حقّ متوجّه میسازد. فداکاری و علوّ همّتشان باعث میل و گرایش جامعه به خیر و صلاح و عدالت و حق پرستی میشود و برای دیگران و آیندگان سرمشق سودمند و علّت احترام حقّ در نفوس و تنفّر همگان از اهل باطل میگردد.

این است که این مردم، چون برای مصلحت عموم و نجات بشر و طرف داری از حقّ قیام میکنند، در مبارزهای که آغاز مینمایند شکست نمیخورند، چه در ظاهر نبرد را ببرند یا ببازند برنده و پیروز هستند و چون عملشان با حقّ و مصلحت نوع مربوط است و نوع، باقی و حقّ، پایدار است، پیروزی آنان هم جاودان و ابدی است.

برخلاف آنکه عملش راجع به مصلحت فرد باشد که عمرش کوتاه و ناپایدار است، پس آن مظفّریّت جاودانی خواهد داشت و اینکه جنبه فردی دارد، چند صباحی بیشتر باقی نیست.

پس هم از جنبه روانی و هم از جنبه حوادث تاریخی، این مطلب قابل انکار نیست که عکس العمل قیام رجال اصلاح و پیشوایان آزادی خواه و حق پرست، عکس العمل مساعد و مثبت و پایدار است.

نتایج و عکس العمل فداکاری بی مانند سیدالشهدا(علیه السلام) ازهرجهت موافق و مساعد با هدف و مقصد آن حضرت شد، و امام(علیه السلام) در این فداکاری و معاملهای که با خدا کرد، نه فقط خسارت و زیان نکرد بلکه آن قدر سود و فایده برد که غیر از خدا کسی حساب و مقدارش را نمیداند.

این هم یک امر بدیهی و فطری است که در مبارزاتی که بین اهل حقّ و باطل واقع میشود، هرکسی اهل حقّ را برنده میداند و هرکس دلش میخواهد در صف اهل حقّ و جبهه حق پرستان نامش برده شود.

ص: 386

از وقتی حادثه جانسوز کربلا واقع شد، تا حال کسی پیدا نشده که مایل باشد همکار شمر و حرمله باشد، یا از اعمال آنها متنفّر نباشد، در مقابل در هر عصر و زمان میلیون ها مردم آرزومند بوده و هستند که از یاران حسین(علیه السلام) شمرده شوند.

ما با یک مقایسه و نشان دادن یک مثال ثابت میکنیم که حسین(علیه السلام) این مبارزه را بُرد، و یزید و اهل باطل مغلوب و شکست خوردند.

دو نفر را مثال میآوریم که هر دو به صورت، دارای یک سابقه بودند، هر دو از سپاه ابن زیاد بودند، هر دو در شمار لشکری بودند که برای کشتن حسین(علیه السلام) اعزام شده بودند. یکی از آنها در نیمه راه، ریاست و فرماندهی و جایزه و تمام امتیازات را ترک کرد، و به دنیا و مال و ثروت و آنچه داشت پشت پا زد و خود را به خدا فروخت و آن دیگری از ستم و دشمنی با خاندان رسالت و خدمت به دودمان ابی سفیان و قساوت و بی رحمی چیزی فروگذار نکرد.

نام نامی شخص اول حرّ بن یزید ریاحی و نام منفور دومی، شمر بن ذی الجوشن بود.

حرّ اگر در جنگ با پسر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) اصرار می ورزید و با سپاه بنی امیه همکاری میکرد و به طمع جایزه و ترفیع رتبه و مقام، در صف اول سپاه کوفه قرار میگرفت و هرچه میتوانست ظلم و ستم میکرد و فرضاً - العیاذ بالله - اگر روز عاشورا چند ساعت دیگر با عمر بن سعد مانده بود و اعمال شمر و سنان و حرمله و بیشتر از آن را هم مرتکب شده بود، سرانجام از این اصرار جز اینکه نامش در تاریخ در ردیف شمر و حرمله ذکر میشد، چه سودی میبرد؟

ولی حرّ، هم قطار سپاه عمر سعد نبود، جسمش اگر چه چند صباحی در لشکر کوفه بود اما با روح و فکر و علوّ همّتش در اصحاب حسین(علیه السلام) بود.

او به تمام امور مادّی پشت پا زد و با یک جهش و پرواز تاریخی از دنیا به سوی آخرت و از ظلمت به سوی نور و از باطل به سوی حقّ و از کفر به سوی

ص: 387

اسلام شتافت، و خود را به سعادت جاودانی رسانید، کاری کرد که تاریخ نام او را در ردیف زهیر و حبیب و مسلم بن عوسجه ثبت کرد.

حرّ اگر به سوی امام حسین(علیه السلام) باز نمیگشت، جز آنکه ابن زیاد جایزه به او میداد و درجه او را بالا میبرد و حقوقش را زیاد میکرد چه سودی میبرد؟

ولی امروز از هرکس بپرسید که حرّ و شمر کدام یک بردند و کدام باختند، همه پاسخ میدهند: حرّ برنده شد، حر سربلند شد، حرّ افتخار یافت؛ شمر سرنگون شد، شمر پست و خوار شد، شمر به لعن ابد گرفتار شد.

به همین قیاس هرکدام از اصحاب ابی عبدالله(علیه السلام) را با سران لشکر کوفه مقایسه کنیم، میبینیم که فتح و پیروزی نصیب اصحاب آن حضرت است.

مسلم بن عوسجه را با شبث بن ربعی، حبیب بن مظاهر را با عمرو بن حجاج، عمرو بن قرظه انصاری را با برادرش که در لشکر ابن سعد بود، مقایسه کنید.

امروز نام مسلم و حبیب و عمرو بن قرظه محبوب دل هاست و نام آن ملعونان در شمار کفار و اشقیاست.

پس در نتیجه فداکاری های مردان خدا و توفیق و مظفّریّت آنها شکی نیست، و این حکم فطری و عقلی و شرعی است که اعمال مصلحین مثمر ثمر و نتیجه بخش است، و در دنیا و آخرت فداکاری آنها مأجور و مشکور است:

﴿إِنَّ اللّهَ لَا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ﴾؛[(1)](#content_note_388_1)

«به راستی که خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمیکند».

ما اگر چه درضمن فصل های گذشته قسمتی از فواید قیام و نتایج نهضت حسینی را تذکر دادیم، مع ذلک برای آنکه در این موضوع هم تا حدّی که با وضع این کتاب سازگار باشد، به مقدار بصیرت و اطلاع ناقص خود بحث را ادامه میدهیم و چون با مطالب گذشته ارتباط دارد اگر در بعضی موارد ناگزیر از تکرار شدیم، از خوانندگان ارجمند پوزش میطلبیم:

ص: 388

1- . توبه، 120.

#### 1- تقرب و ارتقای درجه

یکی از بزرگ ترین نتایج قیام سیدالشهدا(علیه السلام)، ثمرات قرب و ارتقای درجه آن حضرت در نزد خداوند متعال است.

به طوری که از احادیث و اخبار استفاده میشود، فداکاری حسین(علیه السلام)، و تحمل آن نوائب و مصائب در راه خدا و نجات دین خدا، نتایج عظیمه و برکات کثیره بخشید که زبان و قلم ما از توصیف و تشریح آن عاجز است.

بهتر این است که خوانندگان، خود کتاب های حدیث و مقاتل مانند عوالم العلوم، بحارالانوار، نفس المهموم و کتاب های فارسی مثل ناسخ التواریخ را مطالعه کنند و اخباری را که در فضیلت و تقدیر از فداکاری حسین(علیه السلام) و اصحاب و دوستان و شیعیان و زوّار و گریه کنندگان در مصیبت آن حضرت و انشاد شعر و گریانیدن و یاد از تشنگی آن شهید مظلوم در هنگام نوشیدن آب، روایت شده بخوانند تا بدانند خداوند متعال حسین(علیه السلام) را به چه انعامات عالیه و اکرامات عظیمه مخصوص گردانیده است.

فقط ما برای تیمّن و تبرّک یکی از آن احادیث را در اینجا نقل میکنیم:

شیخ صدوق به سند خود از حضرت امام باقر(علیه السلام) یا حضرت امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در خانه امّ سلمه بود، و به او فرمود: کسی بر من وارد نشود، در این اثنا حسین(علیه السلام) آمد و امّ سلمه نتوانست او را منع کند، حسین(علیه السلام) بر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) وارد شد، و امّ سلمه نیز به دنبال او شرفیاب شد، دید حسین(علیه السلام) بر سینه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) است، و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) گریه میکند، و در دستش چیزی است که آن را میگرداند، پس فرمود: «ای امّ سلمه این جبرئیل است که به من خبرمیدهد، این (حسین(علیه السلام)) مقتول است و این خاک زمینی است که در آن کشته میشود، آن را نزد خود نگهدار، وقتی که تبدیل به خون شد، حبیب من کشته شده است». امّ سلمه عرض کرد: یا رسول الله از خدا بخواه تا کشته شدن را

ص: 389

از او دفع کند، فرمود: «خواستم، پسخدا وحی کرد که برای او درجهای است که به آن درجه احدی از مخلوق نمیرسد، و همانا که برای او شیعهای است که شفاعت میکنند، و شفاعتشان پذیرفته میشود، و همانا مهدی(علیه السلام) از فرزندان اوست، پس خوشا به حال کسی که از دوستان حسین(علیه السلام) باشد، و شیعیان او به خدا سوگند روز قیامت رستگارند».[(1)](#content_note_390_1)

#### 2- نجات اسلام

مهم ترین نتیجه قیام حسین(علیه السلام) نجات اسلام از چنگال نقشههای بنیامیه است.[(2)](#content_note_390_2) برای اینکه تأثیر نهضت حسینی معلوم شود و بدانیم که چگونه حیات اسلام و بقای شریعت، و قرآن رهین فداکاری ابی عبدالله(علیه السلام) است، توجّه به خطراتی که از ناحیه بنیامیه اسلام را صریحاً تهدید میکرد، و مطالعه اجمالی سوابق پرونده بنیامیه لازم است.

ص: 390

1- . صدوق، الامالی، ص203؛ ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج44، ص225؛ بحرانی، اصفهانی، عوالم العلوم، ص128 - 129؛ محدث قمی، نفس المهموم، ص65 - 66، ح24.

2- . شاید کسی بگوید: بنیامیه قادر به محو اسلام نبودند؛ زیرا برحسب وعده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر، 9) خداوند حافظ این دین است، و نور هدایت آن خاموش نخواهد شد و هرچه دشمنان اسلام سعی کنند: ﴿یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ ﴾ (توبه، 32) خداوند دین را حفظ میکند و نور اسلام را تتمیم و تأیید مینماید، بنابراین چگونه دین در معرض اضمحلال و انقراض بود و چطور حسین(علیه السلام) دین را نجات داد، و اسلام را حفظ کرد؟ جواب این است که این دنیا دار اسباب و مسببات است: «أَبَی اللهُ أَنْ یَجْرِیَ الْاُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا». (صفار، بصائرالدرجات، ص26، 525؛ کلینی، الکافی، ج1، ص183؛ حر عاملی، الفصول المهمه، ج1، ص674). حسین(علیه السلام) و کسانی که بر حمایت از دین قیام میکنند، اسباب اجرای مشیت الهیه و قضای حقّ هستند، چنانچه پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به فرمان خدا بانی این کاخ توحید و سازمان عظیم الهی اسلامی بود و علی(علیه السلام) پاسدار و مدافع اسلام و حافظ دین بود و مکرر خطرات بزرگ را از آن دفع کرد و اگر شمشیر او نبود این دین برپا و پایدار نمیماند، حسین(علیه السلام) با قیام و مظلومیت و تحمل شدائد و مصائب، دین را حفظ کرد.

هرکس تاریخ اسلام، و حرکات بنیامیه را در جاهلیت و اسلام مطالعه کند به وضع خطرناکی که از جانب آنها اسلام را تهدید به زوال، و انقراض مینمود آگاه میشود.

از آغاز بعثت تا دارالندوه[(1)](#content_note_391_1) و هجرت، و تا جنگ احد و غزوه احزاب، و فتح مکه، بنی امیه در هر خطری که متوجّه جان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و آئین توحید و دین اسلام شد یا آن را مستقیماً خودشان ایجاد کرده بودند و یا در آن، شرکت و دخالت داشته و تحریک میکردند.

ریشه تمام مخاطرات و تحریکات ضدّاسلام، خانه ابیسفیان بود. ابوسفیان خودش و زنش هند و خواهرش حماله الحطب، پسرهایش حنظله و یزید و معاویه، پدرزنش عتبه، عموی زنش شیبه، برادرزنش ولید، پسرعمویش حَکَم و مروان و فرزندان او، و نوهاش یزید؛ در جاهلیت و اسلام در کار ایجاد خطر برای دین خدا تلاش داشتند و کینههای جاهلیت را در اسلام از دل بیرون نساختند.

پیغمبر عظیم الشأن اسلام(صلی الله علیه وآله) علاوه بر آنچه از آنها در دوران زندگی و دعوت مردم به خدا دید در روشنایی وحی خطراتی را نیز که در آینده از آنها متوجّه به اسلام بود میدید و مکرر از آنها خبر میداد، و خداوند این طایفه خبیثه را در قرآن مجید «شجره ملعونه» نامید.[(2)](#content_note_391_2)

ص: 391

1- . خلاصه حکایت دارالندوه این است که: قریش در خانه قصی بن کلاب - که محل شور و اخذ تصمیمات مهم سیاسی بود و به آن دارالنّدوه میگفتند - اجتماع کردند و پس از مشاوره، همگان قتل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را تصویب کردند. خداوند پیامبر خود را از تصمیم و کید آنها باخبر ساخت و با فداکاری بزرگ علی(علیه السلام) جان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) محفوظ ماند. علی(علیه السلام) در شبی که باید نقشه قریش اجرا شود به جای پیغمبر(صلی الله علیه وآله) خوابید و کید و مکر مشرکین بی اثر شد. در این شورا که نتیجه آن رأی به اعدام پیغمبر خدا بود، ابوسفیان، عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه شرکت داشتند. ابن هشام، السّیرهالنبویه، ج2، ص331 - 334.

2- . عیّاشی، تفسیر، ج2، ص297 - 298؛ قمی، تفسیر، ج2، ص21؛ مغربی، شرح الاخبار، ج2، ص149؛ حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج2، ص457؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج9، ص220؛ ج12، ص81؛ ج15، ص175؛ ج16، ص16.

پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) با یاری خدا تمام تحریکات و دسایس و لشکرکشی ها و دسته بندی های ابی سفیان را نقش برآب نمود و طولی نکشید که قلعه های بت پرستی، مسخر اسلام و خداپرستان شد و جنود الهی بر سپاه اهریمن کفر و شرک پیروز گردید، فتوحات پی درپی اسلام، ابوسفیان و حزب اموی را به پیشرفت کلمه توحید مطمئن ساخت و طلیعه درخشان نفوذ شریعت محمدی در قلوب مردم جهان هر روز ظاهرتر میگشت.

بنیامیه از اینکه بتوانند با مبارزه علنی و علم داری شرک و بتپرستی از رشد آئین نو جلوگیری نمایند ناامید شده و دانستند که دوران بت پرستی سپری گردیده و دعوت به توحید و آزادی و برابری و برادری و عدالت دنیا را دلباخته پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) خواهد نمود، و صرف دل ها از توحید به شرک، و از برادری و آزادی و مساوات و عدالت به امتیاز قبیلهای و سلطه مطلق زمامداران و بیعدالتی، ممکن نیست و فهمیدند که یگانه راه برای جلوگیری از پیشرفت اسلام و حفظ عادات جاهلیت، وارد شدن در جبهه مسلمین و پیشه کردن نفاق است.

مخالفت صریح با اسلام و دعوت پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، مثل آغاز بعثت طرف داری نداشت، و مردم مزه شیرین میوههای درخت توحید را چشیده و هرگز حاضر نبودند آن را با حنظل کفر و اختلافات طبقاتی عوض کنند و همه از هیولای زندگی عصر جاهلیت وحشت داشتند.

زمامدار الهی، متواضع، فروتن، آزاد و بیتشریفات، مهربان، با وضع ساده و زندگی مختصر مادی، مثل یک فرد عادی زندگی میکرد.

قوانین آسمانی دین جدید در حقّ همه یکنواخت اجرا میشد.

پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) با فقرا، رفاقت و مجالست داشت، اخلاق و روش او چنان مردم را شیفته او و قرآنش کرده بود که دیگر کسی حاضر نبود اسم شرک و بت پرستی و زمامداری سران مشرکین مثل ابیسفیان و ابی جهل را بشنود.

بنیامیه این حقایق را دریافتند و ابوسفیان و کسانش دانستند که دیگر فکر و روش آنها محکوم شده و افکار نو و آئین توحید، آنها را کنار گذاشته است.

ص: 392

متوجّه شدند که هرچه تأخیر کنند، بیشتر عقب میمانند، لذا با اکراه تمام از روی ناچاری اظهار اسلام کردند و در داخل جبهه اسلام مشغول دسایس، و فتنه انگیزی شده و منتظر فرصت بودند که از پشت به اسلام خنجر زده و نهال دین توحید را که تازه شروع به رشد کرده بود از ریشه درآورند.

طولی نکشید که رحلت پیغمبر اعظم(صلی الله علیه وآله) عالم اسلام را داغدار و یک تشنّج فکری بر جامعه سایه انداخت، و پارهای را مایل به ارتجاع نمود و اختلاف بر سر خلافت پیش آمد، و بنی هاشم که علی(علیه السلام) خلیفه منصوص و معرفی شده ازطرف پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، از آنها بود از دخالت در حکومت اسلامی برکنار و دیگران روی کار آمدند. در این موقع چنانچه پیش از این هم به آن اشاره کردیم ابوسفیان به تکاپو و تلاش افتاد تا با یک جنگ داخلی جامعه اسلامی را متلاشی و سرتاسر شبه جزیره عربستان را به ارتجاع وادار نماید، و به طور یقین اگر آن روز یک جنگ داخلی میان مسلمین شروع میشد و مسلمانان در مدینه شمشیر به روی هم میکشیدند، ارتجاع به بدترین صورت آشکار میشد، زیرا مردم، تازه وارد به اسلام بودند و در شهرها و قبائل و عشائر، آن گونه که باید آئین نو، محکم و استوار نشده بود، رحلت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) دل ها را تکان داد و ضعفا را نسبت به آینده اسلام و بقای دین آن حضرت به تردید انداخته بود.

در مکه وضع طوری شد که عتاب ابن اسید، حاکم مکه متواری شد. افرادی هم به فکر تحصیل امارت و زمامداری افتاده بودند که خوف تجزیه کشور اسلام و انهدام وحدت مسلمین و عقب گرد جامعه به وضع ناهنجار جاهلیت، مانع کار آنها نبود.

در چنین وقتی، دست به شمشیر بردن با سقوط قطعی اسلام فاصلهای نداشت و درهای فتنه و امتحان به سوی مسلمانان باز شده بود.

ابوسفیان که خوب به اوضاع آشنا بود، مشغول زمینه سازی برای یک جنگ داخلی شد و معلوم است که در این موقع باید سراغ بنیهاشم و طرف داران آنها

ص: 393

مخصوصاً علی(علیه السلام) رفت، زیرا آنها هم فامیل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و هم محبوبیت و شهرت داشتند. و هم خلافت، حقّ شرعی آنها بود و از اوضاع آن روز ناراضی بودند، و علاوه فاطمه زهرا سیده نساءالعالمین(علیها السلام) یگانه فرزند پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و یادگار آن سرور، حکومت ابی بکر را شرعی نمیدانست و بنیهاشم از بیعت با او خودداری کرده و تحت رهبری علی(علیه السلام) خلیفه منصوص، به طور آرام و دور از دست زدن به شمشیر، ابوبکر و طرف دارانش را دعوت به رجوع به علی(علیه السلام) میکردند و در مسجد احتجاج و مناشده مینمودند.

ابوسفیان نزد علی(علیه السلام) آمد گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، به خدا سوگند! اگر بخواهی مدینه را پر از سوار و پیاده سازم.

علی(علیه السلام) در پاسخش فرمود: «تو از این سخنان غیر از فتنه انگیزی قصدی نداری، همانا به خدا سوگند، تو همواره بدخواه اسلام هستی ما را حاجت به نصیحت تو نیست. پیغمبر خدا(صلی الله علیه وآله) وصیتی به من فرموده است که من بر آن وصیت کار میکنم».[(1)](#content_note_394_1) شاید ابوسفیان در این دعوی که مدینه را از سوار و پیاده پر کند زیاد گزاف گویی نمیکرد؛ زیرا شخصی مانند ابوسفیان فتنه گر میتوانست برای علی(علیه السلام) که دارای آن همه سوابق درخشان در اسلام بود، قشون و سپاه تهیه ببیند ولی علی(علیه السلام) نمیتوانست با همکاری و بیعت ابوسفیان، و سپاهی که او جمع آوری کند قیام نماید، و مطالبه حقّ کند.

ابوسفیان همان کسی است که احزاب را جمع آوری کرد و جنگ خندق را به پا نمود، با چنین سپاهی که طبعاً سپهدار و فرمانده عمده آن، ابوسفیان خواهد بود، وارد کار شدن جز خسارت برای اسلام چیزی عاید نمیشد، و در واقع ابوسفیان

ص: 394

1- . مفید، الإرشاد، ج1، ص189 - 190؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج6، ص40؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج2، ص325 - 326؛ مجلسی، بحارالانوار، ج22، ص520؛ ج29، ص632.

میخواست جنگ احزاب را به صورتی دیگر تجدید کند، اما علی(علیه السلام) که پیشوای حقیقت پرستان است و در وجودش یک ذرّه میل به دنیا و حب و جاه و ملاحظه سود شخصی نبود، آب ناامیدی بر روی دست او ریخت.

علی(علیه السلام) برحسب وصیت پیغمبر(صلی الله علیه وآله)، وظایفی داشت که از آن وظایف به قدر سرمویی تجاوز نمیکرد.

علی(علیه السلام) میدانست که اگر دست به شمشیر ببرد، مخالفان کسانی نیستند که برای پرهیز از یک جنگ داخلی و حفظ مصلحت اسلام تسلیم شوند و جنگ نکنند، و میدانست که آنها سرسختانه و لجوجانه جنگ میکنند، و به هر نحو که خاتمه یابد در این موقع حساس، اسلام در خطر میافتد؛ لذا چون از روحیه دیگران و حرصشان به ریاست و حکومت باخبر بود، خودش حلم ورزید و شمشیر در غلاف کرد و خانه نشینی گزید و ابوسفیان را طرد نمود.

با این کیفیت، ابوسفیان در اینجا از اینکه بتواند ضربتی به اسلام بزند ناامید شد، و به انتظار فرصت بود، تا وقتی عثمان حکومت یافت و بنی امیه (قبیلهای که دشمن پیغمبر بودند) رسماً زمامدار امور شدند.

این پیشامد ابوسفیان را فوق العاده امیدوار ساخت، وارد مجلس عثمان شد و آن سخنان کفرآمیز معروف را گفت.

عثمان هم در دوران خلافت خود هرچه کرد در جهت موافق مقاصد ابوسفیان بود: دست بنی امیه را در دخالت در کارها باز گذاشت و به آنها زور و قدرت داد و پول های کلان از بیت المال مسلمین به آنها بخشید، و آنها را به فرمانداری و استانداری ولایات برگزید، و کسی مانند مروان را وزیر خود قرار داد، و ولید خمّار را والی کوفه ساخت، و معاویه را در شام مستقل و متنفذ کرد.

ص: 395

وقتی هم در اثر انقلاب و شورش مسلمانان کشته شد، پیراهن عثمانی از او به دست معاویه افتاد که بااینکه معاویه با کشته شدن او موافق بود، و پایان دادن به کارش را به شورشیان واگذاشت، با آن پیراهن بر خلیفه به حقّ، خروج کرد و آن فتنههای بی سابقه را در اسلام به پا ساخت و اصحاب پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را شهید کرد و انتقام بدر و غزوات و جاهای دیگر را از مهاجر و انصار گرفت و وقتی با حیله و نیرنگ خلافت را به غصب متصرف شد، رسماً به احکام شرع و تعالیم اسلام بی اعتنایی میکرد و برنامههای اسلامی را از اعتبار انداخت و سبّ امیرالمؤمنین داماد و پسرعمّ و وصی پیغمبر(صلی الله علیه وآله)

را بر منابر رایج کرد، و زیاد را بر ایالت کوفه مسلط ساخت تا آنچه خواست با مال و جان و عِرض مسلمان ها انجام داد و برای اینکه حکومت در خاندانش باقی بماند و شریعت، شریعت اموی و روش، روش یزیدی گردد، یزید را که مجسمه معاصی و فساد و شرارت بود، ولیعهد ساخت و وقتی مُرد، یزید آنچه را معاویه از مظالم و جنایات و هتک شعائر انجام نداده بود، انجام داد.

سرنوشت اسلام و مسلمین - وقتی که جوان بدنام و فاسق و متهتّک و مستی مانند یزید که صریحاً و علناً پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را بازیگر میخواند، بر مسند خلافت آن حضرت بنشیند - معلوم بود، به خصوص که در اسلام رهبری دینی و سیاسی از هم جدا نیست. روشن بود که فاتحه همه چیز خوانده میشود.

عکس العمل این وضع در خارج و داخل کشور اسلام بسیار ناپسند و موجب سوء تعبیر و اتهام پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و ضعف اعتقاد و ایمان مردم میشد.

وقتی خلیفه رسماً شراب بنوشد و مجالس لهوولعب ترتیب دهد و با بوزینه و سگ مأنوس گردد و گناهان کبیره را مرتکب شود، دین خدا ضعیف و احکام در انظار سبک، و اسلام بی اثر میشود.

ص: 396

حسین(علیه السلام) تصمیم گرفت از تمام آن سوء انعکاس ها و انحرافات فکری و دینی مردم جلوگیری کند و معنای دین و خلافت و حکومت اسلامی و هدف دعوت جدّش را به مردم بفهماند.

تصمیم گرفت دین خدا را تعظیم نماید، و به مردم اعلام کند که اسلام مافوق همه چیز است و از جان و مال و فرزند و عائله، عزیزتر و قیمتی تر است.

تصمیم گرفت که عملاً مسلمان ها را به بزرگداشت واجبات و فرائض دینی دعوت کند و جامعه را به اهمیت گناه و معصیت متوجّه سازد.

تصمیم گرفت مسلمان ها را از اینکه تحت تأثیر اعمال زشت و تلقینات سوء و تبلیغات گمراه کننده یزید و بنی امیه قرار بگیرند، مصونیت بخشد.

تصمیم گرفت به مسلمان ها دینداری، استقامت و مقاومت در برابر ظلم و کفر را درس بدهد.

تصمیم گرفت اسلام را نجات دهد و احکام قرآن و سنت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را زنده سازد.

برای این کار وسیلهای از این مؤثرتر نبود که حسین(علیه السلام) قیام کرد و از بیعت یزید امتناع نمود و قبح اعمال و سوء رفتار و گناهان و روش ناپسند او را از مواد بطلان زمامداری و حرمت بیعت اعلام کرد و پایداری و ثبات ورزید تا کشته شد و خود را فدای دین خدا و احکام خدا کرد.

مردم میدانستند، احکام اسلام که ملعبه و بازیچه یزید و مسخره او شده است، به قدری باارزش و عزیز است که شخصی مثل حسین(علیه السلام) جان خود را برای رفع توهین و حفظ آنها نثار فرمود.

حسین(علیه السلام)، یزید را در افکار مردم چنان کوبید و رسوا کرد که در انظار، حساب او از حساب دین و قرآن جدا شد و او به عنوان عنصر شرارت و خباثت و آلوده به فحشا و غرق در فساد، و دشمن دین و خاندان نبوت شناخته و معروف شد.

ص: 397

بنیامیه پس از شهادت حسین(علیه السلام) از اینکه بتوانند از پشت به اسلام خنجر بزنند و اسلام را از پا درآورند محروم شدند و در نظر زن و مرد و جامعه مسلمین، و در افکار عموم، گروهی ستمگر و پادشاهانی مستبد معرفی شدند که به زور سرنیزه و شمشیر بر مردم مسلط شده و غاصب حقوق ملت و خائن به اسلام هستند.

مظلومیت سیدالشهدا(علیه السلام) آن چنان احساسات را بر ضدّ آنها به هیجان آورد که مردم علی رغم سیاست آنها التزامشان به سنن و احکام اسلام بیشتر شد.

ازاین جهت هیچ گزاف نیست که ما هم او را مانند «معین الدین اجمیری» شاعر بزرگ هندی، دومین بناکننده کاخ اسلام بعد از جدّش، و مجدّد بنای توحید و یکتاپرستی بخوانیم.

#### 3- بیداری شعور دینی

در اثر تبلیغات معاویه و روش او و همدستانش و دوری مردم از عهد رسالت و تعطیل اجرای برنامههای اسلام و توسعه ممالک اسلامی و ممنوع شدن تبلیغات صحیح دینی و خانه نشین شدن شایستگان و دانشوران، شعور دینی مردم ضعیف گشت و افکار آنها انحطاط یافت، اکثریت مردم در برابر وضع موجود، خودباخته و شکسته خاطر و بی تفاوت شده بودند.

ذلت و خواری و احساس زبونی و انظلام در جوامع اسلامی، مثل بیماری سرطان پیکر اجتماع را فرا میگرفت و استرخاء و سستی عجیب، آنها را از حرکت و نشان دادن عکس العمل در برابر مظالم بنی امیه چنان بازداشته بود که هرچه بر آنها تحمیل میکردند میپذیرفتند، و همان طور که عبدالله بن همّام سلولی گفت:

ص: 398

فَإِنْ تَأتُوا بِرَمْلَهَ أَوْ بِهِنْدٍ \*\*\* نُبَایِعُهَا أَمِیرَهَ مُؤمِنِینَاً[(1)](#content_note_399_1)

هرکس را میخواستند بر آنها حاکم میساختند و اگر زنان بنیامیه یا بوزینگان یزید را هم نامزد حکومت میکردند کسی از بیعت سر بر نمیتافت و همه از ترس زندان و قتل، آن را می پذیرفتند.

خلوص نیّت، فداکاری، شجاعت اخلاقی و نترسیدن از مرگ که از صفات ممتاز و برجسته مسلمانان عصر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) بود، از بین رفته و از آن پهلوانان ایمان و قهرمانان فضیلت که شهادت در راه نصرت دین و مرگ با عزّت را به زندگی با ذلّت ترجیح میدادند، جز معدودی که در راه یاری حسین(علیه السلام) کشته شدند، یا در گوشه وکنارها بیاطلاع از جریان امور بودند، کسی باقی نمانده بود.

شهادت امام حسین(علیه السلام) و اصحاب نامدارش احساسات را بیدار و خصال انسانی را زنده ساخت و به مسلمانان درس مردانگی و استقامت داد که هرچه در شورشهایی که علیه بنیامیه میکردند آنها را سرکوب مینمودند، و شکست میدادند، و کشته میشدند، روحیه آنان شکست نمیخورد و کشته شدن در راه هدف و مقصد را افتخار میشمردند.

ص: 399

1- . بلاذری، انساب الاشراف، ج5، ص64؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج4، ص330؛ مسعودی، مروج الذهب، ج3، ص28؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج33، ص352؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج5، ص470؛ ابن منظور، لسان العرب، ج4، ص31؛ زبیدی، تاج العروس، ج6، ص32. در برخی منابع عبارت شعر این گونه نقل شده است: وَلَوْ جَاؤوا بِرَمْلَهَ أَوْ بِهِنْدٍ \*\*\* لَبَایَعْنَا أَمِیرَهَ مُؤْمِنِیناً اگر رمله یا هند را هم بیاورید ما با او به عنوان امیرمؤمنان بیعت می کنیم. مقصود شاعر این است که: کار سلب آزادی و فشار و خود مختاری بنیامیه به جایی رسیده که اگر رمله یا هند از زنان بنیامیه را هم نامزد حکومت و امارت کنند ما از بس بیچاره ظلم بنی امیه هستیم و قدرت نفس کشیدن نداریم با او بیعت میکنیم.

مصعب بن زبیر وقتی همسر ارجمندش سکینه(علیها السلام) را در حزن و اندوه دید گفت:

لَمْ یُبْقِ أَبُوکِ لاِبْنِ حُرَّهٍ عُذْراً؛

پدرت برای هیچ آزاد زادهای عذری باقی نگذاشت.

وَإِنَّ الاُلَی بِالطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ \*\*\* تَأَسَّوْا فَسَنُّوا لِلْکِرَامِ التَّأَسِّیَا[(1)](#content_note_400_1)

آنان که در کربلا از آل هاشم شکیبایی و پایداری نمودند، برای مردم کریم و بزرگوار پایداری و شکیبایی را یاد داده و سنّت قرار دادند.

#### 4- محبوبیّت اهل بیت(علیهم السلام) و عزّت بازماندگان

﴿إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً﴾.[(2)](#content_note_400_2)

چنان که مکرر گفته شد محبّت و دوستی اهل بیت(علیهم السلام) جزء مزاج ایمانی و اسلامی هر مسلمان است و احدی نیست که مسلمان باشد و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را دوست بدارد و بااین حال حبیبه عزیزهاش سیده نساء العالمین، و دو ریحانهاش حسن و حسین، و برادر و پسرعمش علی(علیهم السلام) را دوست نداشته باشد.

همان طور که حضرت زین العابدین(علیه السلام) در خطبه مسجد شام فرمود:

یکی از خصائص این خاندان محبّتی است که خداوند متعال از آنها در دل های مؤمنین قرار داده است.

یکی از آثار شهادت امام حسین(علیه السلام) این بود که این محبّت در دل ها زیاد شد و موجب جلب عواطف و جذب احساسات عموم به خاندان نبوت گشت.

ص: 400

1- .[1] ابن داوود دینوری، الاخبارالطوال، ص311؛ طبری، تاریخ، ج5، ص6؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج58، ص240؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج3، ص249، 298؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج5، ص306؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج8، ص346.

2- . مریم، 96. «همانا آنان که به خدا ایمان آوردند و اعمال شایسته به جا آوردند، خدای رحمان آنها را (در نظر خلق و حقّ ) محبوب میگرداند».

ایمان، شجاعت، صراحت لهجه، پایداری، مردانگی، مظلومیت و دشمنی با ظالم صفاتی هستند که هرکس آنها را دارا باشد محبوب میشود.

از اشعاری که شعرا پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) در مرثیه آن حضرت و مدح خاندان علی(علیه السلام) سرودهاند معلوم میشود که شهادت امام(علیه السلام) در جلب قلوب و محبّت مردم چه تأثیر عجیبی کرد و چگونه دل های همه را ربود.

هرچه سخن از محبوبیت حسین(علیه السلام) بگوییم، کم گفتهایم. این مراسمی که به عنوان عزاداری آن حضرت در هند، پاکستان، عراق، ایران، سوریه، لبنان، بحرین، احساء، افغانستان، مصر و نقاط دیگر، وبه خصوص در شب ها و روزهای مخصوصه مانند عرفه، نیمه رجب، نیمه شعبان و اربعین و عاشورا برگزار میشود، نشان میدهد که حسین(علیه السلام) قلوب همه را مالک شده و مردم، حتی بیگانگان نیز عاشق و دلباخته او شده اند.

نه فقط این مراسم در کربلا و در اطراف قبر آن حضرت انجام میشود، بلکه در نقاط دیگر در مشاهدی که به آن پیشوای آزادمردان جهان یا به یکی از فرزندان یا خواهران او منسوب است، همین اجتماعات تشکیل و شور و هیجان و عشق و محبّت همه را فرا میگیرد.

در بقاعی که منسوب به سر مطهّر آن حضرت است، خصوصاً در مشهد الرأس در قاهره در روزهای عاشورا و در شب های دوشنبه در مشهد سقط (نزدیک حلب) و در دمشق که پایتخت بنی امیه بود در مشهد دختر صغیر آن حضرت، و مشهد حضرت زینب(علیها السلام)، و مشهدالرأس در جامع دمشق، و در مشهد زینبی مصر، اجتماعات و ابراز احساسات نسبت به مقام قدس حسین(علیه السلام) میشود که بعضی از آنها شاید کمتر از مراسم عاشورا و اربعین در کربلا نباشد.

هشام بن عبدالملک در زمان حکومت پدرش به مکه معظمه مشرف شد، وقتی طواف به جا آورد خواست استلام حجر کند، از کثرت ازدحام نتوانست، منبری برایش گذاشتند تا بر آن بنشیند.

ص: 401

در این هنگام حضرت امام علی بن حسین زین العابدین(علیهما السلام) درحالی که اِزار و ردایی بر تن داشت و زیباترین و خوشبوترین مردم بود ظاهر شد و شروع به طواف کرد، در هر شوط وقتی به حجرالأسود میرسید به احترام آن حضرت مردم به یک سو میشدند، تا فرزند عزیز حسین(علیه السلام) استلام حجر میکرد.

هشام که این احترام و احساسات را در آن موقع که هرکس میخواست خود را به حجر برساند، از مردم دید خشمناک شد، یک نفر از اهل شام از او پرسید:

این کیست که مردم پاس هیبت و احترام او را به این گونه نگاه میدارند، و برای احترام او از حجر به یک سو میشوند؟

هشام برای آنکه شامیان امام(علیه السلام) را نشناسند گفت: من او را نمیشناسم.

فرزدق که حاضر بود گفت: من او را میشناسم.

مرد شامی گفت: یا ابافراس او کیست؟

فرزدق آن قصیده طولانی را که ازجمله آن، این ابیات است سرود:

هَذَا الَّذِی تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطْأَتَهُ \*\*\* وَالْبَیْتُ یَعْرِفُهُ، وَالحِلُّوَالْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَیْرِ عِبَادِ اللهِ کُلِّهِمُ \*\*\* هَذَا التَّقِیُّ النَّقِیُّ الطَّاهِرُ العَلَمُ

إِذَا رَأَتْهُ قُرَیْشٌ قَالَ قَائِلُهَا \*\*\* إِلَی مَکَارِمِ هَذَا یَنتَهِی الْکَرَمُ

هَذَا ابْنُ فَاطِمَهَ إِنْ کُنْتَ جَاهِلَهُ \*\*\* بِجَدِّهِ أَنْبِیَاءُ اللهِ قَدْ خُتِمُوا

مِنْ مَعْشَرٍ حُبُّهُمْ دینٌ وَبُغْضُهُمُ \*\*\*کُفْرٌ، وَقُرْبُهُمُ مَنْجَی وَمُعْتَصَمُ

یُسْتَدْفَعُ الضُّرُّ وَالْبَلْوَی بِحُبِّهِمُ \*\*\* وَیُسْتَزَادُ بِهِ الإِحْسَانُ وَالنِّعَمُ[(1)](#content_note_402_1)

ص: 402

1- .[1] فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص199 - 201؛ مفید، الاختصاص، ص191 - 193؛ قمی، الاربعین، ص385 - 386؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج41، ص401 - 402؛ مزی، تهذیب الکمال، ج20، ص400 - 402؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج9، ص126 - 127.

این کسی است که خاک بطحا قدم زدن او را میشناسد، کعبه و حلّ و حرم او را میشناسد. این پسر بهترین بندگان خداست، این پرهیزکار، پاکیزه، پاک و سرشناس است. وقتی قریش او را دید، گویندهاش گفت: به بزرگواری های این مرد، بزرگواری پایان می پذیرد. این پسر فاطمه است! اگر او را نمیشناسی بشناسید، پیامبران خدا با جدّ او ختم شدند. او از خاندانی است که دوستی آنها دین، و دشمنی آنان کفر است و نزدیک شدن به آنان نجات بخش و پناهگاه است. ضررها و بلاها با دوستی آنان دفع میگردد و با دوستی آنان نیکی ها و نعمت ها زیاد میشود.

از این حکایت و این قصیده، شدّت محبّت و علاقه مردم به خاندان نبوّت و عزّت، و عظمت پسر یگانه حسین(علیه السلام) زین العابدین(علیه السلام) ظاهر میگردد و معلوم میشود که عموم مردم، تشنه شنیدن فضایل اهل بیت(علیهم السلام) بودهاند که فرزدق به مقتضای بلاغت در آن محضر عظیم و مجمع عام بااینکه میدانست مورد مؤاخذه حکومت ستمکار اموی قرار میگیرد، آن قصیده را سرود.

این همان حقیقتی است که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) با یک جمله کوتاه بیان فرموده است:

«بَقِیَّهُ السَّیْفِ أَبْقَی عَدَداً وَ أَکْثَرُ وَلَداً»؛[(1)](#content_note_403_1)«بازماندگان کسانی که در راه حفظ شرف و دفاع از حقّ، و حمایت از دین و اعلای کلمه خدا جهاد میکنند، و کشته میشوند عددشان باقیتر، و فرزندانشان بیشترند».

یعنی موجبات بقا و عزّت و ترقّی، تکثیر و بزرگی برایشان فراهمتر است از کسانی که زندگی با ذلت و پستی و زیر بار ظلم ستمکاران و بدکیشان را اختیار میکنند.

ص: 403

1- . نهج البلاغه، حکمت84 (ج4، ص19).

از آن مردمانی که اندر جهاد \*\*\* پی حفظ دین و صلاح عباد

نمودند در راه حق جان نثار \*\*\* تحمل نکردند پستی و عار

ندادند تن زیر بار ستم \*\*\* به لوح شرف ماند ز آنها رقم

از آنها بس اولاد و خویش و تبار \*\*\* بماند به عزّت در این روزگار

عزیزند و پیش همه سربلند \*\*\* ز ظالم نبینند زان پس گزند[(1)](#content_note_404_1)

بنا به نقل حمدالله مستوفی یزید سیزده پسر و دختر داشت[(2)](#content_note_404_2) مع ذلک امروز در دنیا کسی نیست که خود را به یزید نسبت دهد، و اگر کسی باشد که بداند به او منسوب است از بیم ننگ و سرزنش و ملامت و تنفّر مردم نسب خود را مخفی میسازد.

و از حسین(علیه السلام) بعد از واقعه کربلا غیر از حضرت امام زین العابدین(علیه السلام) پسری باقی نماند ولی امروز میلیون ها سادات و شرفا از اولاد زین العابدین(علیه السلام) مشهور و معروفند، و در بلاد و ممالک اسلام وجود دارند که اهل سنت و شیعه به آنها احترام گذاشته و از ایشان تجلیل مینمایند و به وجودشان تبرّک میجویند.

#### 5- تأسیس مکتب عالی و همگانی تعلیم وتربیت

یکی از نتایج شهادت سیدالشهدا(علیه السلام) که همواره مورد استفاده عموم و وسایل تعلیم وتربیت و هدایت جامعه به اخلاق فاضله است برنامههایی است که به عنوان عزاداری و سوگواری و ذکر مصائب آن حضرت در عرض سال اجرا میشود.[(3)](#content_note_404_3)

ص: 404

1- . صافی گلپایگانی، گنج عرفان، ص84، کلمه384.

2- . مستوفی، تاریخ گزیده، ص262؛ ر.ک: حجهالسعاده، ج2، ص3.

3- . دکتر رینو (جوزف) مستشرق معروف فرانسوی در کتاب خود اسلام و مسلمانان که به عربی ترجمه شده الاسلام و المسلمون، شرح مبسوط و عمیقی پیرامون فلسفه عزاداری سیدالشهدا(علیه السلام) و روضه خوانی و هیئتهای عزا نگاشته و به فواید این مراسم از جنبه سیاست و اخلاق و تربیت و کمالیات و مرکزیتی که ایران در جامعه شیعه دارد، اشاره کرده و پیشرفت و بقای مذهب شیعه را به خصوص در بعضی نقاط مثل هند، مربوط به سوگواری سیدالشهدا(علیه السلام) دانسته و اظهارنظر کرده که با حفظ این مراسم، جمعیت و شوکت و ترقی شیعه در آینده بیشتر خواهد شد. این شرق شناس ضمن اشاره به اوقاف و وجوه بسیاری که شیعه در راه برگزاری عزاداری حسینی صرف مینماید، میگوید: مذاهب دیگر به قدر شیعه در راه تبلیغ و دعوت به دین، بذل مال نمیکنند و مصارفی که شیعه دارد، شاید سه برابر مصارفی باشد که سایر فرق اسلام در این راه مینمایند، و اگر یک نفر شیعه در دورترین نقاط هم باشد، به تنهایی این مراسم را از تشکیل مجلس روضه و انفاق به فقرا و اطعام و غیره اجرا میکند و درحقیقت به دعوت و تبلیغ میپردازد. منبر و وعظ، خطابه و سخنرانی، در تربیت خطبا و وعاظ و گویندگان توانا و پرورش اخلاق عوام و آشنا کردن به علوم معارف، موقعیت خاصی دارد. تمام مسائل در منابر مطرح و مورد بحث واقع میشود به نوعی که عوام شیعه از سایر فرق به عقاید و مذهب خود آشناترند و اگر در اقطار عالم نظر کنیم، در هیچ جامعهای مانند شیعه زمینه ترقی علمی و صناعی و اقتصادی نیست، و فرقه شیعه پیشرفتهترین فرق، و آمادگی آنها برای کسب علوم و صنایع جدیده بیشتر است؛ چنانچه تعداد کارگر شیعه به نسبت جمعیت زیادتر است. شیعه دین خود را با زور شمشیر پیش نبرده بلکه با نیروی تبلیغ و دعوت پیشرفت کرد، و اهتمام آنها به برگزاری مراسم سوگواری موجب شده که تقریباً دو ثلث مسلمانان و بلکه جماعاتی از هنود و مجوس و سایر مذاهب نیز با آنها در عزای حسین شرکت کنند. روی این اسباب ممکن است بگوییم جمعیت شیعه در آینده از سایر فرق بیشتر شود، شیعه به وسیله این مجالس و مراسم که دیگران هم در آن شرکت میجویند، توانسته است در ملل و اهل مذاهب دیگر نفوذ کند و اصول مذهب خود را به دیگران تبلیغ نماید و این همان اثری است که سیاستمداران غربی برای پیشرفت دین مسیح با صرف پولهای بسیار، آرزو میکنند»؛ سپس راجع به هیئت ها و پرچم ها و علامات عزا و فواید آن شرحی مینگارد و تأثیر این شعائر را در اتحاد و زیادتی شوکت و استقلال و اتحاد متذکر شده و میگوید: از اموری طبیعی و فطری که مؤید شیعه است این است که هرکس به طبع و فطرت خود طرف دار مظلوم است و مایل است مظلوم را یاری کند. این نویسندگان و مؤلفان اروپایی هستند که در کتاب هاشان تفصیل شهادت حسین و اصحابش را مینویسند و مظلومیت حسین و اصحابش و ستمگری و بی رحمی کشندگان آنها را تصدیق میکنند و نام کشندگان حسین را نمیبرند مگر با نفرت، هیچ چیز نمیتواند در جلو این امور فطری و ادراک وجدانی بشر بایستد و مانع از پیشرفت مذهب شیعه شود. این مقاله مفصل و طولانی است و هرکس بخواهد میتواند در کتاب ذکری الحسین (ج2، ص204 - 208)، تألیف علامه مهاجر عاملی مطالعه کند. ما به طور خلاصه و فشرده و نقل به معنا بعضی از مطالب آن را در اینجا آوردیم تا خوانندگان بدانند که خاورشناسان مطلع و بی نظر و علمای ملل دیگر هم آثار و فواید این مراسم را در بقای عظمت و استقلال و ترقی دینی تصدیق کرده اند. بدیهی است این خاورشناس در این گواهی تنها نیست، دیگران نیز مانند خاورشناس آلمانی (ماربین) در سیاست حسینی بر همین عقیده هستند و این روش حق پرستی و عاطفه شیعه را میستایند، اما از سوی دیگر گاهی دشمنان اسلام و مزدوران استعمار به ملاحظه خطری که این گونه مراسم و شعائر مذهبی برای نفوذ و منافع آنها در کشورهای اسلامی دارد به آن روی موافق نشان نمیدهند و به طورکلی هرگونه تظاهری را که نشان دهنده قدرت ملّی یا قوت و شوکت اسلامی باشد، تا بتوانند سبک و بی فایده و نشانه عقب ماندگی اش شمرده و سعی میکنند مراسم آن تعطیل، و یا حداقل به اختصار برگزار شود، چنانچه در مصر تا همین اواخر، مراسم عاشورا بسیار باشکوه انجام میشد و در زمان فؤاد که آنجا تحت الحمایه انگلیس بود ممنوع گردید. در عراق هم اگر چه گاهگاهی خواستند محدودیت هایی قائل شوند، ولی در اثر همّت و غیرت شیعیان اکنون مراسم عاشورا و اربعین فوق العاده با شکوه و عظمت و با شرکت تمام طبقات برگزار میشود. سال گذشته که در ایام عاشورا کربلا مشرف بودم، مخصوصاً هیئت بزرگ و باشکوه عزاداران اساتید و دانشجویان دانشگاهها و دانشکدههای عراق که از بغداد و موصل و بصره آمده بودند، بسیار منظم و بامعنا بود و از اکثر دستهها بیشتر جلب توجّه میکرد؛ زیرا در روشنایی علم انجام این شعائر نافذتر است. با بیانیهها و اشعاری که میخواندند و شعارهایی که بر پرچم ها نوشته بودند، نشان میدادند که در محیط علم و دنیای پیشرفته از این شعائر بهتر میتوان بهره برداری کرد، و درعین حال که هیئت آنها همکاری و شرکت تمام طبقات را ثابت میکرد، نشان استقلال و رشد فکری و درک و شعور عالی اسلامی و خودنباختگی اساتید و دانشجویان در برابر تبلیغات سوء بیگانگان بود. آری، اکنون در کشورهای متمدّن مراسمی به مناسباتی برپا می کنند و پول های گزافی خرج مینمایند که ازنظر عقل و منطق انسانی در خور شأن انسان ها نیست ولی چون آنها زور و ثروت دارند و دیگران غرب زدهاند از کارهای زشت و حرکات ناهنجار آنها تعجّب نمیکنند، به اسم بازی بکس مسابقه برپا میکنند، یک پیکره انسان نمایی را به جان پیکره دیگر میاندازند، تا او حریف خود را با ضربه بزند و چشمش را کور کند، اعضایش را ناقص سازد، بلکه گاهی او را بکشد، این کار را افتخار میدانند و به برنده بازی جایزه میدهند و برایش کف میزنند. حساب اسراف و ولخرجی در دنیای به اصطلاح متمدّن بی اندازه است. از عید ژانویه تا وصیت هایی که مینمایند و مراسم تجهیز و دفن اموات، کارهایی می کنند و پول هایی می دهند که علاوه بر آنکه تبذیر مال و پر از خرافات است، دلیل آشکار سفاهت و نقصان عقل و سبک مغزی است. مدتی پیش در یکی از روزنامههای مشهور خواندم که در آمریکا درختی است که آن را مقدس میدانند و به زیارتش میروند، نوشته بود امسال این درخت (اگر فراموش نکرده باشم) هشت میلیون زائر داشت. مبالغی که در فرانسه و ایتالیا و کشورهای دیگر در سال، به رمّال، کاهن، طالع بین و فال گیر و جادوگر میدهند، به قدری زیاد است که شاید با بودجه عمومی دولت های بعضی از کشورهای شرقی برابر شود. مع ذلک کسی به آنها ایرادی ندارد و آزادند. حتی شرقی مقلد غرب برای مخارج دفن و تشییع و مجلس یادبود یک سگ درحالی که ابنای وطنش در دهات آب آشامیدنی نداشته و گرسنه و برهنه میباشند، مبالغی خرج میکند که با آن میتوان یک درمانگاه در یک روستای دورافتاده ساخت، و پول های هنگفت دیگر صرف عیاشی و رقص و فحشا میکنند و این اعمال را بدبختانه نشانه ترقی و روشن فکری میشمارند. اما همین افراد به خاطر دشمنی با اسلام و شعائر آن، با زبان ها و قلم های مزدورشان از اهتمام مسلمانان به تعظیم و شعائر و التزام به آداب و احکام اسلام و برگزاری مراسم عزاداری و سالگرد شهادت سیدالشهدا(علیه السلام) انتقاد میکنند، ولی دیگر حنای این استعمارگران رنگی ندارد و نسل جوان و آگاه مسلمان، فریب این تبلیغات مسموم را نمیخورد و میداند که برگزار کردن این مراسم و تبلیغات به نام سیدالشهدا(علیه السلام) و گرفتن سرمشق از شخصیت آن حضرت، جامعه را بیدار و روح فداکاری و حمایت از حقّ و شجاعت و جوانمردی را زنده میسازد. این عزاداری جزء خون شیعه، و ملیت شیعه، و رمز استقلال و موجودیت ماست. با هر بها و قیمتی آن را نگاه داریم ارزش دارد. باید تمام افراد در این مراسم شرکت داشته باشند و در مجالس تبلیغ و سخنرانی پیرامون قیام امام حسین(علیه السلام) فواید قیام و هدفهای آن به همه، مخصوصاً به نسل جوان و دانشجویان بیش ازپیش تفهیم شود تا در برابر بیگانه و مظاهر فریبنده، زبون و خودباخته نشده و مستقلّ و پایدار ملیت اسلامی خود را حفظ نمایند، اگر شیعه و مسلمانان عموماً بخواهند در شاهراه ترقّی جلو بروند باید از درس و تعلیم فلسفه شهادت حسین(علیه السلام) و از منابر و مجالس سوگواری حداکثر استفاده را بنمایند، این عزاداری با پیشرفتهای مادی، با علم و صنعت و کارخانه و اختراع و سفینههای فضایی یا سایر مظاهر تمدن واقعی مخالف نیست، بلکه از وسایل تشویق و تقویت رشد فکری و راهنما به هرگونه کمال اخلاقی و علمی میباشد.

ص: 405

ص: 406

شاید کسانی باشند که اهتمام شیعه را به برگزاری این مراسم و صرف میلیون ها اموال را همه ساله بیفایده و اسراف بشمارند؛ ولی اگر فواید معنوی این مراسم و تأثیر آن را در تربیت جامعه و تهذیب اخلاق در نظر بگیرند، تصدیق میکنند که این برنامهها از بهترین وسایل اصلاح و مکتب های تربیت است.

ص: 407

این مراسم، احیای امر اهل بیت(علیهم السلام) و رمز عالی بقای مذهب تشیع، و بلکه اسلام است. اگر هزاران میلیون اموال و موقوفات برای ترویج تعلیمات اخلاقی و اجتماعی قرار دهند که کلاس هایش در تمام دوران سال برقرار باشد، این قدر پایدار نمانده و مورد حسن استقبال عموم واقع نمیشود.

ولی حسین(علیه السلام) با سرمایه اخلاق و نیت پاک و فداکاری در راه حقّ، مدرسهای باز کرد که بیش از سیزده قرن است، کلاس ها و شعبههای آن همه ساله روزافزون و در همه جا تشکیل، و نشریات و مطبوعات و جلسات سخنرانی آن همواره رو به ازدیاد بوده و زن و مرد، در این کلاس ها شرکت نموده و درس حقیقت و فداکاری میآموزند.

خواندن و شنیدن تاریخ فداکاری و نهضت حسین(علیه السلام) و یاران آن حضرت، ایمان را راسخ، اخلاق را نیک و پسندیده، و همّتها را بلند میسازد.

این برنامهها که همه ساله در مساجد و حسینیهها و خانهها اجرا میشود؛ مبارزه با بیدادگری و کفر و شرک و اعلام پیروزی از هدف حسین(علیه السلام) است.

برای ترغیب مردم به فضایل اخلاقی و آزادمنشی یک راه مؤثر این است که نمونههای عملی به مردم نشان داده شود و تاریخ زندگی افراد ممتاز و نخبه جهان را، برای آنها بگویند.

حکایت و نقل تاریخ چه کسی از تاریخ زندگی امام حسین(علیه السلام)، آموزندهتر و سودمندتر است؟

مجالس ذکر مصیبت آن حضرت بهترین مجالس تبلیغی و دعوت به اسلام است.

در این مجالس، معارف قرآن، اصول و فروع دین، تفسیر و حدیث، تاریخ و سیره پیغمبر و ائمه(علیهم السلام) و صحابه، مواعظ، نصایح و راهنمایی های اخلاقی و اجتماعی و آئین زندگی از خانهداری تا کشورداری، به مردم آموخته میشود و جاذبه نام حسین(علیه السلام) مردم را ساده و بیریا در این مجالس تعلیم و هدایت و تربیت حاضر میسازد.

ص: 408

به طور یقین هیچ وسیله دیگر نمیتواند این منظور را تأمین کند، نام حسین(علیه السلام) مانند مغناطیس همه را جذب میکند و محبوبیت فوق العاده او طوری است که همه میخواهند با او ارتباط داشته و در شمار دوستانش محسوب و در مصیبتش قطره اشکی بریزند.

این کم نیست که: اگر بخواهیم از مردم برای مصارف خیریه اعانه و کمک بگیریم به دشواری مبلغ مختصری میدهند ولی خودشان به نام حسین(علیه السلام) اموال بسیار انفاق میکنند و به اهل استحقاق میرسانند.

عجب وسیله بزرگی برای اصلاحات و ترقّی و پیشرفت مملکت و هدایت نسل جوان و راهنمایی زن و مرد در دست ما قرار گرفته و از آن به طور شایسته استفاده نمیکنیم، و این امواج احساسات میلیون ها مردم را رایگان از دست میدهیم!

برای راهنمایی و تربیت و ترقّی سطح فکر جامعه و اندرزهای اخلاقی و اجتماعی چه سازمانی میتوانیم تشکیل بدهیم که عموم از آن آزادانه استقبال کنند بهتر از سازمان عزاداری حسین(علیه السلام)؟!

مردمی که حسین(علیه السلام) دارند و برای حسین(علیه السلام) به سروسینه میزنند و گریه میکنند، باید در آزادی و عدالت اجتماعی نمونه باشند.مردمی که از پیشوای آنها این جمله جاوید و گران بها: «لَا أَرَی الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَهً وَلَا الْحَیَاهَ مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَّا بَرَماً» در صفحات تاریخ به یادگار مانده است، نباید پشتیبان ظالم و یار ستمگر باشند.

مردمی که یزید را لعن میکنند و یکی از مطاعن او را ارتباط و سازش با کفار و خیانت به کشور اسلام میشمارند، باید خود از این روش زشت برکنار باشند.

در زمان ما در شعب مهم تبلیغی، شعبهای مهمتر از همین مجالس روضه و تعزیه حضرت امام حسین(علیه السلام) نیست، اگر از آن استفاده کنیم، و فواید و نتایج آن برای تربیت و دعوت به فضایل انسانی بسیار و بیاندازه است.

ص: 409

در دوره سال این کلاس های اخلاق و دین و علم، همواره مفتوح است و در ماه محرم و صفر تعداد آن افزایش مییابد به طوری که کمتر کسی است که در این کلاس ها شرکت نکند، مخصوصاً در زمان ما با استفاده از وسائل تبلیغی جدید بهتر میتوان از این وسیله هدایت بهره برداری کرد.

به نظر ما در ایران، افغانستان، پاکستان، هند، عراق، سوریه، لبنان، احساء، قطیف، بحرین، قطر، یمن، مصر و نقاط دیگر که عزاداری حسین(علیه السلام) متداول است، از سایر تأسیسات عام المنفعه و مؤسساتی که برای خیر و صلاح جامعه و عالم کردن مردم به معنای واقعی تأسیس میشود، مانند تشکیلات حسین(علیه السلام) نمیتوان استفاده کرد.

به طور مثال: یکی از جمعیت هایی که به نام خدمت گزاری حضرت امام حسین(علیه السلام) وظایفی را میتواند انجام بدهند، آقایان مداح ها هستند. مثلاً در شهری مانند تهران افرادی که به نام مداح با جامعه ارتباط دارند بسیارند این آقایان به طور هفتگی و ماهیانه و در مواقع دیگر برحسب دعوت قبلی در خانهها میروند و مدح و مرثیه میخوانند، در هر خانه که میروند معمولاً چند نفر از همسایگان زن و مرد نیز حاضر میشوند.اگر همین صنف تحت یک برنامه صحیح و منظم که فقط ازطرف علما و جامعه روحانیت و مراجع تقلید معین شود، انجام وظیفه نمایند و در اشعار و گفتارشان توجّه به اوضاع روز و رفع معایب موجود داشته باشند و روح شجاعت و استقامت و عقیده را در مردم زنده سازند و هر ماه مثلاً به رفع یک مادّه نقص و عیب اخلاقی همّت گمارند، و درضمن مرثیههای مختلفی که میخوانند آن را هم گوشزد کنند، بسیار مفید خواهد شد، و همین آقایان مداح ها میتوانند با خلوص نیّت قسمت مهمی از معایب اخلاقی جامعه را برطرف کنند.

مجالس عمومی روضه خوانی نیز همین نقش را بهتر و عالی تر و عمیقتر میتوانند ایفا کنند.

ص: 410

هم اکنون مرسوم شده که آقایان طلاب دانشمند و فضلای حوزه علمیه قم در هنگام تعطیلات محرم و صفر و ماه مبارک رمضان و فرصت های دیگر، برای اقامه جماعت و تبلیغ و منبر به شهرها و روستاها میروند، نتایج آن به قدری محسوس، و محصول زحمات ایشان به طوری چشم پر کن شده که عموماً مردم تقدیر و تشکر مینمایند، علاوه بر وظایف تبلیغی و هدایت و ارشاد و ردّ شبهات و تعلیم احکام، کارهای عمرانی و تأسیسات و بنیادهای خیریه ایشان نیز در این دو سه ماهه فوق العاده قابل توجّه است.

باز هم تکرار میکنم: انصاف این است که ما از این خوان گسترده آن طور که باید منتفع نمیشویم. یکی از عوامل مهم پیشرفت مذهب تشیع و اسلام در هند به تصدیق اهل اطلاع، مجالس عزاداری امام حسین(علیه السلام) است، که ملل مختلف را تحت تأثیر حقیقت و روحانیت آن حضرت قرار داده و به گفته «ماربین» تا چندی پیش جمعیت شیعه در هند انگشت شمار بود ولی اکنون از برکات عزاداری امام حسین(علیه السلام) یکی از جمعیت های قابل توجّه هند به شمار میروند.پس باید بگوییم حسین(علیه السلام) همان طور که فداکاری و شهادتش باعث نجات اسلام شد، مجالس روضه و ذکر مصائبش نیز موجب بقای دین و هدایت جامعه بوده و هست.[(1)](#content_note_411_1)

سَلَامُ اللهِ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللهِ.

ص: 411

1- . مرثیه خوانی و عزاداری برای حسین(علیه السلام) از همان سال 61 هجری شروع شد، و همه ساله در عاشورا یادبود آن گرفته میشد و در عصر ائمه به تدریج توسعه یافت، و شعرا و ادبای بزرگ مانند «دعبل» قصاید بلیغه انشا کردند. برای اطلاع از تاریخ عزای حسینی رجوع شود به: شهرستانی، الدلائل و المسائل، ج 1، ص 73 - 77؛ ذکری الحسین، ص 5 - 8.

#### 6- محکومیت بنی امیه در افکار مسلمین و سایر ملل

بنیامیه با کشتن حسین(علیه السلام) گور خود را کندند، و پردهای از روی شنایع اعمال و مقاصد شوم خود برداشته و خشم و غضب ملل اسلام را خریداری کردند.

چنانچه در فصل انعکاس شهادت نگاشتیم، مجامع اسلامی با تأثر و تأسف شدید و فوق العاده، با این حادثه فجیعه برخورد نمودند، و عموم مسلمانان ناراحت و غرق در تألّم گشتند.

همه، عمل بنیامیه را تقبیح کردند. همه، آنها را سرزنش نمودند و خطاکارشان شناختند.

مستشرق آلمانی «ماربین» میگوید: بزرگ ترین غلط های سیاسی امویین که اسم و رسم آنها را از صفحه عالم محو ساخت، کشتن حسین(علیه السلام) بود.

این حقیقتی است که هر مورخ و هرکس تاریخ اسلام را مطالعه کند به آن اعتراف مینماید.محکومیت بنیامیه در افکار مسلمین برای آینده اسلام بسیار مفید شد؛ زیرا بنیامیه از اینکه بتوانند منافقانه و زیر پرده به اسلام ضربت بزنند مأیوس شدند و مردم آنها را شناختند و قتل حسین(علیه السلام) و اسیر کردن خاندان پیغمبر، بنیامیه را رسوا ساخت.

از آن پس همکاری و نزدیک شدن به آنها سبب بدنامی و ننگ میشد.

مردم طبعاً با نیّات و مقاصد آنها مخالفت میکردند و تا میتوانستند جلو مقاصد آنها می ایستادند.

اگر زور سرنیزه و شمشیر نبود، از شدت خشم، بنیامیه را قطعه قطعه و خانههاشان را بر سرشان خراب میکردند، جامعه به خون آنها و اتباعشان تشنه بود.

این شعر عبدالله بن همام سلولی ترجمان احساسات و تنفر و انزجار مردم از بنی امیه است:

حُشِینَا الْغَیظَ حَتَّی لَوْ شَرِبْنَا \*\*\* دِمَاءَ بَنِی اُمَیَّهَ مَا رَوینَا[(1)](#content_note_412_1)

ص: 412

1- . بلاذری، انساب الاشراف، ج5، ص293؛ مسعودی، مروج الذهب، ج3، ص28.

به قدری از خشم پرشدهایم که اگر خون های بنیامیه را بیاشامیم سیراب نمیشویم.

یکی از علمای مصر که فهرست کتاب الکامل فی التاریخ را تهیه کرده است میگوید:

إِنَّ الْجَیْشَ الَّذِی تَوَلَّی مُحَارَبَهَ الْحُسَیْنِ وَقَتْلَهُ لَهُوَ أَقْسَی قُلُوبِ الْعَالَمِ، وَلَیْسَ فِیهِ آثَارُ الرَّحْمَهِ، وَالْإِنْسَانِیَّهِ، بَلْ هُمْ جِمَادَاتٌ مُتَحَرِّکَهٌ شَرِیرَهٌ سَجَّلُوا لِأَنْفُسِهِمْ فِی التَّارِیخِ أَکْبَرَ الْعَارِ، وَأَسْوَءَ الْأَعْمَالِ، وَأَفْظَعَ الْأَفْعَالِ، عَامَلَهُمُ اللهُ بِجَرَائهمْ أشَدَّ الْعِقَابِ.[(1)](#content_note_413_1)سپاهی که با حسین(علیه السلام) جنگ کرد و او را کشت، سخت دل ترین افراد بودند، و در آن آثار رحم انسانی نبود، بلکه آنان جمادات متحرک و شریری بودند که بر خود بزرگ ترین عار و بدترین کارها و شنیعترین کردار را مسجل کردند. خداوند آنها را به کیفر جرائمشان به شدیدترین عقاب، کیفر دهد!.

شیخ عبدالوهاب نجار استاد قِسم تخصص در الازهر در ملاحظاتش بر الکامل مینویسد:

لَعَنَ اللهُ الْفِسْقَ وَالْفُسَّاقَ، لَقَدْ سَوَّدُوا صَحَائِفَ التَّارِیخَ، وَسَجَّلُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ الْجَرَائِمَ الْکُبْرَی الَّتِی لَا تُغْتَفَرُ، وَلَا تُنْسَی مَدَی الدَّهْرِ فَإِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ؛[(2)](#content_note_413_2)

خدا فسق و فساق را لعنت کند، همانا سیاه کردند (کشندگان حسین) صفحههای تاریخ را و بر خود جرائم بزرگی را مسجل ساختند که نه آمرزیده میشود و نه تا پایان روزگار فراموش میگردد.

ص: 413

1- . فهرست الکامل، ج3، ص ح و ط.

2- . ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج3، ص297 «پانوشت».

#### 7- گرفتاری بنی امیه به شورش و انقلاب

یکی از عکس العمل ها و نتایج شهادت و مظلومیت حسین(علیه السلام) شورش ها و انقلاب هایی بود که برای برانداختن حکومت امویین در جهان اسلام برپا شد.

در این شورش ها عاملی که بیش از هر چیز مردم را تهییج و تحریک میکرد، شهادت حسین(علیه السلام)، و دعوت به قیام برای خون خواهی آن حضرت و گرفتن انتقام از بنیامیه بود.خون خواهی حسین(علیه السلام) شعاری بود که همه جا از آن طرف داری میشد و مردم به دور پرچمی که با این شعار افراشته میشد جمع میشدند.

این شورش ها اگر چه بسیاری با شکست مواجه شد، و خون آشامان تاریخ مانند مسلم بن عقبه و حصین بن نمیر و حجاج، چند صباحی با آن مقاومت کرده و پایههای لرزان حکومت بنیامیه را با قتل عام و کشتارهای دسته جمعی و حبس و شکنجه نگاه داشتند؛ اما انقلاب های پی درپی که حاکی از تنفّر شدید مردم بود، یکی پس از دیگری سلطنت آنها را رو به سقوط و انقراض میبرد و وضع سیاسی بنی امیه را سست و ضعیف میساخت.

معلوم است حکومتی که در داخل کشور جز قوای انتظامی که شرف و ایمان خود را به پول فروخته بودند، پشتیبانی نداشته باشد، و افکار و احساسات عموم او را غاصب و ستمگر بشناسد و ملت از او ناراضی باشد، نخواهد توانست تنها با زور سرنیزه مدت زیادی پایدار بماند، همان نارضایتی عمومی سبب انقلابات پی درپی خواهد شد و عاقبت ساقط میشود.

نخستین انقلابی که پس از شهادت حسین(علیه السلام) - (بعد از انقلاب های کوچک مثل انقلاب کوفه و قیام عبدالله بن عفیف) - برپا شد انقلاب مدینه بود که چنانچه شرح داده شد، مسلم بن عقبه (مسرف) به امر یزید با مظالمی که در مدینه طیّبه مرتکب شد انقلاب را خاموش کرد.

ص: 414

طبری میگوید: وقتی حسین(علیه السلام) شهید شد، نجده بن عامر حنفی در یمامه و ابن زبیر به شورش برخاستند.[(1)](#content_note_415_1)

یکی از انقلاب های صادقانه و واقعی که برای خون خواهی حسین(علیه السلام) برپا شد، انقلاب توّابین، به فرماندهی یکی از اصحاب پیغمبر(صلی الله علیه وآله) به نام «سلیمان بن صرد» بود که جمعی از بزرگان شیعیان و اصحاب امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در آن، شرکت داشتند.این جمعیت با شعار «یَا لَثَارَاتِ الْحُسَیْنِ» قیام کردند و به قدری صدق نیت و احساسات پاک نشان دادند که هرکس شرح قیام آن رادمردان را بخواند تحت تأثیر ایمان و خلوص آنها واقع میشود.

خطبهها، شعارها، رفتار و استقامت این گروه درعین حالی که از عجایب حوادث تاریخ و نمونه هیجان روح پاک و بیداری ضمیر بشر است، نماینده انعکاس شهادت و مظلومیت حسین(علیه السلام) و تأثیر و تأسف مردم از فوت سعادت شهادت در رکاب آن حضرت نیز هست.

وقتی توابین بانگ «یَا لَثَارَاتِ الْحُسَیْنِ» سر دادند، عبدالله بن حازم با دختر و زنش سهله که بسیار زیبا و خوش رو بود نشسته بود، ناگهان این صدا را شنید، اسب خواست و اسلحه بر گرفت.

زن گفت: مگر دیوانه شدهای ابن حازم!

گفت: نه! منادی خدا ندا در داد؛ و بیش از این امکان درنگ نیست، البتّه این ندا را میپذیرم و انتقام خون آن مظلوم را میگیرم یا در این راه کشته میشوم.

زن او گفت:

پس نمیگویی این دخترک خویش را به که میسپاری؟

گفت: به خدا میسپارم؛ خدایا من اهل و فرزندم را به تو سپردم. خدایا مرا برای ایشان حفظ کن، و به خاطر تفریط و تقصیری که در یاری پسر دختر پیغمبرت کردم مرا بیامرز.[(2)](#content_note_415_2)

ص: 415

1- . طبری، تاریخ، ج 4، ص 367.

2- . معتمدالدوله، قمقام زخار، ج2، ص 688.

جماعت توّابین هنگام خروج، نخست به زیارت قبر حسین(علیه السلام) رفتند و یک شبانه روز در آنجا ماندند، فریاد به صیحه و گریه بلند کردند، به طوری که مانند آن روز دیده نشد و به وظیفه توبه و تضرّع رفتار کردند، میگفتند:

«اَلَّلهُمَّ ارْحَمْ حُسَیْناً الشَّهِیدَ ابْنَ الشَّهِیدِ الْمَهْدِیَّ ابْنَ الْمَهْدِیَّ الصِّدِّیقَ ابْنَ الصِّدِّیقَ اَللَّهُمَّ إِنَّا نَشْهَدُک أَنَّاعَلَی دِینِهِمْ وَسَبِیلِهِمْ، وَأَعْدَاءُ قَاتِلِیهِمْ، وَأَوْلیَاءُ مُحِبِّیهِمْ، اَلَّلهُمَّ إِنَّا خَذَلْنَا ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّنَا فَاغْفِرْ لَنَا مَا مَضَی مِنَّا، وَتُبْ عَلَیْنَا فَارْحَمْ حُسَیْناً، وَأَصْحَابَهُ الشُّهَدَاءَ الصِّدِّیقِینَ، وَإِنَّا نَشْهَدُکَ أَنَّا عَلَی دِینِهِمْ وَعَلَی مَا قُتِلُوا عَلَیْهِ وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ.[(1)](#content_note_416_1)

الحقّ گروه توّابین مردانگی و وفا و حقیقت و ثبات قدم، و محبّت و ولایت خود را به اهل بیت در واقعه «عین الورده» به ثبوت رساندند و نام خود را در صفحات تاریخ به افتخار ثبت کردند. و الحقّ سرگذشت این مردم برای همه آموزنده و عبرت انگیز است. خداوند عذرشان را بپذیرد، و آنان را در زمره یاوران سیدالشهدا(علیه السلام) محشور فرماید.

بعد از این انقلاب، انقلاب مختار شروع شد و همواره شورش و انقلاب بود تا سلطنت بنیامیه منقرض گردید.

و روزگار درازی نگذشت مگر آنکه تمام کسانی که در شهادت حسین(علیه السلام) شرکت جسته بودند یا به عقوبتی سخت گرفتار شدند و یا به دست شورشیان کشته شدند.

زهری گفت: احدی از کسانی که در کربلا برای کشتن حسین(علیه السلام) رفتند باقی نماند، مگر آنکه پیش از عذاب آخرت؛ در دنیا نیز - هر کدامشان به طریقی - به سزای اعمال خودشان رسیدند.[(2)](#content_note_416_2)

ص: 416

1- . طبری، تاریخ، ج4، ص456 – 457؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج4، ص178. (با تفاوت در نقل).

2- . شرباصی، حفیده الرسول، ص53؛ شبلنجی، نورالابصار، ص313؛ صبّان، اسعاف الراغبین، ص 161.

#### 8- تحوّل فکری

یکی از بیماری های خطرناک فکری که پس از رحلت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

اجتماع مسلمانان به آن گرفتار شد این بود که بسیاری از مردم در برابر عمل انجام شده، هرچند موافق با خیر و مصلحت و نظامات و تعالیم شرعیه نبود تسلیم میشدند و هر حکومتی را که روی کار میآمد واجب الاطاعه، و بیعت با آن را لازم الوفاء میدانستند.

این روش باعث میشد که هرکس میتوانست با یک جهش ناگهانی یا اغفال مردم وضعی را ایجاد و سیاستی را اجرا کند و بر مرکب مراد سوار شده، و بی معارض و مزاحمی، مستبدانه بر جامعه حکومت کند، بنابراین در روی کار آمدن زمامداران جز زور و قدرت، نظام و ترتیبی در کار نبود.

در عصر جاهلیت و قبل از طلوع کوکب درخشنده اسلام و در بعضی از جوامع عقب مانده، بلکه در جوامع به اصطلاح مترقّی هم کم وبیش این روش بوده و هست که هرکس بر جامعه مسلط شود برای اطاعت از او دلیلی جز غلبه و قدرت او مطالبه نمیشود.

اما در جامعه اسلامی که بر اساس عالی ترین نظامات آسمانی به وجود آمده، پیدایش این فکر، بسیار عجیب است، زیرا علاوه بر اینکه حکومت ها نمیتوانند جامعه را به سوی هدفی که اسلام نشان میدهد رهبری کنند، موجب اتهام و سوءتفاهم بیگانگان نسبت به تعالیم سیاسی و اجتماعی اسلام میگردند.

فشار حکومتی که خودسرانه و خودخواهانه روی کار آمده باشد اگر چه نرمش و اعتدال هم داشته باشد، بر وجدان یک مسلمان حقیقی و انسان فهمیده و متمدّن واقعی، فوق العاده سنگین است، و تحقیر و توهینی که به شخصیت ملت ها از این راه میشود، برای کسانی که درک انسانی دارند به سختی قابل تحمل میباشد.

ص: 417

طرف داران این روش که بیشتر مردمانی مغرض و جیرهخوار یا ضعیف امثال عبدالله بن عمر[(1)](#content_note_418_1) میباشند عذرشان این است که مخالفت با حکومت موجب تفرقه و به هم خوردن نظم و چه بسا که سبب فتنه و خون ریزی شود؛ گاهی هم به روایاتی که راجع به اطاعت از امرا است تمسک میجویند؛ لذا در برابر جنایات و انحرافات سکوت ورزیده و خاموشی را اولی میشمارند!

طرف داران زمامداران غاصب و دستگاه تبلیغاتی آنها هم برای خاموش کردن مخالفان و اغفال جامعه و تحکیم قدرت خود، مصلحان و نصیحت کنندگان را به فتنهانگیزی، اخلال گری، به هم زدن نظم و ایجاد تفرقه، متهم مینمایند.

معلوم است که مردمان ضعیف و راحت طلب، و کسانی که به مال و جان خود بیش از مصالح عامه و دین و شرف علاقه دارند، با این عذرها زود تسلیم شده و از خود رفع مسئولیت مینمایند.

در اثر این وضع، دست ستمکاران باز گذاشته میشود و کسی از آنها مؤاخذه و بازخواستی نمیکند و وجوب اطاعت از یزید و حجاج و ولید، مثل وجوب اطاعت یک زمامدار عادل و صالح میشود، و قیام بر او را خروج از طاعت و جماعت میشمارند.

این حکمی که به دروغ و نادانی به اسلام نسبت دادند، زمامداران ستمگر را مطمئن میساخت که مستبدانه هر ظلمی خواستند مرتکب شوند و معترضین را

ص: 418

1- . گویند وقتی حجاج مکه معظمه را گرفت، و ابن زبیر را به دار زد، عبدالله بن عمر نزد او آمد، گفت: دستت را بده تا با تو برای عبدالملک بیعت کنم، پیغمبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ میتَهً جَاهِلِیَّهً». حجاج پایش را دراز کرد و گفت: پایم را بگیر! زیرا دستم مشغول است. ابن عمر گفت: آیا مرا مسخره میکنی؟ حجاج گفت: ای احمق بنی عدی! تو با علی بیعت نکردی و امروز میگویی: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ میتَهً جَاهِلِیَّهً». مگر علی امام زمان تو نبود؟ به خدا سوگند تو برای فرموده پیغمبر نیامدی، بلکه از بیم این درخت که ابن زبیر به آن به دار کشیده شده است آمدی. محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج1، ص363.

به عنوان خروج از جماعت مسلمین تحت تعقیب قرار داده و به زندان یا قتل محکوم سازند.

بدیهی است برحسب آیات و روایاتی، اطاعت زمامداران، واجب و مخالفت با آنها حرام است.

ولی مقصود از این آیات و روایات، زمامداران و صاحب منصبان حکومت اسلامی است که نظامی را که اسلام به آن دعوت کرده اجرا سازند، و هدف های اسلام را تحقق داده و مظهر عدالت اسلام باشند.

چگونه میشود اطاعت از حکومت هایی مثل حکومت یزید، و سایر ستم کیشان تاریخ واجب باشد؟

اگر تازیانه ظلم در کشوری به بدن مظلومی برسد، تمام اهل آن مملکت که به نحوی از انحاء، آن حکومت را یاری میکنند مسئولند:

«اَلْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِینُ لَهُ، وَالرَّاضِی بِهِ شُرَکَاءٌ ثَلَاثٌ».[(1)](#content_note_419_1)

در منطق اسلام و در مکتب انبیا قیام به حقّ و امر به معروف و اندرز به زمامداران و دعوت به خیر و اصلاح، فتنهانگیزی و اخلال به نظم نیست، بلکه عین نظم است.

نظمی که بر اساس باطل و ستم و تجاوز به حقوق ضعفا و خفه کردن جامعه به وجود آمده، هرچه زودتر به هم بخورد بهتر است. نظمی که یک طبقه را حاکمو طبقه دیگر را محکوم و ذلیل، یک طبقه را صاحب ثروت و تجملات فراوان و یک طبقه را گرسنه و برهنه و محروم ساخته باشد عین بی نظمی است.

ص: 419

1- . مجلسی، بحارالانوار، ج72، ص377؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج13، ص125 – 126. «ستمکار و کسی که او را یاری میکند و شخصی که به ظلم راضی میشود هر سه در گناه با یکدیگر شریکند».

نظمی که در اثر آن یزید و ابن زیاد و شمر و حجّاج مصادر امور باشند، و نیکان و شایستگان تحت شکنجه و آزار باشند، فتنه و بی نظمی است و قیام برای به هم زدن آن، قیام برای برقراری نظم واقعی است.

﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ ﴾؛[(1)](#content_note_420_1)

«و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و دین و اطاعت برای خدا باشد».

به مقتضای این آیه، تمام نظام ها شر و فتنه است، مگر نظامات و مقرّرات خدایی. تمام حکومت ها بینظمی و فتنه و گرفتاری برای بشر است مگر حکومت اسلامی.

اگر نظمی که بنی امیه با کشتار عام مدینه و ظلم و جور و هتک مقدسات به وجود آوردند، نظم باشد، پس نظم نمرود و فرعون و چنگیز و دیگر زورگویان تاریخ، و امنیت و انتظامی که آنها در سایه سرکوبی جامعه برقرار کردند نیز نظم بوده است.

پس با این حساب بسیار غلط، حضرت ابراهیم(علیه السلام) و حضرت موسی(علیه السلام) و بلکه تمام انبیا و مردان اصلاح طلب، اخلال گر بودهاند!

این فکر که اطاعت از هر زمامدار شرعاً واجب است به قدری سخیف و باطل است که انسان تعجّب میکند چگونه بر افرادی که طرف دار آن شدهاند، پنهان مانده است.

حسین(علیه السلام) با این فکر غلط و خطرناک نیز مبارزه کرد و مردم را از این اشتباه که حکومت هایی مانند حکومت بنیامیه و یزید، واجب الاطاعهاند، بیرون آورد، و فهماند که نه فقط اطاعت از آنها واجب نیست، بلکه کوشش برای برانداختن آنها و تأسیس حکومت تمام اسلامی، لازم و واجب است.پس از قیام سیدالشهدا(علیه السلام) معلوم شد: آن حکومتی که واجب الاطاعه است و باید مسلمانان آن را تقویت و پشتیبانی نمایند، حکومتی است که در تمام نواحی، نمایشگر عدالت اسلامی و مجری تعالیم و احکام قرآن باشد.

ص: 420

1- . بقره، 193.

#### 9- عکس العمل جاودان و پایدار

اثر جهاد حسین(علیه السلام) در صفحه تاریخ جاویدان ماند، و همواره نیروبخش اصلاح طلبان، و مجاهدان راه حقّ و حامیان خیر و عدالت است.

قیام آن حضرت، مبارزه با ظلم و ستم و کفر و باطل بود که در آن زمان از گریبان یزید سر برون کرده بود. مبارزه با افکار و نقشهها و آرا، و مفاسدی بود که از جانب او حیات ملت اسلام را تهدید میکرد.

در این مبارزه، شخص یزید و هیکل نازیبا و آبله رو، و چهره سیاه و بینی قرحه دار او طرف نبود بلکه کردار و رفتارش طرف مبارزه بود.

یزید یعنی: تجسّم فساد، استبداد، رذالت، خون ریزی، فسق و فجور و طغیان به خدا و رسول و خطر برای اسلام و احکام قرآن.

ازجمله درس های عالی و سودمند که هر شیعه و آزادی خواه حق پرست، و هر آرزومند تحقق رسالت جهانی اسلام، از واقعه کربلا باید بیاموزد، این است که بداند، نبردی که میان حسین(علیه السلام) و یزیدیان واقع شد، هنوز پایان نیافته و تا هنگامی که از شرک و جهل و باطل و ستم و استبداد و استعباد و غصب حقوق انسان ها، اثری باقی است، این نبرد با مظاهر و نمایش های گوناگون ادامه خواهد داشت.

هرکس باید بنگرد عملاً در کدام یک از این دو جبهه ایستاده و با که همکار است؟ در ردیف اعوان یزید و دشمنان اسلام ثبت نام کرده یا در صف سیدالشهدا(علیه السلام) و اصحاب فضیلت و انصار حقّ و عدالت قرار گرفته است؟در این حساب و رسیدگی چه بسا کسانی که به ظاهر از دوستان و طرف داران مرام حسین(علیه السلام) شمرده میشوند؛ از پیروان یزید و دشمنان حقّ و عدالت و نظام اسلام از آب در می آیند! و با کمال تأسف دیده میشود با قلم یا قدم یا زبان یا کار و رفتار، حسین حقیقت و توحید و اسلام را، تنها و غریب گذارده و به کشندگان و مخالفان مقصد آن حضرت میپیوندند.

ص: 421

اگر مردان حق پرست و فداکاری امثال حسین(علیه السلام) و یارانش نبودند که آشکارا دنیا را فدای آخرت و مادّه را فدای روح و باطل را فدای حقّ و مجاز را فدای حقیقت نمایند؛ آئین انسانیت ضعیف و بی ارج و اعتبار میشد و روش انسان ها بیش از اینها متمایل به لذایذ حیوانی و غرایز شهوانی میگردید و دیگر کسان، در خور توانایی خود نمیدیدند که بر این خوان مستهان دنیا پنجه نیالایند، و مصداق: ﴿یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ﴾[(1)](#content_note_422_1) میگردیدند.

اما شهادت حسین(علیه السلام) و فداکاری اصحاب و اسارت اهل و عیالش، جمال زیبای حقیقت و انسانیت را نشان داد و دل ها را به عالم معنا متوجّه ساخت، و به همه فهماند که انسانیت یک معنای عالی تری غیر از این اندام ظاهر و یک مشت گوشت و استخوان و رگ و پیه است، و اگر انسان در وادی آدمیّت سیر کند و به کشور انسانیت راه یابد، آن قدر قوی و شرافتمند میشود که با هیچ یک از قوای مادی نمیتوان بر او تسلط یافت و با تمام حظوظ حیوانی و مقامات دنیایی نمیتوان او را خرید.

این عکس العمل، جاودان و مستمر است و هرچه عزاداری و ذکر مصیبات و غور و تأمل در اسرار این یگانه حادثه بینظیر، بیشتر میشود، دامنه آن در قلوبوسیع تر خواهد شد و شوق مردم به امر به معروف و نهی از منکر و حرکات اصلاحی و حمایت از مظلومان و یاری ضعیفان و گذشت از مال و متاع دنیا برای مقاصد و مصالح عامه راسخ تر میگردد.

اگر مسلمانان را از حقایق عالی این فداکاری منصرف نکنند و وعّاظ و دانشمندان و خطبا، خالصانه و آزادانه اسرار آن را بگویند و بنویسند؛ ظلم و فساد

ص: 422

1- . روم 7. «بیشتر به ظاهری از زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت غافل و بی خبرند».

ریشه کن و به جای آن عدالت، حق پرستی، ایمان و فداکاری و پیروی از هدف و برنامه حسین(علیه السلام) رایج خواهد شد.

این شعرایی که مانند کمیت، دعبل و ابن رومی، بلکه ابی العلاء معرّی، در عصرهایی که دشمنان حسین(علیه السلام) سلطنت داشتند و پول و جایزههای بسیار به مدیحه سرایان و چاپلوسان میدادند، برخلاف دلخواه هیئت حاکمه، حسین(علیه السلام) و فرزندانش را مدح میگفتند و بلیغترین قصاید را در مرثیه او میپرداختند، برای این بود که با ذوق رقیق شاعرانه، جمال دلربای انسانیت را در تاریخ حیات حسین(علیه السلام) و فرزندانش لمس میکردند.

و مانند شاعری که مسحور طبیعت و باغ و سبزه و آبشار و گل و بلبل و کوه و دشت و صحرا، دریا و آسمان پرستاره و صورت های زیبا و نواهای روح بخش شود، مسحور جمال فضیلت و حقیقت حسین(علیه السلام) و اصحابش شده بودند و بالبدیهه او را مدح میکردند یا در مصیبتش مرثیه میگفتند.

آری! حسین(علیه السلام) اعظم آیات خدا بود و جلوه ایمان و خداپرستی و حقیقت و شجاعت و شهامت و فداکاری و همّت و شخصیّتش از آفتاب و ماه بیشتر شد.

هر شاعری که جمال او را وصف کند، شعرش نغزترین و شیواترین و دل نشینترین اشعار میشود.این عکس العمل شهادت تا تاریخ باقی است، حقیقت انسانیت را تحت تأثیر و تربیت قرار خواهد داد و لذا دیدیم هرچه جبّاران روزگار مانند متوکّل خواستند از این عکس العمل جلوگیری کنند و حسین(علیه السلام) را از یاد مردم ببرند ممکن نشد و عزاداری و اخلاص جامعه به آن حضرت بیشتر و معنای این شعر آشکار گشت.

لَقَدْ وَقَفُوا فِی ذَلِکَ الْیَوْمَ مَوْقِفاً \*\*\* إِلَی الْحَشْرِ لا یَزْدَادُ إِلا مَعَالیَا

ص: 423

فَسَلَامُ اللهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلَیْکَ، وَعَلَی أَوْلَادِکَ وَأَهْلِ بَیْتِکَ وَأَصْحَابِکَ، وَأَنْصَارِکَ یا سَیِّدَ الشُّهَدَاءِ، وَیَا أَبَا الْأَحْرَارِ وَیَا سَفِینَهَ النَّجاهِ، وَیَا مُنْقِذَ الْإِسْلامِ، تَقَبَّلْ مِنّی هَذَا الْقَلیلَ، وَلَا تُؤاخِذْنی بِمَا فَرَّطْتُ فِی خِدْمَتِکَ. فَمَا فِی هَذَا الْکِتَابِ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْکَلِمَاتِ اللَّائِقَهِ بِجَنابِکُمْ فَمِنْکُمْ، وَمَا فِیهِ مِمَّا هُوَ دُونَ مَقَامِکُمُ الرَّفِیعِ فَهُوَ مِنِّی وَمِنْ جَهْلِی وَقُصُورِ مَعْرِفَتِی، فَانْظُرْ إِلَیْهِ یَا مَوْلایَ بِعَیْنِ الْعِنَایَهِ وَالْقَبُولِ فَإِنَّکُمْ أَهْلُ بَیْتٍ لَا یَخِیبُ مَنْ رَجَاکُمْ، وَلَا یَحْرُمُ مَنْ أَتَاکُمْ. وَأَسْئَلُ اللهَ تَعَالَی بِحَقَّ الْنَّبِیِّ وَأَهْلِ بَیْتِهِ أَنْ یُصَلِّیَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَیَغْفِرَ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِأَساتِذَتِی وَلِجَمِیعِ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَأَنْ یَحْشُرَنِی فِی زُمْرَهِ سَیِّدِی وَمَوْلاَیَ الْحُسَیْنِ(علیه السلام) إِنَّهُ قَرِیبٌ مُجِیبٌ.

ص: 424

### شب عاشورا

امشب به راستی شب ما روز ماتم است \*\*\* جان ها به رنج اندر و دل ها پر از غم است

این شام محنت است و یا روز رستخیز \*\*\* یا خود شب وداع امام معظّم است

تنها نه از زمین به فلک میرود فغان \*\*\* کاندر سپهر نیز به پا شور ماتم است

حال عزیز فاطمه امشب به کربلا \*\*\* چون تار موی زینب غمدیده درهم است

امشب گر آسمان بتپد بر زمین رواست \*\*\* فردا به خون تپان تن سلطان اکرم است

امشب به دشت ماریه ز اطفال تشنه کام \*\*\* بانگ فغان و ولوله تا چرخ اعظم است

ذرّات عالمند در افغان و ناله چون \*\*\* یک ذرّه ز آفتاب وجودش دو عالم است

ای دیده خون ببار که فردا به زخم شاه \*\*\* از سمّ اسب سرکش کفار مرهم است

افروخت تشنگی به دلش آتش آن چنان \*\*\* کاندر بهشت چشم نبی باز چون یَم است

شرط است تار هستی از این غم گسیختن \*\*\* آن را که تار عشق حسینیش محکم است

(صافی) بس است خاک به سر کن که در غمش \*\*\* اول کسی که خاک به سر کرد آدم است[(1)](#content_note_425_1)

ص: 425

1- . اشعار از دیوان مراثی مرحوم آیت الله آقای آخوند ملا محمدجواد صافی+ والد مؤلف کتاب است.

### نور چشمان زهرا

حسین ای همایون همای سعادت \*\*\* حسین ای شه ملک صبر و شهامت

فروغی ز نور تو خورشید رخشان \*\*\* ز دریای جود تو کوثر حکایت

تویی نور چشمان زهرا و حیدر \*\*\*گل احمر بوستان رسالت

به پا از قیام تو شد پرچم دین \*\*\* نگون گشت اعلام کفر و ضلالت

رهاندی تو اسلام از چنگ اعدا \*\*\* فزودیش بر عزت و بر کرامت

جوانمردی و غیرت و همّت تو \*\*\* ز ناموس دین کرد اَلحقّ حمایت

الا ای ولی خدای یگانه \*\*\* خداوند اقلیم مجد و جلالت

فدا کرد اندر ره دین و قرآن \*\*\* جوانان و یاران به کوی شهادت

گذشتی هم از اکبر و هم ز اصغر \*\*\* ز عباس آن درّ بحر شجاعت

ز یاران نامی و صَحْب گرامی \*\*\* شهیدان شمشیر اهل شقاوت

همه عاشقان وفا و حقیقت \*\*\* همه رهروان طریق ولایت

همه دشمن ظلم و طغیان و عدوان \*\*\* همه پیشتازان راه دیانت

شعار همه بود الله اکبر \*\*\* مرام همه قطع نخل غوایت

بنازم به آن همّت عالی تو \*\*\* به آن صبر و ایمان و آن استقامت

تو اعلام کردی به آزادمردان \*\*\* که مرگ است با سربلندی سعادت

به لطف تو دارند چشم شفاعت \*\*\* عصاه محبّان به روز قیامت

فدای سر انور بی تن تو \*\*\* که بر نیزه میکرد قرآن تلاوت

به قربان آن کودک شیرخوارت \*\*\* که تیر ستم کرد او را سقایت

اَیا مالک ملک حسن و معالی \*\*\* اَیا معدن جود و فیض و سخاوت

از این وضع دوران و از شدت دهر \*\*\* مرا هست بر درگهت بس شکایت

سخن در جناب تو سربسته گویم \*\*\* که اَبلَغ بود از صراحت کنایت

به (لطفی) ببخشی اگر هر دو عالم \*\*\* نباشد شگفت ای محیط کرامت

نباشد مرا بیم از نار دوزخ \*\*\* ببینی به من گر به چشم عنایت[(1)](#content_note_426_1)

ص: 426

1- . اشعار از مؤلف است.

## کتاب نامه

1. قرآن کریم.

2. نهج البلاغه، الامام علی بن ابی طالب(علیه السلام)، الشریف الرضی، تحقیق و شرح محمد عبده، بیروت، دارالمعرفه، 1412ق.

3. ابوالشهداء الحسین بن علی، عقاد، عباس محمود، تهران، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه، 1425ق.

4.ابصارالعین فی انصارالحسین(علیه السلام)، سماوی، محمد بن طاهر، 1419ق.

5.الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، عبدالله بن محمد، قم، الشریف الرضی، 1363ش.

6. الاحتجاج، طبرسی، احمد بن علی (م. 560ق.)، النجف الاشرف، دارالنعمان، 1386ق.

7. احیاءالمیت بفضائل اهل البیت(علیهم السلام)، سیوطی، جلال الدین (م. 911ق.)، تهران، مؤسسه فرهنگی انصارالحسین(علیه السلام)، 1369ش.

8. الاخبارالطوال، ابن داوود دینوری، احمد (م. 282ق.)، القاهره، داراحیاء الکتب العربیه، 1960م.

9. الاختصاص، مفید، محمد بن محمد (م. 413ق.)، قم، نشر اسلامی، 1414ق.

10.اختیار معرفهالرجال، طوسی، محمد بن حسن (م.460ق.)، قم، مؤسسه آل البیت(علیهم السلام) لاحیاء التراث، 1404ق.

11. الادب المفرد، بخاری، محمد بن اسماعیل (م. 256ق.)، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیه، 1406ق.

12. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، مفید،محمد بن محمد (م. 413ق.)،

ص: 427

بیروت، دارالمفید، 1414ق.

13. اسباب النزول، واحدی، علی بن احمد (م. 468ق.)، تهران، نشر نی، 1383ش.

14. الاستبصار، طوسی، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامیه،1390ق.

15. الاستذکار، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م. 463ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 2000م.

16. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م. 463ق.)، بیروت، دارالجیل، 1412ق.

17. اسدالغابه فی معرفهالصحابه، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. 630ق.)، تهران، انتشارات اسماعیلیان.

18. اسعاف الراغبین فی سیره المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین، صبّان، محمد بن علی، حضرموت یمن، دارالمیراث النبوی.

19. الاسلام بین السنه و الشیعه، دفتردار المدنی، هاشم، زعبی، محمدعلی، بیروت، دارالانصاف، 1369ق.

20. الاسلام و الاستبداد السیاسی، غزالی، محمد، القاهره،دارالکتب الحدیثه، 1380ق.

21. الاصابه فی تمییزالصحابه، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م. 852ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ق.

22.إعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، فضل بن حسن (م. 548ق.)، قم، مؤسسه آل البیت(علیهم السلام) لاحیاء التراث، 1417ق.

23.اعیان الشیعه، امین عاملی، سیدمحسن (م. 1371ق.)، بیروت، دارالتعارف، 1403ق.

24. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (م. 356ق.)، بیروت، دارالفکر.

25. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. 664ق.)، قم، مکتب الاعلام

ص: 428

الاسلامی، 1414ق.

26. الاکلیل فی استنباط التنزیل، سیوطی، عبدالرحمن (م.911ق)، بیروت، دارالکتبالعلمیه.

27. الاکمال فی اسماءالرجال، خطیب تبریزی، محمد بن عبدالله (م. 741ق.)، قم، مؤسسه اهل البیت(علیهم السلام).

28. الامالی، صدوق، محمد بن علی (م. 381ق.)، قم، مؤسسه البعثه، 1417ق.

29. الامالی، طوسی، محمد بن حسن (م. 460ق.)، قم، دارالثقافه، 1414ق.

30. الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (م. 276ق.)، قم، الشریف الرضی، 1413ق.

31. انساب الاشراف، بلاذری، احمد بن یحیی (م. 279ق.)، بیروت، دارالفکر، 1417ق.

32. الآحاد و المثانی، ابن ابی عاصم، احمد بن عمرو (م.287ق.)، دارالدرایه، 1411ق.

33. بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمهالاطهار(علیهم السلام)، مجلسی، محمدباقر (م. 1111ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1403ق.1.

34. البدء و التاریخ، مقدسی، مطهر بن طاهر (م. 355ق.)، مکتبه الثقافه الدینیه.

35. البدایه و النهایه، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. 774ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1408ق.

36. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد(صلی الله علیه وآله)، صفار، محمد بن حسن (م. 290ق.)، تهران، موسسه الاعلمی، 1404ق.

37.البلدالامین و الدرع الحصین، کفعمی، ابراهیم بن علی (م. 905ق.)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1418ق.

38.بنات النبی(صلی الله علیه وآله)، بنت الشاطی، عائشه عبدالرحمن، بیروت، دارالکتاب العربی، 1406ق.

ص: 429

39. تاج العروس من جواهرالقاموس، زبیدی، سیدمحمدمرتضی حسینی (م. 1205ق.)، بیروت، دارالفکر، 1414ق.

40.تاریخ الامم و الملوک، طبری، محمد بن جریر (م. 310ق.)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1403ق.

41. تاریخ گزیده، مستوفی، حمدالله (م. 750ق.)، تهران، دنیای کتاب، 1361ش.

42. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، علی بن حسن (م. 571ق.)، بیروت، دارالفکر، 1415ق.

43. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ذهبی،محمد بن احمد (م. 748ق.)، بیروت، دارالکتاب العربی، 1407ق.

44. تاریخ الخلفاء، سیوطی، جلال الدین (م. 911ق.)، قم، الشریف الرضی،1411ق.

45. تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، دیار بکری، حسین بن محمد (م. 966ق.)، بیروت، دارصادر.

46. التاریخ الکبیر، بخاری، محمد بن اسماعیل (م. 256ق.)، ترکیه، المکتبه الاسلامیه .

47. تاریخ الیعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (م. 292ق.)، قم، مؤسسه فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام).

48. تجارب السلف در تاریخ خلفا و وزرای ایشان، نخجوانی، هندوشاه بن سنجر، تهران،کتابخانه طهوری،1357ش.

49. تحف العقول عن آل الرسول(صلی الله علیه وآله)، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م. قرن4)، قم، نشر اسلامی، 1404ق.

50. تذکره الخواص، سبط ابن جوزی، یوسف بن حسام الدین(م. 654ق.)، قم، الشریف الرضی، 1418ق

51. التعجّب من اغلاط العامه فی مسأله الامامه، کراجکی، محمد بن علی (م. 449ق.).

ص: 430

52. تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، رشیدرضا، محمد (م. 1354ق.)، بیروت،دارالمعرفه، 1414ق.

53. تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن ابی حاتم)، ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (م. 327ق.)، بیروت، مکتبه العصریه، 1419ق.

54. تفسیر القمی، قمی علی بن ابراهیم (م. 307ق.)، قم، دارالکتب، 1404ق.

55. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان،نیشابوری، حسن بن محمد (م. 728ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1416ق.

56. تفسیرالصافی، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. 1091ق.)، تهران، مکتبه الصدر، 1416ق.

57. تفسیرالعیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود (م. 320ق.)، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه.

58. التفسیرالکبیر، فخر رازی، محمد بن عمر (م. 606ق.)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1413ق.

59. التمهید، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م. 463ق.)، مغرب، وزاره عموم الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، 1387ق.

60. تهذیب الاحکام، طوسی، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1364ش.

61. تهذیب الکمال فی اسماءالرجال، مزی، جمال الدین یوسف (م. 742ق.)، بیروت، مؤسسه الرساله، 1406ق.

62. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (م. 560ق.)، قم، انتشارات انصاریان، 1412ق.

63. الثقات، ابن حبان بستی، محمد (م. 354ق.)، حیدرآباد دکن هند، مؤسسه الکتب الثقافیه، 1393ق.

64. الجامع الصغیر فی احادیث البشیرالنذیر، سیوطی، جلال الدین (م. 911ق.)،

ص: 431

بیروت،دارالفکر، 1401ق.

65. جواهرالمطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ابن دمشقی، محمد بن احمد دمشقی (م. 871ق.)، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، 1415ق.

66. الحاوی للفتاوی، سیوطی، جلال الدین (م. 911ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1421ق.

67. الحسن و الحسین سبطا رسول الله(صلی الله علیه وآله)، محمد رضا، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1395ق.

68. الحسین و بطله کربلاء (المجالس الحسینیه)،مغنیه، محمدجواد (م. 1400ق.)، بیروت، دارمکتبه التربیه،1973م.

69. حفیدهالرسول (لمحات من سیره السیده زینب)، شرباصی، احمد، مطابعالدار القومیه.

70. حلیهالاولیاء و طبقات الاصفیاء،ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (م. 430ق.)،بیروت،دارالکتاب العربی، 1405ق.

71. حیاه الحیوان الکبری، دمیری، کمال الدین (م. 808ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1424ق.

72. خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، یحیی بن حسن (م. 600ق.)، قم، دارالقرآن الکریم، 1417ق.

73. خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)،نسائی، احمد بن شعیب(م. 303ق.)، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.

74. خصائص الائمه، سیدرضی، محمد بن حسین(م. 406ق.)، مشهد، آستان قدس رضوی، 1406ق.

75. الخصائص الکبری، سیوطی، عبدالرحمن (م. 911ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1405ق

ص: 432

76. دائره معارف القرن العشرین، فرید وجدی، محمد (م. 1373ق.)،بیروت، دارالمعرفه.

77. الدرالمنثور فی التفسیر بالماثور، سیوطی، جلال الدین (م. 911ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، 1404ق.1.

78.الدرالنظیم فی مناقب الائمهاللهامیم، ابن حاتم عاملی، یوسف بن حاتم (م. 664ق.)، قم، نشر اسلامی، 1420ق.

79. الدلائل و المسائل، شهرستانی، هبه الدین، مطبعه النجاح،1926م.

80. دیوان الازری الکبیر، ازری، محمدکاظم (م. 1211ق.)، بیروت، دارالتوجّه الاسلامی، 1400ق.

81. ذخائرالعقبی فی مناقب ذوی القربی، طبری، احمد بن عبدالله (م. 694ق.)، القاهره، مکتبه القدسی، 1356ق.

82. الذریه الطاهره النبویه، دولابی، محمد بن احمد (م. 310ق.)، قم، نشر اسلامی، 1407ق.

83. ذکر اخبار اصبهان، ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (م. 430ق.) لیدن المحروسه، مطبعه بریل، 1934م.

84. ربیع الابرار و نصوص الاخبار، زمخشری، محمود بن عمر (م. 538ق.)، بیروت، مؤسسهالاعلمی، 1412ق.

85. روضهالواعظین و بصیرهالمتعظین،فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. 508ق.)، قم، الشریف الرضی، 1375ش

86. زادالمعاد، مجلسی،محمدباقر (م. 1111ق.)،بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1423ق.

87. الزام النواصب بامامه علی بن ابی طالب، صیمری، مفلح بن حسن (م.قرن9)، 1420ق.

88. سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیرالعباد، صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. 942ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1414ق.

ص: 433

89. سموالمعنی فی سموالذات أو اشعه من حیاه الحسین(علیه السلام)، علایلی، عبدالله، مصر، مطبعه عیسی البابی الحلبی و شرکاه، 1358ق.

90. سنن ابن ماجه، ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید (م. 275ق.)، دارالفکر.

91. سنن ابی داوود، ابوداوود سجستانی، سلیمان بن اشعث (م. 275ق.)، بیروت، دارالفکر، 1410ق

92. سنن الترمذی، ترمذی، محمد بن عیسی (م. 279ق.)، بیروت،دارالفکر، 1403ق.

93. السنن الکبری، بیهقی، احمد بن حسین (م. 458ق.)، بیروت، دارالفکر، 1416ق.

94. السنن الکبری، نسائی، احمد بن شعیب (م. 303ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1411ق.

95. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، محمد بن احمد (م. 748ق.)، بیروت، مؤسسه الرساله، 1413ق.

96. السیر و المغازی (سیره ابن اسحاق)،ابن اسحاق، محمد بن اسحاق (م. 151ق.)، معهد الدراسات و الابحاث للتعریف.

97. السیرهالحلبیه، حلبی، علی بن برهان (م. 1044ق.)، بیروت، دارالمعرفه، 1400ق.

98. السیرهالنبویه، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. 774ق.)، بیروت، دارالمعرفه، 1396ق.

99. السیرهالنبویه، ابن هشام، عبدالملک حمیری (م. 8 - 213ق.)، القاهره، مکتبه محمدعلی صبیح واولاده، 1383ق.

100. السیرهالنبویه، زینی دحلان، سیداحمد (م. 1304ق.)، بیروت، دارالفکر.

101. شرح مائه کلمه لامیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام)، ابن میثم بحرانی، میثم بن علی (م. 699ق.)، قم، نشر اسلامی.

ص: 434

102. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، عزالدین (م. 656ق.)، داراحیاء الکتبالعربیه، 1378ق.

103. شرح الاخبار فی فضائل الائمهالاطهار(علیهم السلام)، مغربی، قاضی نعمان بن محمد تمیمی (م. 363ق.)، قم، نشر اسلامی، 1414ق.

104. شرف النبی (شرف المصطفی)، ابوسعید واعظ خرگوشی نیشابوری، عبدالملک بن محمد (م. 406ق)، مکه، دارالبشائر الاسلامیه، 1424ق.

105. الشفاء (الالهیات)، ابن سینا، حسین بن عبدالله (م. 428ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، 1404ق.

106. شواهدالتنزیل، حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (م. 506ق.)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1411ق.

107. الشیعه و الحاکمون، مغنیه، محمدجواد (م. 1400ق.)، بیروت، دارالتعارف.

108. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ابن بلبان فارسی، علاءالدین علی (م.739ق.)، مؤسسه الرساله، 1414ق.

109. صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. 261ق.)، بیروت، دارالفکر.

110. صحیح البخاری، بخاری، محمد بن اسماعیل (م. 256ق.)، بیروت، دارالفکر، 1401ق.

111. الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، ابن حجر هیتمی، احمد(م. 974ق.)، القاهره، مکتبه القاهره،1385ش.

112. الطبقات الکبری، ابن سعد، محمد بن سعد (م. 230ق.)، بیروت، دارصادر.

113. العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعدیل، ابن عقیل علوی، محمد (م.1350ق.)، انتشارات هدف.

114. العداله الاجتماعیه فی الاسلام، سیدقطب، قطب بن ابراهیم (م.1386ق.).

115. العقدالفرید، ابن عبدربه اندلسی، احمد بن محمد، بیروت، دارالکتاب

ص: 435

العربی، 1402ق.

116. علل الشرائع، صدوق،محمد بن علی (م. 381ق.)، النجف الاشرف، المکتبه الحیدریه،1385ق.

117. عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ابن بطریق، یحیی بن حسن (م. 600ق.)، قم، نشر اسلامی، 1407ق.

118. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال (الامام الحسین(علیه السلام))، بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله (م. قرن 12)، قم، مؤسسه امام مهدی(علیه السلام)، 1425ق.

119. الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، امینی، عبدالحسین (م. 1392ق.)، بیروت، دارالکتاب العربی، 1397ق.

120. الفائق فی غریب الحدیث، زمخشری، محمود بن عمر (م. 538ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1417ق.

121. الفتن، ابن حماد مروزی، نعیم بن حماد (م. 229ق.) بیروت،دارالکفر، 1414ق.

122. الفتوح،ابن اعثم کوفی، احمد بنعلی (م. 314ق.)،بیروت، دارالاضواء،1411ق.

123. فرائدالسمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الائمه منذریتهم(علیهم السلام)، حموینی، ابراهیم بنمحمد جوینی خراسانی (م. 730ق.)، بیروت، مؤسسه المحمودی، 1398ق.

124. فرهنگ فارسی عمید، عمید، حسن، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1376ش.

125. الفصول المهمه فی اصول الائمه، حر عاملی، محمد بن حسن (م. 1104 ق.)، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(علیه السلام)، 1418ق.

126. فضائل الخمسه من الصحاح السته، فیروزآبادی، سیدمرتضی حسینی (م. 1410ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1408ق.

127. فلاح السائل و نجاح المسائل، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. 664ق.)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1406ق.

128. قاموس الرجال،شوشتری، محمدتقی(م. 1320ق.)،قم، نشر اسلامی،1419ق.

ص: 436

129. قمقام زخار و صمصام بتار، معتمد الدوله، فرهاد میرزا (م.1305ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیه، 1377ق.

130. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب (م. 329ق.)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1363ش.

131. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. 630ق.)، بیروت، دارصادر، 1386ق.

132. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فیوجوه التأویل، زمخشری، محمود بن عمر (م. 538ق.)، مصر، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفیالبابی الحلبی و اولاده، 1385ق.

133. الکشف و البیان فی تفسیرالقرآن (تفسیر ثعلبی)، ثعلبی، احمد بن ابراهیم (م. 427ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1422ق.

134. کشف الغمه فی معرفهالائمه، اربلی، علی بن عیسی (م. 693ق.)، بیروت، دارالاضواء، 1405ق.

135. کفایهالطالب فی مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام)،گنجی شافعی، محمد بن یوسف (م. 658ق.)،النجف الاشرف، المطبعه الحیدریه، 1390ق.

136. کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال، متقی هندی، علی (م.975ق.)، بیروت، مؤسسه الرساله، 1409ق.

137. کنوز الحقائق فی حدیث خیرالخلائق (بهامش الجامع الصغیر فی احادیث البشیرالنذیر)، مناوی، محمد بن علی (م. 1031ق.)، القاهره، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی و اولاده، 1373ق.

138. الکنی و الالقاب، محدث قمی، عباس (م. 1359ق.)، تهران، مکتبه الصدر.

139. لسان العرب،ابن منظور، محمد بن مکرم (م. 711ق.)،قم، نشر ادب الحوزه،1405ق.

140. اللهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. 664ق.)، قم، انتشارات انوارالهدی، 1417ق.

ص: 437

141. مثیرالاحزان، ابن نما حلی، محمد بن جعفر (م. 645ق.)، النجف الاشرف، المطبعه الحیدریه، 1369ق.

142. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هیثمی، علی بن ابی بکر (م. 807ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408ق.

143. المحاسن و المساوی، بیهقی، ابراهیم بن محمد (م.320ق.)، بیروت، المکتبه العصریه، 1432ق.

144. محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه و الدولیه الامویه، خضری بک، محمد،القاهره، المکتبه التجاریه الکبری، 1376ق.

145. المختصر (تاریخ ابی الفداء)، ابوالفداء، اسماعیل بنعلی (م. 732ق.).

146. مدینه معاجز الائمه الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر، بحرانی، سیدهاشم حسینی (م. 1107ق.)، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، 1413ق.

147. مروج الذهب و معادن الجوهر،مسعودی،علی بن حسین (م. 345ق.)،قم، دارالهجره، 1409ق.

148. المزارالکبیر، مشهدی، محمد بن جعفر(م. 610ق.)، قم، نشر اسلامی، 1419ق.

149. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (م. 405ق.)، بیروت، دارالمعرفه.

150. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل،محدث نوری، میرزا حسین (م. 1320ق.)، بیروت، مؤسسه آل البیت(علیهم السلام) لاحیاء التراث، 1408ق.

151. مسند ابویعلی الموصلی، ابویعلی موصلی، اسماعیل بن محمد (م. 307ق.)، دمشق، دارالمأمون للتراث.

152. مسند ابی داوود الطیالسی، طیالسی، سلیمان بن داوود (م. 204ق.)، بیروت، دارالمعرفه.

153. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شیبانی (م. 241ق.)، بیروت، دارصادر.

ص: 438

154. مشکاه الانوار فی غررالاخبار، طبرسی، علی بن حسن (م. قرن 7)،انتشارات دارالحدیث، 1418ق.

155. مصابیح السنه، بغوی، حسین بن مسعود (م. 516ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1419ق.

156. المصباح، کفعمی، ابراهیم بن علی (م. 905ق.)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، 1403ق.

157. مصباح المتهجد، طوسی، محمد بن حسن (م. 460ق.)، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، 1411ق.

158. المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابن ابی شیبه کوفی، عبدالله بن محمد (م. 235ق.)، بیروت، دارالفکر، 1409ق.

159. مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول(صلی الله علیه وآله)، ابن طلحه شافعی، محمد بن طلحه (م. 652ق.).

160. معاویه بن ابی سفیان فی المیزان، عقاد، محمود عباس.

161. المعجم الاوسط، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. 360ق.)، دارالحرمین، 1415ق.

162. المعجم الصغیر، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. 360ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه.

163. المعجم الکبیر، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. 360ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1404ق.

164. معرفه السنن و الآثار، بیهقی، احمد بن حسین (م. 458ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه.

165. المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علیبن ابی طالب(علیه السلام)، اسکافی، محمد بن عبدالله (م. 240ق.)، 1402ق.

166. مفاتیح الجنان،محدث قمی، عباس (م. 1359ق.)، مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، 1390ش.

ص: 439

167. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م. 502ق.)، نشر الکتاب، 1404ق.

168. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (م. 356ق.)، قم، دارالکتاب، 1385ق.

169. مقتل الحسین(علیه السلام)، ابومخنف، لوط بن یحیی (م. 157ق.)، قم، مطبعه العلمیه.

170. مقتل الحسین(علیه السلام)، خوارزمی، موفق بن احمد (م.568ق)، قم، مکتبه المفید.

171. مکارم الاخلاق، طبرسی، حسن بن فضل (م. 554ق.)، الشریف الرضی، 1392ق.

172. من اخلاق الامام الحسین(علیه السلام) (دروس فی السلوک و التربیه و قیم الحیاه الطیبه)، بحرانی، عبدالعظیم مهتدی، قم، الشریف الرضی، 1421ق.

173. مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، محمد بن علی (م. 588ق.)، النجف الاشرف، المکتبه الحیدریه، 1376ق.

174. مناقب علی بن ابی طالب(علیه السلام)،ابن مردویه اصفهانی،احمد بن موسی (م410ق.)،قم، انتشارات دارالحدیث،1424ق.

175. المناقب، خوارزمی، موفق بن احمد (م. 568ق.)، قم، نشر اسلامی، 1411ق.

176. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر(علیه السلام)، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، مؤسسه السیده المعصومه(علیها السلام)، 1427ق.

177. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک،ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (م. 597ق.)، بیروت، دارالکتب العملیه،1412ق.

178. منتهی الارب فی لغهالعرب (فرهنگ عربی به فارسی)، صفی پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم، انتشارات کتابخانه سنائی.

179. ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سیّدالشّهداء(علیه السلام)، سپهر، میرزا محمدتقی، تهران،کتابفروشی اسلامیه، 1343ش.

180. النزاع و التخاصم بین بنی امیّه و بنی هاشم،مقریزی، احمد بن علی (م. 845ق.)،المطبعه العلمیه،1368ق.

ص: 440

181. نزهه الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر، حلی، یحیی بن سعید (م. 689ق.)، النجف الاشرف، مطبعه الآداب، 1386ق.

182. النصائح الکافیه لمن یتولی معاویه، ابن عقیل علوی، محمد(م. 1350ق.)، قم، دارالثقافه، 1412ق.

183. نظم دررالسمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول والسبطین(علیهم السلام)، زرندی، محمد بن یوسف (م. 750ق.)، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین(علیه السلام) العامه، 1377ق.

184. نفس المهموم فی مصیبه سیدنا الحسین المظلوم(علیه السلام)، محدث قمی، عباس (م. 1395ق.)، قم، انتشارات دلیل ما، 1390ش.

185. نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار(صلی الله علیه وآله)، شبلنجی، مؤمن بن حسن (م. قرن14)، قم، الشریف الرضی.

186. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، مبارک بن محمد (م. 606ق.)، قم، انتشارات اسماعیلیان، 1364ش.

187. نهایهالارب فی معرفه انساب العرب،قلقشندی، احمد بن علی (م. 821ق.)،بیروت، دارالکتب العلمیه.

188. وسائل الشیعه، حر عاملی، محمد بن حسن (م. 1104ق.)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1403ق.

189. وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی(صلی الله علیه وآله)، سمهودی، علی بن احمد (م. 911ق.)، بیروت، دارالکتب العلمیه،2006م.

190. وقعه صفین، منقری، نصر بن مزاحم (م.212ق)، القاهره، مؤسسهالعربیه الحدیثه، 1382ق.

191. ینابیع الموده لذوی القربی، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م.1294ق.)، دارالاسوه، 1416ق.

ص: 441

ص: 442

## آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه

تصویر

ص: 443

تصویر

ص: 444

تصویر

ص: 445

تصویر

ص: 446

تصویر

ص: 447

تصویر

ص: 448